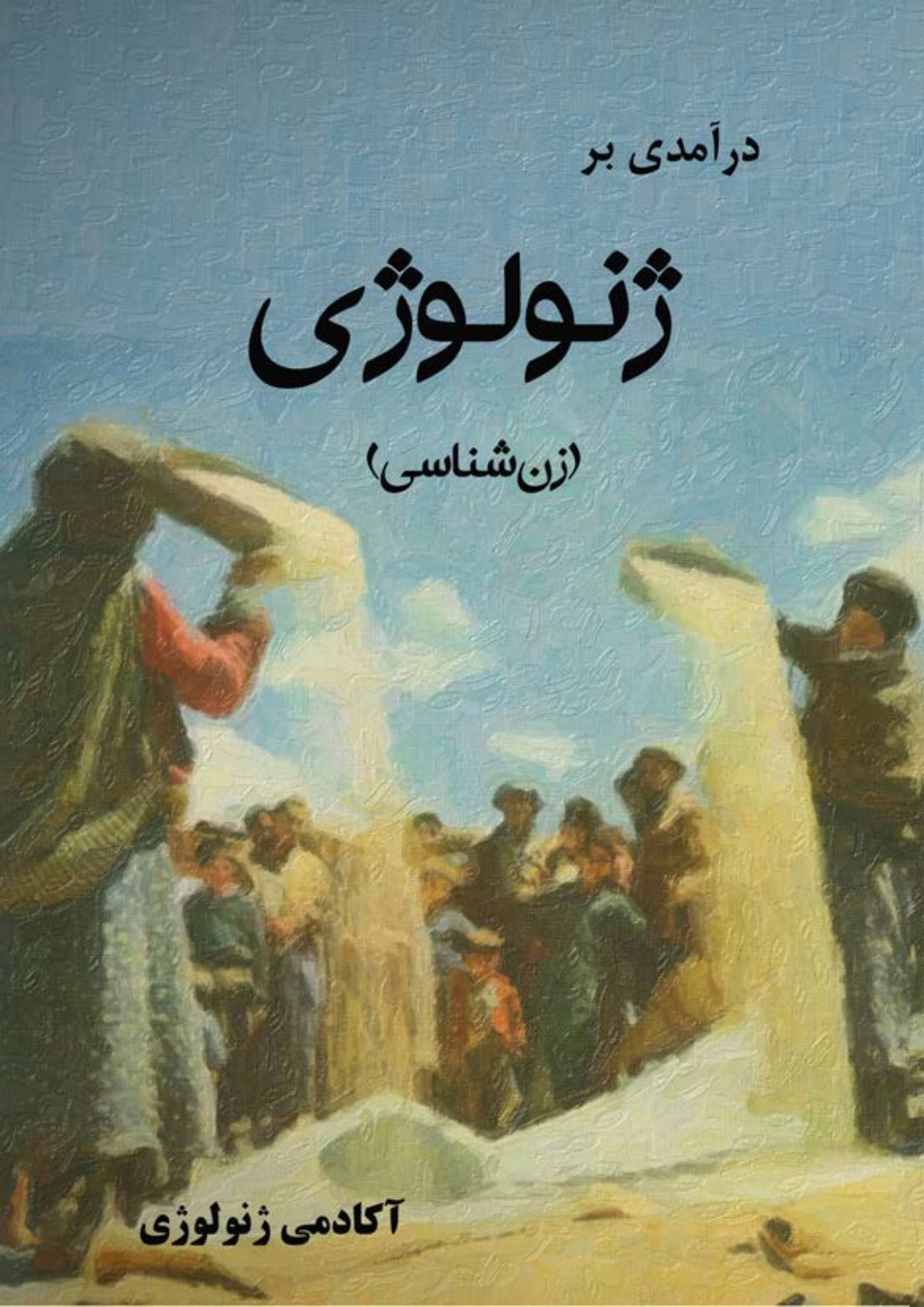


درآمدی بر

# ژنولوژی

(زن شناسی)

آکادمی ژنولوژی



درآمدی بر

# ژنولوژی

(زن شناسی)

انتشارات آکادمی ژنولوژی

این اثر ترجمه‌ی است از  
**JİNEOLOJİYE GİRİŞ**  
JİNEOLOJİ AKADEMİ  
انتشارات  
**JİNEOLOJİ AKADEMİ YAYINLARI**  
ژوئن ۲۰۱۶

---

**درآمدی بر ژنولوژی**  
آکادمی ژنولوژی

برگردان / واحد فارسی آکادمی ژنولوژی  
انتشارات آکادمی ژنولوژی ۱۳۹۵ ه.ش - ص. ۲۸۳  
ویرایش، حروف چینی و صفحه‌آرایی:  
واحد فارسی آکادمی ژنولوژی  
چاپ اول: چاپخانه آزادی - ۱۳۹۵ / ۲۰۱۶ ه.شمسی

# فهرست

پیشگفتار	۵
چرا ژنولوژی؟	۱۷
جهت رسیدن به راز زندگی	۲۰
جهت برپایی صحیح زندگی مشترک آزاد	۲۱
به منظور ایجاد روشنگری زن	۴۳
در راستای یک نظریه‌ی معرفتی که	۴۵
جامعه‌ی آزاد- فرد آزاد را تحقق ببخشد	
در راستای انقلاب در علوم اجتماعی	۵۷
جهت ایجاد یک روش تحقیقی مبتنی بر واقعیت زن	۶۵
خیزش قدیمی‌ترین مستعمره؛ برای رسیدن به موفقیت	۹۳
ژنولوژی به مثابه‌ی ظهور در برابر جنسیت‌گرایی که	۱۰۸
یک ایدئولوژی قدرت می‌باشد	
جهت یک دفاع ذاتی شکست‌ناپذیر	۱۱۱
ژن چیست؟ ژنولوژی چیست؟	۱۱۵
زن در زبان‌های گوناگون	۱۱۶
سفر به خویشتن	۱۱۷
یک کندوکاو باستان‌شناسی: نه لایه در نه هزار سال	۱۲۲
سه لایه‌ی نخست: دوران الهگی	۱۲۵
چهارمین لایه: لیلیت	۱۳۵

پنجمین لایه: خانم دنده استخوان	۱۳۹
ششمین لایه: ایزدبانوهای ساخته‌ی مرد	۱۴۳
هفتمین لایه: رگ‌های مقاوم ایزدبانو و ملکه‌ها	۱۴۹
هشتمین لایه: حضرت زن	۱۵۵
نهمین لایه: "ملکه‌ی کالاها"	۱۶۰
"خودبودن" با ژنولوژی	۱۶۸
علم ژن: ژنولوژی	۱۷۳

## ۱۹۷ ژنولوژی از آزمون‌های جستجوی مان برای زندگی معنادار پالایش یافته

### ۲۲۷ راهنمای عملکرد ژنولوژی

اتیک = استاتیک	۲۳۱
اقتصاد	۲۴۰
جمعیت‌شناسی	۲۴۵
زیست‌بوم‌شناسی	۲۵۱
تاریخ	۲۵۶
پزشکی	۲۵۹
آموزش	۲۶۲
سیاست	۲۶۸

### ۲۷۵ فرجام

منابع و ماخذها	۲۷۸
----------------	-----

## سخنی بر چاپ فارسی

کتاب حاضر ترجمه‌یی است از متون تاییدشده‌ی نخستین کنفرانس ژنولوژی (علم زن یا زن‌شناسی) که در بهار سال ۲۰۱۵ در کوهستان‌های کوردستان برگزار شد و به صورت کتاب درآمد. در تهیه‌ی این متون، نظرات و پیشنهادات صورت گرفته از زندان‌ها، حوزه‌های مناطق دفاع مشروع و عرصه‌های فعالیتی حوزه‌ی اجتماعی، فکر رقابیی که در آکادمی و دبستان‌ها با گفتگوهای‌شان شرکت کردند نیز، باری‌سان بوده است.

ژنولوژی عنوانی است که از سوی رهبر عبدالله اوجالان پیشنهاد شده و هم‌اکنون نیز همچون کمیته‌یی در درون سیستم کنفدرالیسم زنان کوردستان مشغول به فعالیت و مبارزه می‌باشد.

شاید اولین پرسشی که به نظر خواننده‌ی فارسی‌زبان یا کسی که فارسی را بلد است بیاید، خود واژه‌ی ژنولوژی (Geneologi) باشد که در فارسی، به جای علم ژنتیک یا ژن‌شناسی نیز استفاده می‌شود و از ترکیب کلمه‌ی یونانی **Genno** و پسوند انگلیسی **Logi** شکل یافته است. اما همچنانکه در کتاب نیز آمده است، ژنولوژی با حروف لاتینی **Jinologi** اصطلاحی اصیل و اورژینال است و از ترکیب کلمه‌ی کوردی "**Jin**" (زن) و کلمه‌ی لاتینی "**Logi**" [و شکل نوشتاری ترکی **Loji**] که به معنای علم بوده، تشکیل شده است.

ترجمه‌ی این کتاب تقدیم می‌شود به همه‌ی زنان و رفقای شهیدی که در راه رهایی، آزادی و دموکراسی و به خصوص ایدئولوژی رهایی زن، ایستادگی کرده، جان خود را فدا نمودند و در حساس‌ترین لحظات، به امید و نقطه‌عطفی در تاریخ مبارزات خلق‌ها و زنان در برابر نظام دولت‌گرا و قدرت‌طلب مبدل شدند.

امید است که ترجمه‌ی این کتاب، دارای حداقل اشتباه بوده باشد و خوانندگان آن، ما را از نواقص و اشتباهات آن باخبر سازند.

واحد فارسی آکادمی ژنولوژی



## پیشگفتار

هزاران سال پیش، مادر بزرگان ما در شرایطی بسیار دشوارتر، انقلاب روستایی را که مهرش را بر تاریخ انسانیت زد آغاز نمودند، یعنی دست به انقلابی زدند که ضامن تداوم پایی انسانیت، موجودیت و زندگی اش گشت. ما نیز به عنوان نوادگان آنها با امکانات عظیمی که در اختیار داریم، ژنولوژی را ایجاد می‌نماییم. عقل، روح، احساس و نیروی فکری مان، همچنین انسانیت و زن بودن مان را از نو می‌رویانیم. چون اندیشه‌ی ژنولوژی، زندگی زن محور را بنا نهاده و خاستگاه آن خاورمیانه است، بایستی با این ریشه‌ها مرتبط باشد. این خاک کهن که همه‌ی مبادی خوشایند زن را به وجود آورده و موجب آفرینش آنها شده، در همان حال، صاحب بخت شگونی است که تمامی مبادی ناخوشایند را هم برای زن پدید آورده.

همان‌طور که اینجا نخستین مکانی است که زن در آن بر روی تخت الهگی نشست، نخستین جایی نیز هست که زن از آن به پایین کشیده شد. همچنان که اینجا مکانی است که زن، جامعه و حقوق مادر محور را به وجود آورد، جایی نیز می‌باشد که اولین بار از سوی سیستم مردسالار بدان ضربه وارد شد و با شکست روبه‌رو ماند. اسطوره، دین، فلسفه و بسیاری داده‌ی علمی اثبات‌گر این واقعیت وجود دارند. همان‌طور که خاورمیانه شاهد زنانی بود که آفریدگار زندگی در مزوپوتامیا (میان‌رودان) بودند، شاهد زنانی هم بود که از طرف فرزندان به قتل رسیده، تکه‌تکه شده، از جسدش، زمین و آسمان و از اشک‌هایش، دجله و فرات ساختند. زنان در این جغرافیا ده‌ها هزار سال بر تخت الهگی نشستند. پنج هزار سال است نیز نخستین جان‌باختگانی هستند زیر پای تمامی آنهایی که تخت را به تصرف درآوردند. اما ریشه‌های مقاوم و زنده‌اش را که با عشق و آزادی جوانه می‌زند، از دست نداده است. ژنولوژی بر روی این ریشه‌های مقاوم می‌رویید.



در صورت بررسی و درک همه‌ی کم‌وکاستی‌های سرگذشت زن بودن، پیروزی و شکست‌ها، هرگونه اوضاع روحی، هویت موجود زن و آنچه باید آفریده شود، همچنین مبارزه‌ی وی در راه زندگی، این ریشه‌های مقاوم، نیرومندتر و بیشتر خواهند شد. در خاورمیانه‌ی که مملو است از تراژدی‌های اجتماعی‌شدنی که زن با رنج بزرگی آفریده، گفتگوی مان در مورد ژنولوژی به‌مثابه‌ی ظهوری در برابر ایدئولوژی جنسیت‌گرایی اجتماعی، بسیار آشکار است که اثبات‌گر نیروی اجتماعی شدن مبتنی بر زنی است که در این خاک‌ها زیسته.

طبق جستجوهای علمی تابحال هفت میلیون سال پیش، جریان اجتماعی شدن که در خط نواری شرق آفریقا آغاز گشته و در پنجاه هزار سال پیش با خروج از خط نواری شمال، از راه قوس توروس - زاگرس در دنیا پراکنده و گسترش یافته، زنان به آغازگران، تعیین‌کنندگان و راهبران زندگی مبدل شدند. زنان، همچون نخستین گروه‌های انسانی در مبارزه‌ی هستی و نیستی، با روح و دل مقاوم، صبر، روح و دلی مهربان و با هوش زیرک خود، همیشه و همه حال، در اجتماعاتی که زیسته‌اند نیروی اصلی زندگی بوده‌اند. به‌همین علت، مورد قداست قرار گرفتند. رنج، هوش و نیروی ابتکار زن در بسیاری از عرصه‌های زندگی، موجب تولید و اندوختن بسیاری ارزش مادی و معنوی گشت. زنان از راه این اندوخته، فن، علم، ادبیات - هنر، دین و ساختار فکری دوره‌ی نوسنگی را پدید آورده و گسترش دادند. برای هر نیاز و لحظه‌ی زندگی، راه‌حلی در حد انقلاب آفریدند. زن با فکر و دل خود، دشواری‌هایی را که هستی جامعه را با فشار و زحمت روبه‌رو می‌ساختند، پشت سر گذاشت. زندگی اجتماعی با کاراکنتر اخلاقی - سیاسی در خاورمیانه ریشه دوانید و رشد یافت.

آنچه به‌عنوان ۱۰۴ "مه" اینانا در اساطیر سومر بیان می‌گردد، در واقع، تمامی دانش و فناوری دوره‌ی نوسنگی می‌باشد؛ فرهنگ، هنر و فلسفه‌ی آن است؛ سازوکار پدیدآورنده‌ی تمدن هستند که با دانایی و ویژگی‌های قوی بی‌شمار ایزدبانوی مادر آفریده شده‌اند. ژنولوژی، موجب احیای دوباره‌ی این فرزاندگی ایزدبانو در امروزمان خواهد شد. این علم همچنان که رهبر عبدالله اوجالان نیز می‌گوید به‌عنوان علم نایل‌شدن به «فرزاندگی‌های ایزدبانوی خاورمیانه که نو شده‌اند» پدید خواهد آمد. ژنولوژی علمی است که از نهاد، قاعده و تکنیک گرفته تا حوزه‌ی هنر، هر عرصه‌ی زندگی را شامل شده و برای ۱۰۴ مه، مدعی به پیروزی‌رساندن ایزدبانوی

اینانا در درگیری با انکی<sup>۱</sup> خدا می‌باشد. به علم بازیابنده‌ی "فناوری نوسنگی که در اطراف زن سازمان یافته‌اند"<sup>(۱)</sup> یعنی مه‌هایی که از او به سرقت رفته و نیرومند کردن آنها مبدل خواهد شد.

همچنانکه خاورمیانه نخستین مکانی شد که فرهنگ الهگی در آن پدید آمد، به‌صورت اولین جایی نیز درآمد که این فرهنگ بر اساس انکار، کشتار و ازخودبیگانه‌سازی زنان ازهم پاشید. این، تخریبی است که راه را بر مسالهی زن که می‌توانیم بدان نخستین مسالهی اجتماعی بگوییم گشود. ژنولوژی علمی است که برای نخستین مسالهی اجتماعی به‌دنبال رهیافت و بسط این رهیافت می‌باشد. برای همین، علمی است همراه با این ادعا که در مورد تمامی پدیده‌های مرتبط با زن، مشکلات حول روابط زن - مرد، پاسخ‌های ریشه‌ی آزادی - برابری، مردانگی و زنانگی پدیدآمده، و مفاهیم سنتی و ناجور جنسیت‌گرایی، تحلیلاتی علمی انجام داده و راه و روش‌های شناساندن زن و مرد با سرشت موجودیت انسانی و آزادشدن‌شان را مورد پژوهش قرار خواهد داد.

تخریب علم - فناوری، فرهنگ - هنر، فکر، دین و نهادهای بسیاری که در دوره‌ی نوسنگی در اطراف زن سامان یافته بودند، از راه حملات "مرد نیرومند و حقه‌باز"<sup>(۲)</sup> به‌وقوع پیوست. این مرد قوی و حيله‌کار، تکیه‌گاه‌های نهادهای مادی - معنوی زندگی اجتماعی را که پیرامون زن بنا شدند، به‌تدریج درهم شکسته و با سیاه‌نمایی و پاک‌کردن از حافظه‌ی اجتماعی، خود را نهادینه ساخت. فکری که وی ایجاد نمود، در خدمت همه‌ی دانایان مردسالاری، دولت و قدرت، موجب پدیدآمدن اسطوره، دین، فلسفه و علم گشت. تمامی نهادهای زندگی اجتماعی‌ای را که حول زن شکل گرفته بودند، لعنت کرده و با دزدیدن و تحریف اندوخته و ارزش‌های گذشته‌اش، با تهی‌مایه‌ساختن و دگرگون کردن آنها، مقدساتی را به‌وجود آورد. این مقدسات نیز طبق دوره‌های تاریخی دگرگون می‌شدند، اما قاعده‌ی کار تغییر نمی‌یافت. می‌بایستی زن بدون اعتلایابی نه مادی و نه معنوی، یک‌بار دیگر هرگز از آن فایده نیند. تمامی اصطلاح‌بندی‌ها، نقشه‌های ریز و تبلیغات، مطابق با این تنظیم گشته بودند. می‌بایستی زندگی بهشت‌آسایی که پیرامون زن به‌وجود آمده بود از حافظه‌ی

---

<sup>۱</sup> یکی از خدایان سومر باستان که بعدها در تمدن‌های اکدی و بابل باستان "آ" یا "اتا" نام گرفت. در حماسه‌ی گیلگمش، آتا به گیلگمش دانایی بسیار می‌بخشد.

انسان‌ها پاک می‌گشت. حتی لازم بود از جریان داشتن دوره‌یی به نام "عصر ایزدبانوان" یاد نشود. می‌باید وجود نظام اجتماعی‌ای که روزگاری زنان ایجاد و مدیریت کرده‌اند، هرگز به ذهن خطور داده نشود.

برای این، به مدت پنج هزار سال، خرد مرد حاکم بی‌وقفه کار کرد و می‌کند. نمی‌توان از عقلی که این چنین در حال فعالیت است، انتظار داشت که نه در عرصه‌های زندگی اجتماعی و نه نهادهای فکری، به موجودیت زن پی برده، او را شناخته و برایش ارزش قایل شود. در حقیقت، این‌طور هم شد و می‌شود. آیا علمی که سوپژکتیویسم<sup>۲</sup> و پوزیتیویسم<sup>۳</sup> را همچون امر خدا دریافته، می‌توانست به موجودی که [به اصطلاح] اساطیر، فلسفه و ادیان را لعنت کرده و با شیطان رفیق گشته، جای دهد؟ خیر! عاقبت جای هم نداد. موجودیت، هویت، مبارزه، فعالیت، قیام، کشف و ابتکارات زنان از سوی دنیای علم نادیده گرفته شده و می‌شود. رنج زنی که در این عرصه‌ها، به صورت مستور و یا آشکار وجود داشته انکار شده و می‌گردد. به همین علت نیز، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، ارزشی جهت بررسی سرشت زن که بخش مهمی از طبیعت اجتماعی می‌باشد، قایل نشده است. هر اندازه هم که در نظام علوم مختلف، با افکاری ناتمام و حاوی اشتباه، تحقیقات و تره‌های مشخصی در رابطه با زن صورت گرفته باشند، علم ارزیابی یکپارچه‌یی از زن به‌مثابه‌ی یک موجود ندارد. برای همین، برخوردی سنتزوار از هوش تحلیل‌گر و عاطفی با حوزه‌ی علمی، ادعا و هدف ژنولوژی می‌باشد. برای این امر، ارزیابی علمی موجودیت زن آغاز خواهد گشت. ژنولوژی علمی است که با انتقاد از علوم اجتماعی که چرا این همه سال به‌منزله‌ی یک نظام، در فکر علم زن نبوده و آن را ایجاد نکرده، پدید آمده است. ژنولوژی با بازخواست از علوم اجتماعی که به چه علت به زن که تشکیل‌دهنده‌ی جوهر سرشت اجتماعی و خالق اجتماعی شدن است به اندازه بخش‌های دیگر جامعه‌شناسی جای نداده، آن را بسط می‌دهد. ژنولوژی علمی

---

<sup>۲</sup> ذهنیت‌گرایی یا ذهنی‌گرایی یا سوپژکتیویسم (به انگلیسی: subjectivism) عبارت است از اعتقاد به اینکه تجربه‌ی ذهنی، اساس همه معیارها و قوانین است.

<sup>۳</sup> اثبات‌گرایی (یا پوزیتیویسم یا تحصیل‌گرایی) هرگونه فلسفه علم بر اساس این دیدگاه است که در علوم طبیعی و اجتماعی، داده‌های برگرفته‌شده از "تجربه حسی" [و تلقی منطقی و ریاضی از این داده‌ها]، تنها منبع همه معرفت‌های معتبر است.

است که با آگاهی بر اینکه عدم بررسی زن به عنوان عضو سرآمد سرشت اجتماعی از سوی علوم اجتماعی تا به امروز، نتیجه‌ی واقعیت نظام مبتنی بر فکر مرد حاکم می‌باشد، آرمان پیشرفت و حوزه‌های تحقیق و کاوش آن را مشخص می‌سازد.

هر علم و اندیشه‌یی که تازه ایجاد می‌گردد، بازتاب‌دهنده‌ی روح زمانه‌اش است. ژنولوژی همچون علمی که در سده‌ی ۲۱ ظاهر می‌گردد، روح انقلاب زن را انعکاس می‌دهد. هم انقلاب زن را جهت‌دهی و تقویت خواهد کرد، و هم از آن متأثر شده و بهره می‌گیرد. کاپیتالیزم که با امر "ابتدا زن‌ها را بکشید"<sup>(۳)</sup> خواست قرن ۲۱ را با مرگ زن یکی سازد، رهبر عبدالله اوجالان با بانگ "ابتدا زن‌ها را رهایی بخشید" سربرآوردن وجدان را با زندگی زن هم‌سو نمود. ژنولوژی با این وجدان پدیدار خواهد شد. گفته‌های رهبر عبدالله اوجالان مبنی بر اینکه «جنبش زن، جنبش سده‌ی ۲۱ است. انقلاب زن، موضوع سده‌ی ۲۱ می‌باشد. اگر انسانیت از این پس، ظهوری مهم را متحقق گرداند، این ژرفا را در وجهی زن به دست خواهد آورد. امروزمان، اولویت‌دهی به انقلاب زن در این سده را ضروری می‌سازد. این انقلاب، شعار "یا زندگی، یا بردگی" را واجب می‌گرداند. همان‌طور که جامعه‌ی خاورمیانه به دومین انقلاب کشاورزی- روستا احتیاج دارد، این جامعه نیز نیازمند دومین انقلاب زن می‌باشد؛ منبع اصلی هر دو "احتیاج" هم سبب ظهور ژنولوژی و هم پیشبرد آن است. شکوفایی این علم، روح عصر انقلاب زن را کارآمد خواهد ساخت. همچنین، زمینه‌ساز دومین انقلاب کشاورزی- روستا و دومین انقلاب زن خواهد شد که این جامعه بدان‌ها نیاز دارد. گسترش این انقلاب‌ها نیز به شکوفایی ژنولوژی سرعت خواهد بخشید.

در ظهور ژنولوژی چند سرچشمه‌ی اساسی وجود دارند. علم تاریخ موجود در گستره‌ی ژنولوژی، هر یک از این منابع را جداگانه مورد ارزیابی قرار خواهد داد. یکی از این منابع، فرهنگ ایزدبانوی مادر است در سرزمینی که در آن زیسته‌ایم و دیگری نیز، مقاومت همه‌ی زنانی است که از زمان تخریب این فرهنگ تابحال، یا از حیث فردی و یا سازمانی انجام داده‌اند. به لحاظ تاریخ نزدیک نیز، حرکت‌های فمینیستی، جنبش‌های زنان و گریلاهای زنی که در مبارزات رهایی ملی جای گرفته‌اند و سازمان‌ها و شخصیت‌های زنی هستند که در جنبش‌های اجتماعی مخالف حضور داشته‌اند؛ همه‌ی ایستادگی‌ها و آزادی‌هایی است که زنان دنیا آفریده‌اند.

منبع بنیادین دیگری که به واسطه‌ی ژنولوژی گسترش یافته و تبادل نیرو انجام داده، انقلاب آزادی کوردستان است که از زمان ظهور تابحال، کاراکتر انقلاب زن را دارا بوده است. علوم زن به لحاظ ریشه‌های تاریخی‌اش، در این جغرافیا پدیدار گشته‌اند. از حیث تاریخ نزدیک، دوره‌های پیشرفت جنبش زن در انقلاب کوردستان، در حد انقلابی درون انقلاب بوده است. حرکت ژنولوژی‌مان، فعالیت پیشنهادشده‌ی می‌باشد که این دوره‌های رشد را تجربه کرده و به سطوح تازه‌ی رسیده است. به واسطه‌ی جریان زنانی که از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تا اوایل ۱۹۹۰ از اندوخته‌هایی کمی و کیفی برخوردار می‌باشد، زنانی هستیم که در انقلاب کوردستان جای گرفته‌ایم. یک جنبش آزادی زن می‌باشیم که YJWK (اتحادیه‌ی زنان میهن دوست کوردستان) در سال ۱۹۸۷، همگام با سال ۱۹۹۳ ارتش شدن زنان، YAJK در سال ۱۹۹۵، تئوری گسست در سال ۱۹۹۶، ایدئولوژی رهایی زن، پروژه‌ی زندگی آزاد و متحول‌سازی مرد در سال ۱۹۹۸، در ۱۹۹۹، آزمون تکوین حزبی، در سال ۲۰۰۰، آزمون‌هایی مثل قرارداد اجتماعی و کنفدرالیسم زن را همچون مراحل انقلابی جهت کارکردن آزادی برای روح ادوار را تجربه نموده است. ژنولوژی با بنیان‌قراردادن همه‌ی این مراحل انقلابی شکوفا می‌گردد. داده‌های فلسفی‌اش را بر روی ارزش‌ها و اندوخته‌هایی که این مراحل به‌وجود آورده‌اند بنا می‌نهد. به‌عنوان زنانی که ده‌ها سال تحت شرایط جنگی سنگین بسر برده‌ایم، آزمون‌ها و غنای عظیمی را در هر عرصه‌ی زندگی اندوختیم. ژنولوژی از صافی این آزمون مبارزه‌ی سی ساله‌مان می‌گذرد. ژنولوژی که با تکیه بر سازمان‌یابی زن شکل می‌گیرد، بیان کل معانی و ارزش‌های آفریده‌شده‌ی ما بوده و همچون یک علم اجتماعی زن‌محور گسترش می‌یابد.

ژنولوژی با آشکار ساختن دینامیسم‌های اجتماعی، ادعای ایفای نقشی کارساز برای روح زمانه را دارد. بدون دسته‌بندی کردن جامعه، دست‌یابی به یک مفهوم انقلابی را که در خدمت دینامیسم‌هایش باشد هدف قرار می‌دهد. زنان در یک چنین بافت اجتماعی، به تصمیم‌گیری آزادانه‌ی خود درباره‌ی امور، رویدادها و چگونگی زیستن‌شان باور دارند. در راستای ایجاد جامعه و افرادی آزاد، بازتفسیر ارزش‌ها، تجارب، سرگذشت‌ها، واماندگی‌ها و دینامیسم‌های پتانسیلی پیشرفت زنان را که طی تاریخ مبارزه‌شان در همه‌ی اقشار جامعه اندوخته‌اند، به‌واسطه‌ی چشم‌انداز و هوش

زن جزو اهدافش قرار می‌دهد. ژنولوژی بدین معتقد است که گنجینه‌های گرانقدر زن بودن مان که در این حوزه اندوخته شده، می‌تواند جهت روح سده‌ی ۲۱ کارساز بوده و موجب برداشتن گام‌های بزرگی در راستای انقلاب زن گردد.

در هنگام برخورد با اندیشه. دل و نوشتار- گفتار زن، بیانگر روح دوره‌ی است که آن را زیسته. در این صورت، پیش از هر چیز بایستی به تاریخی که زیسته‌ایم معنا ببخشیم؛ پرسش "چرا ژنولوژی" را با در نظر گرفتن کاراکتر قرن ۲۱ مطرح نماییم. اگر آن را از خاورمیانه، کوردها و زنان این جغرافیا، دردهایی که امروزه می‌کشند، از زیبایی‌ها و مقاومت‌های این سده مجرد گردانیم، ژنولوژی نمی‌تواند ارزشی عملی داشته باشد. در حقیقت، اگر این مقاومت روزانه به میان نمی‌آمد، فعالیت ژنولوژی صورت نمی‌گرفت. سطحی که این فعالیت بدان رسیده، پیش از هر چیز مدیون رنج بزرگ شهیدان قهرمانی است که با متوقف ساختن حملات بی‌امانی که به واسطه‌ی نقشه‌ی بین‌المللی و در سطحی وحشتناک متوجه موجودیت کوردها بود، برای ما امکان این فعالیت را فراهم نمودند. همچنین نظرات و پیشنهادات صورت گرفته از زندان‌ها، حوزه‌های مناطق دفاع مشروع و عرصه‌های فعالیتی حوزه‌ی اجتماعی، فکر رفقای که در آکادمی و دبستان‌ها با گفتگوهای شان شرکت کردند یاری‌سان بود.

ژنولوژی که بر روی این مقاومت‌ها، اندوخته‌ها و تلاش‌ها برپا شده، ناچار است به زندگی معنا بخشیده، علم ایجاد کرده و از لحظه‌ی که برای ایجاد حل‌های ریشه‌ی تجربه نموده دست به کار نماید. بایستی با درونی کردن این اعتقاد رهبر عبدالله اوجالان مبنی بر اینکه «معلوم است که آینده از حال می‌گذرد، و بر این باورم که کسی که قادر به تحلیل و چاره‌یابی حال نباشد، آینده‌ی هم نخواهد داشت» این دیدگاه ترویج داده شود. اگر بر روی هر لحظه و هر عرصه‌ی بن‌بست زندگی انگشت گذاشته شد، ژنولوژی بتواند به یک برون‌رفت تبدیل گردد.

تعریف مان از ژنولوژی به‌عنوان علم زن که بر مبنای همه‌ی این تحلیلات آن را ارزیابی نمودیم چیست؟ چه کاری انجام می‌دهد؟ چه هدفی دارد؟ چگونه کار می‌کند؟ روش و یا راهکارهایش چه خواهند بود؟ داده، هستی و فلسفه‌ی اخلاق و زیبایی‌شناختی ژنولوژی چیست؟ کدام اقشار جامعه مسوول پیشبرد ژنولوژی هستند؟ ژنولوژی نهاد‌های موجودش را طبق چه چیزی از هم متمایز می‌سازد، کدام‌شان را چگونه خواهد پذیرفت و کدام‌شان را چگونه رد خواهد کرد؟ در زندگی

اجتماعی، ژنولوژی چه چیزی را خواهد پذیرفت؟ چگونه به زندگی زنان، مردان، کودکان، سالخوردگان و دیگر موجودات زنده‌ی طبیعت نفوذ خواهد کرد؟ خواهیم کوشید در این کتاب و گفتگوهایی که در کنفرانس مان صورت می‌گیرند، پاسخ این پرسش‌ها و سوالات بسیار دیگری را بیابیم.

هنگامی که تحلیلات رهبر عبدالله اوجالان را حول ژنولوژی بررسی می‌کنیم، به مفاهیم شناخت‌شناسی، ایدئولوژیک، فلسفی و علمی برخورد خواهیم خورد. می‌توانیم از روی این مفاهیم، تعاریف مختلفی را برای ژنولوژی انجام دهیم. ژنولوژی به‌طور خلاصه، علم زن می‌باشد. در عین حال، علم جامعه و زندگی بوده، دانش زندگی اجتماعی و زندگی آزاد و مشترک است؛ علم زن مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد. ژنولوژی علمی است که در مورد چگونگی، در کجا، برای چه، با چه کسی و در کجا و چه کسانی زن و ژیان (زن و زندگی) بودن ظهور یافته و بازتاب آن را در جامعه مورد کندوکاو قرار داده، همچنین زن و ژیان را از سر نو با مفهوم خویش یعنی با زن و زندگی بودن وصال می‌دهد.

ژنولوژی در مقابل تمامی قدرت ایدئولوژی‌ها و علوم‌ی که بر روی جنسیت‌گرایی اجتماعی ایجاد گشته‌اند، بیانگر یک برون‌رفت می‌باشد. «زن بودن شاید هم مترادف انسانی است که در دشوارترین شرایط به سر می‌برد.»<sup>(۴)</sup> این گفته را چه کسی بهتر از زنانی که از سوی نزدیک‌ترین‌هایش کشته شده، مورد تجاوز قرار گرفته، توسط سازمان یافته‌ترین اشرار نظام مدرنیته‌ی کاپیتالیستی دزدیده شده و به‌عنوان برده در بازارها فروخته، هنگام راه‌رفتن در کوچه و خیابان، به‌طور لفظی و عملی با اذیت و آزار روبه‌رو مانده، همچون نیروی ارزان کار با آنها رفتار شده و رنج‌شان در خانه مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، می‌تواند درک نماید؟ چه کسانی بهتر از زنانی گریلابی که در برابر بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ی جنگ‌ها قرار گرفته، همچنین از زنان در زندان و آنانی که در میدان‌ها ایستادگی کردند، می‌تواند دریابد؟ مدرنیته‌ی کاپیتالیست با درانداختن زن به دشوارترین وضعیت، جامعه را از هم می‌پاشد. با زن، جامعه را و با جامعه، زن را درهم می‌شکند. با این کار، جامعه در مرزهای هلاکت، انتحار و دیوانگی گردانده می‌شود. ژنولوژی به‌عنوان علمی که به‌واسطه‌ی عقل و احساس زن، موجب بازایستادن این درهم‌شکستن زن و جامعه گشته، سرچشمه‌های آن را

شناسایی و تحلیل می‌کند، رشد خواهد یافت؛ علمی است که آنانی را که در دشوارترین وضعیت قرار دارند به آزادترین انسان‌ها مبدل خواهد کرد.

ژنولوژی در کدام موقعیت زمانی از سوی رهبر عبدالله اوجالان به ما زنان پیشنهاد شد؟ منظور رهبر عبدالله اوجالان که تا به امروز مصرانه می‌گوید: «ژنولوژی می‌تواند یک برون‌رفت بنیادین باشد»، آیا از چه، از کجا، چرا، با چه، چگونه، با کدام سازوکار و چه کسانی، امکان برون‌رفت را پیش‌بینی و به ما پیشنهاد می‌کند؟

ژنولوژی پیش از هر چیز، به دانش‌گذار از بن‌بست زندگی اجتماعی و مرکزی‌بودن قدرت تبدیل خواهد شد. یعنی مرمت، درمان و زدودن هر چیزی را که حقیقت زندگی اجتماعی را در خون غلطانده، تخریب و آلوده ساخته، همچون هدف خود قرار می‌دهد. برای همین است زمانی که ما آغاز نمودیم، قصدمان از ژنولوژی، منزه‌ساختنی ذهنی و روحی بوده و این علم را سرآغاز آن برمی‌شماریم. در شیمی، آستانه‌های انرژی وجود دارد. اگر بعضی از ماده‌ها نتوانند از آنها بگذرند، قادر نخواهند بود یکی شده و یک مولکول را تشکیل دهند؛ یا اینکه تجزیه گشته و نمی‌توانند به ماده تبدیل شوند. برای ما نیز این قانون، بدین شکل مصداق دارد که ما زنان نیز، اگر در آغاز کار، قصد مبراساختن علم ژنولوژی از پلیدی قدرت و اقتدارگرایی را نداشته باشیم، این علم قادر نخواهد بود آستانه‌ی گذار را پشت‌سر گذاشته و مدام در مرحله‌ی شروع، پژوهش و تدارک و خواهیم ماند. آینده در گذار از یک آستانه‌ی انرژی بوده، لذا منزه‌ساختن شرط می‌باشد.

اگر انسان‌ها و به‌خصوص اندیشه زنان با حرص قدرت فاسد شده باشد، هر روزمان قیامت است قیامت. چون فکری که با حرص قدرت تخریب شده باشد، عاطفه، حس و فراست را می‌کشد. چراکه چشمان این حرص که به زندگی، خلق، انسان‌ها، زنان، کودکان و سالخوردگان خیره می‌شود فاسدشده است. آنچه را موجود و آشکار بود، ناشفاف دیده و یا نادیده می‌گرفت. چارچوبه‌های زندگی، محکوم مطلقیت‌هاست. حس تداعی‌گر ژنولوژی در عناد با کوشندگان نگهدارنده‌ی مطلقیت، همچون اسم "هزار خورشید باشوکت"<sup>(۵)</sup> که در یک رمان می‌گذرد، فکر روشن، کنش و راه روشنی‌گر بی‌شماری که زندگی را روشن می‌گردانند! راهکارها و عملکردهای بی‌شمار روشنایی‌اند؛ زنان، زندگی و انسان‌هایی هستند که روشنی‌بخشی و روشنایی را برمی‌گزینند. این امر تنها با مبراساختن اندیشه‌ی زن از قدرت، تمامی



ایدئولوژی‌های قدرت و همه‌ی قالب‌های فکری که از آنها متأثر گشته میسر خواهد بود. ژنولوژی علمی است که در مسیر عملی‌ساختن این ادعا رشد می‌یابد.

می‌توانیم تعریف رهبر عبدالله اوجالان حول جامعه‌شناسی آزادی در دفاعیات "مسایل گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و روند دموکراسی" را همچون رهنمونی برای ژنولوژی ارزیابی نماییم: «جستجوی نام و عنوان برای جامعه‌شناسی‌ای که موضوعات آفرینش را از نظر اجتماعی، در کوتاه‌ترین دوره‌ی زمانی از میان کوتاه‌ترین دوره‌ها بررسی می‌نماید، مناسب خواهد بود. به پیشنهاد شخصی من، استفاده از عنوان "جامعه‌شناسی آزادی"، برای نام‌گذاری جامعه‌شناسی‌ای که "لحظه‌ی آفرینش" را در رویدادهای اجتماعی موضوع خویش قرار می‌دهد، بجا خواهد بود. مهم‌تر اینکه، به بیان دیگر می‌توان جامعه‌شناسی آزادی را به سبب انعطاف بزرگ ذهنیت انسان - که در اثر اجتماعی‌بودن به قابلیت بی‌همتا دست یافته - و خلاقیت ناشی از آن، جامعه‌شناسی ذهنیت نیز بنامیم. بر این باورم که جامعه‌شناسی آزادی شاخه‌یی است که بسیار حایز اهمیت می‌باشد. پژوهش در تفکر و اراده‌ی آزاد، موضوعی است که در صدر سایر موضوعات می‌آید. مادامی که رویداد دوره‌ی آفرینش، رویدادی برخوردار از آزادی است، و به سبب اینکه این کوتاه‌ترین دوره‌های زمانی کوتاه یعنی "آن کوانتوم" و "فاصله‌ی کائوس" بیشتر از هر چیز حوزه‌ی اجتماعی را دربرگرفته و بنابراین به آن مربوط است، جامعه‌شناسی آزادی - که می‌توان آن را جامعه‌شناسی آفرینش نیز نامید - در رأس موضوعاتی از جامعه‌شناسی می‌آید که می‌تواند بیشترین توسعه را بیابد.

در ماجرای آفرینش زن، کوتاه‌ترین دوره‌های زمانی کوتاه در داستان شکل‌گیری هویت زن، یعنی "آن و لحظات کوانتوم" و "آن و لحظات کائوس" را چگونه درمی‌یابیم؟ چگونه "فکر و اراده‌ی آزادی" را مورد کاوش قرار می‌دهیم؟ نیاز ژنولوژی به ارزیابی "آفرینش، ذهنیت و آزادی جامعه‌شناسی" در هویت زن و روابطش با لحظات آفرینش آن چیستند؟ آیا این‌ها درست همان پرسش‌های سوزناک سده‌ی گذشته‌مان نیستند؟ به‌ویژه در حالی که در مقابل بربریتی قرار داریم که دیکته‌گر تجارت بر جنبش آزادی کوردستان، جغرافیا، هویت خلق، ملیتان‌ها و زنان سازنده‌ی فرهنگ ایزدبانو می‌باشند، آیا تمامی سلول‌های زندگی برای علم زن، فراست، عاطفه، عقل، دل و دست‌های پرمحمت ایزدبانو بانگ برنمی‌آورند؟ در جغرافیایی که

سلول‌های زندگی‌اش از پای درآورده شده‌اند، آیا دیگر زنگ آن آفرینش علم زندگی، زندگی اجتماعی و علم زن به صدا در نمی‌آید؟

جنبش‌مان برای ساختن این لحظات، شرافت نمایندگی کردن جبهه‌ی مقاومت به نام زندگی، جامعه و زن را داراست. بدون اینکه تسلیم وحشی‌ترین حالت مرگ شود، به همه‌ی دنیا اثبات کرد که نیروی دفاع از لحظات زندگی است. یک بار دیگر نشان داد که این خاک‌ها وطن ایزدبانوان است و همیشه هم این‌طور خواهد ماند. به‌همین علت، در حال حاضر، نزدیک‌ترین نیرو به "آن" و لحظات آفرینش علم زن و حرکتی که مسوولیت ظهور و رشد آن است، جنبش‌مان می‌باشد. برای ما ژنولوژی چیست؟ پاسخ این است: **درآمدن به صورت کل لحظات آفرینش، آزادی و زندگی.** برای همین، بایستی سازوکارهای علمی، فلسفی و عملی رسیدن به آشکارسازی پتانسیل‌مان را بیافرینیم. و فکر و اراده‌ی آزادی که تمامی این‌ها بایسته می‌گرداند، در شخصیت و هویت خویش پدیدار نماییم.

بایستی در قبال تحقق و رشد جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی و هنری این امر احساس مسوولیت نمود. اگر در این کارها موفق نگردیم، نه تنها به صورت یک جریان درنخواهیم آمد، بلکه لحظاتی ازهم‌گسسته روی داده و ما محکوم به این "آن"‌ها شویم. همچنین به دیگرانی فرصت خواهیم داد که بر روی این لحظات به سازماندهی سیاست و زندگی بپردازند. در راستای تبدیل نمودن آن لحظه‌های آزاد به زندگی آزاد خویش، بایستی به صورت حقیقت خود درآییم، یعنی زبان آن را دارا شویم؛ لحظات را آزاد ساخته و از ماندن به حالت پتانسیل غیر آن به‌در آییم. واژه‌ی "ظهور" در جمله‌ی «ژنولوژی می‌تواند یک ظهور بنیادین باشد»<sup>(۶)</sup> را می‌توانیم اندکی بدین‌گونه دریابیم. ژنولوژی، علم ترویج‌دهی، به جریان انداختن و تداوم‌بخشی آزادی به دست‌آمده در "آن" درون زندگی، همچنین نظام‌مندسازی و پیونددهی آن از راه سازماندهی و نظریه‌ی علمی است. ژنولوژی، حقیقی‌شدن نیروی پتانسیل‌مان است. اما چگونه؟ پاسخ این پرسش، یک مفهوم، شیوه و علم‌کرد زندگی است. می‌توانیم در همه‌ی مبارزات، افکار و نظریات علمی که در خطوط کلی و اقدام‌های مقدماتی‌شان بر سر آزادی صورت گرفته، همچنین در خود زندگی و تجربیات باشکوه زندگی زنان دنیا، در همه‌ی آزمون‌های اجتماعی، در خود طبیعت و تحلیل این آزمون، پاسخ آن را بیابیم.

با پتانسیل معنایی و ارزش‌هایی که هویت زن حامل آن است، نه تنها خویش را، بلکه دارای نیروی رسانیدن این دنیای بزرگ و انسانیت به رهایی می‌باشیم. آنچه نیاز اصلی ماست، واصل کردن این را در لحظات و زمان‌های مشخص به یک شیوه و سیستم زندگی می‌باشد، البته نه به خاطر اینکه ناچار مانده‌ایم. ژنولوژی علمی است که راهکارهای رفع این نیازمان را ایجاد خواهد نمود. بر این اساس، یک تعریف دیگر ژنولوژی را می‌توانیم همچون **نمود و حقیقی شدن معنا و انرژی پتانسیل زن** انجام دهیم. ژنولوژی، نمود یعنی حقیقی شدن پتانسیل زن در موضوعات زندگی، زندگی اجتماعی، هویت زن و روابط زن و مرد می‌باشد. به اندازه‌ی ادراکی که صدها سال است در درون جنبش‌های آزادی زن اندوخته و آفریده شده، بیان و حقیقی شدن معانی و پتانسیل هزاران ساله‌ی زن بودنی است که این جریان‌ها بدان تکیه می‌کنند. ژنولوژی آزاد شدن و به‌درآمدن از بردگی است. ما نیز جنبشی هستیم که جوانب مشخصی از دگرگون‌سازی معنا یا پتانسیل آن به حقیقت را آزموده‌ایم. مقاومت شکوهمند اخیر در روژاوا یک نمونه‌ی بسیار مهم این امر می‌باشد. اما جهت متحقق ساختن آن در تمامیت زندگی، کل جامعه و شخصیت‌مان، لازم است به شکل نیرومندتری به علم، آگاهی و فلسفه واصل نمود.

دیگر کاراکتر مردسالارانه‌ی مفهوم علم با همه‌ی جوانبش رسوا گشته، لذا در کنار آن، تامل بر روی تعریف زن از دین، هنر و فلسفه را بایسته می‌گرداند. چرا که در منشا مشکلات حاد اجتماعی در روزگار امروزمان، این تعریف زن که در باب مفاهیم علم، فلسفه، دین و هنر و مفهوم زندگی صورت گرفته، مبتنی بر آن می‌باشد. از این حیث، ژنولوژی، هم منشا مشکلات اجتماعی و هم حل آنها را بر محور تعریف زن و نقش آن در درون زندگی مورد کندوکاو قرار می‌دهد. یعنی علمی نیست که تنها به نفع زنان بوده و آنان را همچون یک جنس مورد ارزیابی و پژوهش قرار داده و برای آنها به تولید آگاهی بپردازد. بلکه با آغاز از این نقطه که هر علمی، اجتماعی است، بر لزوم شکل‌گیری این اجتماعی بودن به لحاظ تاریخی و روزانه در پیرامون زن معتقدیم.

## چرا ژنولوژی؟

ژنولوژی در برابر چه و به چه علت بنا نهاده شده است؟ آیا ژنولوژی یک نیاز است؟ در حالی که علم پوزیتیویسم این همه اذهان نارسا و تجزیه شده را می سازد، آیا به راستی برای زندگی، یک "زن" همراه با "لوژی" دیگر، ارزش های دیگری را به همراه خواهد آورد؟ جهت باورنکردن به این، پیش روی مان مزارهای وسیعی از عملکرد مربوط به دنیای آکادمیک، علم پوزیتیویست، حوزه های مجزاشده ی علم و نظریه های متفاوت وجود دارند. وقتی بدان می نگریم، هلاک شده و هلاک کننده ها، پلیدگشته ها و کژروی هایی وجود دارند که درون مان را به لرزه انداخته و ما را از انسانیت مان شرمگین می سازند؛ به خصوص در زمینه ی مدرنیته ی کاپیتالیست. مدرنیته یی که نیروی اصلی اش را از "غرق کردن اتوپیای سوسیالیست و همه ی اتوپیها در لیبرالیسم خود" (Y) به دست می آورد.

آیا واقعا لوژی ها تابحال از یک کارایی برخوردار بوده اند؟ به خصوص برای زنانی که احتمال کشتن و کشته شدن شان در هر لحظه یی از زندگی همچون دنیایی پر جنبه از گزینه ها در جریان است. «ما در اینجا انقلاب می کنیم، لوژی چه؟ ما در اینجا می میریم، لوژی چه؟ گرسنه ایم، مورد هدف هستیم، زیر شکنجه ایم، با استثمار و حقارت مواجهیم، بی آموزشیم، فقیریم، مورد تحقیر قرار می گیریم، نیست انگاشته شده و با تجاوز روبه رو می مانیم. بدن مان در بازارهاست، حتی مال بعضی های مان در آنجاها نیست، بلکه در خانه های مخفی و زیرزمین نگه داشته شده و به فروش می رسد، مورد شکنجه قرار می گیرد، لوژی چه؟»

ژنولوژی همچون مدعی دانش زندگی، علم زن، دانش زندگی اجتماعی و زندگی مشترک آزاد، بایستی مخاطب این پرسش ها و از این ها جسورتر و رک و راست تر بوده و بدان ها پاسخ دهد؟ چرا ژنولوژی؟ ژنولوژی چگونه می تواند یک برون رفت اساسی باشد؟ واقعیت هایی که موجب تعریف، گفتگو و تشکیل ژنولوژی شده اند چه

هستند؟ چه چیزهایی را مورد انتقاد قرار داده و چه چیزهایی را می‌پذیرد؟ ژنولوژی باید توانمندانه به این پرسش‌ها پاسخ بدهد تا که بتواند حوزه‌ها و بخش‌های خود را به‌طور صحیح و دایمی مشخص و نهادینه سازد.

جهت گسترش ژنولوژی، دلایل بسیار مختلف و گوناگونی داریم، که بخشی از آنها مثبت هستند. دلایلی که مبتنی بر وجهه‌ی درونی دنیای زن و بایستگی روکردن پتانسیل این دنیا و تقسیم‌کردن آن با انسانیت می‌باشند. در مرحله‌ی هم که از آن گذشتیم این، یکی از نیازهای فوری انسانیت بود. یا بایستی روح زن با این دنیا تماس داشته باشد یا اینکه این دنیا با روح زن تماس پیدا کند.

علل دیگر نیز منفی هستند. چون با خشونت، استثمار، تحقیر، هیچ‌انگاری ایدئولوژیک، انکار، نسل‌براندازی و... مواجه گشته‌ایم و متوقف‌سازی این‌ها نیازی فوری است. در غیر این صورت، دنیا به شکل اجتماعی از احق‌ها درخواهد آمد که خودش، خودش را از پای درآورده، سیاره‌یی را خاموش گردانیده و انسانیت در حماقت ادامه‌دادن به بریدن شاخه‌یی که خود بر آن نشسته، نیست می‌گردد.

زنان در دوران درازی از تاریخ، یک سیستم اصیل مادری بنا نهاده و آن را سازماندهی و مدیریت کرده‌اند. در این نظام اجتماعی، صلح، عدالت و فراوانی را حاکم ساخته‌اند. بسیاری اکتشافات علمی، در دوره‌ی نوسنگی پی‌ریزی شده‌اند. حتی امروزه بدان‌ها "کارهای زنانه" گفته و خیلی از آنها را مورد تحقیر قرار می‌دهند، که در واقع، آشکار است بر ارقام، ریاضی، حساب‌های دقیق، تنظیمات زمان و داده‌های هوش تحلیل‌گر و عاطفی متکی بوده. مرد حاکم با یک حيله‌گری بزرگ عقلی، این‌ها را دزدیده، در سیستمش به‌کار برده و جهت نهان‌ساختن‌شان از زن، با گفتن "کارهای زنانه" آنها را کوچک شمرده و کاریکاتوریزه کرده است. با گفتن "با دست‌های خمیری در کار مرد دخالت نکن" او را آزوده است. که آن مایه‌ی خمیر دست‌ها نیز جزو نخستین اختراعات شیمیایی است. اگر آن دست خمیری نباشد، همه‌ی "مردهای عاقل" از گرسنگی نمی‌توانند حتی یک گام بردارند. منظورمان این است که روی آوردن‌مان به ژنولوژی بر روی صدها ارزش مطلوب‌مان و دلایل خوشایندی است که بر روی این ارزش‌ها ارتقا یافته‌اند.

به این نیاز داریم که بدون توجه به هزاران سالی که آن ارزش‌ها از ما دزدیده شده، یک‌یک آنها را باز یافته و نام‌گذاری نماییم. با شرافتی که از آن یافتن‌ها نصیب

ما می‌گردد، دیر هم که باشد، نیاز داریم آنها را احیا کرده و کل فرهنگ عیب‌انگاری را که در پیرامون هویت تمدنی مان گره خورده از میان برداریم. پیش از هر چیزی، مساله مهم این است که این کیهان، دنیا و طبیعتی که رنجیده شده، جامعه‌یی که با کشتار روبه‌رو گشته، دنیای زنان و کودکانی که در تاریکی نگه داشته شده، مورد تحقیر قرار گرفته و دزدیده شده را با این ارزش‌های مطلوب به هم برسانیم. برای همین می‌گوییم **ژنولوژی**.

ژنولوژی به این ارزش‌های خوشایند دست خواهد یافت. جهت نظام‌مند کردن، آرشیوسازی و متحول ساختن یافته‌هایش به سازماندهی، آگاه‌شدن را تقویت خواهد کرد. آنچه را که با عقل و عاطفه‌ی زن کارا می‌شود، عاید تحولات علمی خواهد ساخت. جهت نمایاندن یافته‌هایش، تلاش خواهد کرد که به یک گفتمان، برنامه‌ریزی و شیوه‌ی حرکت مشترک با زنان دنیا و ایجاد راه و راهکارهای آن دست یابد. جهت اقدام، آغاز کردن، پژوهش تمامی این کارها و سازماندهی جستجوگری موجود می‌گوییم **ژنولوژی**.

یکی از اساسی‌ترین دلایلی که ژنولوژی را بایسته می‌گرداند، ارزیابی فرصت برون‌رفت از کائوس قرن ۲۱ به واسطه‌ی دستاوردهای بزرگ آزادی زن است. مساله‌ی آزادی زن که در این سده به صورت "مادر مشکلات"<sup>(۸)</sup> درآمده، به شکل مادر راه‌حل‌ها در خواهد آمد. جهت موفقیت در این کار، ما زنان بایستی به بردگی‌ای که بر دنیای ما تحمیل می‌گردد و به ادراک گذار از آن پی ببریم. در صورت کسب اندوخته‌یی مشخص از طریق راهکارهای پژوهشی مبتنی بر زن، باید به تعریف صحیحی از آزادی دست یابیم. علم زن، پیش از هر چیز، بایستی یک گستره‌ی آزادی را تعریف نماید که از حیطه‌ی بردگی تحمیل‌شده بر ما زنان گذار نماید. اگر قادر به ایجاد این تعریف شویم، علم آن نیز می‌تواند به وجود آید. در گفته‌ی «ابتدا به یک تعریف آزادی که در مقابل بردگی موجودی که به زن قبولانیده شده، نیاز وجود دارد...»<sup>(۹)</sup> جهت رسواساختن و تحلیل کردن حیطه، حوزه‌ها، اشکال و ابزارهای "بردگی قبولانیده‌شده به زن" ذکرشده در گفتار بالا و ایجاد تعریف آزادی که این بردگی را پشت سر بگذارد، می‌گوییم **ژنولوژی**.

## جهت رسیدن به راز زندگی

جهت پرسش "چرا ژنولوژی" حتی در حالی که از یک دوران لعنتی جامعه‌کشی می‌گذریم، به خصوص این گفته‌های رهبر عبدالله اوجالان که توان ساختن اتوپای آزادی را به ما یاد داد، پاسخ خوبی را تشکیل می‌دهد: «زندگی در جایگاهی است که باید آن را بر بالای همه‌ی ارزش‌ها نگه داشت. وظیفه‌ی اصلی نیز فهمیدن است. توان فهمیدن نیز یعنی زندگی. زندگی نیز برای فهمیدن است.» جهت از بین بردن جاهلی و کورکورانگی در موضوع زندگی، بایستی ژنولوژی را رشد داد.

گفته‌ی مشهور اسپینوزا مبنی بر «فهمیدن، آزادی است» بایستی گفته‌یی باشد که همه‌ی زنان جستجوگر آزادی، ژرفای آن را در یک دوران مشخص زندگی‌شان دریابند. چرا که شبکه‌ی روابطی که انسان در درون دنیا، جامعه و خانواده در آن بسر می‌برد، در صورت فهمیدن و فهمانیدن موجودیت خود در درون همه‌ی این روابط می‌تواند آزاد باشد. تمامی این روابط و شبکه‌ها برای انسانی که این‌ها را درنیابد، مدام به پایش بند بوده و موجب موانع و یا بردگی می‌گردد. هر چقدر هم که با توضیحاتی ظریف و هنری جلا داده شود، هر انسانی چه زن و چه مرد، هر طور که ترجیح زندگی‌شان را بکنند، اگر جامعه نداشته باشند، نمی‌توانند موجودیت یابند. شاید نخستین حقیقتی که باید دریابیم این است که فردگرایی به مرتبه‌ی شاهی ارتقا نیابد و جامعه از کشتار جمعی گذرانده نشود. جهت رسیدن و رسانیدن به راز این حقیقت زندگانی و درمیان گذاشتن آن، می‌گوییم ژنولوژی.

واصل کردن واقعیت انسان و جامعه‌یی که به زندگی معنا نداده و در درون بی‌معنایی غرق شده است به راز زندگی، وضعیت بسیار دشواری می‌باشد. با در نظر گرفتن این وضعیت، این سوال را از خود می‌پرسیم که "به‌رغم این همه واقعیت زندگی دردناک و شکنجه‌وار، کیست که به این راز دست یابد؟" ما نیز با دل، فریافت و حس‌های مان بر این واقفیم که او زن می‌باشد. اگر برای راز زندگی، طبیعت - جامعه - زن‌کشی مقبول باشد نیز، باز هم زن بدان دست می‌یابد. به همین علت، همه‌ی تلاش‌های مان آن را به اثبات می‌رساند. جهت مسنجم ساختن، سازماندهی، فعال‌سازی، عملی کردن این تلاش‌ها و تغییردهی زندگی و توان رسیدن به راز زندگی، می‌گوییم ژنولوژی.

مدرنیت به با هجوم به تاریخ، معنویات، کیهان، همه‌ی دنیای عاطفی، فکری و ارزش‌های زن بودن و انسانی‌مان تخریباتی را به بار آورده است. جهت ایجاد نیروی دانایی و آگاهی رفع تخریبات به وجود آمده در کل حقیقت‌مان که ما را به ما مبدل ساخت، می‌گوییم ژنولوژی. اگر معنا نباشد، زندگی هم وجود ندارد. بر این باوریم که اگر از نزدیک‌تر با دید زن به واقعیت‌ها بنگریم، توان درک‌مان را بالا خواهد برد. اما بدون گسستن از ارتباط بین معنا، زندگی، جامعه و زن.

### جهت برپایی صحیح زندگی مشترک آزاد

زندگی، طبیعت اجتماعی، دوگانگی کیهانی بوده و دیالکتیکی است. زن یک وجه این دوآلیت است و مرد وجه دیگر آن. اگر این دو وجه بتوانند از طریق برقراری رابطه‌ی معنادار به نحوی طبیعی، آزاد، برابر و کارا باقی بمانند، آنگاه سرشت اجتماعی به صورت سالم جریان خواهد داشت. ولی تلاش جهت نابودی یکدیگر، دشمنی، بیگانگی و گسلانیدن این دو وجه که بنا به دلایل بسیار متفاوت و متکی بر هزاران سال ایجاد شده‌اند، سرشت اجتماعی را همیشه تنش‌دار، مساله‌دار، بحرانی و میرا می‌سازد. بررسی جداگانه و باهم سرشت‌هایی که یکدیگر را کامل نموده و با هم موجودیت می‌یابند، یعنی مطالعه‌ی سرشت زن و مرد در زمینه‌ی تاثیرپذیری از یکدیگر و انجام کاوش حالت طبیعی این سرشت‌ها و شکل بیگانه‌شده‌ی که با دورساختن آنها از سرشت‌شان و علل و نتایج مداخله‌ی که نیروهای قدرت‌محور علیه این سرشت‌ها صورت داده وظیفه‌ی ژنولوژی است. همچنین پیشبرد مبادی که این دو سرشت در درون آزادی و زیبایی‌شناسی مجدداً با یکدیگر وصال می‌یابند، ادعا و وظیفه‌ی ژنولوژی است.

در همان حال، ژنولوژی عنوان ارابه‌ی نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد و ایجاد جامعه‌شناسی آن است. پیشبرد زندگی مشترک آزاد، بایستی یکی از الفباهای جامعه‌شناسی و حیات صحیح باشد. «بایستی به خوبی دانست که زندگی مشترک، نوعی برساخت اجتماعی است. این زندگی مابین افراد دارای حیث نرینگی و مادینگی تحقق‌یافتنی نیست؛ بلکه مابین زنانگی و مردانگی اجتماعی‌ای که برساخته شده تحقق می‌یابد. بایستی به خوبی درک شود که برساخت هژمونیک، این



دو جنس را معلول ساخته، روابط مابین‌شان از این امر متأثر شده و به‌مثابه‌ی رابطه‌ی هژمونیک‌ی نمود یافته است. در روابط هژمونیک‌ی ممکن نیست که عشق به‌میان آید. برابری اراده‌ی هر دو طرف در برابر یکدیگر شرطی اساسی است در عشق انسانی.» این ارزیابی رهبر عبدالله اوجالان بیانگر این نکته می‌باشد که چرا الفبای زندگی است. مساله، بسیار فراتر از رابطه‌ی مابین دو انسان بوده و در حدی اجتماعی است؛ مقوله‌ی است در رابطه با چگونگی تعریف و ساماندهی بسیاری از سطوح روابط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اتیک-استاتیک و اقتصادی مابین هر دو جنس که به جامعه مربوط می‌باشد.

حتی اگر یک ارزیابی کوتاه راجع به روابط زن و مرد که امروزه در سطحی بحرانی، معضل‌دار و ازهم‌پاشیده، در هر جایی از دنیا وجود دارد انجام دهیم، ما را به این نتیجه خواهد رساند. بنیان حیاتی معنادار، آزاد و دموکراتیک با ذهنیت، اخلاق و فرهنگی که راجع به این روابط به‌دست خواهند آمد در ارتباط است. کسب این‌ها نیز به سطح مشخص کردن گستره، عمق و موجودیت‌یابی اجتماعی این مساله و تأییدپذیری که تجربه کرده بستگی دارد. به‌همین خاطر این یک واقعیت است که علوم اجتماعی مبتنی بر داده‌ها به اندازه‌ی کافی نتوانسته تحلیلات سالم و بایسته‌ی را به‌بار آورند. برای هر زن و مردی که در قبال انسانیت، زندگی، طبیعت و موجودیتش احترام قایل است، مسوولیت اینکه در این مورد روشنگری و آگاهی یافته و خود را آموزش و شکل داده، در اولویت قرار دارد. چون اشتباهات صورت‌گرفته در این باره، مهر خود را بر تمام زندگی فرد خواهد زد. بنابراین هر فرد و جامعه‌ی که در جستجوی زندگی اخلاقی-سیاسی و آزاد است، تعریف و واشکافی این مساله و ایجاد آلترناتیوها را به‌عنوان امری اولویت‌دار به‌دغدغه‌ی برای خویش تبدیل می‌سازد. حال اگر افراد مزبور سوسیالیست، انقلابی، فمینیست، آنارشیزست و دموکرات باشند یعنی نیروهای مدرنیته‌ی دموکراتیک ضد نظام [مدرنیته‌ی سرمایه‌داری] باشند، آنگاه این نیروها به‌علاوه دارای مسوولیت و ادعای پیشاهنگی و الگوبودن برای جامعه هستند. در این صورت، زندگی‌های مشترک، موجودیت و برقراری روابط زن و مرد، و فرزندان به‌مثابه‌ی مواردی حایز اهمیت حیاتی، در حوزه‌ی علم زن قرار خواهند گرفت. در حین پرداختن ژنولوژی به این موضوع، ابتدا زندگی آزاد و روابط آن را واشکافی و نام‌گذاری خواهد کرد. سپس در گستره‌ی

نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد، برداشت، تعاریف و تحلیلات آلترناتیویش را انجام داده و بنابراین پیشنهادات و پروژه‌های چاره‌یابی‌اش را تهیه و ارایه خواهد نمود.

بنابه اینکه زندگی بدون دوگانگی نمی‌تواند وجود داشته باشد و با شکل موجودش، وجود یک زندگی بحرانی مابین دو هستی اساسی که ویژگی‌های دوگانگی زندگی را تشکیل می‌دهند، طبیعی است که ژنولوژی در وهله‌ی نخست به این مساله بپردازد. بحران حیات اجتماعی و یا به عبارت دیگر، صورت کائوسی آن در صدر بهانه‌هایی است که جهت ظهور علم زن می‌آید. حوزه‌ی زندگی آزاد و مشترک، عرصه‌ی است که این کائوس، بیش از هر عرصه‌ی دیگری در آن ژرفا یافته. جهت معنابخشیدن به بحران و کائوس موجود، بایستی بر سیر تاریخی روابط زندگی‌های مشترک آگاه باشیم. رهبر عبدالله اوجالان این نیاز را بدین صورت ارزیابی می‌نماید: «رادیکال‌ترین هویت آزادی‌خواهی، از طریق رویکرد با زن و یا به‌طور کلی درک نمودن نظام موجود در روابط زن-مرد و پشت‌سرگذاشتن آن امکان‌پذیر است. تا زمانی که روابط مابین زن و مرد درک نگردد، هیچ یک از مسایل اجتماعی نه ممکن است به‌طور کافی درک گردد و نه چاره‌یابی شود. جهت حل این مساله که سنگ‌بنای قلب و مغز مسایل اجتماعی را تشکیل داده، بایستی برخوردی علمی، فلسفی، اتیک و استاتیک مبنا قرار گیرد... بدون درک موقعیت زن در تاریخ تمدن و عصر مدرن و نشان دادن نیروی برخورد اتیک و استاتیک، اگر هر نوع از آنها با همدیگر مورد آزمایش قرار بگیرد نیز هر شیوه‌ی زندگی که وارد آن شود، نتیجه‌ی جز اشتباه، بی‌اخلاقی و زشتی دربرنخواهد داشت.»

به‌همین خاطر هر جای دنیا به علت این "اشتباه، بی‌اخلاقی و زشتی" مبدل به دیار جهنم شده است؛ به جستجو‌هایی تبدیل شده تحت عنوان عشق و محبت، زندگی روزمره، جنسیت‌های تحریک‌شده، جهالت و بی‌مسئولیتی زن در مورد مرد و مرد درباره‌ی زن، بحران‌های مختلف هویتی ناشی از آزمون‌هایی که تحت عنوان آزادی صورت می‌گیرند؛ تنهایی‌های ژرفی که در درون شلوغی‌ها جریان دارند. در نتیجه، با گذشت هر روز، دنیا به سیاره‌ی مبدل می‌شود که آنهایی که در درون این آزمایش‌ها غرق شده‌اند هر لحظه و هر حوزه‌ی از زندگی را برای یکدیگر به جهنم تبدیل می‌سازند. به‌ویژه مرد در دیدن زن به‌عنوان یک انسان، دوست، هم‌تای روح و زندگی نمی‌تواند موفق شود. چونکه در زیر سیطره و فشار بی‌مرز عادات فرهنگ و

قدرت مردسالاری، زن را به عنوان مظلوم، زیردست، مستعمره، همسر-معشوق و ملکش می‌بیند. تحت تاثیر غرایز جنسی اش که از سوی نظام جهت تحریک تنظیم شده‌اند، زن را به مثابه‌ی پدیده‌ی می‌بیند که امیال جنسی اش را ارضا خواهد کرد. هنگامی که واپسگرایی‌ها و عاداتی که زنانگی ساخته شده و سنتی را تحریک می‌کند بر آن افزوده می‌شود، به مثابه‌ی دامی است که زن علیه پتانسیل ایستار آزاد و اصولی مرد، و مرد علیه پتانسیل ایستار آزاد و اصولی زن به کار گذاشته.

استعاره‌های رهبر عبدالله اوچالان در این باره بسیار جالب هستند: «پلنگ ماده که در قفس پلنگ نر به طعمه مبدل شده و یا تسلیم گشته، مردانگی‌ای که در قفس پلنگ ماده به لحاظ بیولوژیکی مبالغه گشته و یا پلنگی نری که به واسطه‌ی فرهنگ اجتماعی اش به گربه‌ی با فرهنگ زنانه مبدل شده.» در دنیای امروزی مان روابط این دو کنایه با یکدیگر پر است از ستیزها، حملات علیه یکدیگر و کشتن هم از لحاظ فیزیکی و روحی. بیشترین حالتی که رخ می‌دهند این است که در تمامی حوزه‌های نظام مردسالاری که قفس پلنگ نر می‌باشد و در هر جایی از حوزه‌ی اجتماعی که پلنگ ماده بدون دفاع مشارکت کرده از سوی پلنگ نر شکار می‌شود. بی‌محبتی موجود در روابط روزانه، محرومیت از آتیک و استاتیک، شکست خوردگی در برابر مفاهیم کلاسیک ناموسی و بسیاری از عوامل دیگر، لحظه‌به‌لحظه زندگی‌های مشترک را تخریب کرده و راهگشای این وقایع تلخ می‌شوند.

در زندگی‌های مشترکی که به مرزی رسیده داشتن و برتافتن آنها محال گشته، هنگامی که در مقیاسی بسیار بزرگ، طعمه‌شدن، تسلیمیت و یا مردن سهم پلنگ ماده می‌شود، سهم پلنگ نر این است که در برابر پلنگ ماده به پلنگ نر، در مقابل نظام مردسالار- دولت‌گرا به گربه‌ی با فرهنگ زنانه تبدیل و تحت تحمیل این دو موجودیت ناهم‌ساز پاره‌پاره گردد. بی‌سعادت، بحران و شکست عاطفی سهم هر دوی آنها و نخست بچه‌ها و طبیعت اجتماعی می‌شود. این واقعیت، طبیعت زنده را نیز دچار فلاکت‌های زیست‌محیطی می‌کند. تخریبات دنیای زن و مردی که به‌مثابه‌ی تداوم طبیعت زنده هستند، طبیعت زنده را نیز مستقیماً تحت تاثیر قرار می‌دهد. زندگی مشترکی که به‌طور صحیح درک، تعریف، شناخته و تجربه نشود، هر لحظه به بلایی بر سر زندگی تبدیل شده و بر آن می‌بارد. «شکست قدرت هژمونی و نیروهای استعمار عصرمان، در فروپاشی موجود در زندگی‌های مشترک بیشتر قابل

مشاهده است. تاریخ رابطه‌ی زن و مرد از مُدافتاده‌ترین معنایش<sup>(۱۰)</sup> را از دست داده و مانند اینکه نه با آن بسر می‌شود و نه بدون آن، به یک اتمام‌یافتگی رسیده است. کسانی که نخستین انقلاب‌شان را بر تحلیل این وضعیت کائوتیک متکی نسازند، شانس‌ی جز تدوام‌بخشیدن به کائوس ندارند...»

اندکی به صورت خطوط کلی به چگونگی ایجاد این وضعیت کائوتیک در درون جامعه‌ی تاریخی‌ای بپردازیم که رهبر عبدالله اوچالان بدان جلب توجه نموده‌اند. هنگامی با عینک‌هایی که آزمون‌های نظریه‌ی زندگی مشترک را بررسی می‌کنند به تاریخ می‌نگریم، با برخی تجارب مهم که جهت بررسی مان لازم‌اند مواجه می‌شویم. در صورتی که به خوبی این‌ها را بررسی نموده و معنا ببخشیم، می‌توانیم دریابیم که زندگی‌های مشترک در کجا، چگونه، به دست چه کسانی و با چه هدفی ضربه خورده، تحریف گشته و به حالت سرچشمه‌ی بحران موجود در روابط اجتماعی درآورده شده است. همچنین می‌توانیم به این حوزه که امروزه به گره کور مبدل شده روشنی ببخشیم.

می‌گوییم که "زندگی مشترک ضربه خورد، دچار کژروی گردید." چونکه مابین مدل‌های زندگی مشترک اوایل اجتماعی‌شدن و خانواده ماقبل و مابعد پدیدآمدن جامعه‌ی دولتی- طبقاتی تفاوت‌های بسیار فاحشی وجود دارد. یکسانی زن و مرد در طول تاریخ و ماقبل آن، از آنچه که ما از تاریخ نزدیک می‌دانیم و یا از آنچه که امروزه شاهد آن هستیم بسیار متفاوت است. مطابق نظام اجتماعی هر دوره‌ی، اشکال بسیار جداگانه‌ی از واحدهای زندگی برابر شکل گرفته‌اند. در واقع، تا تاریخ نزدیک و حتی امروزه اشکال متفاوتی از زندگی جمعی وجود دارد. به‌عنوان مثال، تشکیل خانواده در میان برخی از اجتماعات مردسالار<sup>(۱۱)</sup> که در برخی از مناطق مشخص چین بسر می‌برند، تا زمان انقلاب چین، به‌صورت نهادی وجود ندارد. در فرهنگ‌های جداگانه‌ی خلق‌های نقاط مختلف جهان، شکل ارتباطی متکی بر پرشماربودن شوهر<sup>(۱۲)</sup> برای زنان تجربه شد. یعنی اشکال خانواده و ازدواجی که امروزه بر دنیا حاکم ساخته‌اند و در چشم بسیاری‌ها معمولی گشته، در دوره‌های بسیار طولانی تاریخ معمول نبود. در واقع، روابط زندگی‌های مشترک موجود و اشکال خانواده و ازدواج، متعلق به کوتاه‌ترین دوره است که حتی دو درصد از

تاریخ انسانیت را تشکیل نمی‌دهد. ولی امروزه آنچه که حاکم گذشته بدین صورت می‌باشد.

ماقبل تاریخ و به درازای تاریخ مدل خانواده‌ی کلان که به‌ویژه کفه‌ی سنگین آن را زن تشکیل می‌داد بسیار رایج بود. در این مدل خانواده، مرد- شوهر چندان شناخته نمی‌شد و تأثیری نداشت؛ دایی و فرزندان شناخته می‌شدند. خانواده و یا مدل دیگر زندگی مشترک که در دوره‌ی مهمی از طول تاریخ تجربه شده، مدلی است که زن با مرد در آن یکسان می‌باشد. برخلاف اعتقاد رایج، این مدل در تاریخ به‌طور متداولی جریان داشته است. نظام خانواده‌ی بی‌که مرد در آن رییس خانواده است و اشکال زندگی مشترک، مربوط به خیلی بعدهاست که به‌عنوان هسته‌ی مثلث خاندانی- قدرت- دولت نهادینه شده است. هدف اصلی آن در دوره‌ی بی‌که قدرت‌گرایی گسترش می‌یابد، این است که زنان و فرزندان را مطابق قدرت شکل‌دهی و وابستگی به قدرت را در شخصیت‌شان شکل‌دهی کند. ذهنیت مرد حاکمیت‌گرا، در حالی که در خمیرمایه‌ی سرشت اجتماعی وجود ندارد و جوابگوی هیچ یک از نیازها و طبیعت اجتماعی نیست، موجب نهادینگی پرهمسری و خانواده‌ی پرفرزندی می‌گردد که به بهای مرگ زن تمام می‌شود. این مدل خانواده از اوان ظهورش تا به امروز، مسبب مسایل بسیار حاد اجتماعی شده است.

در بنیان این مدل خانواده، منفعت قدرت و دولت وجود دارد. تمام قدرت‌هایی که در طول تاریخ و امروزه حاکم بوده و هستند به‌خاطر اینکه همیشه بر خاندان‌های مشخصی اتکا دارند، مدل خانواده‌ی نظام قدرت‌گرا نیز آن را مبنا قرار داده است. خاندان‌های بر سر قدرت، کپی‌های‌شان را در درون جامعه ایجاد کرده‌اند. و هریک از رییس این کپی‌ها یعنی رییس خانواده، خودشان را به جای رییس خاندان بر سر قدرت می‌پندارند. بهای این حرص تحریک‌شده‌ی مرد را روح و بدن‌های زنانی می‌پردازند که پیشتر زنان آزاد بودند و بعدها در خانه‌های خصوصی آنها را حبس کرده‌اند؛ به‌عنوان کنیزک، او را به‌طور افراطی به‌صورت ابژه درآورده، چون یکی از مُلک‌های مرد بوده، به‌طور نامحدودی برای تجاوز جنسی و استثمار رها کرده، بیش از حد تحمل و توانایی سرشت جسمانی‌اش، او را به زاییدن بچه واداشته، سزاوار محبت و احترام ندیده و قیمتش را در به‌دنیا آوردن پسر بچه می‌بینند... این مدل تقلیدشده‌ی خانواده از خاندان که به‌عنوان یک پشتوانه‌ی نیرو

و زندگی مرد محسوب گشته، به صورت قفس‌هایی درمی‌آید که هر لحظه زن را استثمار و نابود می‌کند. متأسفانه این مدل خانواده با ذهنیتی که بر روی جامعه حاکم گردانده شده، همیشه مورد تشویق قرار گرفته است. در حالی که راه را بر بروز بسیاری از مسایل اجتماعی هموار ساخته، ولی گذار از آن صورت نگرفته است.

یکی از اساسی‌ترین دوران‌هایی که زندگی مشترک ضربه خورده و دچار کژروی شده، مراحلی بوده‌اند که این فرهنگ خاندانی حاکم گردانده شده‌اند. این فرهنگ بیش از آنکه مختص خاورمیانه باشد، فرهنگی است که تأثیرات آن به تمام دنیا اشاعه یافته، مطابق امروز تغییر شکل داده و هنوز هم تداوم دارد. این فرهنگ همیشه از سوی ادیان و دولت‌ها تأیید و حمایت شده است. هنوز هم در جامعه‌ی خاورمیانه به طور بسیار نیرومندی در حال جریان است. این فرهنگ خاندان و خانواده، از یک طرف، راه بر ازدیاد جمعیت گشوده و از طرفی دیگر، با حرص سهم‌گیری از قدرت و دولت، هر نوع خسارتی را به سرشت اجتماعی وارد می‌سازد. این خانواده‌گرایی که تحقیرشدن، نابرابری، بی‌محبتی و نیست‌انگاری را بر زن تحمیل می‌کند، بی‌محبتی و بی‌آموزشی را بر فرزندان، خشونت را بر خانواده، کشتار جمعی و یا اسارت را تحت عنوان ناموس، نخست بر فرزندان دختر و به‌طور عموم، بر زن تحمیل می‌سازد. این فرهنگ، فرهنگ زندگی مشترکی است که دچار کژروی گشته. و اشکافی و تغییر و تحول این زندگی مشترک و یا مدل خانواده، پیش‌شرط تحلیل نظام‌های قدرت‌گرا و دولت‌گراست. برای همین منظور نیز آگاهی‌یابی از پیش‌مراحل این مدل خانواده، منبع تاریخی آن و چگونگی رسیدنش به تاریخ نزدیک‌مان حایز اهمیت است.

اگر روی‌مان را به اساطیر، باورداشت‌ها، فلاسفه و فرزاندگی‌های جغرافیا و تاریخ خودمان برگردانیم، می‌توانیم داده‌های راجع به چگونگی پدیدآوردن علم حوزه‌ی زندگی مشترک را گردآوری نماییم. می‌توانیم در گذشته‌ی این جغرافیا از بسیاری لحاظ، رهنمودهای فرزانه‌تر و انسانی‌تری نسبت به امروزه بیابیم. همچنین هنگامی که مرحله‌ی گذشته را بررسی کنیم خواهیم دید که واژه‌سازی "حوزه‌ی خصوصی و حوزه‌ی عمومی" که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی ایجاد کرده تا چه اندازه قلبی و بی‌پایه است. زیرا همانند امروزه در طول تاریخ نیز جوامع و دولت‌ها از راه اسطوره، دین، فلسفه و علم به زندگی مشترک شکل داده، مداخله و مرزبندی کرده‌اند. در واقع،

حوزه‌ی خصوصی همیشه به صورت حوزه‌ی عمومی درآمد، در سطح عموم مورد گفتگو قرار گرفته و در آنجا تعیین گشته است. زمانی که دین و اسطوره که یکمین فرم‌های پیشرفت فکری انسانیت هستند مورد کاوش قرار گیرند، همچنین زمانی که حقوق و قوانین موجود در دوره‌های نخست امپراطوری بررسی شوند، مشاهده خواهد شد که زندگی مشترک تا چه اندازه به عنوان موضوعی اساسی و مرکزی مد نظر بوده است. اسطوره، دین، فلسفه و علم تا حد ممکن به این حوزه پرداخته، مداخله کرده و تا زمان رساندن به شاکله‌یابی مردسالارانه بدان مشغول شده‌اند. مراحل اولین و دومین شکست جنسیتی که علیه زنان ایجاد و تحمیل شده است، به عبارتی، مراحل شکل‌دهی به زندگی مشترک بوده‌اند.

در اسطوره، تشریح روابط شکل‌گرفته مابین خدایان - ایزدبانوان، همچنین مابین میراها و نامیراها به زبان شعری وجود دارد. هر چند زبان آن شعر باشد نیز در اساطیر دوران اولیه، افسانه‌ی تراژدیک راجع به چگونگی رفتن تدریجی پدر، پسر، همسر، خواهر و معشوق در کنار الهگی که به تنهایی بر روی تختش نشسته، سپس چگونگی پایین آوردن ایزدبانو از تختش از سوی این‌ها و فاحشه‌کردن وی در فاحشه‌خانه‌ها و درآوردنش به صورت همسر موجود است. می‌توانیم این افسانه‌ها را به عنوان داستان‌های فرود آمدن و محکوم‌شدن نظام‌های زندگی آزاد و شعرگونه‌ی مشترک به زندگی مشترکی که ارباب - بردگی را دربر می‌گیرد نیز در نظر بگیریم. افسانه‌های تراژدیک زن که اساطیر توضیح می‌دهند در واقع، افسانه‌های ازهم‌پاشیدگی بافت آزاد اجتماعی هستند. از برخوردهای فرزانه‌تری که در مورد یکدیگر داشته و روابطشان به مبادی مشخصی وابسته بوده، از روابط زن - مردی که محترمانه، جدی و عاری از ملک‌کردن و وابسته‌سازی بوده و از نیروی تعیین‌کنندگی و هدایت‌گری زن در این باره که با فرزاندگی و اعتماد به نفس بزرگی انجام می‌داد، شروعی گام به گام در راستای کاهش و نزدیک شدن به نابودی وجود دارد. در زندگی‌های مشترک بحرانی امروزه که خرد و دست مرد حاکم آن را برپا ساخته‌اند، اولین توطئه‌چینی‌ای وجود دارد که طی آن به زن و از طریق زن، به جامعه ضربه وارده شده است. توطئه‌هایی که اساطیر با زبانی شعرگونه توضیح می‌دهند در همان حال، سرچشمه‌ی الهام برای حقوق‌نوشتاری امپراطوری‌های پیش از میلاد که از حمورابی آغاز شده پدید می‌آورد. این حقوق، جایگاه زن در خانواده و جامعه،

رابطه‌ی زن و مرد، مجازاتی که در حالات تجاوز و فریبکاری به زن داده خواهد شد و مشابه این‌ها را به شیوه‌یی که بر روی زندگی‌های مشترک کارساز باشد، به حد شناخت رسانده است.

در ادیان یکتاپرستی نیز راجع به تعریف و مبادی رابطه‌ی مرد و زن احکام بسیاری وضع شده‌اند. مثلاً دین مسیحی، زندگی راهب و راهبه را مبنا قرار داده است. در حالی که جنسیت را برای کادرهایش ممنوع می‌کند، برای جامعه نیز به غیر از تولید مثل، آمیزش جنسی جهت لذت را گناه برشمرده است. به میزان متوقف‌ساختن غریزه‌ی جنسی، تأثیرات این ممنوعیت‌ها بر روی زندگی اجتماعی که تحت عنوان انجام‌گذار و به‌فراموشی‌سپردن برخوردهای جنسیتی فرهنگ ایزدبانوی مادر وضع شده‌اند، نیازمند یک بررسی پرجانبه هستند. آیا راه را بر زندگی مشترک آزاد گشودند و یا موانع جدیدی ایجاد کردند؟ بایستی در این باره تحقیق صورت گیرد. همچنین در مراحل بعدی، بی‌آنکه فراموش کرد که انفجار جنسیتی‌ای که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی تحت عنوان آزادی جنسیتی راهگشای آن شد، به‌مثابه‌ی واکنشی علیه این ممنوعیت‌ها گسترش یافته است. از این رو، باید تأثیرات احکام مسیحیت در بروز وضعیت بحرانی زندگی‌های مشترک امروزه را مورد بررسی قرار دهیم. در این باره، کلیات‌های نقادانه‌ی مهمی در غرب وجود دارند که فمینیست‌ها و محافل آکادمیسین انجام داده‌اند. ولی پژوهش در مورد اینکه کدام یک از این‌ها واقعیتی را که مورد انتقاد قرار داده‌اند به یک وجه آن مبدل شده و بار دیگر، زندگی‌های مشترک را به بن‌بست رسانده‌اند و یا کدام یک از آنها انتقاداتی بجا و فراگشا بوده‌اند، حایز اهمیت است.

به‌ویژه به‌لحاظ اسلامیت که در زندگی اجتماعی شرق تا آخرین حد در نظریه و عملی شدن زندگی مشترک آزاد موثر بوده نیز این برخورد انتقادی و تحلیلی مبنا می‌باشد. در چاره‌یابی اسلام، جنسیت‌گناه و یا ممنوع نیست، ولی در این باره مرد از حقوق نامحدود برخوردار است. زن نیز تنها به اندازه‌یی که در چارچوب قوانین دینی تعریف شده آزاد می‌باشد. در اسلام آمده که مرد در میان محرم‌هایی که حداقل می‌تواند از چهار زن تشکیل شود بایستی عادل باشد و برای زنان نیز می‌گوید که می‌تواند با همسرانش آمیزش جنسی داشته باشد و این حق‌شان است، ولی به شروط بسیاری. یکی از مهم‌ترین شروط مذکور این است که "خدا در بالا چه



باشد، بر روی زمین برای زن نیز شوهرش همان است، او چه بگوید همان می‌شود." مردها به واسطه‌ی نهاد حرم، می‌توانند فاحشه‌خانه را به خانه‌های خصوصی‌شان انتقال داده و یک زمینه‌ی مشروعیت دینی برای آن نیز فراهم کنند. معتقدیم که تاثیر تاریخی مسیحیت در سیاست‌هایی که در غرب و فرهنگ جنسیتی‌ای که امروزه در تمام دنیا حاکم است، همچنین تاثیر و فشار موجود در سیاست‌های جنسیتی که اسلام نیز به همان صورت بر روی بسیاری از مناطق و شما قابل توجهی از جوامع دنیا اجرا می‌کند، برای کسانی که خواهان برپایی دانش زندگی مشترک آزادند، داده‌هایی هستند که بایستی در وهله‌ی نخست مورد بررسی قرار دهند. زیرا نقش مسیحیت در گسترش سیاست جنسیتی‌ای که به حدی افراطی رسانده، تحریک کرده و تحت عنوان آزادی خواسته‌اند به بسیاری از کژروی‌های مختلف روایی بخشند بسیار تعیین‌کننده است. همچنین سیاست جنسیتی اسلام که مشوق ارضای افراطی بوده و برای مردها در نظر گرفته شده است، در ژرف‌شدن بردگی زن و در اصرار مرد بر ایستار قدرت‌گرایی، تعیین‌کننده بوده است.

فلسفه و علم نیز از مراحل اولیه‌ی ظهورشان بدین‌سو در این باره بسیار به تأمل پرداخته‌اند. مثلاً در فلسفه‌ی یونان که منشا فلسفه‌ی غرب است، مردها تنها می‌توانند به خاطر فرزنددارشدن، آمیزش جنسی با زن داشته باشند، برای لذت جنسی نیز این نظریه را مطرح کرده‌اند که می‌توانند پسرچه‌هایی را که به مرحله‌ی بلوغ نرسیده‌اند به‌عنوان معشوق برگزینند. این اندیشه که "زن، مردی است که ناقص و یا فلج به‌دنیا آمده است. برای رفاقت کردن با مرد مناسب نیست" در ناکارکردن زندگی مشترک آزاد موجود در تمام جغرافیاهایی که این فلسفه در آن وجود داشته و یا بدان الهام بخشیده است مسوولیت سنگینی دارد. بایستی تجزیه و تحلیل انتقادی نیرومندی از این فلسفه که با تحقیرکردن زن، غلام‌بارگی را روا می‌سازد و برای تمامی مردان بالغ، حق استثمارکردن جنسی هر دو جنس را می‌دهد انجام گیرد. زیرا ژن‌های فرهنگ "زنانگی" که تمامی تمدن‌ها را تحت تاثیر قرار داده، از فلسفه‌ی یونان که به این سیاست جنسیتی روایی بخشیده، تشکیل شده است.

بسیاری از اصطلاحاتی که دنیای علم پوزیتیویستی ایجاد و به جامعه سرویس کرده نیز، حداقل به اندازه‌ی این حوزه در تخریب زندگی‌های مشترک مسوول است. جهان علمی‌ای که با مفهوم علم‌گرایی-پوزیتیویستی بنا نهاده شده، فراتر از نقشش

در تخریب کردن زندگی مشترک آزاد و مبدل شدن آن به واقعیتی بحرانی و پر از کشتار، به تهنایی حوزه‌یی است که بایستی مورد کاوش قرار گیرد. هر اندازه مدرنیته‌ی کاپیتالیستی گسترش می‌یابد و اجتماعی بودن را از هم می‌گسلاند، با برجسته کردن متمایزسازی حوزه‌ی خصوصی و عمومی و راهگشایی بر کشتارهای درون زندگی زناشویی مبتنی بر این تفکیک نیز مراحل هستند که بایستی هم مورد پژوهش و هم حساب خواهی قرار گیرند. در عصر کاپیتالیسم صنعتی در جوامع اروپا، همراه با جامعه‌ی روستایی-کشاورزی، خانواده و زن نیز از هم پاشیده شدند. کاپیتالیسم در حال رشد، همچنان که انسان‌ها را از سرزمین‌های شان بیرون کرد، آنها را از خانه‌ها و خانواده‌های شان نیز دور ساخت. در واقع، جهت تزیق فردگرایی موجود در سرشت کاپیتالیسم به جامعه، بافت اجتماعی را تا حد سلول‌هایش تجزیه کرد. با مبدل کردن انسان و سرشت آن به سطح موجودات تک‌سلولی، این تجزیه‌سازی را جهت نفوذ کردن به تک‌تک همه‌ی آنها انجام داد. خانواده و زن به شکل بسیار بی‌رحمانه‌یی سهم‌شان را از این وضعیت گرفتند.

امروزه دنیای غرب، دنیایی که به غیر از خودش، مابقیه را عقب مانده و بدوی می‌بیند، در قرن اخیر برای تمامی حملاتی که به شرق انجام داده، از اصطلاحات زن شرق که با حاکمیت‌گرایی مرد و به‌ویژه فشار آمیخته با فرهنگ اسلامی روبرو مانده استفاده می‌کند. گره‌گشایی اینکه غرب در این باره تا چه اندازه دورو بوده، به‌خصوص در عصر کاپیتالیسم صنعتی و مراحل بعد از آن، به شناخت ما از وضعیت خانواده در غرب بستگی دارد. ژنولوژیی که جهت برقراری یک علم اجتماعی نوین و تحقق انقلاب در علوم اجتماعی و برون‌رفت از آن مدعی است، در حین بررسی زندگی مشترک، واقعیت غرب در این باره و به‌ویژه علت سرپوش‌گذاری جامعه‌شناسی غرب بر روی این مهم را نیز مورد پژوهش قرار خواهد داد. جامعه‌شناسی غرب تا به امروز علت و چگونگی ازهم‌پاشیدگی و اتمام‌یافتگی خانواده را روشن نساخته است. این تبلیغ که زن در عصر کاپیتالیسم آزادی‌اش را به دست آورده، دروغی بیش نیست. بایستی تحقیقات مربوط به آشکار ساختن این دروغ و روشن کردن دوره‌یی مهم از تاریخی که زن و زندگی مشترک را به روز سیاه کشانیده، به‌طور ژرف و با جدیتی بزرگ انجام گیرند.

نقش‌ها و تعاریفی که اسطوره، فلسفه، دین و علم برای زن و مرد در نظر گرفته‌اند، رابطه‌ی زن-مرد را در هر حوزه‌ی معلول ساخته است. برای رفع این ناکارایی و برقراری روابط آزاد، رهنمود رهبر عبدالله اوجالان در این باره گره‌گشایی مهمی را صورت می‌دهد: «اسطوره، دین، فلسفه، علم و هنر جهت زندگی هستند و نقش سرآمد آنها برساختن شریک آزاد و متحقق‌گردانی همسرگزینی آزاد است. در همین چارچوب بایستی به این مقوله، بُعدی اخلاقی و زیبایی‌شناختی داده شود.» نیروهای قدرت‌گرای هزاران سال تمام مغزها را به ادراک اینکه انسان و زندگی مشترک در خدمت اسطوره، دین، فلسفه و علم بوده، طلسم کرده است. در حالی که نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد با نگرش خلاف آن، این قفل را می‌گشاید. این نظریه می‌گوید که نقش اصلی تمام قالب‌های فکری و نهادهای آن، "تحقق بخشیدن به همسرگزینی آزاد و برساختن آن است." یعنی زندگی آزاد انسان را کانون قرار داده و اسطوره، دین، فلسفه، هنر و علم را در خدمت این‌ها قرار می‌دهد. این یک انقلاب فکری است. این نظریه، ادعای ازمیان برداشتن نگرش مسیحیت حول "گناه بودن"، دیدگاه اسلام مبنی بر اینکه "زنان تان برای شما یک زمین کشاورزی‌اند، هر چه که از زمین تان می‌خواهید، به همان شکل، بدان دست یابید"<sup>(۱۳)</sup> نگرش فلسفه در باب "مرد ناقص"، دیدگاه مبتنی بر اینکه "هم فاحشه و هم مادر مقدس" است، همچنین هنری را که زن را همچون آرایه به کار می‌گیرد و تخریبات ناشی از برخورد زن و سرشت معلول مابین زن-مرد را داراست.

هر چند مترادف زندگی مشترک در ادراک سنتی، رابطه‌ی زن و شوهری و یا عاشقانه باشد ولی این به‌تنهایی زندگی مشترک نیستند. رابطه‌ی عاطفی-جنسیتی مابین زن و مرد وجهی از این زندگی است. ولی به خاطر اینکه قدرت، به‌ویژه این بُعد آن را در هدف قرار داده و سعی در شکل‌دهی آن دارد، واقعیت موجود در این وجه توانسته مهرش را به تمامی رابطه بزند. هنگامی که تعاریف زن و مرد، در حین رابطه و تاثیرپذیری متقابل، همراه با اجتماعی‌بودنی که در آن زندگی می‌کنند، آرایه گردند، آنگاه تعریف زندگی مشترک به معنای راستینش دست خواهد یافت. این مفهوم، وجوه عاطفی و جنسیتی‌ای را که به‌شکل بحرانی در جریان‌اند نیز زیبایی‌شناختی کرده و اخلاقی خواهد ساخت. رهبر عبدالله اوجالان در مورد نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد که آرایه نموده، جهت لزوم چگونگی فهم آن می‌گوید: «تقدیس نمودن زندگی

مشترک به عنوان حوزه‌ی "زندگی خصوصی" از سوی نظام‌های تمدن، بازگونه‌شده‌ترین قضاوت درباره‌ی حقیقت اجتماعی است. در واقع، درک حوزه‌ی عمومی همچون خصوصی و خصوصی به عنوان عمومی، همخوانی بیشتری با طبیعت جامعه دارد... اینکه زندگی مشترک سوسیالیستی به شکل "نوعی رابطه‌ی برقرارشده مابین دو نفر" برداشت شود، رویکردی ناقص است. بی‌شک، زندگی‌های مشترک می‌تواند به صورت نمونه‌های محسوس دوتایی [یا دوجانبه] وجود داشته باشند، ولی نمی‌توان به این نمونه تقلیل دهی‌شان نمود. زندگی مشترک، حیاتی ماهیت‌مند است که از طریق جنبه‌های زیبایی‌شناختی، اخلاق و نیروی عظیم معنا، بیشتر به شکل انتزاعی زیسته می‌شود. مردان و زنانی که در حیطه‌ی زندگی سوسیالیستی جای می‌گیرند، اگر حیات آزاد را به صورت جهانشمول و جمعی ایجاد نمایند، می‌توانند به شکل منفرد نیز شانس حیات صحیح و زیبا را به دست آورند... در حالی که تمامی پتانسیل "جهانشمولی و کلکتیویته"ی اجتماعی در حیات منفرد نهان است، در اشکال منفرد غیر ازدواجی و ازدواج‌های لعبت‌بازی مانند خانگی تمدن و مدرنیته، نفی جهانشمولی و کلکتیویته روی می‌دهد. بدون اقدام به چنین متمایزسازی، حیات آزاد جزء به گونه‌ی سوسیالیستی تحقق‌ناپذیر است.»

اساطیر، ادیان، فلسفه‌های مختلف و مکاتب علمی به رغم اینکه در مورد روابط زن-مرد و هویت-موجودیت زن، کلیات بزرگی تشکیل داده‌اند، راه را بر تخریبات زیادی هموار ساخته‌اند. زن همیشه در ذهنیت مرد حاکم به میزان برجسته‌یی، همچون یک معما، کابوس، ناشناخته و شیطانی‌طور کرده است. ولی اسطوره، دین، فلسفه و علم که مطابق با قالب‌های ذهنیتی مرد حاکم شکل گرفته‌اند، هرگز زن، روابط زن-مرد و شبکه‌ی روابط پیرامون زن را از برنامه‌ی کارش کنار نگذاشته است. این مهم، وضعیتی است در رابطه با حقیقت زندگی. برپایی، رشد و سازماندهی زندگی مشترک و تداوم آن، همچنین اجازه‌ندادن به ادامه‌ی وضعیت کنونی آن که در بحران‌های عمیقی غرق شده حایز اهمیت می‌باشد. زیرا زندگی مشترک، هسته‌ی تمام روابط اجتماعی است. سطح ذهنیت، عاطفه، روح، احترام و محبت در این حوزه هر چه باشد، آنچه که به واقعیت اجتماعی بازتاب یابد نیز همان خواهد بود. با ایستار خودکامه و هژمونیکی موجود در قدرت، سطح فشار و خشونت را که مرد به طور روزانه علیه زن اعمال می‌کند، به موازات همدیگر در حال

جریان است. زندگی مشترک مردانی که در قدرت هستند هر طور باشد، سعی دارند کشور را نیز همان‌گونه اداره کنند. روابط حیات مشترک در زندگی روزمره‌ی انسانی معمولی نیز تعیین‌کننده است. اگر یک مرد و یا زن در این حوزه دچار بحران- کائوس و آشفتگی عمیق شده باشد، کسب آرامش، خوشبختی و موفقیت در روابط اجتماعی بسیار دشوار است. زندگی مشترک، در شاکله‌یابی دولت، اقتصاد، دین و بسیاری از پدیده‌های مورد نیاز زندگی تعیین‌کننده است. زیرا این مهم از ابتدا تا به حال، یک تاثیرگذاری و تاثیرپذیری است که با چنین دیالکتیکی بنا شده است. رابطه‌ی ارباب-رعیتی که بر روی زندگی مشترک حاکم ساخته‌اند، بعدها در محتوای تمام نهادهای اجتماعی جای انداخته‌اند. اینکه در سطح جهان، عمیق‌ترین کائوس در زندگی مشترک دیده می‌شود به این دلیل است که این رابطه، اولین حلقه‌ی رابطه‌ی ارباب-رعیت می‌باشد. مرد و یا زنی که زندگی مشترک را مطابق معیارهای آرام، آزاد، مستقل، اصولی و اتیک-استاتیک تجربه می‌کند، تقریباً محال است که در حوزه‌ی اجتماعی با بن‌بست روبه‌رو مانده، خودکامه گشته و بیچاره بماند.

تاریخ و این ارزیابی‌های امروزی در رابطه با "زندگی مشترک آزاد"ی که در خطوط کلی سعی در بیان آن نمودیم، جهت ابراز این مهم می‌باشد که برای چه حوزه‌ی زندگی مشترک آزاد یکی از حوزه‌هایی خواهد بود که علم زن در وهله‌ی نخست، بدان پرداخته و بر روی آن تامل خواهد نمود. یکی از حوزه‌هایی که به ژنولوژی ضرورت می‌بخشد، حوزه‌ی زندگی مشترک آزاد است. چونکه حوزه‌یی که تمامیت و موجودیت زن طی تاریخ هزاران ساله و امروزمان بیش از هر حوزه‌ی دیگری در آن ازهم گسیخته و به بردگی وابسته شده همین حوزه است. امروزه در دنیایی که تقریباً هر دقیقه شاهد تجاوز و مرگ یک زن در این حوزه است، پرداختن به این حوزه، بیدارکردن وجدان و احساس، و بر این اساس، اقدام به انجام عملیات و ارایی نظریه و اندیشه، معیار اساسی انسان‌بودن و انقلابی‌گری است. هنگامی که بر روی سطح تاثیرپذیری و تاثیرگذاری درهم‌آمیخته‌ی جهالت محض و کشتاری که امروزه بر این حوزه تحمیل می‌شود تامل صورت می‌گیرد، ضرورت اجرای توامان عملیات با روشنگری نظری و سازمان‌یابی فکری بهتر درک خواهد شد.

از سویی دیگر، در مرحله‌یی بسر می‌بریم که طی آن زندگی مشترک که به‌ویژه حول زندانی‌بودن زن شکل گرفته‌اند، در دست نظام بوده و به‌عنوان اسلحه‌یی علیه

جامعه بکار می‌بندد. ژرف و ریشه‌یی بودن معضلات تا به این حد و به‌اوج‌رسیدن بحران، نشانگر این است که چاره‌یابی‌ها نیز بسترهای بسیاری فراهم نموده است. همچنین حوزه‌یی که تمام حوزه‌های به‌بن‌بست‌رسیده‌ی حیات اجتماعی را به برون‌رفت وادارد نیز همین حوزه است. رهبر عبدالله اوجالان این چنین شرط پرداختن علمی، هنری و فلسفی به مقوله را شرح می‌دهد: «آنانی که به‌طور شخصی و جمعی [یا کلکتیو] قصد اقدام و برون‌شد نوینی را دارند، تنها اگر این حوزه را به‌صورت علمی، هنری و فلسفی مبنا قرار دهند، می‌توانند به‌سوی زندگی مشترک آزاد گام بردارند. این اولین گام‌های اقدام‌گرانه، برخلاف آنچه بسیار تصور می‌شود، گام‌های منفرد و ویژه‌ی مابین دو نفر نیست، بلکه اولین گام‌های جهانشمول مربوط به جامعه‌ی سوسیالیستی دموکراتیکی است که تحقق خواهد یافت.» این شرط، علت بایستگی بنانهادن ژنولوژی را نیز تشریح می‌کند. ایجاد ژنولوژی جهت دست‌یابی و واداشتن به کسب چشم‌انداز فلسفی، علمی و هنری که زندگی مشترک بدان نیاز دارد، ضروری است. از میان برداشتن جهالت محض که امروزه بر زندگی مشترک تحمیل می‌شوند، یکی از اهداف اساسی ژنولوژی خواهد بود. امروزه این جهالت از درون به زندگی مشترک ضربه وارد می‌سازد. انگار کشتاری که دولت‌ها بر جوامع تحمیل می‌کنند کافی نیست؛ جامعه‌یی که هر روز در آن، حوادثی که در این باره بیشتر توسط مرد انجام می‌گیرند و به سرحد دیوانگی رسیده، چیزی جز بیچارگی برایش دربر نداشته است. علاوه بر این، دچار نابودی روحی و روانی می‌گردد. اثبات شده که زندگی مشترک در یک دوره‌ی بسیار طولانی از تاریخ انسانیت، جامعه را از هم نپاشانده، بلکه از نیرویی که بتواند جامعه را تعالی بخشد، رشد دهد و کارا سازد برخوردار است. امروزه وضعیت بحرانی و پر از کشتاری که جریان دارد، به‌رغم اینکه کوتاه‌ترین برهه‌ی زمانی این تاریخ را تشکیل می‌دهد، بزرگ‌ترین روسیاهی و شرم آن است. تا زمانی که این عیب وجود داشته باشد، حیات اجتماعی هرگز نمی‌تواند از مجرای طبیعی‌اش جریان یابد.

جهت انجام‌گذار از این وضعیت بحرانی که در زمینه‌ی دوگانگی، روابط و زندگی مشترک زن-مرد وجود دارد، زندگی مشترک آزاد جهت درآمدن به‌شکل تعریفی جذاب، پذیرا و قانع‌کننده، نامزد جلوه می‌کند. زیرا مدعی آرایه‌ی تعریف و انجام چاره‌یابی برای رابطه‌ی مابین وجوه مشترک حیات، روح‌های مشترک و هستنده‌های

مشترک است. این حوزه و جنبه‌ی دوگانگی سرشت اجتماعی را به‌عنوان "یکمین حوزه‌ی که بایستی علم آن وضع گردد" (۱۴) مشخص می‌نماید. برخی از مبادی اساسی نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد وجود دارند که رهبر عبدالله اوجالان بدین صورت خلاصه نموده‌اند: «حیات مشترک، به‌ویژه علمی که حول زن پدید خواهد آمد، اولین گامی خواهد بود که جهت جامعه‌شناسی صحیح برداشته شود. رابطه‌ی هستند در حیات مشترک دارای ویژگی‌هایی است که جهانشمولیت و تمام پیوندهای اجتماعی را از بنیاد تحت تأثیر قرار می‌دهد. بزرگ‌ترین دورویی تمدن این است که این رابطه‌ی جهانشمولی را تنها به مثابه‌ی یک پدیده‌ی دونفره‌ی بسیار محرم برمی‌شمرد. یکی از اساسی‌ترین دلایل بی‌ارزشی و بیهوده‌بودن علم جامعه‌شناختی همین است. هیچ یک از حوزه‌های حیات به اندازه‌ی حوزه‌ی زندگی مشترک دارای ویژگی بنیادین و تعیین‌کننده نیست. برشردن اقتصاد و دولت به مثابه‌ی رابطه‌ی اساسی، یک انحراف جامعه‌شناسی مدرنیته می‌باشد.»

یکی از ایده‌آل‌های نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد این است که دولت، اقتصاد، دین و بسیاری از نهادهای اجتماعی دیگر را به شیوه‌ی که در خدمت زندگی مشترک باشد ساماندهی نماید. یک ادعای مهم دیگر این است که از جامعه‌شناسی اشتباه‌آمیزی که زندگی مشترک را به خدمت این‌ها وامی‌دارد، دست بردارد. «یک حیات مشترک اکولوژیکی (۱۵) که تداوم نسل و تکثیر را مبنا قرار نمی‌دهد، بلکه همخوان با ایده‌آل جهانشمولی انسانیت بوده و هستی دیگر هستند‌های زنده‌ی سیاره را مورد توجه قرار می‌دهد.» می‌توانیم مبادی بنیادین این نظریه را به صورت آفریدن زنی برشماریم که سوژگی‌اش را از طریق مبارزه علیه نیروهای مرد زورگو و قدرت‌گرا، تصفیه‌کردن زندگی جنسیت‌گرای اجتماعی در تمام حوزه‌های ذهنیتی و نهادی، ردکردن برخورد ملکیت‌گرا نسبت به زن، درآمدن از حالت ابزاری برای تداوم نسل، کارگر و بیکار با دستمزد نازل- رایگان و ابژگی‌بودن، بر پایه‌ی آزادی تحقق خواهد بخشید. این مبادی برای زنان و مردانی که با همدیگر در قبال شکوفایی زندگی مشترک آزاد مسوول هستند مصداق دارد. زندگی مشترک آزاد که یکی از نظریه‌های اساسی دست‌یابی به ملت و جامعه‌ی دموکراتیک است، برای ژنولوژی نیز اولین حوزه‌ی خواهد بود که آن را مورد بررسی قرار داده و "علم آن را وضع کند."

"تحقق نیافتن عشق" در زندگی مشترک، چگونه حیات اجتماعی را تحت تاثیر قرار می دهد؟ چگونه می توان یک زندگی مشترک را برپا ساخت که کشتارها و کائوسی که هر طرف حوزه ی اجتماعی را پوشانیده به پایان برسد و حیات شایسته ی انسان، مجددا بر پایه های اتیک- استاتیک بر ساخته شود؟ «محیط و جامعه یی که بر روی عشق بسته باشد، آزادی، برابری، میهن دوستی و دموکراسی در آن رشد نخواهد کرد. زندگی دموکراتیک بر مبنایی برابر و آزاد با زن امری حیاتی بوده و بدون آن، امکان ناپذیر است. اما برای این، بایستی اخلاق برده سازی که بسیار تعمیق یافته و منفعت پرستی همیشگی کاپیتالیسم معاصر، از طریق اخلاق آزادی (اتیک) و زندگی زیبا (استاتیک) پشت سر گذاشته شود. عدم موفقیت در زندگی صحیح (علمی- ژنولوژی)، نیک (آگاهی و موضع اخلاقی تازه- اتیک) و زیبا (معیارهای نوین استاتیک، زندگی آزاد) با زن (بنابراین با مرد) همسان است با عدم موفقیت در گرایش به جامعه ی سوسیالیستی. با آفریدن نیروی عظیم در اطراف زن آزاد که از عشق های واقعی انتظار می رود، صورت دادن برون رفت از آخرین کائوس نظام کاپیتالیستی بایستی یکی از ارزشمندترین و مقدس ترین امور قهرمانان واقعی باشد که دل به عشق داده اند و بدان سر سپرده اند.»

این ارزیابی رهبر عبدالله اوچالان تا حد زیادی، حاوی جواب پرسش های مان است. در همان حال، در بردارنده ی مبادی اولیه ی انجام جامعه شناسی عشق نیز می باشد. اگر محیطی که برای عشق، پذیرنده نباشد و حیاتی برده وار، نابرابر و عاری از دموکراسی باشد و میهن دوستی را مشمول نشود، نشان می دهد که این عشق به اندازه یی که شخصی باشد یک حادثه ی اجتماعی است. تحقق یابی عشق، به روشن ساختن موثر پدیده های زنانگی و مردانگی ساخته شده و تشکل یابی مجدد هستی های زن و مرد بر بنیانی طبیعی و آزاد بستگی دارد. بازخواست کردن جنسیت گرایی اجتماعی در سطحی رادیکال، رهایی یافتن زن از فرهنگ بردگی و مرد از فرهنگ حاکمیت گرایی، برقراری کامل آزادی جنسیت و تحقق یابی اراده ی حیات مشترک، با آفریدن شخصیت زن و مردی در ارتباط است که مبارزه ی آزادی اجتماعی را با موفقیت انجام خواهند داد. تحقق عشق در مدرنیته ی کاپیتالیستی که انسان را به گرگ انسان مبدل ساخته، پیش از هر چیز به آفریدن فضایی بستگی دارد که در آن، اساسی ترین ویژگی هایی که انسان را انسان می سازد و ارزش های حیات اجتماعی



به طور آزادانه تبلور می‌سازد، هویدا شوند. امروزه عشق عبارت است از تصاویری مبتنی بر دلبستگی صرفاً جنسی و بحرانی ناشی از تعیین‌کنندگی ویژگی‌های مردانگی حاکم و بردگی زنانه که بوقوع می‌پیوندند، مناظری که مردان با وحشی‌ترین روش‌ها و روان‌های جنون‌وارشان علیه زنان که اکثراً همسر و یا معشوقه‌شان هستند، قصد جان دارند، و تابلوهایی که با هزار و یک نقاب در برابر یکدیگر نقش بازی می‌کنند! تقریباً مشاهده کردن روابطی سازگار، مبتنی بر احترام و محبت، متکی بر رنجی که از اجتماعی بودن بهره گرفته و اجتماعی بودنش را تقویت می‌کند، همچنین روابطی که دموکراتیک و موجد رفاقت زندگی مشترک آزاد باشد محال است.

یکی از عواملی که در زمینه‌ی این همه پرسی‌مانی بودن روابط تعیین‌کننده می‌باشد، تحریک شدن بیش از حد جنسیت است. جنسیتی که در کل طبیعت با تولیدمثل در ارتباط بوده و جهت استمرار زندگی می‌باشد، در مرد به صورت متفاوت‌تری جریان دارد. به واسطه‌ی واقعیت تمدن که زن را اسیر خانه و مرد ساخته، در زمینه‌ی جنسیت نیز نقش اصلی به تمایل جنسی داده شده است. ولی همراه با مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، نظام نیز برای انفجار این آرزوی جنسی، رشد پیچیده‌ی آن و فرسوده‌ساختن و ویران کردن روابط زن-مرد، به صورت چندجانبه‌یی کار کرده است. برای همین نیز نظام سرمایه‌داری از جای دادن زن در پیام‌های بازرگانی به‌عنوان ایزه‌یی جنسی گرفته تا گسترش پُرنو، از تغییر دادن نقش‌های زن-مرد گرفته تا بازاری که جنسیت را تحریک کرده و به حالت معیار بنیادین آزادی فردی درآورده، و تا فعالیت‌های پرجنبه‌ی نظری و ایدئولوژیکی که جنسیت را بدین شیوه ترویج می‌دهند، با ابزارهای بسیاری که غیرقابل شمارش‌اند، سیاست جنسیت‌محوری را که فرد و جامعه را به آستانه‌ی نابودی رسانده است، علیه زن ایجاد و اجرا می‌کند. امروزه نظام در این باره آنچنان به خود اطمینان دارد که ادعا می‌کند با این سیاست جنسی‌اش می‌تواند تمام اقشار اجتماعی را به دام انداخته، به آنها ضربه وارد ساخته و به‌صورت مهره‌ی نظامش درآورد. چه بسا به میزان مهمی نیز موفق می‌شود.

با این سیاست جنسی، هم زن و هم مرد در وضعیتی بسیار دور از زندگی مشترک آزاد ننگه داشته شده‌اند. وخیم‌ترین وضعیت نیز همین است، هم آنهایی که متوجه این واقعیت هستند و هم جستجوگران زندگی مشترک آزاد در حد اقلیت

مانده‌اند. در واقعیت چنین جهانی، به بحث گذاشتن یک سیاست جنسیتی جدید، روبه‌رو شدن با دشواری‌های بسیار بزرگ، انجام مبارزه‌ی گسترده و مصمم با بسیاری از ابعاد و نیروهای نظام، ایجاد تغییر و تحول در ادراک "آزادی جنسی برابر است با آزادی فردی" که در افکار جا افتاده، کسب موفقیت در وظایف بسیار دشوار مرتبط با این‌ها را بایسته می‌گرداند. لازم است از بسیاری از شرکت‌هایی که جنسیت را که انرژی طبیعی سرشت انسان است به قانون سود مازاد مرتبط ساخته و آن را صنعتی کرده‌اند گذار صورت داد. این کار نیازمند نبردی متداوم و پرجانبه با مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است که با تقلیل‌دهی حیات مشترک و عشق، به آمیزش جنسی روزانه آن را به حالت بیماری درآورده، موجب به‌فراموشی سپردن چگونگی بر ساخت جنسیت در اجتماعی‌بودن و جریان‌یافتن جنسیت در دیگر موجودات زنده‌ی طبیعت گشته و با تحریک‌کردن افراط و گرسنگی جنسی، قدرت هژمونیک و بر ساخت اجتماعی مورد نیاز آن را پدیدار آورده است.

اگر حیات و این درک جنسیتی که امروزه به طور آگاهانه بر جامعه تحمیل می‌شود صحیح می‌بود، انسان‌ها خوشبخت، موفق و آزاد می‌گشتند. ولی جنسیتی که تا به این حد تحریک شده، درست جامعه‌ی دیوانه را به‌وجود آورده و بافت اجتماعی را تارومار می‌کند. سرشت زن و مرد که به مثابه‌ی ادامه‌ی تکامل کیهانی پدید آمده‌اند، محال است که بتوانند در درازمدت این شیوه‌ی زیستن جنسیت را که در طبیعت وجود ندارد تحمل کند. این امر دیر یا زود یک ورشکستگی را در شخصیت‌ها و نابودی را در ساختار جسمانی به‌بار خواهد آورد. در واقع، هدف نظام نیز همین است. آنچه که دارای اهمیتی حیاتی است، از بین بردن جهالت جامعه در این باره می‌باشد. همچنین مطرح‌کردن گفتگو‌هایی است که سیاست‌های جنسیتی همخوان با جوهره‌ی فرهنگ و سرشت اجتماعی را تولید کند. به‌همین دلایل، زندگی‌های مشترک برای ژنولوژی یکی از حوزه‌های بنیادین تحقیق، گفتگو و ارایه‌ی ترها خواهد شد.

گذار و عدم گذار از آستانه‌ی انسان‌بودن‌مان، با امتحانی که در روابط حیات مشترک داده شود آشکار خواهد شد. ژنولوژی برای اینکه هر انسانی بتواند به‌طور موفقیت‌آمیز این آزمون را پشت سر بگذارد، جایگاه کسب آگاهی و اندوخته‌ی مورد نیاز می‌باشد. ادعای مان مبنی بر اینکه به‌مثابه‌ی علم زن درآییم، پیش از هر چیز با

شناخت سرشت زن و مرد و معنادهی بدان‌ها آغاز به تحقق‌یابی خواهد کرد. به‌همین علت، نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد به‌عنوان یکی از حوزه‌های اساسی ژنولوژی گسترش داده خواهد شد. ژنولوژی در حین ایجاد این حوزه، در مورد روابط زن-مرد موجود در فرهنگ ابتدایی خاورمیانه و خلق‌های متفاوت پژوهش کرده و آنها را با حساسیتی بزرگ مورد کندوکاو قرار خواهد داد. دیوانگی‌ای که نظام کاپیتالیستی به‌طور روزانه تحمیل می‌کند، واقعیت سرشت اجتماعی نیست. هر چند در فرهنگ بسیاری از خلق‌ها فراموش شده و تاثیر آن تا به امروز بسیار کم مانده باشد نیز ولی در مورد زندگی‌های مشترک آزاد، سنن بسیار ریشه‌یی وجود دارند که امروزه نیز می‌توانیم از آن بهره‌گرفته، درس‌های مهمی آموخته و معنویات‌مان را نیرومند سازیم. به‌طور قطع، واشکافی و ارزیابی برابری زن و مرد، احترام متقابل در برابر یکدیگر، حوزه‌های مسوولیت‌پذیری مشترک و بخش‌های کاری آن، مقدم‌تر از علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی امروزی و دانش جمعیت‌شناسی هستند.

در این باره، برابری زن و مرد ارایه‌شده در کوردستان که در مزدک‌گرایی/خرم‌دینی، یارسانی و علویت از آن دفاع صورت می‌گیرد و از سوی نیروهای حاکم به‌شکل "زن نیز بایستی همانند تمام انسان‌ها [مردها] به‌طور برابر به‌کار گرفته شوند" تحریف می‌شود، که ارزش بررسی و کاوش را دارد. پس از این، مبادی برابری زن و مرد که در اواخر سده‌ی پنجم پس از میلاد و اوایل قرن ششم از سوی مزدک مطرح گردید و از سوی قباد اول که در آن دوران، حکمران ساسانی بود قبول و اجرا شده است، تمام حرمسراهای موجود در قصرها و شاهنشینی‌ها ازهم پاشیده می‌شوند. زنان در زندگی اجتماعی دخالت می‌کنند. هر چند این اقدام از سوی افکاری که تنها موقعیت جاریه و حرم یعنی مال‌بودن را سزاوار زن می‌دیدند تحریف شده باشد نیز، واقعیتی بحث‌ناپذیر است که روابط زن-مرد در فرهنگ‌های ریشه‌یی خلق از بسیاری لحاظ، نسبت به امروزه نمونه‌ی جالبی در زمینه کیفیت‌مندی آن می‌باشد. به‌علاوه در میان یارسان‌ها به‌ویژه در سده‌های هفت و هشت الی قرن دوازده و سیزده، نزدیک به دوازده الی پانزده شاعر زن پرورش یافته‌اند. اسامی برخی از آنها به‌صورت زیر است: جلاله خانم لرستانی، دایه توراوا هورامی، ریحان خانم لرستانی، لیزا خانم، نازدار خاتون و نرگس خانم. هم‌زمان، ویژگی‌های اساسی‌ای که بجز نوشتن شعر، این زنان شاعر را حایز اهمیت می‌سازد،

این است که رهبران دینی بوده‌اند. «در همان حال، آفرینندگان محصولات شعرگونه‌یی که در شیوه‌های عبادتی یارسان‌ها مبنای گرفته می‌شوند. جدای این، نویسندگان کتب مقدس نیز بوده‌اند. نه تنها در محصولات شعرگونه بلکه بخشی از متن‌های دینی که حاوی آموزه‌های اخلاقی، دینی و پایه‌های عبادت هستند از سوی مردها و بخشی نیز از سوی زنان نوشته شده است.»<sup>(۱۶)</sup> نوشتن مشترک کتب مقدس یک باورداشت از سوی زنان و مردان، مختص به دورانی است که دین ایزدبانوی مادر حاکم بوده. و برقرارساختن چنین وضعیتی در میان اعتقادات یک خلق، کنجکاو برای تمایل، پژوهش و کاوش مستحق آن باوری و فرهنگ را از منظر زندگی‌های مشترک آزاد نیز برمی‌انگیزاند. ژنولوژی از این حیث، چگونگی تعریف و آزمون زندگی‌های مشترک آزاد از سوی این فرهنگ‌های کوردستانی را به‌طور مفصل مورد مطالعه قرار خواهد داد.

در این باره فرهنگ دیگری که بایستی با دقت مورد بررسی قرار گیرد نیز سنت ریشه‌یی زرتشتی است. بازتاب‌های فلسفی موجود در روابط زن-مرد این سنت، پیوندهای آن با این باورداشت و فرهنگ‌شان و بازتاب‌های آن در روزگارمان، یکی از منابع بنیادینی است که بایستی در جستجوی آفریدن زندگی مشترک آزاد بدان پرداخت.

بررسی "موسو"هایی که در برخی از مناطق چین بسر می‌برند، هر چند محدود هم باشند، در جزیره‌ی بوگانویللی (پاپوا، واقع در شمال استرالیا و روبروی گینه‌ی نو) جمعیت‌هایی به نام ناگوویسی‌ها بسر می‌برند که زن در میان آنها حاکم است، مینانگکاباوها که در غرب سوماترا واقع در اندونزی زندگی می‌کنند، خاصی‌ها در دولت مغالیا واقع در شمال شرقی هندوستان، اتابسک‌های آلاسکا، بریبری‌ها، فیلیپینی‌ها (که هم از جنبه‌ی مادری و هم پدری بومی هستند)، گاروها، هوپی، ایبان‌ها (که هم از وجه مادر و هم پدری بومی هستند)، ایروکوها، ساینتنگ، کارن‌ها، خاصی‌ها<sup>(۱۷)</sup>، مارشالی‌ها، سیرای‌ها، تلینگیت‌ها، واناتینایی، سینیکست<sup>(۱۸)</sup> و چه کسی می‌داند شاید اجتماعات مختلفی که در گوشه و کنار کشف‌نشده‌ی روی زمین زندگی می‌کنند، برای برهم‌زدن حفظیاتی که در پرسیمان زندگی‌های مشترک آزاد وجود دارند حایز اهمیت است.

رفاقت ربیعه آدویه که یکی از سرشناس‌ترین درویش حرکت زهد-زاهدیت<sup>(۱۹)</sup> است با حسن بصری<sup>۱</sup> جالب توجه می‌باشد. حسن بصری می‌گوید «درست ۲۴ ساعت با ربیعه همراه بودم، راجع به طریقت و حقیقت صحبت کردیم. طی این مدت نه فکر مردبودن به ذهنم خطور کرد و نه فکر زن بودن به ذهن او.» این گفته‌ها در مورد معیارهای روابط زنان و مردانی که با یکدیگر در تکیه می‌مانند سرنخ‌های قابل تاملی را ارائه می‌کنند. همچنین بازید بسطامی که یکی از عارفان سرشناس این دوران بوده می‌گوید: «پیر من یک زن است» که این، بسیار جالب است. یعنی از این حیث که با رهنمودهای مختلف به روابط زندگی مابین زن-مرد بنگریم، نمونه‌ی جالبی است. همچنین ابن عربی که یکی از سرشناس‌ترین عارفان همان دوران بوده در ارزیابی‌هایش راجع به زنان، بیاناتی داشته در حد اینکه بایستی خدا را در سیمای زن دید.<sup>(۲۰)</sup> مابین سده‌های هشت تا دوازده، تاثیر زنان در حوزه‌ی تصوف و روابطشان با تصوف‌گرایان مرد، حامل ویژگی‌های بسیار جالبی است. این جالب بودن، درهای غنی آزمون‌های مربوط به روابط زن-مرد و زندگی‌های مشترک آزاد را که در خاورمیانه به‌صورت بسیار غنی تجربه شده‌اند به روی ژنولوژی می‌گشاید. ژنولوژی، آزمون‌هایی را که از این دریچه مشاهده نموده پیگیری خواهد کرد.

حقیقت، در جزییاتی که گاه‌ها هزاران و یا صدها سال پیش از دورانی که در آن بسر می‌بریم پنهان مانده است. به‌همین منظور زنان و مردهایی که مدعی ایجاد حیات مشترک آزاد هستند، بایستی ابتدا از ارزش‌های جغرافیا و فرهنگی که در آن بسر می‌برند گرفته تا شیرجه‌زدن در اقیانوس ارزش هزاران ساله‌ی سرشت اجتماعی و شناکردن در آن را بیاموزند. در واقع، ارزش‌های مذکور، در هر لحظه از زندگی با ما سخن می‌گویند. تنها کافی است که صدای باطن‌مان را گم نکرده و از دغدغه‌های حیات روزمره رها گشته و به آن صدا گوش بسپاریم.

ژنولوژی مسایل مربوط به حیات مشترک و راه و روش‌های گذار از آن را همراه با زنان و مردها در حوزه‌های اجتماعی مطرح نموده و به بحث خواهد گذاشت. همچنین ژنولوژی بایستی بتواند وضعیت موجود کودکان در داخل خانواده و سطح

---

<sup>۱</sup> حسن پسر یسار ملقب به ابو سعید و یا حسن بصری متولد سال ۲۱ هجری در مدینه و متوفی به سال ۱۱۰ هجری قمری در بصره. به گفته‌ی منابع صوفیه یکی از اولین پیشگامان زهد و تصوف در اسلام است.

مورد نیاز را نیز به بحث بگذارد. در این مورد جستجوها، تلاش‌ها و مبارزاتی که در جریان هستند، به خاطر اینکه بر مبنای مبادی سالم و پایداری جای نگرفته‌اند، بحران زندگی‌های مشترک چند برابر شده، ادامه داشته و تمام طبیعت اجتماعی را تهدید می‌کند. با چشم‌انداز، مشاهده و حساسیتی ژنولوژیکی این تهدید را دیده، درک کرده و مورد گفتگو قرار می‌دهیم.

اگر به بردگی موجود در روابط زن-مرد نگاه کرده و فرصت‌های آزاد شدن در این حوزه نادیده گرفته شود، بار دیگر ممکن نیست که از مساله گذار صورت گیرد. این امکانات آزاد شدن چه هستند؟ اگر که دوگانگی سرشت اجتماعی، با همدیگر حیات اجتماعی را برپا ساخته و در سخت‌ترین شرایط طبیعت، موفق به تداوم بخشیدن آن شده‌اند، امروزه نیز می‌توانند با ایجاد روابط زن-مرد که دارای ویژگی آزاد، یکسان و دموکراتیکی باشد، زندگی کنند. برای همین لازم است که هم زن و هم مرد خویش را آزاد نمایند. در صورت تحقق نیافتن این امر، نه افراد سالمی شکل می‌گیرند، نه روابط زندگی مشترک سالمی مابین زن-مرد برقرار خواهد شد و نه می‌توانند در حوزه‌های آزادی اجتماعی و سیاسی نقش‌های صحیحی را برعهده بگیرند. بدون گذار از دوگانگی مرد حاکم-زن برده، مبارزات آزادی خواهی نیز نمی‌توانند به موفقیت برسند. اگر از ذهنیتی که رابطه‌ی مُلکیت و قدرت را بر زن تحمیل می‌کند گذار صورت گیرد و زن نیز از عادات فکری و عاطفی‌ای که طی تاریخ درازمدت این رابطه کسب کرده گذار صورت دهد، رابطه‌ی زن آزاد-مرد آزاد تحقق می‌یابد.

### به منظور ایجاد روشنگری زن

"زن، هم به لحاظ فیزیکی و هم معنا وسیع‌ترین بخش سرشت اجتماعی را تشکیل می‌دهد. پس چرا این جزء سرشت اجتماعی بسیار مهم به موضوعی برای علم درآورده نشود؟ تا زمانی که سرشت زن ناشناخته بماند، تمام سرشت جامعه به صورت ناشناخته باقی خواهد ماند. روشن شدن واقعی و گسترده‌ی سرشت اجتماعی تنها با روشن شدن گسترده و واقع‌بینانه‌ی زن میسر است. آشکار ساختن موقعیت زن از تاریخ مستعمره‌شدنش تا مستعمره‌کردن اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ذهنیتی‌اش، در روشن شدن همه‌جانبه‌ی تمام موضوعات دیگر تاریخ و جامعه‌ی

امروزین سهم بزرگی خواهد داشت.» این ارزیابی رهبر عبدالله اوجالان از بعدی متفاوت جواب چرایی احساس نیاز به ژنولوژی را می‌دهد.

پیش از هر چیز ژنولوژی برای آشکارساختن واقعیت موجود زن می‌باشد. جهت روشن نمودن حوزه‌یی که تا این اندازه واقعیت زن را ناشناخته نگه داشته، در تاریکی‌ها کرده و برای اینکه در این حالت باقی بماند اعمال کربهی را انجام می‌دهد، افکندن پرتوهایی ضعیف، گسسته، دوره‌یی، تصادفی و پراکنده کفایت نمی‌کند. هم‌تراز با سیاه‌نمایی سیستمانه‌یی که بر واقعیت زن تحمیل می‌شود، نیاز به تداوم‌بخشی، اصرار و روی‌آوری به یک روشنگری زن وجود دارد که به‌صورت منسجم و در سطح نیرویی باشد که از آن سیاه‌نمایی گذار صورت دهد. به کانون پرتو روشنگری زن، تراکم، نظام‌مندی، هدف‌مندی و مستمریت نیاز وجود دارد. بایستی بداند که این پرتو را کی، چگونه، به کجا، از کدام زوایا و با چه شدتی بیفکند. بایستی بداند که در کدام تاریکی افتاده و جهت روشن کردن آن تا چه اندازه و چگونه بماند. لازم است در مبارزه‌اش با تاریکی، تاریکی و خویش را شناخته و بداند که چگونه آن را تداوم بخشد. مهم‌تر از همه این است که بایستی سرچشمه‌های تاریکی و روشنی را بشناسد! در سده‌ی ۲۱ سیاه‌نمایی و تاریکی‌ای که بر زن تحمیل می‌شود و کارهای کربهی که حول زندگی و هویت زن انجام داده می‌شوند به ژرف‌ترین سطح رسانده شده است. از دنیای زنانه گرفته تا روشنگری زن و پرتو آن که به‌دست زن، مبتنی بر خرد زن، روح و فریافت زن و تاریخش باشد، نیاز وجود دارد. بنا به وضعیت تاریخی و به‌روز سیاه‌نمایی‌ها و تاریکی‌هایی که ما را بدان درانداخته‌اند، تاریخ و حوزه‌های دیگر ژنولوژی رفته‌رفته روشن خواهند گشت.

اگر زن متوجه شود که تاریکی موجود بر روی آن برساخته شده است، می‌تواند آن را درهم بشکند... یکی از پایه‌های این تاریکی با به‌کارگرفتن احساسات قوی اعتقادی زن در راستای دین‌گرایی و استثمار آن پیوند خورده است. یک ستون آن نیز به بهره‌کشی عواطف میهن‌دوستی زن از طریق دولت‌گرایی و ملیت‌گرایی پیوند زده شده است. یک پایه‌ی دیگر هم به روان‌شدن پتانسیل عظیم فکری زن پیوند خورده که در مدارس اخته گردیده و آن را در راستای پوزیتیویسم و علم‌گرایی به جریان گذاشته‌اند. یک پایه‌ی آن نیز تحت عنوان عشق، فداکاری، مادری و محبت، به استثمار دنیای احساس هزارویک رنگ زن که به اندازه‌ی خورشید غنی و گرم

است گره خورده. می‌توان حوزه‌های بسیاری از تاریکی را که بر روی سرشت، دنیا و هویت زن برساخته شده‌اند برشمرد. تنها این‌گونه می‌توانیم پایه‌های اصلی آن را بیان نماییم.

بایستی همه‌ی زنان، بر داستان چگونگی برساخته‌شدن یکایک این پایه‌ها به لحاظ تاریخی و برساخته‌شدن و ایجادشدن آن به لحاظ روزانه آگاه باشند. در صورتی که زنان به این آگاهی دست یابند، این ستون‌های تاریکی بریده خواهند شد. به صاحبان این داستان‌ها این تشخیص را خطاب می‌کنند که «بی‌شک، اینکه در کیهان راجع به خود صاحب آگاهی شد، تشکلی خارق‌العاده است. بیهوده نیست که شایسته‌ی عنوان خداوندی دیده‌اند.»<sup>(۲۱)</sup> برای اینکه خارق‌العادگی صاحب آگاهی‌شدن در مورد خویش را تجربه نماییم و دنیا‌های تاریکی را که به واسطه‌ی این امر بر روی ما برساخته‌اند از هم بیاشیم، می‌گوییم ژنولوژی.

برای فروپاشاندن این دنیا‌های تاریک و برای آزاد، روشن و درخشان‌شدن بدن، روح، عقل و دل زن بایستی ژنولوژی را گسترش دهیم. جهت اینکه بتوانیم بگوییم "ایست!" به کسی که متوجه این دنیا‌های تاریک شده، آغاز به بازخواست کرده و خواهان رهایی است، ولی به خاطر اینکه تنها بوده و به طور کافی توانا و سازمان‌یافته نیست، یا اینکه کاملاً نمی‌داند که چگونه می‌تواند این رهایی را تحقق ببخشد، شکست خورده و هر بار در یک باتلاق بردگی بسیار ناگوارتری فرو می‌رود و همچنین، جهت ساختن زیربنایی سالم برای زن شکست‌خورده‌یی که به قتل می‌رسد، می‌گوییم ژنولوژی.

## در راستای یک نظریه‌ی معرفتی که

### جامعه‌ی آزاد- فرد آزاد را تحقق ببخشد

از زمانی که ساختارهای علمی مبتنی بر اسطوره، فلسفه، دین و علم تشکیل یافته‌اند بدین سو، درکی حاکم است که طی آن آگاهی را به‌عنوان حوزه‌یی می‌بیند که محصول و در انحصار مرد بوده، مرد آن را آموخته و از مرد سخن براند. اگر به اصل مطلب نظر بیفکنیم، این مهم مانند درکی دیده می‌شود که انگار به میزان مهمی با واقعیت همخوانی دارد. از پی‌ریزی قدرت مرد حاکم بدین سو، به‌واسطه‌ی کمک



نامحدود این چهار حوزه‌ی فکری و شکل‌دهی آن، آگاهی از زن و زن از آگاهی دور گردانده شد. به روایت اسطوره، زن در قالب تیامات به دست پسرش مردوک به قتل رسانده شد. در دین نیز به خاطر اینکه با کمک رفیقش مار، سیبی را از درخت معرفت چیده و با رفیق زندگی مشترکش تقسیم کرده، از بهشت اخراج شد. در فلسفه نیز زن در تعریف "مردی که ناقص به دنیا آمده" حبس شد. جنب‌وجوش فکری که حول رنسانسی که به‌عنوان تفکر علمی نهادینه خواهد شد، از همان نخستین گام‌هایش، زن را به‌عنوان "ساحر" به میخ نشانده و گرگر سوزانده شد. گاه دختران در پیش چشم مادرشان و گاه مادران در پیش چشم دختران‌شان سوزانده شدند و وجدان علم هیچ احساس درد نکرد، زیرا مطابق آن، وجدان یک پدیده‌ی متافیزیکی است که آزمودنش محال بوده، رویت‌پذیر نبوده و با دست گرفته نمی‌شود. بنابراین وجدان وجود نداشت.

اسطوره برای اینکه زن یک بار دیگر به آگاهی، علم، دانایی و به‌خصوص فرزندی دست نیابد، حتی کشتن مادر را به مثابه‌ی قهرمانی نشان می‌دهد. ادیان، زن را به‌عنوان کسی که بایستی بیش از همه تاب نفرت جامعه و به‌ویژه مردها را بیاورد جلوه می‌دهند، یعنی رفیق ملکی که گفته می‌شود در برابر خدا عصیان کرده و شیطان است. فلسفه نیز وی را به‌عنوان "کودن" قلمداد و تحقیر کرد. علم نیز در حدی که حتی نیازی به تعریف هستی زن و واشکافی و بررسی سیستم‌هایش را احساس نمی‌کند، وی را جزو جنس انسان قلمداد نکرد. انگار زن تا ابد به‌عنوان مستعمره‌ی مستعمره، اولین و کهن‌ترین برده بوده و مانند همه‌ی آزادی‌هایش همچون حق کسب و تولید آگاهی و برقراری روابط از طریق آگاهی نیز سوزانده و خاکستر شده، و زیر آوار انقلاب روستایی دوران نوسنگی‌ای که آفریده مدفون شده است.

حیله‌گری که خرد مرد حاکم کشف کرد، در طول هزاران سال آن را تیز کرده و به قدری بڑا ساخته که اگر کسی خواهان نابودی‌اش باشد بتواند او را در لحظه‌ی نزدیک شدنش تکه‌تکه کند. یکی از فرمان‌های حقه‌بازی که این عقل کشف کرده بود این است که بایستی یک بار دیگر زن با آگاهی تماس پیدا نکرده و آگاهی با هوش حامل عاطفه، حس و فریافت زن برنخورد. دنیای مردسالار که ساخته‌ی مرد حاکم است برای اینکه حرف‌به‌حرف فرمان نام‌برده بجای آورده شود، افسانه را در

اسطوره، فرمان دادن تحت نام خدا در دین، کربه دیدن زن در فلسفه که به عنوان دوستدار علم تعریف می شود و شکنجه کردن وی تحت عنوان علم را حق خود دیده است. و با این همه، مکاری خرد مرد به قدرت دست یافته است.

اگر چه پس از پنج هزار سال، بنیان قدرت آگاهی، علم، دانایی و فرزاندگی ای که مال دزدی است مورد بحث قرار می گیرد ولی این حقیقت گوهرمانند را به اثبات می رساند که خرد مرد حاکمیت گرا به رغم تمامی مکاری و دسیسه هایش، در برابر هوش ظریف، عاطفه مند، با احساس و فریافت زن شکست خورد. چونکه به رغم این همه تلاشش، نتوانسته مانع از دسترسی مجدد زن به آگاهی و وصال یابی آگاهی با هوش زن شود. سرچشمه ی اصلی آگاهی، علم، دانایی و فرزاندگی ای که دزدیده و خواسته تحت هر صورتی نابودش کند به هوش زن بازمی گردد. برای اینکه روح همه ی زنان فرزانه- ساحر که هزاران سال است از پای درآورده شده اند شاد شود، بازگشتی سالم، زیبایی شناسانه و اتیک تحقق یابد و مجدداً با تمام جامعه وصال یابد می گوئیم ژنولوژی.

در تاریخ اجتماعی هزاران ساله، آگاهی به واسطه ی اندوخته ی آزمون های اجتماعی شکل گرفت. شاید طبق علم، "هومو هابیلیس" همان انسان مستعد است که دو و نیم میلیون سال پیش با به هم مالیدن سنگ های سخت اولین ابزارها را ساخته و به کار گرفته است. با کنده کاری این انسان توانا بر روی سنگ، علم- تکنیک آغاز شده است. مرحله یی که تا کارکردن بر روی آن سنگ سپری می شود، مرحله ی اندوخته واری است که آگاهی را تشکیل می دهد. بدین معنا آگاهی به طور اجتماعی تولید شده است. در جوامع مبتنی بر نسل مادر که بر هویت اجتماعی و محیط زن اتکا دارد، تمام نیازهای روزمره ی زندگی (جنگ، صلح، کشاورزی، دامداری، مسکن گزینی، مهاجرت ها، روابط زن- مرد- فرزند) با آگاهی ای که اجتماعی بودن زن تولید، تشکیل و گسترش داده و سهیم گشته، برطرف شده است. این مراحل تا آغاز مرحله ی مردسالاری، به مدت ده هزاران سال، فرم زندگی انسانیت بوده است. دنیای مردسالاری که این همه تاریخ را نادیده می انگارد، تمام معلومات ارزشمندی را که در دست زن است دزدیده و مهر "مال من است" را در زیگورات ها، مدارس، سربازخانه، مراکز پژوهش علمی و دانشگاه هایش بر آنها زده است. سپس تمام امور زندگی را که زن انجام داده به عنوان "امور زنانه" نامگذاری کرده و با نام "زن بیچاره"، هویت و

خرد زن را مورد تحقیر قرار داد. در حالی که حتی امروزه در کارهایی که به مثابه‌ی "امور زنانه" مورد تحقیر قرار داده‌اند، هوش، ظرافت، حساب و کتاب بزرگی وجود دارد؛ فرزندی وجود دارد. در مواقعی که معلومات به انحصار درنیامده و یا تحت سیطره و جهت‌دهی انحصارات ظلم قرار نگرفته، روح تازه و گرمی دارند. دست‌های شفاف‌بخشی دارند که برای آدمی درمان است. به راستی هم یک غنای فرزانه‌یی محبت‌ورز وجود دارد. سخنان گوهرآسایی دارد که حتی آکادمیک‌ترین واژه‌ها در برابر آن عریان و ناتوان می‌مانند. فرزندی، آگاهی، علم و دانایی از روح یک خاک و یک زمانه بهره می‌گیرد. خمیرمایه‌ی آن توسط انسان، آزمون‌ها و ماجراهایش شیرین می‌شود. آگاهی بدون روح نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه روحش را از تمام ارزش‌های اجتماعی‌ای که زیبا، معنادار و رنگ‌دهنده‌ی زندگی هستند کسب می‌کند. برای جستجو و بدست آوردن روح برای معلوماتی که روحش را باخته، سرد، منجمد و صرف تحلیلی باقی مانده می‌گوییم ژنولوژی.

چه کسانی، با چه چیزی، چگونه و با کدام بدیل‌ها و چه اهدافی به آگاهی دست می‌یابند؟ کسانی که به آگاهی دست یافته‌اند چگونه از آن استفاده می‌کنند؟ همانند ادعایی که برخی از جریان‌های فمینیستی و پست‌مدرنیستی دارند، آیا تمام آگاهی‌ها و علوم قدرت است؟ به نظر ما رویکردی بر این مبنا که "آگاهی مساوی است با قدرت؛ دانایی، علم و فرزندی یکسان است با قدرت و از این‌روست که ما نیز آلوده‌ی آن نمی‌شویم و هر نوع آن را رد می‌کنیم" بازنمایه‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است از فرکانسی جداگانه؛ پذیرفتن رویکردی است که برای دورساختن هزاران ساله‌ی زن و آگاهی، ده‌ها کنش ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی که انجام داده، با به‌کارگیری توأمان خشونت شدید و خشونت ایدئولوژیکی، به قدرت-علوم خدمت می‌کند. اگر در سرچشمه‌ی برخی از بنیادی‌ترین مسایل زندگی ناآگاهی وجود داشته باشد و اگر دورساختنی عامدانه از آگاهی در میان باشد، آیا رساندن آگاهی به آن حوزه‌ها و یا رشددهی مراحل دانایی و کمک کردن به اینکه خودشان علم و روش کسب آگاهی را بیابند، قدرت است؟ چنین رویکردی را که آگاهی به صورت مطلق قدرت می‌بیند رد می‌نماییم. هر چند آگاهی، علم، دانایی و فرزندی را هزاران سال از زن دور نگه داشته‌اند، باز می‌گوییم که محصولات و آفریده‌های جوهری زنان هستند.

این علم زن، ساختار علمی آن، دانایی، اشکال دانایی و فرزاندگی زن است که موجد بسیاری ارزش زیبا و اخلاقی ای می باشد که زندگی، حیات اجتماعی، محبت، عدالت و آزادی را آفریده و انسان را انسان ساخت. در زمان هایی که زنان، سوژه های نخست حیات اجتماعی بوده اند، هنگامی که با استفاده از خشونت آنها را پشت سر گذاشته اند نیز این فرزاندگی همیشه در جان زن، حوضچه ی ژن، روح و عقلش جریان یافته است. ژنولوژی از این حوض همیشه زنده ی فرزاندگی روپیده شده است. بار دیگر به عنوان زنان بر این باوریم، فرزاندگی ای را که این عصر بدان نیاز دارد نیز با یک شناخت شناسی نوین که بتواند جوابگوی نیازهای بنیادین زندگی باشد ایجاد نماییم.

حتی اندیشیدن به اینکه هدف اصلی ساختارهای فکری که طی مرحله یی هزاران ساله شکل گرفته اند، پشتوانه ی تداوم قدرت و نهادینه شدن مردسالاری بوده، دلیلی کافی است جهت رویگردانی از شناخت شناسی های اختراعی مدرنیته ی کاپیتالیستی. تمام ساختارهای آگاهی ای که طی مرحله یی هزاران ساله ایجاد شده اند، به خصوص نیروهای قدرت گرا جهت باقی ماندن در بطن نظام تلاشی ویژه به خرج داده اند. یعنی جهت اینکه تمام دانایی ها تا حدی جلو نروند که بتوانند از مرزهای دانایی نظام فراتر بروند، با دست و عقل نیروهای قدرت گرا- دولت گرا تدابیری اخذ شده که به طور پرجانبه و زیرکانه یی پیاده شده اند. نظام به منظور اینکه هیچ گونه شکل دانایی و یا ساختار دانایی، تهدیدی ریشه یی و درازمدت را برای نظام تشکیل نداده و بزرگ و تعمیق نیابند، تدابیر بسیار گوناگون داخلی و خارجی را اتخاذ کرده است. «ساختارهای آگاهی مدام بین دو نوع خطا رفت و آمد داشته اند: یا به تمامی در میان ساختارهای آگاهی- قدرت ذوب شده اند، یا در قالب مذاهب سکتار (جهت اینکه علم نتواند گزینه ی سیاسی و مواضع اخلاقی اش را به طور مستقل انتخاب کند) نتوانسته اند از کوتولگی و یا کوتوله ماندن رهایی یابند. بی شک، بایستی همیشه نقش گمراه کننده ی خشونت و سرمایه را در بروز این امر توجه کرد. بدون محکوم کردن این دو مفهوم شگفت آور ساختار معرفتی، نمی توان گزینه ی تمدن دموکراتیک را برجسته ساخت.»

وجوه مرتبط با جبهه ی زنان را در این ارزیابی های ارزشمند رهبر عبدالله اوجلان در نظر بگیریم. از منظر امروزین مان نیز آیا خطر استحاله در درون ساختارهای

آگاهی قدرت و یا خطر کوتوله ماندن مصداق دارند یا نه؟ آیا ما به عنوان جنبش‌های زنان توانستیم این خطر را رفع کنیم یا خیر؟ این پرسش‌ها سرنوشت‌ساز هستند. در معنای واقعی کلمه حیاتی می‌باشند. تا زمانی که ما زنان به این پرسش‌ها، پاسخ‌هایی که به سیاست‌های موثر، و قابل اجرا و عملی منجر نشوند ندهیم، این جهان مرد[محور] هر لحظه، هر دقیقه و در هر جای از دنیا ما را از پای درمی‌آورد. آیا امروزه در مساله‌ی کشتاری که رویاروی آن هستیم، سهم عدم گسترش معرفت‌شناسی‌های صحیح و یا عدم یافتن راه و روش‌های رسیدن به شناخت‌شناسی‌های صحیح از سوی ما تا چه اندازه می‌باشد؟

پرسش‌هایی بنیادینی را در مورد آگاهی ارایه نمودیم. اشکال کسب آگاهی زنان و روش‌های رسیدن به آگاهی در مراحل تاریخی چه بودند؟ زنان اشکال دانایی متکی بر زن و زندگی را چگونه ایجاد نمودند؟ منبع آگاهی چیست؟ آگاهی چه فایده‌یی دارد؟ چه کسانی، چگونه و برای چه آگاهی را به وجود می‌آورند؟ بایستی آگاهی در خدمت چه کسی باشد؟ رابطه‌ی آگاهی- زندگی، آگاهی- انسان، آگاهی- جامعه و آگاهی- زن چگونه ایجاد گردد؟ ژنولوژی که به عنوان علم زندگی اجتماعی نیز تعریف نمودیم، به چگونگی گردآوری آگاهی، و بنیان‌گذاری زندگی، جامعه و حیات اجتماعی مان بر مبنای این آگاهی‌ها خواهد پرداخت.

بخش مهمی از آگاهی زنان، معلوماتی هستند که آرموده‌اند. اکثر انسان‌ها ترجیح می‌دهند به آنچه که دیده‌اند باور کنند؛ زنان نیز همین‌طور. به معلومات جهانی مبنی بر اینکه به‌طور روزانه کشته شده، تحت تجاوز و اذیت و آزاد قرار گرفته و با جنگ‌ها، مهاجرت‌ها، فقر و بیکاری دست‌وپنجه نرم می‌کنند، باور دارند. به عنوان جنبش‌های زنان، می‌توانیم یک تئوری و نظریه‌ی گزیده‌یی و یا ساختار معرفتی که مجرد از این واقعیت زن بوده، آن را بصورت پاره‌پاره دیده و یا ندیده، و مطابق با منفعتش می‌بیند، ارایه دهیم. می‌توانیم نکات مشترکی که تجربه می‌کنیم و آزمون‌های معلوماتی آنها را نیز گردآوری نماییم. حیات و کیهان برخی از آگاهی‌ها را فقط هنگامی با تو درمیان می‌گذارد که در مکان و زمان‌های مشخصی بوده و در وجه صحیحی قرار گرفته باشی، و گاهی نیز اگر شخص درستی باشی. لذا هر کسی نمی‌تواند به هر آگاهی‌ای دست یابد. و هر معلوماتی نمی‌تواند در هر شرایطی ایجاد شود.

اگر چه بسیار خواهان آن باشیم، ولی امروزه هنوز هم هر چیزی را در مورد مغز انسان و یا در رابطه با نحوه‌ی اجتماعی بودن دلفین‌ها نمی‌دانیم. حتی ممکن است برای ما پدیده، آگاهی و یا حالات ناشناخته‌ی بی‌شماری وجود داشته باشند که در این دنیا و کیهان در مورد آنها هیچ چیزی نمی‌دانیم. هنگامی که بدان‌ها توجه نماییم، آنگاه این پرسش که "زنان آگاهی را از کجا، چگونه، چه زمان، با کدام ابزار و روش‌ها، با چه کسانی و برای چه، یعنی با چه اهدافی گردآوری کرده و تشکیل خواهند داد؟" اهمیت فراوان‌تری می‌یابد و بار دیگر سزاوار پرسیدن است. الساندره تانسینی (Alessandra Tanesini) می‌گوید که «جنسیت‌گرایی و نژادپرستی چه پرسش‌هایی را در علم تحت تاثیر قرار می‌دهد که ارزش کاوش را دارند. ممکن است که این پیش‌داوری‌ها، پاسخ‌هایی را که به این پرسش‌های علمی داده شوند تحت تاثیر قرار دهد.» به‌عنوان مثال همانند نظریه‌ی غیرفعال بودن تخم در حالت لقاح، می‌تواند ایدئولوژی مردسالاری و آگاهی قدرت را متناسب با منافعه‌ی شکل‌دهی کند. نهادهای قدرت می‌توانند ساختارهای آگاهی را برهم‌زده، تخریب کرده و آن را به ابزار دروغ، مغلطه‌اندازی و فریبکاری مبدل سازند. بنابراین به‌عنوان زنان همیشه در برابر پایه‌های مدرنیته‌ی کاپیتالیستی همچون ملی‌گرایی، دین‌گرایی و علم‌گرایی که از ایدئولوژی جنسیت‌گرایی بهره می‌گیرند شکاک خواهیم بود. همراه با بازخواستی که تا به حال از ساختارهای آگاهی مان انجام داده‌ایم، از این پس نیز به خوبی انتخاب خواهیم کرد که آگاهی را چگونه گردآوری نموده و ساختارهای آن را بر روی چه چیزی تعالی خواهیم بخشید.

آگاهی صحیح کدام است؟ به میزان لازم، معنای آگاهی چیست؟ بیشتر جوامع به اندازه‌ی که برای شان لازم بوده تولید کرده‌اند. اکنون نظام، تولید نامحدود آگاهی را پیش‌روی مان قرار می‌دهد. در این تورم آگاهی، کدام آگاهی صحیح می‌باشد؟ آگاهی چیست؟ چگونه و برای چه تولید می‌شود؟ چه کاربردی دارد؟ چه کسانی مولد آگاهی هستند؟ کدام آگاهی محصول چه زمان و مکانی است؟ چگونه از آگاهی نگهداری صورت می‌گیرد؟ آیا امکان انجام آن وجود دارد؟ چند نوع آگاهی وجود دارد؟ چگونه آگاهی ساختاربندی می‌شود، چگونه فاسد می‌گردد؟ آگاهی چه چیزی را تباہ و چه چیزی را برمی‌سازد؟ چگونه از علم‌مان در مورد خویش واقف هستیم؟ رابطه‌ی آگاهی-آزمون، آگاهی-درک و آگاهی-پدیده چیست؟ نیروی تغییر و تحول

چیست؟ آیا آگاهی به واسطه‌ی کنش‌ها برساخته می‌شود یا با فریافت و یا با مشاهدات؟ آگاهی در حقایق، واقعیات و زندگی‌مان چه جایگاهی را داراست؟ تا جایی که به نظرمان برسد، می‌توانیم پرسش‌های گسترده‌ی نامحدودی را در مورد آگاهی مطرح نماییم.

شناخت‌شناسی، با عناوین تئوری آگاهی، علم آگاهی، علم دست‌یابی به روش و آگاهی، نظریه‌ی آگاهی، ساختار معرفتی، فلسفه‌ی آگاهی، نظام اندیشه و امثال آن توضیح داده می‌شود. دانش‌شناسی از واژگان معرفت-آگاهی، عرفان-علم و عقل‌کل-عقیده برآمده، آگاهی-علم و عرفان‌شناسی نیز به معنای آگاهی آگاهی است. گاه به‌عنوان شاخه‌یی از فلسفه که به سرشت آگاهی، منابع، ریشه‌ها، ارزش، گستره و منشأ آن می‌پردازد تعریف می‌شود و یا به‌مثابه‌ی تحقیق فلسفی آگاهی. شناخت‌شناسی، نظام اندیشه‌ی فلسفی‌ای است که چگونگی توان فراگیری ما از دانستنی‌های مان و اثبات کردن درستی و یا نادرستی آگاهی‌مان را مورد بحث قرار می‌دهد. می‌توانیم آن را تفکیک آگاهی صحیح و اشتباه نیز عنوان کنیم. ولی رهبر عبدالله اوجالان شناخت‌شناسی را به‌عنوان "علم دست‌یابی به روش و آگاهی" تعریف می‌نماید.

از اعصار اولیه تا به امروز فیلسوفان در جستجوی درک کیهان، طبیعت و جامعه بوده‌اند. نظرات کسب‌شده‌ی آنهایی که این پیگرد را در پیش گرفته‌اند متفاوت بوده است. این بار نیز جستجو بر پایه‌ی این افکار متفاوت کسب‌شده و سرچشمه‌های آن وسعت یافته است. مرحله‌یی که راهگشای فلسفه‌ی آگاهی و زیر سوال رفتن درستی آگاهی‌های انسان حول پرسش‌هایی از جمله؛ عقل انسان، آگاهی را چگونه گردآوری کرده، به‌کار می‌بندد و با اتکا بر این‌ها احکام را چگونه صادر می‌کند؟ آیا آگاهی صحیح و خالص وجود دارد؟ اگر وجود داشته باشد، چیست و دست‌یابی به آن چگونه صورت می‌گیرد؟ و بسیاری از سوالات مشابه آن، آغاز گردید. به مرور زمان فلسفه‌های آگاهی بسیار جداگانه و یا نهادهایش که بر قالب‌ها، مبادی و یا شیوه‌های مشخصی اتکا داشتند پدید آمدند. تمامی این‌ها حامل رنگ‌ها و تاثیرات زمان، مکان و فرهنگ آن دوران هستند. به‌عنوان مثال، اندیشه‌ی روشنگری و فلسفه‌های آگاهی متکی بر اندیشه‌یی است که علم و خرد را مبنا قرار می‌دهد. یعنی اندیشه‌ی کارترین که به‌مثابه‌ی آلترناتیوی است در برابر قدرت تئولوژی که با

اتکا بر اندیشه‌ی خدا، کیهان را توضیح می‌دهد. اندیشه‌ی کارترین که رنه دکارت آن را مطرح کرد مبتنی بر ضدیت ذهن- بدن بوده که دکارت آن را با این ارزیابی اش که "هر چیزی که متعلق به ذهن است در برون از بدن بوده و هر چیزی که به بدن تعلق دارد نیز در خارج از ذهن می‌باشد" بیان کرده است. دکارت که یکی از شاخص‌ترین چهره‌های روشنگری است علم را "آگاهی روشن و قطعی" می‌نامد. به همین خاطر احتمالات مردود هستند.

اندیشمندان فمینیستی هم‌زمان با دهه‌ی ۱۹۸۰ دست به انتقادکردن از معرفت‌شناسی سنتی می‌زنند. ابراز می‌کنند آنچه هر تئوری و یا آگاهی را معتبر می‌سازد، به این بستگی دارد که از طرف چه کسانی ایجاد شده است، لذا اصطلاحاتی که از حقیقت- ابژگی و ارزش، مجزا هستند حاکمیت مرد را بنیان نهاده‌اند. به همین دلیل نیز تئوری آگاهی جدیدی را مطرح می‌سازند که از بایستگی ردکردن‌شان حمایت می‌کند. دانش‌شناسی داده‌یی [یا اطلاعاتی] را از لحاظ ماهوی و ساختاری مورد انتقاد قرار می‌دهند. این طرز اندیشه‌ی غرب را که نرینه، صرف متکی بر خرد بوده و ساختار آن موجب ضدیت‌یابی ذهن- بدن می‌شود، مورد بازخواست قرار دادند.

اگر چه شناخت‌شناسی‌های فمینیستی که بر این اساس گسترش یافتند به صورت بسیار جزء‌جزء باشند، ولی از برخی از مبادی بنیادین به‌طور مشترک دفاع کردند. «افشا ساختند که آگاهی داده‌یی که از سوی شبکه معنا و ارزش‌هایی که مبتنی بر یک رهنمود و دیدگاه اجتماعی مشخص هستند تعیین شده است.»<sup>(۲۲)</sup> آنها در برابر معرفت‌شناسی‌هایی که بر روی طبیعت و زن حاکمیت ایجاد می‌کنند، با چشم‌انداز آلترناتیویشان شناخت‌شناسی‌های آلترناتیو گسترش دادند. از ارزیابی صحیح و لازم روابط مابین سوژگی با ابژگی و عقل با احساس را مثلاً در میان راس‌ها به جای نگرشی که مفهوم شناخت‌شناسی غرب را به‌عنوان ضدیت‌ها می‌بیند، دفاع کردند. ابراز نمودند که بایستی نقش عاطفه، سوژگی و بدن در مساله‌ی آگاهی را جدی بگیریم. گفتند که بایستی از این نگرش که عقل، عاطفه، ابژگی و سوژگی، ویژگی‌هایی در انحصار مرد و یا زنان هستند، دست برداریم. همچنین برخی از شناخت‌شناسی‌های فمینیستی به این اعتقاد پیدا کردند که سوژگی همیشه آگاهی را



تحت تاثیر قرار داده است. به همین علت سعی نمودند تئوری‌های آگاهی همخوان با اندیشه‌ی زن-سوژه را ارائه دهند.

ژنولوژی در این مقولات اعتراضی نخواهد داشت. تمامی این‌ها، مبادی حیاتی مورد نیاز برای شاکله‌یابی بنیاد فلسفه‌ی آگاهی هستند. به موازات شکل‌دهی به این شناخت‌شناسی‌های آلترناتیو، زمانی که فمینیسم پیشنهاد کرد که بایستی این مبادی بنیادین که به صورت جزء جزء مانده و یکی نمی‌گردند، مشترک شوند، جوانب اشتباه‌آمیز، ناقص و شکست‌پذیر آن را نیز به‌عنوان همگون‌سازی درک کرده و واکنش نشان داده‌اند. گرایش‌هایی فمینیستی هم وجود دارند که تمام اشکال دانایی را به گونه‌ی که مستقیماً با قدرت در ارتباط‌اند ارزیابی کرده و می‌گویند در متن هر نوع آگاهی، تحت هر صورتی جستجوی حاکمیت وجود داشته، شناخت‌شناسی‌های فمینیستی داده‌ی را جهت انتقاد و بازخواست باز نگذاشته، با اتکا بر آگاهی زن، بنانه‌دان جهان را به مثابه‌ی یک نقص مورد ارزیابی قرار می‌دهند و با باورداشت‌مان مبنی بر اینکه می‌توانیم جامعه را تغییر دهیم موافق نیستند. این نوع گرایش‌های حامی این نظر هستند که هر کسی یک راستی دارد، تمام هویت‌ها ساختاری فوقانی بوده، رویکردی که آینده را به نام دیگران تجسم می‌کند قدرت‌گرا بوده و جامعه، نهادی مانع‌ساز در پیش‌روی آزادی فرد است. بدین ترتیب، دینامیک و انرژی اجتماعی را بیهوده و منجمد می‌سازند. از این لحاظ، نمی‌توانند از تاثیرات پست‌مدرنیسم و مدرنیسم گذار صورت دهند. در حالی که گذار از این امر مساله‌ی حیاتی است.

«ساختار معرفتی نظام جهانی کاپیتالیسم، حداقل به اندازه‌ی دستگاه‌های قدرت و تولید-اندوخته در بحران بسر می‌برد. به اقتضای سرشت ساختارهای معرفتی و مستعدبودن آن برای بحث آزاد، امکان تفسیر مفصل در مورد وجوه بحران علمی را ارائه می‌دهد. نقش آگاهی می‌تواند در ساختارهای جامعه و قدرت، در ابعادی قیاس‌ناپذیر با هیچ دوره‌ی، معنایش را بیابد.» این ارزیابی رهبر عبدالله اوجالان، علل این را مساله را به‌طور صریح بیان می‌کند. اگر که نمی‌خواهیم محکوم ساختار معرفتی سیستم جهانی کاپیتالیسم و فرمول‌های زندگی تحمیلی آن نشویم، پس بایستی رشته‌های ساختارهای آگاهی خویش را با اجتماعی بودن مان در درون پیوندهایی محکم به صورت ریشه‌ی بی‌افیم.

بدین منظور، ژنولوژی می‌خواهد مرحله‌ی بنا نهادن و رشددهی شناخت‌شناسی‌اش را با واشکافی قوی و عینی نظریه‌های موجود آگاهی‌گسترش دهد. در حین انجام این تحلیل، نکاتی وجود دارند که به‌صورت مبدایی در برابر آن می‌ایستند. همچنین نکاتی وجود دارند که آنها را به‌عنوان نکاتی درمی‌یابد که به معرفت‌شناسی‌اش افزوده و از آنها بهره‌مند شود. ابداعاتی نیز وجود دارند که با نگرشی آزاد بدان افزوده باشد. ژنولوژی با چشم‌اندازی نقادانه به آنهایی که به قطعیت آگاهی علمی باور دارند، به نظریه‌هایی معرفتی مبتنی بر ساختار فکری کارترینی که اندیشه و مسایل را تحت عنوان واشکافی به اجزاء تقسیم کرده و به زعم خود تنظیم نموده، تقلیل داده، همیشه دوگانگی‌های اساسی زندگی را به تضاد می‌اندازد، نظر می‌افکند. همچنین نظریه‌ی معرفتی‌اش را هم با فواصلی اصولی از این‌ها می‌سازد.

نظریه‌ی معرفتی ژنولوژی از فلسفه‌هایی که از لیبرالیسم گذار صورت نداده‌اند انتقاد می‌کند. در این مورد، فمینیسم و فعالیت‌های آکادمیکی‌ای را که به یدک مدرنیته‌ی کاپیتالیستی مبدل شده‌اند مورد تحقیق ژرفی قرار می‌دهد. لذا تولید آگاهی را در سطحی آکادمیک مهم برمی‌شمرد، البته در صورتی که آزاد، مستقل و به نفع هوش‌زن-سرشت‌زن و زن و جامعه باشد. ژنولوژی در هر حوزه‌ی حیات اجتماعی از وجه دست‌یابی به آگاهی و دانایی، ایجاد یک شناخت‌شناسی نوین را جزو اهداف خود قرار می‌دهد. در حین ایجاد این مهم، ابتدا تاریخ نهادهای علم و آگاهی را مورد واشکافی و بحث قرار می‌دهد. پیشنهادات ساختاری و تعریف نوین جهت کژروی و بی‌کفایتی‌های موجود، همراه با بررسی‌های وسیعش در این حوزه‌ها محتوای ژنولوژی را تشکیل خواهند داد. زیرا ژنولوژی بر مبنای انجام گذار از جوانب شناخت‌شناسی داده‌یی که قادر به جوابگویی در برابر حیات اجتماعی نیست و ایجاد مانع می‌کند، پدیدار می‌گردد.

به‌همین علت، حوزه‌ی معرفت‌شناسی حوزه‌یی است که نخست به پژوهشی جدی، تفسیر و آگاهی‌یابی نیاز دارد. «به‌نظر من ایستمولوژی‌های (ساختار‌بندی‌های معرفتی) موجود نتوانسته‌اند خویش را از وضعیت مبدل‌شدن به بخشی از دستگاه‌های قدرت، رهایی بخشند. این امر برخلاف اراده‌های‌شان بدین‌گونه است. جای شکی نیست کسی همچون کارل مارکس که یکی از

شخصیت‌های دارای علمی‌ترین رویکرد بود، سیمای باطنی کاپیتال را به توانمندانه‌ترین شکل تشخیص داده است. اما این خصوصیت بسیار مهمش، کفاف گسست وی از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را نکرده است. حیات مارکس و ساختارهای معرفتی‌ای که وی بر آن‌ها متکی بود، با هزار و یک قید و بند با این مدرنیته در پیوند بود. این موارد را نه جهت متهم‌ساختن بلکه برای درک‌پذیرنمودن واقعیت او بر زبان می‌رانم. مسایلی نظیر آن برای لنین و مائو نیز مصداق دارند. نظامی که طرح‌ریزی نمودند، به‌واسطه‌ی بسیاری از پیش‌انگاشت‌های‌شان (و در رأس آن ساختارهای معرفتی و نگرش‌شان در مورد حیات مدرن) به مدرنیته (مدرنیته‌ی کاپیتالیستی) وابسته بود... انتقادهایم از سوسیالیسم رئال، در تمامی این موارد به‌حالتی بسیار آشکار درآمده‌اند. اما انتقاد کافی نیست. چه چیزی را باید به‌جای آن قرار می‌دادم؟ پرسش حایز اهمیت همین بود؛ همان پرسشی که همیشه در باب آن به ژرف‌اندیشی پرداخته‌ام. «این ارزیابی‌های رهبر عبدالله اوجالان بر اهمیت واشکافی صحیح اپیستمولوژی‌های موجود و به میزان گذار از اشتباهات آنها، بر اهمیت به‌جای‌آوری بایستگی‌های جایگزین‌شان تاکید می‌نماید.

بنابراین ژنولوژی به لزوم مسوولیت‌پذیری‌مان در موضوعاتی باور دارد که ادعای آگاه‌بودن بر آنها را داریم. همیشه وجه اخلاقی معرفت را در نظر می‌گیرد. مساله‌ی مهم، کسب دانایی نیست، بلکه اساساً میزان توانایی استفاده‌کردن از معلومات اکتسابی در راستای زیبایی‌شناسی نمودن حیات اجتماعی و فردی است. ژنولوژی در حین ایجاد فلسفه‌ی معرفت، به دینامیسم، کثرت، تنوع، انعطاف حیات اجتماعی و دگرگونی‌هایی که همیشه در این موارد صورت می‌گیرند اهمیت می‌دهد. در این رابطه، مشاهده، آزمودن، گوش‌سپاری و دربرگیرندگی را مینا قرار داده و معانی جدیدی را ایجاد می‌نماید. ژنولوژی، دانستن، کسب آگاهی، اندوختن علم و تشکیل فرزاندگی زن‌گونه را ارزشمند پنداشته، تا به آخر از آن بهره‌گرفته و گسترش می‌دهد. ذهنیت مرد حاکم این امر را تحت نام "دانایی و یا روش‌های زنانه" مورد تحقیر قرار داده و بی‌ارزش می‌سازد. ژنولوژی متوجه این امر بوده، آنالیز کرده و در این مورد مردها را نیز آموزش داده و تحول‌سازی را هدف قرار می‌دهد. بر این باور است که بایستی بیاموزند عقلی نرینه بتواند مادینه کار کند و عقلی مادینه نیز بتواند با دید

مردان به جهان‌شان بنگرد و درک کند. ولی از این اصل که انرژی، احساس نمودن، درک کردن، مشاهده و آگاهی‌یابی مادینه که امری حیاتی است تنزل نمی‌کند.

ژنولوژی نظریه‌ی معرفتی نوینش را با مبنا قراردادن این تشخیص رهبر عبدالله اوجالان تشکیل می‌دهد: «انسان سوژه‌ی اصلی آگاهی برای ما می‌باشد. در این صورت، بدون شناخت تفکر متافیزیکی و نهادهای آن که از اساسی‌ترین ویژگی‌های این سوژه هستند یعنی بدون شناخت اخلاق، دین، هنر با تمام شاخه‌هایش، جامعه‌ی نهادی و حتی کل جامعه‌اش را این ادعای دست‌یابی‌مان به دانش کافی از این منبع ناقص خواهد ماند.»

### در راستای انقلاب در علوم اجتماعی

پیشنهاد کردن، تشکیل و گسترش دادن ژنولوژی، خود به تنهایی، انتقاد و مداخله‌ی فراگیر برای علوم اجتماعی می‌باشد. اگر خود را به لحاظ تعریف و گستره، ساختارهای معرفتی و اشکال و روش‌های دانایی-تحقیق، به طور صحیح سازماندهی کرده و اجتماعی گردد، می‌توانیم مدعی شویم که ژنولوژی می‌تواند نیروی چاره‌یابی مهمی برای گذار علوم اجتماعی از بحرانی که امروزه در آن بسر می‌برد محسوب گردد. به موازات حیاتی که پیرامون زن پدید آید، از پدیدارگشتن علم اجتماعی حول ژنولوژی نیز نباید شگفت‌زده شد.

ژنولوژی همان انقلاب، نوگرایی و گشایشی است که در علوم اجتماعی بدان احساس نیاز می‌شود؛ تحولی ریشه‌یابی است که تحقق آن در حوزه‌ی علمی امری اجتناب‌ناپذیر است. بنا به دلایل بسیاری، تحقق یافتن این امر توسط خرد مرد بسیار دشوار است. ریشه‌ی تمام علوم، سوسیال بوده که آفریده‌ی زن است. علم، دانایی و معرفتی که روح، قلب و محبت زن با آن تماس پیدا کرده باشد امکان دارد که به روی افق‌های دیگری باز شده، جهان‌های دیگری را کشف کرده و مسبب کشف شود. می‌تواند گرفتارآمدن در دگماها را از حالت یک تقدیر در بیاورد؛ مرزها را فاقد معنا سازد. از طریق هوشی که با محبت، فریافت و احساس به‌عمل آمده، به جهان نگر بسته و زمانی که به‌عنوان زیرساخت علوم اجتماعی و تمام علوم که دارای بنیانی اجتماعی هستند رشد یابد، آنگاه انقلاب در علوم اجتماعی که نیاز تمام

انسانیت است آغاز خواهد شد. این امر نیز با گسترش یابی علم زن میسر خواهد گشت. یعنی با گسترش یابی یک علم نوین معنایی و علم نوین حیات اجتماعی امکان پذیر است. ژنولوژی آماده‌ی شکوفایی به مثابه‌ی علم اجتماعی است تا تمام جنبش‌های زنان که در راه آزادی و دموکراسی مبارزه می‌کنند بتوانند بدان اتکا نمایند.

«در این دوره‌های تاریخ، وظایف زیادی بر عهده‌ی علوم اجتماعی و اخلاق قرار می‌گیرد. علوم اجتماعی‌ای که از انحصار قدرت - دانش بیرون آمده و شهامت ایجاد نهاد علمی ذاتی خود را داشته باشد، می‌تواند در برون‌رفت از دوره کائوس مفید و مؤثر واقع شود. جهت بر ساخت جامعه‌ی اکولوژیک - دموکراتیک و مبتنی بر آزادی جنسیتی، ابتدا باید علوم اجتماعی جدیدی بنا نهاده شود. کاری که ما در حال حاضر انجام می‌دهیم، طرح‌ریزی از این کار اصیل و هیجان‌آورست.» طبق تعاریف "از انحصار قدرت - دانش رهایی یافته" و "به ایجاد علم ذاتی‌اش جسارت کرده است" که در این ارزیابی رهبر عبدالله اوجالان آمده، زن مناسب‌ترین قشر اجتماعی است که می‌تواند به‌طور شایسته و جوهری حامل این تعاریف گردد. زیرا سرکوب‌شده‌ترین قشر برای قدرت‌ها بوده که در این سده نیز به‌طور ژرفی آن را می‌زید. زن می‌تواند نیروی جسارت‌کردن برای ایجاد علم ذاتی‌اش را از تاریخش برگیرد. زیرا زنان از مبتکرین بسیاری از نخستین‌های انسانیت و جوامع هستند. طب، اقتصاد، بوم‌شناسی، ادبیات گفتاری، ترانه‌سرایی، کشاورزی، نخستین آلات موسیقی (هنوز هم دلهره‌آورترین و ژرف‌ترین تکان‌دهندگی تاثیرات قالب‌ها و آلات موسیقی آن دوران، در روح‌مان می‌پیچد.)»<sup>(۲۳)</sup> صنعت (اکتشافات تکنیکی نوسنگی که که مابین سال‌های چهار تا شش هزار ق.م در هلال توروس - زاگرس ایجاد شده‌اند دارای چنان کیفیتی هستند که تنها با اختراعات مابعد قرن شانزدهم اروپا قابل مقایسه می‌باشند) ارقام، نوشته و بسیاری از یافته‌های علمی بی‌شمار، یافته‌های گوهرین زنان هستند. اینکه این‌ها به سرقت رفته‌اند و امروزه به زن ضربه وارد می‌کنند، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد. به دلیل این دو تعریف اساسی، احتمال ایجاد علوم اجتماعی مورد بحث توسط علم زن بسیار قوی است. زنان برای آرایه‌ی "راه‌حل‌های مفید جهت برون‌رفت از کائوس" مناسب‌ترین و داوطلبانه‌ترین قشر خواهند بود.

واقعیت اجتماعی زن هم‌راستای واقعیت اجتماعی جامعه می‌باشد. نیروی فهم ذاتی زن در رابطه با خویش، با نیروی پیشبرد علوم اجتماعی هم‌راستا خواهد گردید. هنگامی که موضوعات کنونی در گستره‌ی ژنولوژی مورد بررسی قرار گیرند، دیده خواهد شد که حاوی ادعای تشکیل یک علم اجتماعی نوین و زن‌محوری است که تمام خلاءهای علوم اجتماعی موجود را پر کرده، کژروی‌های آن را تصحیح نموده و از عقل مرد حاکم بزداید. هنگامی که یک علم زن که دربرگیرنده‌ی حوزه‌های زیر باشد به شکل موثری شکل گیرد، آنگاه انقلاب بایسته‌ی علوم اجتماعی تحقق خواهد یافت؛ ایجاد یک سیستم اقتصادی زن‌محور، یک آگاهی زیست‌بوم‌شناسانه که حس کردن و فریافت زن را جدی می‌گیرد، اینکه زنان همانند گذشته تصمیم‌گیرنده و صاحب نظر باشند، ایجاد یک علم جمعیت‌شناسی تعیین‌کننده، وضع سیاستی که طی آن علوم و فرزاندگی زن به مکانیسم تصمیم‌گیری بازتاب یابند، اگر چه سعی می‌شود در عمق تاریخ مدفون گردند نیز بنانهادن حوزه‌ی بهداشتی‌ای که زنان شفاگر که تا به امروز ایستادگی کرده‌اند با دست‌های شفافبخش و ارواح درمان‌بخش‌شان آن را تشکیل داده‌اند، برقرار ساختن شیوه‌ی آموختن و آموزشی که پیرامون زن شکل گرفته و اشاعه یافته، ایجاد علم زیبایی‌شناسانه‌یی که زندگی را زیبا می‌سازد و علم اخلاقی که راستی و نیکی را حاکم می‌گرداند...؛ و می‌توانیم بر شمار این‌ها بیفزاییم.

این انقلاب چیست؟ «ملی‌گرایی، یگانه استدلال دینی مدرنیته است، اما خدایش که به او خدمت می‌نماید و تحت فرمان اوست، دولت - ملت است. ملی‌گرایی و دولت - ملت این دو واژه و پدیده‌ی پوزیتیویستی، نمایندگی نیروی منحرف‌سازی در سطحی وسیع و در تاریکی باقی‌گذاشتن رژیم حقیقت اجتماعی، را می‌کنند. مهم‌ترین وظیفه از نظر انقلاب در علوم اجتماعی، ازمیان بردن نیرویی است که به تحریف و مبهم‌سازی حقیقت اجتماعی می‌پردازد.» سنگین‌ترین بهای نیروی منحرف‌ساز و تاریک‌کنندگی ملی‌گرایی و دولت - ملت بر روی حقیقت اجتماعی را که رهبر عبدالله اوجالان از آن بحث نموده‌اند زنان پرداخته‌اند. در حالی که فرزندانش را که با هزارویک مشقت به دنیا آورده‌اند در جنگ از دست می‌دهند و زمین‌هایی را که با هزار و یک رنج بدان مشغول بوده و برای کشاورزی آماده کرده‌اند با بمب‌ها می‌سوزند و برشته می‌شوند، در حالی که بدون کشاورزی، بیکار و بی‌سرپناه مانده و با

گرسنگی، فقر و سرما و گرما دست‌وپنجه نرم می‌کند و دولت بسیاری از افکار واپس‌گرا را که زن را از آموزش و تمام حقوق فردی محروم گذاشته‌اند تحت نام ملت و از طریق حقوق تأیید می‌کند... هنوز هم این تابلو به طور روزانه در جلوی چشمانمان ظاهر می‌گردد. حقیقت اجتماعی چگونه و با چه چیزی تحریف گشت و همچنان به انحراف کشانده می‌شود؟ بهای این را چگونه و چه کسانی پرداخت می‌کنند؟ آیا این تقدیری است که قابل بازایستادن نیست؟ زنان این را به طور بهتر و عمیق‌تری حس می‌کنند. به همین دلیل، زنان از لحاظ ذهنی، روحی و عاطفه برای تحقق بخشیدن به انقلابی که جهت علوم اجتماعی احساس نیاز می‌شود، آمادگی بیشتری دارند. زیرا دلایل آن بسیار زیادند. همچون پاسخی برای این دلایل، مدعی پدیدآوردن یک علم زن است که واقعیت تاریخی تمام پدیده‌هایی را که حقیقت اجتماعی را تاریک و تحریف ساخته‌اند روشن خواهد ساخت. چونکه اساسی‌ترین حقایق اجتماعی، واقعیت‌هایی هستند که توسط جهان، ارزش‌ها و سرشت زن پدیدار گشته‌اند. پدیده‌هایی که جهان، سرشت و ارزش‌های زن را تاریک می‌سازند با پدیده‌هایی که همین بلا را بر سر حقایق اجتماعی می‌آورند تفاوتی ندارند. به همین علت، انقلاب در علوم اجتماعی، یعنی تحقق موفقیت‌آمیز بر ساختن مجدد حقایق اجتماعی زن محور. این نیز به معنای شکوفایی ژنولوژی می‌باشد.

بسیاری از نظام‌های علوم اجتماعی که با شکست پا به سده‌ی بیست و یکم گذاشتند، آنها در جایگاه دشمن، بیگانه، گسسته و دور از حیات اجتماعی قرار دارند که عنوانش را بر خود به یدک می‌کشند. ژنولوژی جهت بررسی هر موضوعی از علوم اجتماعی، نخست بایستی با این واقعیت علوم اجتماعی تسویه حساب کرده و مبارزه‌ی صحیح انجام دهد. پسروی، انسداد، تکرار و مبدل‌شدل به محور قدرت که در علوم اجتماعی جریان دارد تنها از طریق فرزاندگی و علم زن گذارپذیر است. امروزه پرداختن به بحث زن، مساله و جنبش‌های آن در علوم اجتماعی، به حدی کم است که تقریباً می‌توان گفت که در حد نیست می‌باشد. چه کسی مسوول اصلی این مهم است؟ البته که تمدن مردسالاری و ساختارهای قدرت—دانش آن؛ ایدئولوژی مرد است که مهرش را بر تمام دانش‌ها و علوم اجتماعی زده است؛ همچنین حرف‌های چرب‌ونرم و دروغین آن در رابطه با زن هستند. این‌ها نیز به سبب احساس نیاز به سرپوش‌گذاری جرم‌های پنج‌هزار ساله علیه زن، به کار گرفته

می‌شوند. در حالی که وضعیت حقیقی زن در زندگی چیزی دیگر است. دانش‌ها و علوم اجتماعی در به‌وجود آمدن این وضعیت سهم بسزایی دارند. جهت برملا کردن این سهم می‌گوییم ژنولوژی.

علوم اجتماعی که به زیرشاخه‌های زیادی تقسیم شده، بسیار عجیب است که به فکرش نرسیده جهت بررسی مساله‌ی زنان که تشکیل دهنده‌ی جوهره‌ی طبیعت اجتماعی اند یک بخش علمی را در نظر بگیرد. به اندازه‌ی بی‌جهت است به همان میزان نیز در منطق درونی‌اش دارای استقرار می‌باشد. دانشمندان امروزین پیرو دانشمندان صدها سال پیش هستند که در مورد "زن موجودیت دارد یا نه؟ آیا روح زن وجود دارد یا نه؟ آیا زن، مردی است که ناقص و فلج خلق شده است؟" به گفتگوی جدی پرداخته‌اند. از دیدگاه آنهایی که نتوانسته‌اند موجودیت زنان را هضم کنند حتی بنا به چشم انداز برخی‌ها، آنهایی که به موجودیت زن اعتقاد ندارند، عدم در نظر گرفتن بخشی علمی جهت مساله‌ی زن به لحاظ آنها یک انسجام است. ولی به نظر قشر بسیار مهمی از این دانشمندان، اختصاص دادن نظامی برای مساله‌ی زنان، بررسی این حوزه و تبدیل کردن آن به موضوع علوم اجتماعی، تا آخرین حد، امری خطرناک بوده و چیزی مشابه بازکردن قوطی پاندورا است. آیا بیدار کردن ایزدبانوان مادر که طی سستی‌های هزاران ساله با خشونت، حيله و هزار و یک دروغ به سکوت واداشته شده، تسلی یافته، فریفته شده، تحقیر گشته و در آشیانه‌های کوچکی زندانی شده‌اند، می‌تواند به سود خرد نرینه باشد؟ اگر که باشد تنها می‌تواند یک فکر فاسد عقل رفیق شیطان یعنی زن باشد و یا کار فرزند خیرداری باشد که به جای رفاقت با زن، "هرگز از اعتقادش به ایزدبانوی مادر دست برنداشته است." ولی در نظر گرفتن و ایجاد بخشی علمی برای زن، هرگز نمی‌تواند کار خرد مرد فرادست باشد.

به همین دلیل انگار تسهیم شدن و شرحه شرحه گشتن زن از لحاظ جسمانی در میان هزار و یک نظام علمی که در آن بیشترین پنداره‌ی ایدئولوژیکی و روایت مرتبط با زن ایجاد می‌شود کافی نبوده بلکه می‌تواند موجودی باشد که از لحاظ علمی-ایدئولوژیکی تسهیم و شرحه شرحه شده که امروزه در این وضعیت است. ولی هرگز تا حدی که بتواند به موضوعی برای نظام علمی مبدل گردد نمی‌تواند حقیقتی باشد که از موجودیت، تمامیت، واقعیت، تاریخ و هویت برخوردار است. در واقع، جهت



درهم شکستن بنیان این دروغ سیستمانه‌ی پنج‌هزار ساله که مرد در رابطه با زن ساخته می‌گوییم ژنولوژی. یک علم زن را وضع خواهیم کرد که با آن، حوزه‌های شناخت‌شناسی‌مان را، تاریخ، اتیک و زیباشناسی، اقتصاد، بوم‌شناسی، جمعیت‌شناسی آن و هر آنچه را که در رابطه با زندگی باشد، همچنین هر کجای زندگی را که از حالت زندگی بودن خارج شده مورد کاوش قرار خواهیم داد.

این علم، به‌صورت انرژی، روح و خانه‌یی که جامعه‌شناسی آزادی در آن نهادینه شود درخواهد آمد. لذا یکی از محکم‌ترین تکیه‌گاه‌های آن خواهد شد. علم نام‌برده دانشی خواهد شد که به ظهور اخلاق و انقلابی که علوم اجتماعی بدان نیاز دارد تحقق خواهد بخشید. واقعیاتی که این علم آشکار خواهد ساخت، از بسیاری از شاخه‌های جامعه‌شناسی کمتر نخواهد بود. برای اینکه جایگاه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تاریخ استعمار ذهنی و جسمانی زن به‌خوبی روشن شود می‌گوییم ژنولوژی. جهت افشاسازی ساختار معرفتی و پنداره‌های ایدئولوژیکی‌ای پیرامون زن که در حوزه‌های اسطوره، دین، فلسفه، هنر و علم برساخته شده‌اند می‌گوییم ژنولوژی. به‌کارگیری آن به‌عنوان روشی در ابراز موجودیت علم زن که به‌صورت "فعالیت فکری که در حین پژوهش سیستمانه‌ی رویداد و پدیده‌های موجود در کیهان، و بررسی داده‌های تجربی، شهود حسی و پیش‌پنداره‌ها را نیز رد نمی‌کند" تعریف شده حایز اهمیت است. ولی در مرحله‌یی که بدان رسیده‌ایم، نیاز پدیده‌یی که آن را روش علمی می‌نامیم به خرد و هوش حسی و عاطفی زن امری فوری است. رهبر عبدالله اوجلان این نیاز را چنین بیان می‌نمایند: «اگر علم را به‌عنوان "بیشرفته‌ترین تفسیر معنا" تعریف نماییم، اینکه به این سرعت با قدرت درهم‌تنیده و یکپارچه گشته، یا شکستی تحت عنوان علم است، و یا مقوله‌یی که تحت نام علم تعریف می‌شود، دچار یک مساله‌ی جدی معنا [شناختی] است. به‌رغم اینکه پوزیتیویسم خود نیز دین و متافیزیک را بسیار مورد انتقاد قرار می‌دهد، به‌صورت دین و متافیزیکی عقب‌مانده‌تر از دین و متافیزیک و به‌شکلی درهم‌آمیخته با محض‌ترین ماتریالیسم درآمد است؛ این امر از سطح فقدان احساس مسوولیت رشته‌هایی که علوم پوزیتیویستی نامیده می‌شوند (...) آشکارا مشاهده می‌گردد. یکی از مهم‌ترین نکاتی که باید از این امر استنتاج نمود این است که علم شدیداً به بازتفسیر معنا و یک "انقلاب پارادایماتیک نوین" نیاز دارد.» زنان به‌عنوان نیرویی که بیش از همه،

خارج از حیطه‌ی قدرت باقی مانده و یا از سوی قدرت طرد شده، اولین نیرویی خواهند بود که این "انقلاب پارادایماتیک نوین" را تحقق خواهند بخشید. زن، علم را و علم نیز رهایی‌اش را تحقق خواهد بخشید.

بدون شک هنگامی که علم زن را پیشنهاد می‌کنیم، تئوری‌های فمینیستی، فعالیت‌های آکادمیکی و تز علمی بی‌شماری را که در این رابطه عملی شده، در حال اجرا بوده و به ما روشنی می‌بخشند پیگیری کرده و از آنها بهره می‌گیریم. ولی آنها در برابر نیروی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی که تمام آلترناتیوهایش را ذوب کرده و به مخالفتش تشبیه می‌سازد، از هم پاشیده، بی‌سازمان گشته و تاثیرش ضعیف خواهد شد. آنها قادر به تشکیل انباشته‌بی از نور و روشنگری نیستند که ظلمت تحمیلی بر جهان زن را روشن سازد. به همین سبب، به مرور زمان بهتر درک خواهد شد که ژنولوژی به‌عنوان علم اجتماعی زن محوری است که بنیان علوم اجتماعی را به شیوه‌ی تدریجی نوسازی کرده و گسترش خواهد داد؛ و یا ژنولوژی به‌صورت منزلگاه جامعه‌شناسی آزادی در خواهد آمد، که این نیز نیازی ضروری است. اینکه تا بحال، جبهه‌ی زنان، به علم زن در زیرشاخه‌های علوم اجتماعی و یا به‌عنوان یک حوزه‌ی جامعه‌شناسی نیندیشیده‌اند تنها می‌تواند با افتادن در دام رژیم‌های معرفتی و خرد فرادست، اکتفاکردن به کم، افق تنگ‌نظرانه و عدم گذار از مرزهای مدرنیته توضیح داده شود. برای رفع این ضعف‌های مان نیز از طریق ژنولوژی، علوم اجتماعی زن محور و جامعه‌شناسی آزادی، ساختارهای اسطوره‌ی، دینی، فلسفی، ایدئولوژیکی، تفکر علمی و نظریه‌های معرفتی را از نظر خواهیم گذراند. این نظریه‌های معرفتی را از غربال زن گذرانده، با چشم زن، مورد تحقیق ژرفی قرار داده و محصولات مان را در کارگاه زن خواهیم ساخت. آشکار است که جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، علم و حیات اجتماعی حداقل به اندازه‌ی ما به این مهم نیاز دارند.

«در تاریخ مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نقشی که بر عهده‌ی علوم اجتماعی نهاده‌اند، تلقین کردن این مهم است که گسست از واقعیت اجتماعی امری روا و حتی تحول در راستای پیشروی می‌باشد. این، مهم‌ترین ضربه‌ی است که تحت عنوان علم به اجتماعی بودن وارد شده است.»<sup>(۲۴)</sup> ژنولوژی در برابر نیروهایی که این "ضربه" را وارد سازند، به‌عنوان نیروی مدافع جامعه، به‌صورت علم اجتماعی زن محوری در خواهد آمد که توسط بسیاری از اقشار اجتماعی سازماندهی شود. نه تنها گسست

از جامعه‌اش را همچون یک پیشروی روا در نظر نمی‌گیرد، بلکه به‌مثابه‌ی شکل دانایی‌ای درخواهد آمد که برای هر فرد، حیث اجتماعی‌اش را به‌عنوان نخستین و بنیادی‌ترین معنای فلسفی هستندگی تفهیم گرداند. بدین لحاظ الفبای علم سوسیال را این‌گونه فرا گرفته و خواهد آموخت. همچنین موجب تعیین و پسندیده‌شدن قاعده‌ی طلایی "انسان تنها با جامعه‌اش انسان است" به‌عنوان یکی از سنگ‌بناهای فلسفه. علم خواهد شد.

بر این باوریم که می‌توان ژنولوژی را از این لحاظ به‌عنوان یک مداخله‌ی ذهنیتی بسیار قوی در نظر گرفت که می‌خواهد با چشم‌انداز زن در حوزه‌ی علوم اجتماعی به‌وقوع بپیوندد. در واقع می‌توانیم بگوییم که یک مرحله‌ی ساختاریابی ایدئولوژیکی است که از روی یک رهنمود موثر، هم زن، هم مرد، هم کل جامعه و هر پدیده‌ی مرتبط با زندگی را به شیوه‌ی آلترناتیووار برای پنداره‌ها و تشکل‌یابی‌هایی که با مضامین، تعاریف و بیانات ایدئولوژیک حول زن ایجاد شده‌اند، در نظر می‌گیرد. تفسیر می‌تواند بیشتر صورت گیرد، که در حقیقت، زن بیش از اندازه به این امر نیاز دارد. برای مدتی، یک مرحله‌ی گفتگو به جریان خواهد افتاد که به‌طور غالب، تفسیرپردازی باشد و علم زن، اصطلاحات را با دیدگاه زن ترسیم خواهد نمود. هر چند علوم اجتماعی در ابتدا حوزه‌های مشخص‌اش را — بنا به اینکه اولین حوزه‌های گوه‌رینی است که زن از آن طرد شده. در وهله‌ی نخست مورد بررسی قرار دهد، ولی به‌تدریج با دربرگرفتن موضوعاتی که مربوط به کل حیات اجتماعی است، ژنولوژی به‌عنوان مداخله‌ی ایدئولوژیکی و ذهنیتی از داخل به عرصه‌ی علوم اجتماعی و با ارایه‌ی تفسیری متمایز جای خواهد افتاد. با یک چشم‌انداز فراگیر می‌توانیم ژنولوژی را به‌مثابه‌ی یک تفاوت‌یابی ذهنیتی تعریف نماییم که مشمول تمامی حوزه‌های علوم اجتماعی شده است.

ابتدا ژنولوژی بایستی در حوزه‌ی علوم اجتماعی از نیروی تحلیل برخوردار باشد. انجام‌دادن این واشکافی از سوی ما در جهت تغییری که مدرنیته‌ی دموکراتیک در حوزه‌ی علوم اجتماعی صورت داده حایز اهمیت است. باید رویکرد تمامیت‌مند نسبت به علوم اجتماعی، شفافیتی که به‌لحاظ راهکاری کسب کرده و تعریف مجدد و موثرتر علوم اجتماعی را به‌طور ژرف‌تری درک نماییم. انجام انتقادی ریشه‌یی و

ارزیابی از سوی جبهه‌ی زنان در مورد علوم اجتماعی که به‌ویژه به‌صورت قوی‌ترین قلعه‌ی پوزیتیویسم و لیبرالیسم درآمده اساسی‌ترین فعالیت ژنولوژی خواهد بود.

### جهت ایجاد یک روش تحقیقی مبتنی بر واقعیت زن

ما برای ایجاد یک روش تحقیقی مبتنی بر زن که به گسترش سازمان‌یافته‌ی اندیشه و کنش‌های آزادی خدمت کند می‌گوییم ژنولوژی. رهبر عبدالله اوجالان می‌گوید «تامل کردن بر روی پدیده‌ی زن و به حالت منبع درآوردن تلاش‌های برابری طلبی و آزادی خواهی وی در هنگام تحلیل‌مان از مسایل اجتماعی، بایستی هم روش اساسی تحقیق و هم بنیان تلاش‌های باثبات علمی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی باشد. یک روش تحقیقی عاری از واقعیت زن و یک مبارزه‌ی مساوات‌طلبی و آزادی‌خواهی که زن را در اولویت خود قرار ندهد نمی‌تواند به حقیقت دست یابد و برابری و آزادی را برقرار نماید.» این سخنان برای ما زنان گفته‌هایی هستند که از بطن و دل زندگی برمی‌آیند. ادراک و فریافت ما بلافاصله این سخنان را می‌پسندد، چونکه به‌خوبی می‌دانیم که به چه چیزی برمی‌خورند و بیان از چه دارند. تا مغز استخوان بر این آگاهی که تاریخ اجتماعی، سعی بر این داشته که با بیرون‌نهادن زن از تاریخ و یا اقدام برای این کار، چه چیزهایی را چگونه ناقص و ما را چطور زخمی کرده است. هزار مَهر ناشی از این کار را در روح، دل و امروزه در هر لحظه‌ی زندگی با خود به‌همراه داریم. به‌نام زدودن این نشانه‌ها و آزاد نمودن روح و دل و عقل‌مان، جهت اینکه پیگیر واقعیت این تحقیق‌مان باشیم می‌گوییم ژنولوژی.

"یک روش تحقیقی عاری از واقعیت زن" چه معنایی دربر دارد؟ بسیار خب "یک روش تحقیقی که واقعیت زن را دربر گیرد" چگونه است؟ پاسخی که یک دانشمند پوزیتیویستی به شما بدهد روشن است: «روش تحقیقی اصول و مبادی مشخصی دارد که آن نیز مرتبط با زن و یا مرد نیست، لطفاً به‌صورت علمی ببیندیشیم.» اگر چه بر زبان نیارود ولی به احتمال زیاد، این تعریف را با ادا و اطوار صدای درونش تحقیر کرده و با ساده‌ترین گفته، آن را به امری غیرعلمی متهم خواهد کرد. علت تمام فلاکت‌هایی که بر سر انسانیت آمده، دست و پنجه نرم‌کردن‌مان با گرسنگی و فقر تحمیلی، سوختن‌مان در جنگ‌ها و

بازگون شدگی‌های مان در نتیجه‌ی فلاکت‌های زیست‌محیطی و آفت‌هایی که نمی‌توانیم برشمریم با این امر در ارتباط است که واقعیت پژوهشی صورت‌گرفته تا به امروز مبرا از واقعیت زن می‌باشد. تهی بودن از واقعیت زن وضعیتی نیست که فقط به مساله‌ی مشارکت و یا عدم مشارکت زن در تحقیقات محدود باشد. پژوهش‌های مبرا از واقعیت زن، با بی‌اعتنایی به زن، هیچ‌انگاشتن ارزش‌ها، موجودیت زن و جایگاه وی در تاریخ اجتماعی، کنش‌های موجود در روابط زن-مرد و انکار زن از بسیاری وجوه دیگر مرتبط است. از این نظر ما در عبارت "یک روش تحقیقی عاری از واقعیت زن" منظور رهبر عبدالله اوجالان را درک می‌نماییم. مکان‌ها، زمان‌ها و اسامی نیز به فکر ما خطور می‌کند؛ کاهنان سومری در مزوپوتامیا، افلاطون در یونان و فرانسس باکون در اروپا، صید ساحران و...

ارابه‌ی پرسش‌های آیا در برهه‌ی از تاریخ "یک روش تحقیقاتی که واقعیت زن را شامل شود" وجود داشت؟ کجا؟ در کدام موضوعات؟ چه چیزهایی هستند؟ در کجا؟ و ثبت آنها، به یادآوردن مواردی که به دست فراموشی سپرده شده‌اند و ایجادکردن موارد نوین به جای چیزهای ازبین‌رفته اهمیت‌ی حیاتی دارند. بایستی در هر موردی که زندگی به آن نیاز دارد واقعیت‌های نوین پژوهشی متکی بر واقعیت زن را ایجاد نماییم. جهت تحقیق کردن در این باره، بی‌آنکه خسته و بیزار شویم و برای دادن پاسخ به بی‌عدالتی‌های بزرگی که طی تاریخ تمدن روی داده‌اند می‌گوییم ژنولوژی.

هر مکتب علوم اجتماعی، با مبنا قراردادن واحدهای مختلف پژوهشی به بررسی جامعه‌ی تاریخی می‌پردازد. رویکردهایی وجود دارند با تحقیقاتی مبتنی بر دولت، اقتصاد و طبقه، اریکه‌ی قدرت، دین، جامعه، فرد و تمدن‌ها. کدام یک از این‌ها تاریخ اجتماعی را به نحوی تمامیت‌مند و معنادار بررسی خواهند کرد؟ کدام یک از این‌هاست که اگر نباشد جامعه نمی‌تواند جامعه شود؟ بایستی واحد بنیادین بررسی جامعه‌ی تاریخی نیز آن باشد. جوامع توانسته‌اند بدون دولت نیز موجودیت یابند. پیش از پدیدآمدن تمدن‌ها نیز جوامع توانسته‌اند زندگی خود را بچرخانند. پدیدارگشتن جوامع بدون طبقه و قدرت امری شدنی است. ولی جوامع بی‌آنکه اخلاقی و سیاسی شوند نمی‌توانند موجودیت یابند. اگر آنچه که جهت تداوم‌یابی هستندگی و زندگی جامعه‌ی اخلاقی لازم است یعنی آنها را به‌عنوان یافتن کارهای

صحیح، مفید، خوب و سیاست را به مثابه‌ی اجرای صحیح و موثر و زیبایی‌شناسانه‌ی آنها مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه متوجه می‌شویم که جامعه بدون این‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس جامعه بدون این‌ها و این‌ها نیز بدون زن نمی‌توانند وجود داشته باشند. بنابراین، از آنجا که می‌گوییم واحد پژوهش و کاوش تاریخ اجتماعی مان اخلاقی-سیاسی است، در همان حال، بدان می‌گوییم "جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی‌ای که در اطراف زن بنا شده است."

اجتماعی بودن در پیرامون زن-مادر شکل گرفته و هیچ‌گونه فعالیت اجتماعی وجود ندارد که زن در آن جای نگرفته باشد. زنان در تمام فعالیت‌های اجتماعی که صحیح، زیبا، مفید و خوب هستند مشارکت دارند. بجز مواردی استثنایی نباشد که زنان در جنگ‌ها، تخریبات و کشت و کشتارها جای گرفته باشند، اما در اصل، همیشه قربانی این پدیده‌ها بوده‌اند. هنگام بررسی تاریخ اجتماعی که سعی در تشریح آن داریم، اگر جامعه را طبق بنیان‌هایی که آن را به حالت جامعه درمی‌آورد در نظر بگیریم، وجود زن در میان این جستار، امری بایسته است. این امر ما را از افتادن به دام "یک روش تحقیقی عاری از واقعیت زن" که در ابتدا وجود دارد دور می‌سازد. ما را به سوی بررسی صحیح تاریخ اجتماعی یعنی مطالعه‌ی صحیح امروزان سوق می‌دهد. درست در اینجا است که ژنولوژی جهت اینکه با نگرستن به تاریخ، بررسی صحیحی از امروزان داشته باشیم، برای ما لازم است.

هنگامی که به بررسی تاریخ اجتماعی، امروزه، سیاست، جامعه، زیست‌بوم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، حوزه‌های بهداشت، آموزش، اقتصاد و... می‌پردازیم، دیدی زن‌محورانه خواهیم داشت. این به چه معناست؟ یعنی ضمن متوجه بودن این رویکردها که هزاران سال است که با ناکارکردن، انکار، کم‌شمردن و تحریف کردن، زن را در تاریخ اجتماعی جای داده و یا بیرون از تاریخ اجتماعی قرار داده، خواهیم نگرست. یعنی موجودیت زن را با این آگاهی مشاهده و درک نموده و به واگویی تاریخ خواهیم افزود؛ آن را در نظر داشته و واقعیت پژوهش و کاوش مبتنی بر زن را خواهیم آموخت. بدین معناست که در باب این جهان علم، معرفت و دانایی مربوط به بسیاری از عرصه‌ها، تزه‌های ژنولوژی را ارایه خواهیم نمود.

مثلا تزه‌های ژنولوژی در رابطه با اقتصاد می‌تواند مطرح شوند. این تزه‌ها محدود به یک عرصه نیستند. می‌تواند مشاهدات، آزمون و تجارب زنان در سطح جهان را

گردآوری کرده و ضمن اشتراک‌سازی آنها، در آکادمی‌های زنان از سوی یک هیئت به صورت نوشتاری درآورده و با تمام‌آنهايي که در دنیا با اقتصاد سروکار دارند در میان بگذارد. به‌عنوان مثال تز و نظریه‌های ژنولوژی در رابطه با جمعیت‌شناسی می‌تواند بر پایه‌ی داده‌هایی که جمع شده‌اند وضع گردند. می‌تواند این‌ها را با تمام زنان دنیا به نحوی اشتراکی کرده، تحت نام زنان دنیا به مکان‌های مذاکره و سازمان‌های بهداشتی ارایه نموده و به سازماندهی کارهای عملی بپردازد.

روش تحقیقی‌ای که واقعیت زن را دربر می‌گیرد، با دربرگرفتن عواطف، شهود حسی، شفقت، مرحمت و تمام ویژگی‌های زیبای زن و با ساماندهی کنش‌های فوری جهت نیازهای فوری گسترش خواهد یافت. این روش جهت زنده نگه‌داشتن یاد صدها هزار "ساحر" که به‌خاطر دست‌برنداشتن از فرزانی زن سوزانده شدند، روح احیای آن فرزانی را با خود به‌همراه خواهد داشت. اشکال و روش‌های دانایی و نظریه‌های معرفتی زن به این روش تحقیقی تکیه خواهد کرد.

پرسش "روش‌هایی که واقعیت پژوهشی مبتنی بر زن به‌کار خواهد گرفت کدام‌اند؟" از زمان ایجاد ژنولوژی بدین سو، مورد بحث قرار گرفته و موضوعی است که مورد گفتگو قرار گرفته است. یکی از پدیده‌هایی که پاسخ این سوال را مشخص خواهد کرد در ارتباط با تعریف و نهادینگی‌های نرینه و قدرت‌گرایی است که بر واقعیت زن تحمیل می‌گردد. در اصل، ژنولوژی روش‌هایی برخواید گزید که طلسم آنها را شکسته، از آن گذار صورت داده و آلترناتیوش را پدید آورد. همچنین آن را به‌عنوان روشی مورد ارزیابی قرار می‌دهد که تفاسیر پرجانبه‌یی را در باب مساله‌ی جستجوی روش صورت دهد و به نیروی معنا غنا و ژرفا ببخشد. همچنین یافتن و گسترش دادن روش‌هایی را مینا قرار می‌دهد که دگماتیسم را شکسته و مشوق جسارت‌کردن به اندیشه‌یی باشد که بتواند در مبدل شدن به نیروی چاره‌یابی برای مسایل موفق گردد.

عامل دیگری که در بررسی‌های راجع به روش می‌توان آن را "راه پژوهش و بررسی متداول" عنوان کرد و برخوردارهای "دارای بیماری راهکاری" که مسایل را به‌صورت ثابت و دگماتیک مد نظر قرار می‌دهند، نتایجی دربر خواهد داشت که می‌توانیم بدان دست یابیم. در این مورد، تشخیص رهبر عبدالله اوجالان هدایت‌گر مرحله‌ی مشخص کردن روش‌های ژنولوژی خواهد بود: «به لحاظ واژه‌یی روش به

معنای اصول، راه و طریقت می باشد. اگر چه در ابتدا مطلوب بوده و سهمی در قابلیت درک داشته است ولی هنگامی که به طور درازمدت بدان وابسته شد، آنگاه نقش یک دیکتاتوری ذهنیتی را کسب خواهد کرد.»

زمانی که ژنولوژی روش هایش را مشخص و ترسیم می کند، توان و اشکافی نزدیک به حقیقت روابط انسان-جامعه، برقرارکردن رابطه با جامعه‌یی که در آن زندگی می کنیم و پژوهش جامعه‌ی انسانی را مبنا قرار می دهد. همیشه شناختن و شناساندن صحیح و ژرف‌مند سرشت، نظم کاری و ساختار ذهنیتی انسان و ویژگی برخورداری او از حیث متافیزیکی را مد نظر می گیرد. به همان میزان که هرگز نباید فراموش کرد کفه‌ی سنگین تمام روش‌هایی که پدیدار شده‌اند، مهر خرد مرد فرادست را با خود به همراه دارند، انجام مبارزه‌یی متداوم همراه با بیداری ذهنی در برابر این واقعیت را به‌عنوان مبادی بنیادینش می پسندد.

ایجاد افقی وسیع و چشم‌اندازی ژرف و فلسفی در مورد اینکه به درازای تاریخ اجتماعی شدن چه روش‌هایی از سوی چه کسانی، چگونه و در کجا به کار گرفته شده‌اند، یکی از وظایف نخستین ژنولوژی خواهد بود. ژنولوژی با واقف‌بودن بر اینکه "روش اساسی‌ترین پارادایم کاپیتالیزم"<sup>(۲۵)</sup> بوده و و این نظام با "مبدل کردن حقیقت به روش و روش به حقیقت"<sup>(۲۶)</sup> هزار و یک دام گسترانیده است، روش‌های پژوهشی‌اش را انتخاب خواهد کرد. با متوجه‌بودن به اینکه نظام کاپیتالیستی این واقعیت را بیشتر در استثمار موجودیت زن به کار برده است، روش‌های تحقیقی و دستیابی به حقیقت را ایجاد و گسترش خواهد داد. «متدهای تحقیق بر روی حقیقت علوم اجتماعی اروپامحور به اقتضای ماهیت‌شان هژمونیستی هستند. راه‌های آلترناتیو حقیقت را به واسطه‌ی دو روش بنیادین تقریباً غیرممکن می گردانند: اولی، رویکرد مونیستی (یکتاباورانه‌ی) جهانشمول گراست که همیشه حقیقت را به "یک" تقلیل می دهد. دومی، مدل بی‌نهایت نسبت گراست که با برزبان راندن اینکه هر کسی حقیقتی مطابق میل و نظر خویش دارد، اساساً سعی دارد بگوید که حقیقتی وجود ندارد. این چیزی شبیه این مساله است: برای اینکه ادعا گردد هیچ چیزی تغییر نیافته، گفته شود هر چیزی تغییر یافته است. واضح است که هر دو روش نیز در تقلیل‌گرایی، به وحدت و یکسانی می‌رسند. چه "یکتاباوری" جهانشمول گرا و چه "منفردبودن" نسبت‌گرایانه با تقلیل‌دهی حقیقت به "یک"،



آشکارا خصلت هژمونیک خویش را بازتاب می دهند.» ژنولوژی گذار از متدهای پژوهشی ای که رهبر عبدالله اوجالان در تشخیص هایش در بالا بیان نموده اند، همچنین نشان دادن کثرت و غنای راه‌هایی که به سوی حقیقت می‌روند را جزو اهدافش قرار می‌دهد.

ژنولوژی در رابطه با روش، کارکرد دیالکتیکی را برای هر موضوعی مد نظر قرار می‌دهد. زیرا تمام تشکلات موجود در کیهان از لحاظ کاراکتر دوگانه‌ی هستند. ژنولوژی با اندیشه‌ی که می‌گوید دوگانگی‌ها، اضداد و یا نقاط رأس یکدیگر را نابود می‌سازند و تشکل و پویایی از این نابودی به میان می‌آیند، موافق نیست. بلکه روش تز-آنتی‌تز- سنتز موجود در اصول کارکردی سرشت کیهان و جامعه را مناسب‌تر می‌یابد. با ارزیابی دوآلیته‌ی موجود در هر تشکلی از کیهان، رابطه‌ی آنها با یکدیگر و کنش و واکنش‌های شان، به تغییر و تحولات معنا می‌بخشد. ژنولوژی واقف است که در هنگام بررسی سرشت اجتماعی می‌تواند از این روش نیز استفاده نماید و این را به‌عنوان روشی مهم در آزادسازی فرد و جامعه مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

ژنولوژی ناگزیر است که دوگانگی‌هایی همچون کلی‌گرایی- نسبی‌گرایی، دوری- خطی، و گلوبالیسم- لوکالیسم را با دقت بررسی و ضمن متوجه بودن به خطراتی که دربر دارند برخوردی را تعیین نماید. ژنولوژی که مدعی مبدل شدن به علم حیات اجتماعی است، روشن است که نسبی‌گرایی را به‌عنوان راه- روش در حد شمار انسان‌ها و در نقاط رأس مورد تفسیر قرار نخواهد داد، کلی‌گرایی را نیز همچون قاعده‌گرایی نامتغیر جهانشمولی و پیشروی‌گرایی خطی- مستقیم مورد بررسی قرار نداده و تحریف نخواهد ساخت. مهم این است که بدون تبدیل کردن کلی‌گرایی و نسبی‌گرایی به دو قطب متضاد، بتوان واقعیت اجتماعی را به‌مثابه‌ی جریان درهم‌تنیده‌ی هر دو وضعیت در نظر گرفت.

واقف است که نه پیشروی‌گرایی مستقیم و نه دوری (چرخه‌ی) نامتناهی به‌تنهایی برای توضیح حقیقت کافی نخواهند بود. توان معنادهی صحیح به لحظه، توان دیدن جنبه‌ی پیشروی یک رویداد دوری و کاراکتر دوری پیشروی، توان احساس کردن تاثیرپذیری نامتناهی و حامل یکدیگر بودن آنها را به‌عنوان بسترهای مهم ادراک در رسیدن به حقیقت مورد ارزیابی قرار می‌دهد. گسترش جنبه‌ی که به اندازه‌ی هستندگی انسان پیشینه دارد و جنبه‌ی روش دیالکتیکی ای که از اشکال

اندیشه و فرهنگ الهگی برآمده، یعنی "دیالکتیکی سازنده و ترقی دهنده" (۲۷) را جزو اهدافش قرار می دهد. با این نوع دیالکتیک، دستیابی به رویکردی که سازگار بودن سرشت اجتماعی و سرشت اول را مد نظر قرار دهد، اساس می گیرد.

"متافیزیکی را که رژیم های استثمارگر ذهنی شبیه به خالق، بر روی هوش سرشت اجتماعی پیاده می سازند" (۲۸) مورد انتقاد قرار داده و سعی در گذار از آن دارد. ولی متافیزیکی را که "خود تشکل هایی که در احساس و فکر نمود می یابند" (۲۹) بوده نیز دیده و معنا می دهد. با این اندیشه که انسان، بدون متافیزیک نمی تواند بسر ببرد همفکر است. سعی می کند که مجددا این اندیشه را به تمام اذهانی که پوزیتیویسم آنها را اخته کرده بازگرداند. با پسندیدن اندیشه‌یی که می گوید اسطوره، دین، فلسفه و علم، اخلاق، هر نوع هنر، سیاست و ابزار تولید دارای ویژگی های متافیزیکی هستند، روش هایی را در تحقیقاتش ایجاد می کند. موجد راهکارهایی خواهد شد که مشارکتش در جستجوی حقیقت موجود در این گفته ها را متحقق سازد: «موردی که می بایست در اینجا روشن شود، دوگانگی متافیزیک-دیالکتیک نیست؛ بلکه تمایز میان آفرینش های نیک و زیبای متافیزیکی با متافیزیک های ناپسند و زشت است. همچنین دوآئینه‌ی "دین-لادینی" و "فلسفه-علم" نیست؛ بلکه باورداشت ها، حقایق و موارد صحیح دینی، فلسفی و علمی است که حیات را گیرا و جذاب تر می نمایند.» (۳۰) جهت مرمت تخریباتی که پوزیتیویسم بر روی ذهن انسان به وجود آورده، در بسیاری از حوزه های علمی با این جهالت که ارزش های بسیار مهم موجود در معنویات انسان و اندوخته های مقدسش را تحت نام طردکردن متافیزیک از بین می برد مبارزه می نماید.

«... در مورد نظراتی که به شیوه‌ی سنن عرفانی از نظریه‌ی دنیای فیزیک کوانتوم دفاع می کنند، به ویژه با نظرات تصوف شرق به چه شکلی ارتباط داشته ... بسیاری از فیزیک دانانی که همچون من در درون سنتی که چیزهای مبهم، اسرارآمیز و بی نهایت غیرعملی را تصوف می انگارند بزرگ شده اند، هنگامی که اندیشه های شان را با عرفان مقایسه کرده اند متحیر مانده اند. بسیار شکر که امروزه این ایستار در حال دگرگونی است. به همین خاطر، اندیشه‌ی شرق، علاقه‌ی شمار زیادی از انسان ها را به خود جلب کرده و دیگر با تمسخر و یا شک بدان نمی نگرند. بحث وجود تصوف در درون جهان علمی جدی گرفته می شود. دانشمندی که شمارشان

رو به ازدیاد است، بر این امر واقف‌اند که اندیشه‌ی عرفان با تئوری‌های علم معاصر دارای ثبات بوده و می‌تواند پس‌زمینه‌ی فلسفی مناسبی را برای آن ایجاد نماید. این به‌معنای یک مفهوم جهانی است که طی آن، اکتشافات علمی انسان‌ها می‌توانند با اهداف معنوی و اعتقادات دینی آنها در درون سازشی بدون ایراد جای بگیرند. «این ارزیابی‌های فریتجوف کاپرا<sup>۲</sup> می‌باشد که در کتابش به‌نام "نقطه‌ی عطف در اندیشه‌ی غرب" نوشته است. این گفته‌ها هر چند هنوز هم برخی موارد ناکافی را دربر دارد (!)، ولی بیان آنها از زبان یک فیزیکدان به‌نام علم‌گرایی غرب، یک خودانتقادی و اعترافی مهم در مورد جرم هیچ‌انگاری و یا سخره‌گیری ارزش‌های اساسی معنویات انسان هستند.

ژنولوژی، تمایز ابژه-سوژه را که مهرش را بر روش‌های علم پوزیتیویستی زده، به صورت منتقدانه مورد بررسی قرار داده و روش‌هایش را به ذهنیتی متکی می‌سازد که از این تمایز گذار صورت دهد. تمایز ابژه-سوژه که اساسی‌ترین دوگانگی نظام تمدن است و بنابراین، تمایزاتی همچون ما-دیگری، زن-مرد، طبیعت-انسان، بدن-روح، خدا-بنده و زنده-مرده که در فکر انسان تعمیق یافته و به‌عنوان اضداد جای داده شده، تکیه‌گاه اصلی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی می‌باشد. ژنولوژی در روش‌هایی که در ادراکش از حقیقت ایجاد کرده، روش دکارتی را که تمایز ابژه-سوژه را پدید آورده و به‌صورت فلسفه‌ی اساسی درآورده است نمی‌پسندد. این واقعیت اثبات‌شده‌ی فیزیک کوانتوم را که "ممکن نیست تمایز ابژه-سوژه به صورت مطلق درآورده شود" مبنا قرار می‌دهد. همچنین تمایز مشاهده‌گر-مشاهده‌شونده را در روش‌هایش بکار نمی‌بندد. در نهایت، با واقف‌بودن بر اینکه کنش و واکنش‌پذیری متقابل هر دو اساس هستند، روش‌هایش را برمی‌گزیند. بنابراین، می‌داند حقیقتی که آشکار خواهد شد نسبی می‌باشد. نه ماتریالیسمی که به ابژه و نه ایده‌آلیسمی که به سوژه مطلقیت می‌بخشد را به‌تنهایی مورد بررسی قرار نمی‌دهد. هر دو پدیده را نیز به نقاط نامتناهی مبدل نمی‌سازد.

---

<sup>۲</sup> Fritjof Capra فیزیکدان آمریکایی به اصل اتریشی. او از راه فعالیت‌هایش به تأثیرات فلسفی فیزیک تئوریک پرداخته و با پژوهش عمیق در مورد روابط فیزیک مدرن و تصوف‌گرایی شرق، آن را به زبانی ساده و قابل فهم برای هر خواننده‌ی درآورده است.

جستجوی ذهنیت و روشی که از مطلق کردن تمایز ابژه- سوژه گریخته و با آگاهی از نسبی بودن آنها پدیدار می‌گردد، از قوی شدن ادراک حقیقت و آفریده‌ی آن دفاع می‌کند. ژنولوژی بر این باور است که فلسفه‌ی جامعه و تاریخی که از تمایز ابژه- سوژه گذار صورت می‌دهد، می‌تواند هستی‌یابی انسان آزاد را میسر سازد. اعتقاد دارد که تخریبات زیست‌محیطی، و ویرانی و ازهم‌پاشیدگی‌ای اجتماعی‌ای که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی راهگشای آن بوده، مستقیماً با گستره، نیروی معنا و اجرایی تمایز ابژه- سوژه و اصطلاح‌سازی که بدان دست یافته در ارتباط است. هنگامی که ژنولوژی به‌عنوان علم زندگی و حیات اجتماعی، مبارزه‌ی مشارکت را به‌مثابه‌ی یک تفاوت‌مندی ذهنیتی برای علوم اجتماعی انجام می‌دهد، تمایز ابژه- سوژه را مطلق نمی‌سازد. لذا گشودن قفلی را که در تشخیص "تمایز ابژه- سوژه گویی طلسم هژمونی ذهنیتی است" (۳۱) آمده جزو اهداف خود قرار می‌دهد.

یکی از اندیشه‌های بنیادینی که ژنولوژی به هنگام ایجاد روش بدان اتکا خواهد کرد نیز بررسی گسستی خواهد بود که همراه با رشد جامعه‌ی طبقاتی مابین هوش عاطفی و هوش تحلیل‌گر انسان ایجاد شده، حوزه‌ی آزادی اجتماعی و فردی را زخمی کرده و ناکار باقی گذاشته است. روشن است که این گسست تحت نام انسانیت تلفات بسیار بزرگی را به‌بار آورده و او را با خطرات بزرگی روبرو ساخته است.

ژنولوژی این را مد نظر قرار خواهد داد که هوش عاطفی مختص به تمام موجودات زنده بوده، ساده ولی قطعیت‌گریزی‌ی آن، ساختار باثبات، به آسانی خطنکردن، شهود حسی، رابطه‌ی تنگاتنگ آن با زندگی و واکنش‌های سریع در موارد حیاتی وجود داشته، و هوش تحلیل‌گر نیز واکنش‌ها و تصمیم‌گیری پرشتاب‌تری دارد؛ یعنی استعداد انجام تغییر در این هوش فراوان است. در همان حال، اینکه هوش عاطفی به‌طور پرشتاب، نقش هوش تحلیل‌گر را ایفا نمی‌کند، و نوعی از هوش بودن آن را که برای زندگی مصداق دارد، تفسیر نموده و تجربه‌کردن آن را نیز در نظر می‌گیرد. کاراکنتر فراخ‌بودن هوش تحلیل‌گر، برای کزروی‌هایی که از تفسیر بیش‌ازحد سرچشمه می‌گیرد، موجب می‌شود به مبراشدندش از عواطفی همچون درد، ترس و محبت که ناشی از کارکردش بنا به نظام ماشینی است، و به خطرناک‌بودنش به هنگام رهاگذاشتن آن و نداشتن درک متقابل و خون‌گرم‌نبودنش پی برده شود. ژنولوژی با آگاهی بر این واقعیت که اگر هوش تحلیل‌گر که به

پیشرفت اجتماعی شتاب می‌بخشد با هوش عاطفی سازگار باشد، می‌تواند بنا به این واقعیتش که در شکل‌گیری فرد و اجتماعات برخوردار از استعداد تحلیلی پیشرفته نقش دارد، حرکت نماید. به‌همین علت، ژنولوژی روش‌هایی را مبنا قرار می‌دهد که بر کارکرد سازگار و هم‌سنگ هوش عاطفی و تحلیل‌گر و به نحوی که مکمل یکدیگر باشند اتکا نماید.

کوانتوم به‌مثابه‌ی فیزیک امواج و ذرات زیراتمی، نگرش آن به کیهان زنده، نظام‌های برخوردار از شهود حسی، آزاد و دارای ترجیح، تبدیل شدن هم‌زمان به دو چیز متفاوت، اصل عدم انجام‌گذار کامل از عدم قطعیت، افق‌های نوین بسیاری را فراروی مان‌گشود. ژنولوژی از این افق، به پدیده‌هایی که مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد خواهد نگرست. با مد نظر قراردادن دوگانگی کوانتوم یعنی دوگانگی اینکه "اگر مکان پدیده را بدانی، زمانش و اگر زمانش را بدانی، مکانش را نمی‌توانی بدانی" تمام مشاهدات و آزمون‌هایش را تحقق خواهد بخشید. مشاهدات و آزمون‌های انجام‌شده را نیز با آگاهی از این دوگانگی مورد تفسیر قرار خواهد داد. این دوگانگی را همراه با تشخیص زیر مورد ارزیابی قرار داده و متحقق خواهد ساخت: «هنگامی که در لحظه‌ی دانستن هستی، موجودیت می‌یابی. یعنی دانایی و هستی‌یابی در یک لحظه اتفاق می‌افتد... این، دوگانگی‌ای است که در مرزهای ماکرو و میکرو کیهان در جریان است؛ خودش را در خارق‌العاده‌ترین موجودیت‌های کیهان محسوس می‌کند.» (۳۲)

وقتی به نتایجی که فیزیک کوانتوم آشکار ساخته می‌نگریم، پی می‌بریم که رابطه‌ی مشاهده‌گر و مشاهده‌شونده دچار دگرگونی شده است. مشاهده‌گر بر روی ماده تاثیر می‌گذارد و مشاهده‌شونده نیز در شرایط لابراتوار خود را آنچنان که هست به مشاهده‌گر نشان نمی‌دهد. این وضعیت بیان می‌دارد که حقیقت امری متغیر و نسبی است. همچنین نشانگر اهمیت درنظرگرفتن درون‌بینی و مشاهده‌ی درونی انسان می‌باشد. سطح تامل‌مان بر روی این واقعیت، تاثیرگذاری توان مشاهده و سطح ادراک‌مان را بالا می‌برد. ژنولوژی با آگاهی بر این ویژگی‌های انسان، نسبت به دیالکتیک تحول تمامی کیهان و سرشت اجتماعی برخورد می‌کند.

در حالی که دگرگونی‌های طبیعی و اجتماعی مورد تفسیر قرار می‌گیرند، تحولاتی که در فیزیک کوانتوم و کوسموس روی می‌دهند، مفهوم علیت محض و پیشروی

بی‌وقفه در خط مستقیم را که بر اندیشه‌ی غرب حاکم می‌باشد فاقد اعتبار ساخته است. اگر چه این شیوه‌ی پیشروی در لحظات مشخصی از زندگی و یا در مکان‌های محدود و به مدتی مشخص جریان دارد ولی همیشه مطلق نیست. عوامل بسیاری که موجب تاثیرگذاری و تاثیرپذیری رویدادها و پدیده‌ها شده، در را بر روی احتمالات بسیاری می‌گشاید. ممکن است که تحولات پرشمار و پرجنبه‌یی به‌وقوع بپیوندند. بنا به ساختار فکری کوانتوم، مورد اساسی در دیالکتیک تحول این است که "دوره‌ی میانی کائوس" خود را در هر پدیده‌یی هویدا می‌سازد.

سطح مبارزاتی اقشار اجتماعی موجود، موفقیت و کارا کتر نظام‌های اجتماعی‌ای را که در این دوره‌ی میانی کائوس پدیدار گردند، تعیین می‌کنند. در حالی که ژنولوژی به‌عنوان مفهوم علم اجتماعی زن‌محوری که مبارزه‌ی آزادی‌خواهی زن بدان اتکا خواهد کرد برپا می‌گردد، همیشه این ویژگی‌های روش کوانتوم را مد نظر قرار خواهد داد. با آگاهی از احتمالات و پتانسیل‌های انعطاف، آزادی، پروجبه‌یی، غنا، تفاوت‌مندی‌ها، تنوعات و دگرگونی سرشت اجتماعی، در تحقیق و بررسی‌ها به اندیشه و روش کوانتوم پشت خواهد بست. واقف است که در پرداختن به مسایل حیات اجتماعی و راه‌حل‌های آن با این روش، ما زنان را از وقایعی که مطلق ساخته‌اند دور نگه داشته و به یک شکل‌گیری ذهنیتی‌ای که برای پرجانبه‌بودن واقعیت-حقیقت سازگار با اصل هستی‌یابی کیهان دارای زمینه است نزدیک خواهد کرد.

ژنولوژی، اگر "میکروکوسموس" که مابین کوانتوم و کوسموس قرار دارد، یعنی انسان را که خلاصه‌ی کیهان است مورد واشکافی قرار دهد، با اعتقاد به فهم‌پذیری هر دو کیهان (کوانتوم-کوسموس) نیز، روش‌هایش را به‌وجود می‌آورد. ذهنیتی که انسان را به‌طور مکملی انسان درک نماید، می‌تواند کیهان را نیز به همان نحو درک خواهد کرد.

با مبنا قراردادن مفهوم طبیعت زنده‌ی نظام اندیشه‌ی آنیمیسیم (زنده‌پنداری) که فیزیک کوانتوم مطرح کرده و در واقع، میلیون‌ها سال پیش نخستین جماعت‌های انسانی، آن را همچون شهود حسی دریافته و به‌عنوان دین تجربه کرده‌اند، با طبیعت برخورد می‌کند. هدفش این است که علم بوم‌شناسی را با این رویکرد فلسفی و احساس‌کردن به‌صورت فریافت رشد دهد. با اتکا بر فلسفه‌یی

صحیح و سازگار با جریان انرژی طبیعی کیهان، شیوهی زیستن بوم‌شناسانه‌ی نخستین فرم‌های اجتماعات انسانی را بررسی می‌نماید. تحقیقات اجتماعی‌اش را با جوهره‌ی آزادی‌خواه و مساوات‌خواه آنیمیسیم که دین و "علم اجتماعی ماقبل تاریخ"<sup>(۳۳)</sup> آن اجتماعات بوده، گسترش می‌دهد.

ژنولوژی این مبادی اساسی را که در مورد روش بدان دست یافته است با هوش دارای شهود حسی آزاد و مختص به خود زن تفسیر می‌کند. ابعاد مثبت و منفی اشکال اندیشه‌ی اسطوره، دین، فلسفه و علم و روش‌های مورد استفاده را همراه با هم مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. از روش‌هایی که انسانیت هزاران سال است به طور متداخل و متقابل مورد بررسی قرار داده و به کار گرفته، به میزانی که فرد و جامعه‌ی آزاد را ایجاد کرده، سودمند می‌گردد. هیچ روشی را با ابعاد صرف مثبت و یا صرف منفی به بت تبدیل نکرده و یا طرد نمی‌کند. ژنولوژی به میزان وجود روش‌های دینی، اسطوره‌یی، فلسفی و علمی، "ذهنیت هارمونیک"<sup>(۳۴)</sup>ی که فرهنگ- هنر و ادبیات را ترکیب‌بندی و هم‌خوان می‌کند مبنا قرار می‌دهد.

با این مبادی اساسی، نخست روش اسطوره‌یی را که تاریخ انسانیت هزاران سال مبنا گرفته، مورد بررسی قرار خواهیم داد. زیرا اسطوره، طبیعت را به صورت زنده در نظر گرفته، مابین انسان و طبیعت تمایزی قایل نشده و ذهنیت دوران کودکی انسان است. از این رو، آن را به‌مثابه‌ی یک روش بررسی خواهیم کرد. اسطوره هزاران سال بر ذهن انسانیت موثر بود. بعدها با رشد ادیان و علوم سعی شد که از حافظه پاک شود. ولی اسطوره امروزه نیز در زندگی انسانیت و روش‌هایش موثر است. به‌همین دلیل، ژنولوژی در روش‌های تحقیقی‌اش از اسطوره به‌عنوان متد تشریح حقیقت بهره خواهد جست. ویژگی‌های زنده، جهان‌شمول و روح‌کودکانه‌یی که اسطوره به همراه دارد در ایجاد مفهوم راهکاری به ما الهام خواهد بخشید. تنوع، انعطاف‌پذیری، کائوس، پیچیدگی، رنگارنگی، خلاقیت و عدم تکامل‌یابی طبیعت در ما تداوم دارد. از این روست که ما ژن و ژیان (زن و زندگی) هستیم. بنابراین، اسطوره که شکل فکری عصری را که هنوز هم ایزدبانوان مادر در آن می‌زیند، همانند گنجینه‌یی بی‌کران در جستجوی روش و تحقیق‌مان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. این روش را که شهود حسی، هوش عاطفی و احساسات در آن موثر هستند، با نگرشی

خلاقانه مطالعه کرده و بهره‌گیری از آن را به‌عنوان سرچشمه‌ی یافتن روش‌های نو مبنا قرار می‌دهیم.

ژنولوژی روش اسطوره‌یی را در گستره‌ی این واقعیت‌های کلی، به اندازه‌ی دیدن وجوه مثبت، به صورت انتقادی نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. جستجوی ذهنیتی گذار اسطوره و آنیمیسیم به خدایان حکمران را به‌مثابه‌ی اولین هوش تحلیلی ارزیابی می‌نماید. اسطوره که دارای تأثیرات ژرفی در حافظه‌ی انسان است نه کاملاً در عصر تمدن قرار دارد و نه در بیرون از آن. در واقع، اسطوره، گذار به تمدن و نخستین آفریده و ترسیم‌بندی اصطلاح، نهاد و نظریه و ایجاد اصطلاح، نهاد و نظریه‌های بسیار آن است. تأثیرات آنیمیسیم در اسطوره نیز بسیار زیاد است. ولی آنچه که با فروپاشاندن الهگی، موجب بنانهادن نخستین دروغ‌ها، خیانت به معنا، کژروی‌های قدرت و انحصار بر روی سرشت اجتماعی گشت نیز اسطوره می‌باشد. اگر چه زبانش شعرگونه است ولی گفته‌های اسطوره و ادیان یکتاپرستی که در دوران بعدی، نقش سرچشمه‌بودن را ایفا خواهد کرد، در برساختن قدرت و روایی بخشیدن آن در جامعه بی‌نهایت موثر بوده‌اند. و این واقعیتی است که علم اجتماعی می‌تواند به روشنی تشخیص دهد.

اسطوره خدایان طوفان را در برابر ایزدبانوان آفرید و زمین و آسمان را درهم آمیخت. ایزدبانو را شرحه‌شرحه کرده، از نظر دور انداخته و ایزد را به آسمان ارتقا داد. از خدایانی که با انسان دوست بودند، خدایانی آفرید که از انسان دور، بیگانه و ترسناک بودند. با آفریدن انسان از مدفوعش، بندگی را به مانند یک فرمایش خدایی، در ذهن انسان روایی بخشید. و با کشف ویژگی انعطاف‌پذیری ذهنیت انسان، آن را شکل داده و مورد استثمار قرار داد. ژنولوژی جهت اینکه بتواند رد "هوش اسطوره‌یی با ریشه‌ی مردسالاری و قالب‌های ذهنیتی ناشی از آن"<sup>(۳۵)</sup> را در هر حوزه‌ی زندگی امروزه تداوم بخشیده و دچار تغییر و تحول نماید، با اهمیت و حساسیت به این روش فکری خواهد پرداخت. همچنین ضمن واقف‌بودن بر اینکه اسطوره، ساختاری فکری است که موجب اولین شکست جنسیتی در تاریخ زنان و نیز ضدانقلاب‌های تبدیل‌کردن تمام اعضای برابر و آزاد جامعه‌ی طبیعی به طبقه‌ی بنده در تاریخ انسانیت شده است، این روش را مورد بررسی قرار می‌دهد. به واشکافی روایی بخشی و تقدیس جنگ، حيله، تجاوز و حقارت‌های بسیار علیه زن و



انسان که روش اسطوره‌بی از طریق جنگ‌های مابین خدایان انجام داده، می‌پردازد. ژنولوژی با واشکافی واقعیت اسطوره به مثابه‌ی یکمین فرم تفکر خرد مرد فرادست و حيله‌گر که طبیعت اجتماعی و تمامیت زن و مرد را ازهم پاشیده، برخوردار می‌نماید. روشی که دولت‌شدن را بنیان نهاد نیز اسطوره است. فراموش نخواهیم کرد که نخستین فرم علم— آگاهی خدایان حکمران نیز بوده که بندگانی را جهت مدیریت‌شدن یافته و مدیریت‌کنندگان را با مقام فناپذیری به خدا تبدیل کرده است. اینکه اولین دین طبقه‌ی حاکم، نابرابری و بردگی‌ای است که تازه سر برمی‌آورد را نیز همیشه در یاد نگه خواهیم داشت. این یک واقعیت است که اسطوره با دادن وعده‌ی پاداش در قبال گردن‌نهادن، بنیان فکری برده‌سازی و ایجاد نخستین اتوپیا‌های بهشت و جهنم بوده و برای تمام ادیان یکتاپرستی نقش سرچشمه را ایفا کرده است. ژنولوژی نمی‌تواند این طرز تفکر را که هزاران سال حافظه‌ی جوامع را اشغال کرده نادیده بگیرد. سعی می‌کند به اسطوره که ساختار فکری مراحل اولیه‌ی انسانیت است معنا ببخشد. این امر را به اقتضای انجام‌دادن واشکافی صحیح از دین و ادبیات، هنر انجام می‌دهد.

یکی از روش‌های فکری اساسی که در ایجاد مفهوم راهکاری‌مان بررسی کرده و از تفسیری منتقدانه خواهیم گذراند نیز ساختار اندیشه‌ی دینی و به‌ویژه ادیان یکتاپرستی است. «حیف که، امروزه چنان به بدینی که به‌عنوان یک ویژگی یکتاپرستی پدید آمده خو گرفته‌ایم که ممکن است متوجه نشویم دشمنی علیه خدایان دیگر یک ایستار نو دینی است.»<sup>۳</sup> «بدینی» و «عادت‌کردن» که در یکی از ارزیابی‌های کتاب کارن آرمسترونک<sup>۳</sup> به نام «تاریخ خدا» آمده، تاوانی که برای زندگی‌مان پس داده به درازای صدها سال بسیار سنگین بوده و هنوز هم چنین است. این احکام‌گرایی محض، دگماتیک، تقدیرگرا، جبرباورانه، منجمد و ازپیش‌تعیین‌شدگی هر چیز با حکم خدا که در ادیان یکتاپرستی آمده، تخریبات سنگینی را در ذهنیت انسان پدید آورده است. پیش از هر چیز مرزهای بسیار زیادی را برای تفکر آزاد به‌همراه داشته است. خدایی وجود دارد که در مورد هر چیزی،

---

<sup>۳</sup> Karen Armstrong تاریخ‌دان و نویسنده‌ی انگلیسی ادیان که اثرش به‌نام «درگیری مقدس» راه را بر انتقادات تندی در غرب گشود.

پیش از انسان و به جای انسان اندیشیده و قوانینی را وضع کرده. این، یک روش فکری همخوان با انعطاف‌پذیری، زنده‌بودن و پروجوه‌بودن زندگی نیست.

ایجاد فرهنگ دومین شکست بزرگ جنسیتی پیرامون زن از سوی ادیان یکتاپرستی، موردی است که ابتدا زن و هر قشری که به علوم اجتماعی مشغول‌اند، بایستی نخست آن را مورد پژوهش قرار دهند. ضدانقلاب اولین شکست جنسیتی که توسط اسطوره به‌وقوع پیوست، در ادیان یکتاپرستی به فرمان خدا در حکم یک قانون مبدل می‌شود. این فرمان که زنان را با فرهنگ معیوب‌سازی، سیاه‌نمایی و نفرت احاطه کرده، محصول روش فکری دینی است؛ یکی از آن موارد اساسی است که بایستی نگرشی منتقدانه نسبت بدان داشته باشیم. مورد انتقادی دیگر، دشمنی‌ای است که در برابر فلسفه، افکار متفاوت موجد تفسیر و اعتراض و محصولات این‌ها نشان می‌دهد. آنچنان که در این گستره، سوزاندن، پوست‌کشی، بریدن زبان، اعدام و ازبین‌بردن کتاب‌های هر فرزانه‌یی را به‌عنوان فرمان خدا به‌راحتی بجای می‌آورد که این، از بزرگ‌ترین زخم‌های وجدان انسانیت است. یکی از اساسی‌ترین فرجام آن نیز محروم باقی‌گذاشتن ذهن انسان از اندیشه‌های بسیار ارزشمند فلسفی و علمی است.

«اگر متولوژی تبدیل به دگما گردد، به‌صورت دین درمی‌آید. دین‌شدن متولوژی از دو لحاظ دارای اهمیت است. باعث به‌وجودآمدن اصطلاح "اندیشه قطعی" در منطق می‌شود. بنابراین، اندیشه‌ی قانونمندی ظهور می‌کند. قانون الهی به‌تدریج با قانون طبیعی درمی‌آمیزد. از طرفی دیگر، تفکر مبنی بر حرکت دیالکتیکی در جامعه و در طبیعت، هنوز به‌دنیا نیامده خفه می‌شود. بدین صورت، نظام فکری ایده‌آلیستی بروز می‌کند. تفکر و اندیشه تا حد امکان از پدیده‌ها جدا شده و بدون هیچ‌کنترلی به راه خود ادامه می‌دهد. اندیشه ایده‌آلیستی که وارد ماجرای بی‌پایان می‌شود، ذهنیت اجتماعی را یک درجه دیگر از عالم واقعیات دور می‌کند. گسترش و رواج تفکر دینی رفته‌رفته در عرصه‌های حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، هنری و در بسیاری از عرصه‌های اساسی به شکل دگماهای محض درمی‌آید. جنبه‌ی مثبت آن این است در هنگام گذار به اندیشه‌ی انتزاعی، با راهگشایی بر یک ناتمامی ژرف، سعی بر درآمدن به اندیشه‌ی علمی و فلسفی کند نیز بستر آن را فراهم می‌کند.

اندیشه‌ی فلسفی و علمی همراه با اندیشه‌ی دینی در درون رابطه‌ی دیالکتیکی به وجود می‌آید.»

مواردی که رهبر عبدالله اوچالان بدان توجه کرده است، از نظرگاه انجام و اشکافی جامعه‌شناسانه‌ی رشد اندیشه‌ی دینی و تاثیرات آن در حیات اجتماعی، ارایه‌کننده‌ی استدلال‌های بی‌اندازه مهمی می‌باشد. دگماهای دینی، تعالی‌یابی طبقه‌ی دولتی را تا حد ممکن آسان ساخته است. زیرا دولت و مدیران دولت، با احکام دینی‌ای که در حکم قانون هستند، سایه‌ی زمینی خدا می‌باشند؛ با نام خدا خود را در مدیریت جامعه، بی‌نهایت پرنفوذ ساخته‌اند. تا به این حد تعالی بخشی به تفکر دینی با اینکه یک ساختار فکری بی‌نهایت مناسب برای منافع تمدن قدرت‌گرا- دولت‌گراست در ارتباط می‌باشد. به عبارت صحیح‌تر، بنا به آنهایی که مبدل ساختن آن به وظیفه‌ی مجریان این تمدن را هدف کرده‌اند ایجاد شده است. آنهایی که این فرم تفکر انتزاعی را پدید آورده‌اند، ابزاری را جهت متقاعدساختن خلق‌ها به واقعی‌پنداشتن آن ساخته‌اند. موفقیت در این کار را با مفهوم خدایی که جامعه را می‌ترساند، مجازات می‌کند، در دنیای دیگر در آتش می‌سوزاند و یا که با بهشت پاداش می‌دهد، کسب کرده‌اند.

معنابخشیدن به فرم تفکر دینی که به درازای تاریخ و امروزه نیز ردپاهای ژرفی را در دنیای ذهنی، معنویات و حیات مادی انسان پدید آورده و بی‌نهایت موثر است، همچنین بررسی آن با تفسیر و تحلیلاتی جامعه‌شناختی، یکی از مسوولیت‌های بنیادین ژنولوژی است که مدعی مبدل شدن به علم حیات اجتماعی می‌باشد. ژنولوژی نسبت به دین که فرم ریشه‌دار حافظه و موجودیت اجتماعی است نه با رویکردهای ردگرا و نیست‌انگارنده‌ی پوزیتیویسم، نه با مفهوم ماتریالیستی محض و نه با نگرش مقدس‌ساز و منجمدکننده‌ی ایده‌آلیسم که موجب بازخواست نمی‌شود، برخورد نمی‌کند. در این کتاب، در مورد روش و موارد رویکرد نسبت به موجودیت زن که به صورت بسیار جزیی به دین و در کل به پدیده‌ی ژنولوژی پرداخته‌ایم، در مراحل فراروی مان یکی از حوزه‌هایی خواهد شد که ژنولوژی با پژوهش و بررسی‌های گسترده‌ی خواهد پرداخت. ژنولوژی از لحاظ معنابخشیدن به دین، روش، سرشت اجتماعی، حافظه و تاریخش، آن را با اهمیت مورد بررسی قرار خواهد داد.

ضمن اینکه روش دینی راهگشای پیشرفت فکری، فلسفی و علمی شده، جنبه‌ی مطلوب دیگر آن شتاب‌بخشیدن به رشدیابی پدیده‌ی اخلاق در جامعه است. همراه با ارزیابی کردارهای انسان در گستره‌ی نیکی-بدی، به قوانین اخلاقی متوسل شده است. هنگامی که در مورد نقش اجتناب‌ناپذیر اخلاق در موجودیت‌یابی اجتماعی و پیشرفت آن می‌اندیشیم، می‌توانیم معنای مشارکت سازنده‌ی دین در این پدیده را ژرف‌تر دریابیم. در روش‌هایی که ژنولوژی ایجاد خواهد نمود، از آنجا که جهت آزادی اجتماعی، موجودیت اخلاق را امری اجتناب‌ناپذیر می‌بیند، لذا در قبال مشارکت دین در این حوزه، رویکردی محترمانه دارد. همچنین زمانی که تاریخ ادیان با ذره‌بین زن به شکلی مفصل مورد بررسی قرار گیرد، تاثیرات، نقش‌ها و مشارکت زنان در این حوزه نیز به‌عنوان تفاوت‌مندی‌های مهمی در تحلیل جامعه‌شناختی‌مان جای خواهند گرفت.

این مهم به‌خصوص در سنت خاورمیانه موضوعی بسیار بااهمیت است. بررسی صرف ادیان یکتاپرستی که به حالت دین رسمی درآمده و یا درآورده شده و مذهبی که مشروع دانسته می‌شوند، موجب ضرر و زیان بزرگی به‌نام سرشت اجتماعی خواهد شد. در کنار تحقیق این ادیان، بایستی به باورداشت‌هایی که محصول تفکر و فلسفه‌ی زندگانی خلق‌هاست نیز پرداخته و بدان‌ها معنا بخشید. مثلاً جنبش‌های مانی و میترا که در اولین دوران مسیحیت فعالیت انجام داده‌اند. مانی (۲۷۶-۲۱۶م) با سنتزی از ترکیب مسیحیت، زرتشتی و هلنیسم سعی کرد که در برابر خفقان‌ها، ظلم و گره‌گور جنگی که امپراطوری‌های روم و ساسانی بر سر خلق‌ها آورده بودند، پاسخ و برون‌رفتی را ارائه نماید. از این رو، از سوی محافظه‌کاری تمدن ساسانی به قتل رسید. از سوی مسیحیت نیز که پس از مرگش رفته‌رفته به جایگاه دین رسمی ارتقا می‌یافت، با ترس و نفرتی بزرگ مورد بررسی قرار گرفت. اندیشه‌های مانی که نمی‌توان به‌تمامی آن را یک ایدئولوژی برخوردار از کیفیت دینی برشمرد، دارای ویژگی‌های ترکیب فلسفه و هنر بود. همچنین ادیان جوامع پیشینش را انکار نمی‌کرد. بدین لحاظ می‌توانست به آلترناتیوی در برابر دگماتیسم دینی و واقعیت محضی که بر حیات اجتماعی تحمیل می‌کرد، مبدل شود.

باز یکی از باوری‌هایی که در این گستره نیازمند بررسی است باورداشت کهن کوردها یعنی مزداییسم است. استدلالاتی که رهبر عبدالله اوجالان طی

ارزیابی‌های‌شان در این باره ارائه نموده‌اند، ارزش مطالعه و پژوهش را دارد: «هر چه هیرارشی و مزدوری‌گری برای تمدن توسعه یافت، ازهم‌گسیختن فرهنگ قبیله و بروز تفکیک سوژه-ابژه در بطن آگاهی و رفتار قبیله ناگزیر گشت. در برابر این جنبش آگاهانه که بازتابی از هژمونی ایدئولوژیک سومری بود، همگام با فرهنگ ایزدبانوی مادر (فرهنگ ایزدبانو استار)، جنبش اعتقادی نوگرای مزدا به‌وجود آمد. نظام اعتقادی مزدایی، بر دوآلیته‌ی نیروهای روشنایی- تاریکی متکی است. جوهره‌ی آن به دوآلیته‌ی دیالکتیکی کیهانی می‌رسد؛ نشان می‌دهد که درباره‌ی عملکرد تز-آنتی تز دیالکتیکی که برای تکوّن لازم می‌باشد، آگاهی کسب شده است. از این لحاظ، در قیاس با دوگانه‌ی خدای آفریننده- بنده‌ی آفریده‌شده که ابداع زمخت و نخراشیده‌ی اسطوره‌ی سومری می‌باشد، یک جنبش بسیار پیشروتر و مترقی‌تر است. جوهره‌ی اعتقاد مزدایی، بر مبنای دیالکتیک کیهانی استوار است. ایدئولوژی خدای آفریننده و بنده- ابژه‌ی آفریده‌شده همان‌طور که بیانگر واقعیت کیهانی [یا جهانشمول] نیست، برای اولین بار منجر به چنان تحریفی در آگاهی انسان گردید که مرمت آن دشوار می‌باشد. این جنبش آگاهانه‌ی [متکی بر خدای آفریننده- بنده‌ی آفریده‌شده] که مَهرش را بر تمامی ادیان و به‌ویژه بر ادیان تک‌خدایی زد، بنیان جنبش‌های ذهنیتی متکی بر تفکیک سوژه- ابژه را تشکیل می‌دهد که تا روزگار ما نیز پیش آمده‌اند. آگاهی مزدایی همگام با «تائویسم» در چین و برخی فرم‌های آگاهی هندی، نماینده‌ی ذهنیتی متفاوت می‌باشند. در این ذهنیت به‌جای دوآلیته‌ی آفریننده- آفریده، مسیر یک توسعه‌ی دیالکتیکی خودپدیدآورنده باز نگه داشته می‌شود.»

ایفای نقشی که زنان در درون جریان زهد- زاهدیت به‌عنوان اولین هسته‌های حرکت تصوفی که در نخستین قرن‌های گسترش‌یابی اسلام آغاز به رشد نمود، ارزش تحقیق را دارند. همچنین از زمان آغاز تا سده‌های یازده و دوازده، تصوف‌گرایان زنی که پرورش یافتند، نقشی که این‌ها در آموزش تصوف‌گرایان زن و مرد ایفا کرده و در مراحل بعدی تکیه‌هایی که در راستای خدمت اجتماعی بنا نهاده و مدیریت کرده‌اند، همچنین ایستار بسیاری از زنان در این حوزه، داده‌های مهم جامعه‌شناختی هستند که بایستی در عمل، منابع‌شان مورد پژوهش قرار گیرند. و این تحولات در درون تاثیرپذیری با اسلام و بر مبنای سنتز ادیان قدیمی خلق‌ها با اسلام

روی داده‌اند. به همین دلیل، عدم بررسی راهکار اندیشه‌ی دینی با عینک‌های ناجور، سطحی و پوزیتیویستی- اوریان‌تالیستی<sup>۴</sup> جهت موفقیت در راهی که به سوی آزادی اجتماعی و فردی می‌رود امری بایسته است.

"فرزانگی که تاریخی به قدمت تاریخ دین دارد، می‌تواند آغاز فلسفه محسوب گردد.<sup>(۳۶)</sup> بنا به اینکه «فرزانگی، هنر جستجوی حقیقت اجتماعی‌ای می‌باشد که در وجود فلسفه‌پیشگی از کف رفته است»<sup>(۳۷)</sup> نخستین فرزندگان تاریخ اجتماعی نیز زنان هستند. آنها در سخت‌ترین دوران اجتماعی بودن، حقایق بنیادین آفریدن و تداوم‌بخشی جامعه را یافتند. ژنولوژی در حین ایجاد روش و رژیم حقیقتی که آزادی اجتماعی را رشد خواهد داد، این واقعیت را مورد بازخواست قرار می‌دهد که فرزانگی را تحت نام فلسفه از دست داده است؛ وجوه مطلوب و نامطلوب فلسفه در طول تحولات فکری طول تاریخ اجتماعی را از نظر می‌گذرانند. ژنولوژی، روش فلسفه و ساختار فکری آن را که گشاینده‌ی افق‌های نوینی به روی انسانیت بوده، در برابر دگماهای دین و ایده‌آلیسم به انسانیت تنفس بخشیده و از حیث ظهور، یک انقلاب بزرگ فکری است در جستجوی روش مهم می‌داند. فلسفه که با مشاهده‌ی آنچه که عینیت دارد و با دربرگرفتن هوش عاطفی، یک نیروی انتزاعی‌ساز والا را به وجود می‌آورد، یک فرم فکری است که بیشترین نقش را در علم ایفا نموده. تمام حوزه‌های زندگی، همه‌ی حوزه‌های علم، تمام ساختارهای آگاهی و نوشتن تاریخ به فلسفه پشت می‌بندند. ژنولوژی، برخلاف اندیشه‌ی غرب، بر این باور نیست روش فلسفی که بدون آن زندگی نامیسر و تفسیرناپذیر خواهد بود، از یونان آغاز شده باشد. این اندیشه را منا قرار می‌دهد که فرزانگی آغاز فلسفه بوده، سنت خاورمیانه می‌باشد و این نیز با الهگی مادر آغاز گشته است. ژنولوژی که پژوهش مراحل ظهور و رشد اندیشه‌ی فلسفی را از منابع پروجعه و گوناگونی منا قرار می‌دهد، هم این ویژگی‌اش را می‌بیند که یک جهش در اندیشه بوده و هم این خصوصیاتش که انسان را با محیط و جامعه بیگانه ساخته، مورد انتقاد قرار داده و شرحه شرحه می‌سازد.

---

<sup>۴</sup> خاورشناسی یا شرق‌شناسی به رشته‌ی گفته می‌شود که درباره‌ی کشورهای شرقی گفتگو، درباره شرق قضاوت و واقعیت‌های آن را بررسی و تفسیر می‌کند. در این کتاب، منظور از اوریان‌تالیسم، خاورشناسی‌ای است که از سوی غرب در مورد شرق صورت می‌گیرد.

اندیشه‌ی فلسفی از زمان ظهور و بدین سو، همیشه یا به نام دین و یا علم از نظر دور انداخته شده، از زندگی مجرد گردانده شده و به سرگرمی کم‌بهای یک طبقه‌ی نخبه فروکاسته شده است، بازگردانی ارزش مستحق آن، جزو اهداف اصلی ژنولوژی در جستجویش برای روش و معنا و رژیم حقیقت می‌باشد. «تصفیه‌شدن فلسفه به‌عنوان علم حقیقت و ازدست‌رفتن اهمیتش، به اندازه‌ی نسل‌کشی‌های مادی و فیزیکی که جامعه تجربه کرده است، راه را بر فلاکت می‌گشاید. جامعه‌ی بدون فلسفه، جامعه‌ی است که رابطه‌اش را با حقیقت از کف داده. این نیز به معنای مبدل‌شدن جامعه به انبوهی صرف از ابژه‌ها می‌باشد. جامعه‌ی ابژه نیز تمامی استعدادهای دفاعی‌اش را از دست داده، بر روی هرگونه استثمار پذیرنده گشته، و به‌معنای توده و اسباب است. (۳۸)

بنابراین مبرابودن از فلسفه، به‌معنای محروم‌ماندن از دفاع ذاتی است. یعنی حتی در سطحی پایین‌تر از یک گیاه به‌عنوان یک بی‌فرمی انرژی بوده که بیهوده در یک بی‌معنایی میان هستی و نیستی در حال گردش است. ژنولوژی به‌مثابه‌ی علمی که سعی دارد با مبنای‌گرفتن فلسفه‌ی آزادی گسترش یابد، گذار از بی‌فلسفه‌بودن موجود در زندگی با زن را جزو اهداف خود قرار می‌دهد. رویکردی که باهم‌بودن با زن را صرف بر اساس غریزه و یا تکثیر فیزیکی مبنا قرار می‌دهد، از شناختن و شناخته‌شدن وحدت، تکثریابی اتیک- استاتیک و فلسفی و از دادن رنج و انجام مبارزه جهت پیشبرد چنین باهم‌بودنی دور است، آشکار است که در بررسی زن، فاقد فلسفه می‌باشد. بی‌فلسفه‌بودن نیز برای هر نوع زشتی مساعد است. چنانکه امروزه روابط موجود زن- مرد در هر کشوری از دنیا، نتوانسته از دوگانگی یا مردن- کشتن و یا فروختن- فروخته‌شدن گذار کند؛ وجه غالب آن جنون‌آمیز است. سهم نابودی فلسفه‌ی زندگی در بروز این اوضاع تعیین‌کننده است.

هنگامی که ژنولوژی به بررسی روش فلسفی پرداخته و آن را به غنای راهکاری می‌افزاید، پژوهش در مورد فیلسوفان و فرزانه‌گانی که در طول تاریخ زندگی کرده‌اند و فراگیری فلسفه از آنها را مبنا قرار می‌دهد. پیگیر فیلسوفان زنی خواهد بود که به‌ویژه از سوی مکاتب فلسفی قرارگرفته در خدمت نیروهای دولت‌گرا- قدرت‌گرا، مصرانه نیست انگاشته و نادیده گرفته می‌شوند. زن از هویت‌های بنیادین سازگار با این تعریف فرزانه‌گانی که عبارت است از "تمامیت‌مندی فلسفه و جامعه‌شناسی و حالت

درهم‌تیندگی آن با زندگی" (۳۹) می‌باشد. حتی امروزه دیالکتیک دانایی و زندگی زنان و به خصوص مادران این واقعیت را اثبات می‌کند. دانایی‌های پلاییده از زندگی را برای زندگی به کار می‌برند. علت اصلی شاکله‌یابی جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی در پیرامون زن نیز ناشی از این فرزاندگی موجود در زن است. ژنولوژی به کار بستن این فرزاندگی را در روش‌ها، ابزارها و مکان‌های تحقیقاتی‌اش مبنا قرار می‌دهد.

«ضمن درک هگل، هنوز هم تسویه حساب صورت دادن با هگل‌گرایی، وظیفه‌ی ایدئولوژیکی روزآمد و اساسی است. هم‌زمان با بهره‌مندی از نیچه و مکتب فرانسوی، نیاز به فعالیت‌های فلسفی خلاق‌تری وجود دارد.» (۴۰) از سویی دیگر، بر مبنای این گفته‌ها، پژوهش فلسفه‌ی هگل<sup>۵</sup> را که فلسفه‌ی قدرت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بوده، همچنین و اشکافی نقش این مفهوم فلسفی در راهگشایی بر موقعیت امروزی زن و افشاکردن آن را به مثابه‌ی ملاکی جهت سهم‌داشتن در پیشبرد فعالیت‌های فلسفی آنتی‌هگلیستی‌اش و ایجاد روش‌های نوین تحقیقاتی‌اش مشخص می‌سازد.

علمی که مدعی برخورداری از نیروی معنایی بالاتری در برابر اسطوره، دین و فلسفه است، امروزه قدرتی گشته و استقلال و آزادی‌اش را از دست داده است. بایستی یکی شدن پرشتاب این علم-که خود را به عنوان پیشرفته‌ترین تفسیر معنا می‌شناساند- با قدرت مورد بازخواست قرار گیرد. چنین علمی، نه می‌تواند ادعا کند که می‌تواند به وسیع‌ترین تفسیر معنای سرشت اجتماعی تبدیل گردد و نه نماینده‌ی شایسته‌ی آن باشد. جوامع به درازای هزاران سال با آنمیسم به خدایان در اسطوره و با فلسفه و فرزاندگی، هستی خویش را تقدس بخشیده‌اند؛ یک حافظه‌ی اجتماعی ژرف را به وجود آوردند. امروزه تحت نام علمی بودن، علاوه بر این، با جانبداری کردن از قدرت، این حافظه زدوده نمی‌شود.

فلسفه و اندیشه‌ی علمی پوزیتیویستی، از دهه‌ی ۱۹۷۰ بدین سو مورد بازخواست قرار گرفت. بازخواست پوزیتیویسم به‌عنوان ساختار فکری که برای مرد قدرت‌گرا، حاکمیت‌گرا، جنسیت‌گرا و نژادپرست، نقش مهمات‌خانه را دارد، فرصت بازگرداندن روی‌مان به فرم‌های فکری بی‌شمار، فرزاندگی و اشکال دانایی موجود در گنجینه‌ی حافظه‌ی اجتماعی را فراهم نمود. در واقع، نیاز ضروری در حد آب و نان

---

<sup>۵</sup> گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، فیلسوف بزرگ آلمانی و یکی از پدیدآورندگان ایده‌آلیسم آلمانی بود. در این کتاب، نقش مفهوم فلسفی هگل در راهگشایی بر موقعیت امروزی زن مورد انتقاد قرار گرفته است.



به این مهم را محسوس ساخته است. دیگر خود علمی که همچون یک دین مدرن بر سر ما همانند شمشیر دموکلس با متهم‌سازی‌ها به نام علمی نبودن و ایزه‌بی نبودن، به ارزش‌های معنوی فرد و جامعه هجوم کرده و آنها را به آستانه نابودی رسانده است. دادگاهی می‌شود. به اتهام شراکت در بسیاری از جرم‌ها علیه انسانیت و یا بازنیاستادن آنها متهم می‌شود. ژنولوژی به عنوان یک حیات تازه‌ی اجتماعی و علم زندگی، جوانب تحول‌ساز، رشد‌دهنده، تسهیل‌کننده‌ی زندگی، افق‌گشایی در مورد آزادی و برابری اندیشه‌ی علمی و بدون انکار تلاش معنابخشی آن از طریق مشاهده و آزمون به هر دو طبیعت، از جمله‌ی زنان در این تسویه حساب مشارکت خواهد کرد. البته که به علمی بودن روش‌های تحقیقی توجه خواهد کرد، ولی طبق علم‌گرایی پوزیتیویستی عمل نخواهد کرد.

ویژگی‌های گسلنده، تمایزگرا، جنسیت‌گرا و نژادپرستی روش علم‌گرای پوزیتیویستی که متکی بر تمایز ایزه-سوژه است، از روش‌های بنیادینی هستند که ژنولوژی در جستجوی راهکاری‌اش با خطوط کلی مورد انتقاد قرار داده است. روش علمی که مانند آلترناتیوی در برابر روش‌های اندیشه‌ی اسطوره و دینی ظهور کرد نیز دارای دگماهای محضی در جوهره‌اش می‌باشد؛ آن هم تحت نام ایزگی و سویزگی. علم‌گرایی نیز در روش‌هایش جبرباور (دترمینیست) است. در حالی که زندگی جاری و روان است.

مفهوم علم پوزیتیویستی مدرن‌نیت‌ی کاپیتالیستی که با سوءاستفاده از اشتباهات و بی‌کفایتی‌های دین و متافیزیک خودش را به مانند یک دین نوین سازماندهی کرده، نمی‌تواند روشی باشد که ژنولوژی بدان پشت ببنند. زیرا پوزیتیویسم با اتکا بر برخی از "قوانین علمی (!)" که در حکم قانون در نظر گرفته، در حالی که خود را رسمی و روا اعلان کرده، بسیاری از مکاتب فکری و جریان‌های ایدئولوژیک تاریخ اجتماعی همچون فلسفه و اخلاق را بی‌ارزش ساخته است؛ شکل تفکر خودویژه و جستجوها و پیشرفت‌های نظام‌یابی‌آنها را که سیستم کاپیتالیستی را قبول نداشته و به دنبال آلترناتیو هستند، از کار انداخته است. همچنین با اتکا بر تمایز ایزه-سوژه حوزه‌ی علم را با تجزیه‌ی بیش‌ازحد به نظام‌ها، پاره‌پاره کرده است. علم پوزیتیویستی که در خدمت نظام کاپیتالیستی بوده و به عنوان زیرساخت فکری‌اش رشد یافته، هدف دانایی و معرفت و رابطه‌ی آن را با زندگی و اجتماعی بودن

گسلانیده است. در نتیجه، آگاهی را از جامعه و جامعه را از آگاهی بیگانه ساخته است.

ژنولوژی در حین جستجوی روش‌های نوین و ترسیم رژیم حقیقت-آگاهی خود، ذهنیت و اندیشه‌ها را با عنوان دینی و غیردینی دسته‌بندی نمی‌کند. بلکه سعی در معنابخشیدن به بازتاب اجتماعی انواع آگاهی‌های اسطوره‌یی، دینی، فلسفی و علمی دارد. هر یک از آنها را با تحلیلات جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. در تلاش است نقش فرم‌های اندیشه را در سیر تحول طبیعت سوم که در تاریخ طبیعت اجتماعی، بررسی طبیعت اول، همچنین بر مبنای وحدت سازگار هر دو طبیعت تحول خواهد یافت درک نماید. در هدف دارد که به واسطه‌ی منابعی که بدان متکی است، رابطه و ناهم‌سازه‌هایی را که با یکدیگر دارند توجیه سازد. در همان حال، معتقد است که ایجاد زبان مشترک روش‌های اسطوره‌یی، دینی، فلسفی و علمی که نیازهای گوناگون طبیعت انسان و جامعه را خطاب می‌کنند، در ایجاد برون‌رفت از بحران و بن‌بست‌های جامعه و فرد، تاثیرگذاری بی‌نهایت مهمی را خواهد داشت.

ژنولوژی در کنار مبادی و یا مفهوم کلی راهکاری که مشخص کرده و به‌صورت ثابت در نظر نمی‌گیرد، در تلاش برای جستجوی روش متناسب با خودویژگی هر علم موجود در گستره‌اش خواهد بود. آن را برای علوم طبیعی نیز مهم برشمرده، از نزدیک پیگیری کرده و با چشم‌انداز زن، نظریات و انتقاداتش را در باب رویکرد، روش و تغییر و تحول پارادایمیک لازمه در این علوم بیان می‌کند. ولی با واقعیات و یا روش‌های علوم طبیعی به علوم اجتماعی نمی‌پردازد. لذا با واشکافی سرشت اجتماعی با این اصول به طرزی تقلیل‌گرا مخالف است. رویکرد، روش و بررسی‌های خودویژه‌ی حوزه‌های علوم اجتماعی را گسترش می‌دهد. مثلاً در تحقیق و بررسی‌هایش از تاریخ، اصل فرناند برودل مبنی بر اینکه "بایستی تاریخ، جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی، تاریخی شود" را مبنا قرار می‌دهد.

ژنولوژی دیدگاه تاریخ‌نگری دترمینیستی و پوزیتیویستی را که دولت، طبقات و خشونت را به‌عنوان دوران اجتناب‌ناپذیر پیشرفت و رشد اجتماعی می‌بیند رد می‌نماید. ارزیابی دیالکتیکی در مورد تاریخ به‌صورت تمدن دموکراتیک و تمدن دولت‌گرا را که به شکل دو رود اصلی جریان یافته‌اند می‌پسندد. همچنین در شرح‌هایش از تاریخ، روشی را که بعد زمان و مکانی را نادیده می‌گیرد رد می‌کند.

تاریخ اجتماعی را در درون یک تمامیت بررسی می‌نماید. "روش‌های تاریخ میکروپوزیتیویستی"<sup>(۴۱)</sup> را که صرف، نقش کشتار معنا را بر عهده گرفته‌اند فاقد معنا می‌بیند. از این رو، تشریح جهانشمولی‌شونده‌ی جزء تاریخ را همراه با شرح جهانشمولی تاریخ حایز اهمیت می‌داند. انتقادات گسترده‌ی را متوجه مفهوم تاریخی ایدئولوژی رسمی و مرد فرادستی می‌سازد که جهت نوشته‌نشدن تاریخ زنان، به هزار و یک حیل سر می‌زند. بر پایه‌ی فلسفه‌ی تاریخ که "تاریخ، حال است و حال نیز تاریخ"<sup>(۴۲)</sup> بوده، ردپای تاریخ اجتماعی و زن را در امروز و رد امروز و اسرارش را در تاریخ جستجو کرده و سعی بر واشکافی آن دارد.

یکی از پدیده‌هایی که ژنولوژی بایستی در حین ایجاد روش‌های تحقیقاتی‌اش به آن توجه نماید ویژگی‌های مکانی است که در آن به پژوهش می‌پردازد. مکان‌های سرآغاز و شکوفایی ژنولوژی، به‌تنهایی خود، به اندازه‌ی حفظیات کلی مفهوم علم کلاسیک، در برابر ادراک متداول آن از مکان نیز یک موضع و انتقاد فراگیر است. ژنولوژی بنا به مراحل که علم با دست و خرد زن ظهور کرده، همه‌ی حوزه‌های حیات اجتماعی را به‌عنوان مکانی جهت شکوفایی خود پذیرفته و بدین‌گونه پیشرفت می‌نماید. صرفاً دانشگاه‌ها، آکادمی‌های تحقیقاتی رسمی و انستیتوها را به‌عنوان مکان‌های اساسی پژوهش نمی‌بیند. این واقعیت را که این مکان‌ها، مکان‌هایی هستند که علم از طبیعت اجتماعی و همچنین از طبیعت اول انتزاعی، بیگانه و به قدرت آمیخته شده، و به اندازه‌ی که وحشی‌گری‌هایی همچون قتل عام یهودی‌ها، بمباران‌های هیروشیما و ناکازاکی را به‌بار آورد، وحشی و بی‌وجدان گشته همیشه به یاد داشته و محتاطانه برخورد می‌نماید.

بر این باور است که جستجو، پیشرفت و رغبت علمی بایستی همیشه روح غیرحرفه‌بی‌اش، به عبارت دیگر، وجدانش را به همراه داشته باشد. جهت اینکه علم رابطه‌اش را با جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی، عشق و محبت، ارزش‌ها و اندوخته‌های معنوی انسان، حقیقت و جوانب متافیزیکی انسان برهم نزند، یعنی جهت دورنگشتن از مفیدبودن برای جامعه، انتخاب مکان‌های تحقیقاتی بسیار مهم است. برای اینکه علم در راستای نهاده‌شده‌ی انحصارات فشار و استعمار بر روی جامعه -چنانچه در جنگ‌های جهانی و به‌ویژه در مراحل پس از آن تجربه شد- مورد استفاده قرار نگیرد، بایستی آزادی و هویت آن، حفظ و همیشه گسترش داده شود. مبادی

انتخاب و ایجاد مکان‌های تحقیقاتی بایستی جهت آفریدن کاراکتر آزاد علم و هم‌راستابودن آن با منفعت جامعه یاری‌رسان و تسهیل‌کننده باشد.

«بایستی اولین اقدام جدی ما از نظر متدیک، دست‌کشیدن از این رژیم حقیقت باشد. در واقع، رویکردی منفی لازم است: در پی گرفتن رفتاری منفی در قبال رژیم حقیقت نظام، آن‌هم از تمامی جبهه‌ها! البته از یک جبهه‌گیری محض بحث نمی‌کنم. منظورم این است که همراه با واشکافی آن، باید رویکرد مخالفی نشان داد. اگر نه تنها در مقابل شبکه‌های قدرت، بلکه در همه‌جا، مقاومت‌های بامعنایی در برابر کانون‌های استثمار روی دهد و کوشش‌هایی در راستای ایجاد جماعت‌ها [یا همان کمونته‌ها] به‌عمل آید، آنگاه نقطه‌ضعف نظام [هدف] گرفته می‌شود و رو به تحلیل و اضمحلال خواهد نهاد.»

ژنولوژی بر این اساس، با مد نظر قراردادن جاری‌بودن، رنگارنگی، پروجبه‌بودن و جوانب‌منعطف و دگرگونی‌پذیر زندگی، روش‌هایش را ایجاد خواهد کرد. ژنولوژی، روش‌های قالبی ایجادشده را که تفاوت‌مندی‌ها را مورد توجه قرار نداده و به روی آزمون‌های زنان و تمام ستمدیدگان و اقشار اجتماعی که عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک هستند بسته بوده مورد انتقاد و واشکافی قرار می‌دهد. و با این آنالیز، متغیرهای مکانی، زمانی، حیث بومی، رویداد، خودویژگی‌های افراد و روش‌های صحیح را مورد توجه قرار داده و مفهوم راهکاری را که بافتی پویا دارد می‌پسندد. نکته‌یی را که در جستجویش برای روش مبنا قرار داده این است که جوابگوی کدام نیاز زندگی می‌باشد؟ همچنین اخلاقی هست یا نه؟ زیرا "هر راهی که به مقصد می‌رود مباح نیست."

روش‌هایی مورد پسند ژنولوژی خواهند بود که بافت جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی را تخریب نکنند، بلکه وسعت بخشیده، مستحکم کرده، رشد و گسترش دهند. کار ژنولوژی، یافتن روش‌های موجد اشکال فکری است که زنان با آن، طی هزاران سال اجتماعی‌بودن را پدید آورده و از آن محافظت نموده‌اند. اینکه ذهن زنده، پویا و منعطف انسان در یک روش ثابت گردد، نسبت به پتانسیل هوش انسان ناحقی می‌باشد. از این‌رو، ویژگی‌ی خطابت جهانشمولی ژنولوژی در جستجویش برای روش، تعیین‌کننده خواهد بود. ژنولوژی بایستی بومی‌بودن را نیز دیده و بدان مشغول شود.

لازم است تمام گونه‌های ادبیات، اسطوره، هنر و هر حوزه‌ی زندگی را بررسی نماید. در این حوزه‌ها بایستی انرژی جاری موجود در زن را بیابد. باید با به‌کاربردن سرگذشت میلیون‌ها زن، داستان زن بودن را بنویسد. مثلاً یک تز ژنولوژیکی که در مورد زن-دشواری آماده شود، بایستی به دنبال دل‌های بسیار گوناگونی بگردد که دردمند شده‌اند؛ یکایک آنها را لمس کند، ولی بدون اینکه یک‌جانبه باشد. بایستی از نگاه چشمان دریابد، احساس نماید، رنج‌هایی را که بیان نشده‌اند حس کند و صداهایی را که بر زبان نیامده‌اند بشنود. جامعه‌شناختی بودن و جامعه‌شناسانه نگاه کردن ژنولوژی تا حدودی با چنین روش بررسی-تحقیقی امکان‌پذیر خواهد گشت.

در روش تحقیق و بررسی، دربرگیرندگی واقعیت زن تا حدودی نیز ناسازگاری رایج با دنیا را دربر خواهد گرفت؛ یک روح جستجوگر و روش پژوهشی که مبتکر، متمایل به ویژگی‌های بیرون از نظام و تجدید ساختار باشد. ژنولوژی تمایز ایژه-سوژه و ایژه‌سازی را که در همان حال، یکی از روش‌های مرد فرادست بوده و تمامیت و حقیقت را شرحه‌شرحه کرده‌اند، رد می‌نماید. همچنین خواهان گذار از تک‌جنبه‌بودنی است که هوش عاطفی زنان و استعدادهای درک متقابل آنان را از علم طرد ساخته. معتقد است که گذار از روش‌های تحقیقاتی خرد مرد حاکم، غنای راهکاری را نیز پدید خواهد آورد.

همراه با کسب آگاهی به لزوم خراب کردن دنیا‌های تاریکی که در حیات اجتماعی برای زن ساخته‌اند، دیگر آنچه که برای ما به‌صورت یک نیاز درخواهد آمد پرسیدن سوالات و انجام تحقیق در باب این مقوله و موارد بی‌شمار مربوط به این خواهد بود. زیرا، زن که یک بار درهم‌شکستن قالب‌ها و زندان‌های ذهنیتی‌اش را ببیند، آنچه که در انتظارش خواهد بود به پرواز درآمدن است. چیزی که بایستی انجام دهد نیز همین است. جهت اینکه بتواند پرواز کند، بال‌درآوردن کافی نیست. بایستی این بال‌ها بزرگ و نیرومند شوند. برای همین، لازم است زنان به آموزش خود پردازند. جهت اینکه یک واقعیت پژوهشی مبتنی بر زن را برای زنان پدید آوریم، می‌گوییم ژنولوژی.

زیرا پس از اشغال تاریخ از سوی روح و خرد مرد فرادست، روش تحقیقی، هدف، ابزارها و نتایج آن را همیشه و به‌صورت نظام‌مند علیه زنان به‌کار بسته است.

دنیاهای فاقد زن که اسطوره، ادیان و فلسفه ساخته‌اند و یا یک دنیای علمی که تحقیقاتی به‌شیوهی مغذی و حامی دنیاهای مبتنی بر شکست‌های زن انجام می‌دهد برپا شده است. از این رو، سخن‌راندن از واقعیت پژوهشی به نفع زن و یا بی‌طرف و واقعیت علمی که بر این مبنا ارتقا یافته باشد تقریباً محال است. درست به همین دلیل است که می‌گوییم ژنولوژی.

بایستی یک واقعیت پژوهش و روش علمی که به واقعیت موجود زنان پرداخته و موجودیت‌شان را از هر جنبه‌ی نشان داده و محسوس می‌گرداند ایجاد گردد. رهبر عبدالله اوجالان در این باره می‌گوید: «فلسفه‌ی ما، از احساس و دریافت معنای موجود در چشمان یک اسب گرفته تا درک معنای نهفته در صدای یک پرنده، حیات را به‌صورت یک تمامیت درک می‌نماید. از احترام وافر به فرزانه‌ای که هشتاد سال گرفته تا پاسخگویی به کنجکاوی موجود در چشمان دختر جوانی که بسان غزالی ترسان و رمنده است، مملو از معناست. همچنین علمی را اساس کار قرار می‌دهد که می‌کوشد دلایل جهالت بزرگ انسان و نظام‌های هژمونیک را در خصوص مسئله‌ی بچه‌دارشدن که نتیجه‌ی نگرش جنسی بدتر از یک قتل عام است، درک کند و تمامی حلقه‌های تکامل حیات را در شخص خویش بفهمد.»

چنین مفهومی از علم را تنها می‌توانیم از طریق روش تحقیقی‌ای که زن محور، دربرگیرنده‌ی واقعیت زن و متکی بر آن باشد، پدید آوریم. بایستی این روش‌های تحقیقاتی مان موارد بسیاری را که هزاران سال است یا به خاطر جهالت و یا به شیوه‌ی آگاهانه طرد شده و انکار می‌گردند در دستور کارش قرار دهد. همچنین باید بسیاری از حوزه‌های علم را که پوزیتیویسم از نظر دور انداخته، به علاقه، اهمیت و رنجی که محق آن است، واصل گرداند. ژنولوژی جهت ایجاد هم اخلاق، هم گستره، هم راه و روش آن مورد نیاز است. اگر بسیاری از علوم اجتماعی که تا به امروز جامعه را تحت عناوین گوناگون، طبقه‌بندی و نام‌گذاری کرده و ادعا می‌کنند که آن را بررسی نموده‌اند، اما در چاره‌یابی مسایل اجتماعی نمی‌توانند به اندازه‌ی سرسوزنی پیشروی کنند، بدین معناست که در تعریف‌کردن و اسم‌گذاری مشکل دارند. به مسیر اشتباهی پای گذاشته شده که در آن، گام صحیحی برداشته نمی‌شود. مسایل مدام زیاد شده و ژرف می‌شوند. به هر جای دنیا که برویم، زندگی در وضعیتی است که دچار خفقان شده، بحرانی و زیست‌ناپذیر است. در این صورت، مساله

ساختاری و ریشه‌دار است. بنابراین به مسیر و جستجویی که موجب صورت‌گرفتن تغییر ریشه‌یی و انجام گشایش و جهشی ریشه‌یی در ما شود نیاز وجود دارد. راه‌ها و جستجوهایی که مسبب انجام جهش شوند مورد نیازند. یکی از این‌ها نیز علم زن مدرنیت‌ی دموکراتیک است. این نیز ژنولوژی می‌باشد.

بحرانی بودن زندگی در تحقیقات حول مسایل اجتماعی، با عدم تامل و پرداختن به سرچشمه‌ی معضلات در ارتباط است. تا زمانی که به منشا مساله‌یی پی نبریم، مساله ادامه خواهد داشت، آن هم به صورتی چند برابرشده. پنج هزار سال است که بر روی سرچشمه‌ی مساله سرپوش گذاشته می‌شود. ولی دیگر این پرسمان، نه سرپوش، نه دروغ و نه روپوش را پذیراست. این مساله، چاره‌یابی کردن آن را ناگزیر می‌سازد. به همین سبب، تحقیق و نامگذاری محق آن را تحمیل می‌کند. یعنی خواهان حشش است.

رهبر عبدالله اوجالان این واقعیت را به شکل جالبی تشریح می‌کند: «باید زن را از موقعیت "مادر مقدس، ناموس اصلی و همسر چشم‌پوشی‌ناپذیری که بدون وی به‌سر نمی‌شود" خارج ساخت و به‌مثابه‌ی جمع سوژه-ابژه، در مورد وی تحقیق و کاوش نمود. بایستی بسیار فراتر از ابژه‌ی جنسی بودن زن، فرصت‌های روشنگری و آزادساختن او به‌عنوان هم جوهره‌ی جامعه و هم ته‌مانده‌ی آن را مورد پژوهش قرار داد. البته همان تحقیق را نه در حوزه‌های علم پوزیتیو که صرف با پارادایم مرد صورت گرفته، بلکه در عرصه‌ی دینی، هنری و فلسفی که با همان پارادایم ترسیم شده‌اند نیز مورد پژوهش قرار داد. درهم‌شکستن کورکورانگی مربوط به زن، به‌نوعی همانند تجزیه‌کردن اتم است. این کار مستلزم تلاش بزرگ انتلکتوئلی و فروپاشی مردانگی فرادست می‌باشد.» هر چند درهم‌شکستن کورکورانگی مرتبط با زن، به اندازه‌ی تجزیه‌ی اتم دشوار باشد "نیز باز بایستی بشکنیم. در نهایت، این انسان است که اتم را تجزیه می‌کند و همین انسان نیز حمایت، خرد و نیروی نامحدود یک زن را دریافت؛ هر چند اگر اعتراف هم نکند. یعنی سهم ما نیز در تجزیه‌ی اتم وجود دارد. آنگاه چرا کورکورانگی پیرامون زن را از بین نبریم؟ در حالی که به هنگام انجام تحقیقات زن، سهم‌مان را در این همه ژرفیابی کورکورانگی مورد بحث نیز خواهیم دید. جهت مشاهده، نمایان شدن، دیده‌شدن و نشان دادن به چشمان کور می‌گوییم ژنولوژی.

## خیزش قدیمی‌ترین مستعمره برای رسیدن به موفقیت ...

یکی از علل اصلی بنانه‌اندن ژنولوژی به مثابه‌ی یک نیاز، بن بست موجود جنبش‌های فمینیستی و وضعیت پاسخگونی‌بودن‌شان به نیازهای اجتماعی است که می‌بایستی از رادیکال‌ترین جنبش‌های مخالف می‌بودند. بن بست فمینیسم یعنی بی‌تاثیرماندن یک سنگر مهم مبارزه در برابر نظام‌های قدرت‌گرا. فمینیسم به‌خصوص در دویست سال اخیر یکی از دینامیسم‌های مهم در مبارزات اجتماعی، شکل‌دهی آگاهی و شیوه‌ی زندگی زنان بود. با وجود برخورداری از تمامی ارزش‌ها و پتانسیل‌اش هنوز هم چنین می‌باشد. به‌همین علت، جهت زدودن فمینیسم به‌مثابه‌ی نخستین و آخرین زنان مستعمره از تاثیرات مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و بازوصال او با ارزش‌های واقعی‌اش می‌گوییم ژنولوژی.

ژنولوژی دشمنی اصلی زن را به تمدن و مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نسبت داده و انتقادات، آنالیز، تحلیلات و تحقیقاتش را پیش از جنبش‌های زن، متوجه این تمدن خواهد ساخت. انتقادات مان به فمینیسم و جنبش‌های موجود زن را نیز همچون مشکل خود دیده و در واقع، انتقاداتی است که جهت چاره‌یابی این مشکلات انجام می‌دهیم. همان‌طور که جهت آزمون‌های انجام‌داده‌مان خودانتقادی می‌کنیم و به تحقق خیزشی برای زنان باور داریم، انتقادات مان از فمینیسم نیز منجر به یک دینامیسم نو شدن، برون‌رفت و آغازگشتن مرحله‌ی گفتگو می‌شود، و معتقدیم که به این نیاز فوری وجود دارد. در حالی، از سویی گفتگوها، جستجوها و جنب‌وجوش‌های فکری را که بر مبنای ژنولوژی آغاز کرده‌ایم، به‌عنوان یک برون‌رفت داخلی نیاز می‌بینیم، از سوی دیگر، بر این باوریم که تبدیل به زمینه‌ی وصال نیرومندتر جنبش‌مان با حرکت‌های زن دنیا خواهد گشت. ما خواهان آنیم که تجربه‌ی خود را با دیگر آزمون‌های مبارزه‌ی آزادی جنبش‌های زن دنیا پیوند دهیم. بر این واقفیم که این وصال، ما را به هویداشدن حقیقت زن، حل مساله‌ی آزادی زن و متوقف‌ساختن جامعه‌کشی در جایی که تقریباً دنیای مان به‌صورت زیست‌ناپذیر درآمده، نزدیک خواهد ساخت.



ارزیابی و گفتگوی رابطه‌ی ژنولوژی و فمینیسم با همدیگر حایز اهمیت می‌باشد. فمینیسم برآمده از غرب، به‌خصوص در دویست سال اخیر در تمامی دنیا، یک جهش فکری، جریان، ایدئولوژی و جنبشی مهم است. اهمیت حرکت‌های فمینیستی تنها به‌لحاظ نشان‌دادن مساله‌ی زن، مطرح‌کردن آن و ایجاد فشار در راستای دربرگرفتن برخی سیاست‌ها جهت حل این پرسمان نمی‌باشد. در همان حال، به گفتگوهای حول مشکل زیست‌بوم‌شناسی، قدرت، مدرنیته، علم جنسیت‌گرا، اشکال دانایی نرینه، نظریه‌های معرفت‌مبندی بر مفهوم کارترین، مفاهیم تاریخی و انتقادکردن بسیاری موضوعات دیگر، جنبش‌های فمینیستی تاثیرات بسیار مهمی را برجای گذاشته‌اند.

رهبان عبدالله اوجالان در پارادایم نوین خود در مورد انتقاد و جنبش فمینیست که به‌مثابه‌ی "خیزش قدیمی‌ترین مستعمره" تعریف می‌نماید، می‌گوید: «سعی می‌کند خود را به‌صورت عضو اجتناب‌ناپذیر مدرنیته‌ی دموکراتیک درآورد». یعنی آن را به‌عنوان یکی از عناصر اغماض‌ناپذیر مدرنیته، پارادایم و تمدن دموکراتیک تعریف می‌نماید. فمینیسم، یک حلقه‌ی ارزشمند مقاومت و روشنگری در تاریخ نزدیک‌مان است. بر این واقفیم که به‌رغم چه چیزهایی، چگونه به‌وجود آمده و با چه رنج‌ها و دردهای بزرگی رشد یافته است. بنابراین، به‌رغم این رنج و اشتراک‌مان، چرا هنوز تا این اندازه ازهم‌گسیخته‌ایم؟ آیا همان عقل حیل‌گر حاکم مرد، ما را تجزیه نکرده بود؟ آیا همان شمشیر مردسالار ما را تکه‌پاره نکرده بود؟ آیا ما را با میلیون‌ها ساحر و با همان فرمان جاذب سحر (Malleus Maleficarum) نسوزاندند؟ آیا از همان درخت فرزانگی، همان سیب را نگذندند؟ آیا ما را با همان امر خدا از همان بهشت نراندند؟ آیا ما را به‌صورت همان رفیق شیطان نشان ندادند؟ در پاسخ به پرسش "به‌رغم نقطه‌ی اشتراک برای ما، فمینیست‌ها و جنبش‌های موجود زن، چرا این چنین فاقد سازمانیم؟" می‌گوییم ژنولوژی.

در حالی که پوزیتیویسم، مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، لیبرالیسم و علم جنسیت‌گرا ما را به اندازه‌ی کافی تجزیه کرده‌اند، به چه علت، ما با دست خودمان این همه به ایجاد شناخت‌شناختی فمینیستی پرداختیم؟ در سرآغاز ایجاد ژنولوژی با به‌کارگیری واژه‌های "فراتر از فمینیسم، گذار از فمینیسم، دربرگرفتن فمینیسم، یاری‌رساندن به فمینیسم" از سوی ما، یکی از اصلی‌ترین دلایل تاثیرگذاری‌مان در این

معرفت‌شناسی تکه‌پاره بود. می‌توانیم ادعا کنیم که به این شناخت‌شناختی، اصطلاحات تازه‌یی را افزوده‌ایم. البته بر اصطلاحاتی هم‌ساز با علم زنی که شرح دادیم تکیه خواهد کرد، مثلاً؛ واژه‌ی "زندگی مشترک آزاد" یکی از آنهاست. همچنین شیوه‌های دانایی و راهکارهای تحقیقی را که واقعیت زن را دربرگرفته، در پیرامون زن به‌وجود آمده و مبتنی بر زن باشد، فرا خواهیم گرفت. این کلمات "گذار" و "دربرگیرندگی" که بدان اشاره شد، به‌معنای رقابتی نیست که ذهنیت حاکم مرد بر ما اعمال کرده است.

«واژه‌ی فمینیسم که در ترکی، به‌معنای جنبش زن‌گرایی است، مساله‌ی زن را به‌تمامی از توصیف‌کردن دور ساخته و با ترسیم‌کردن ضد آن به‌عنوان مردگرایی، آن را به‌عقیم‌ماندگی و بی‌حاصلی بیشتر سوق می‌دهد. مفهومی با‌زتاب می‌یابد که انگار تنها زن بوده که مرد فرادست، آن را سرکوب کرده است. حال آنکه جنبش آزادی، برابری و دموکراتیک زن که مبتنی بر علم زن بوده و فمینیسم را نیز دربر می‌گیرد، آشکار است که نقش سرآمدی در حل مسایل اجتماعی ایفا خواهد نمود.» واژه‌ی "دربرگرفتن" که در این ارزیابی می‌گذرد، در معنای تقویت و پیشبرد همدیگر به‌کار رفته است. اگر ما امروز در اوایل گفتگوی ژنولوژی هستیم، سهم آموزه‌های کلیات فمینیستی در این کار چیست؟ یا اینکه آن ارزش‌های زنانه چیستند که به‌واسطه‌ی علم زنی که ایجاد خواهیم کرد آنها را ارتقا خواهیم داد؟ قصدمان از ارتقادادن چیست؟ پاسخ مشترک مثبت به این پرسش‌ها، اندوخته‌ی ایجادشده‌یی است که توسط آزمون‌های صورت‌گرفته‌ی زن تا به امروز پدید آمده، ارتقای ارزش‌ها به‌واسطه‌ی ژنولوژی و گذار از بن‌بست موجود است. بر این باوریم که جنبش‌های زن‌نابایستی امر گذار-دربرگرفتن همدیگر و یا فراتر-پیش‌رفتن از یکدیگر را به‌عقد و مشکل تبدیل کنند.

زنان به یکدیگر، به درک آزمون‌های هم، دربرگیرندگی، گذار و پیشرفت نیاز دارند. اگر در درون کیهان، امکان وجود کیهان‌های موازی وجود دارد، چرا به حرکت به موازات همدیگر و نیرومندساختن علوم زن گذار صورت نگیرد و همدیگر را شامل نشوند؟ نه در معنای به‌حاشیه‌راندن و تجزیه‌کردن، مخالفت‌کردن و ازمیان‌بردن، بلکه متداخل و موازی. آنچه مهم است ارتباط و دادوستدی است که با یکدیگر برقرار ساخته‌اند؛ میسرنمودن اشتراکیابی نیروی مان در مبارزه‌ی پرجانبه و موفق

در مقابل فکر و نهادهای دنیای مردسالار است. بدین لحاظ، انتقاداتی که به هستی‌شناخت‌شناسی نکه‌پاره‌ی فمینیست وارد آوردیم، محصول یک ساختار فکری همان‌سازی نیست. کاملاً برعکس، ژنولوژی همچون علم زندگی، تنوع و رنگارنگی را در زندگی و کیهان مبنا قرار می‌دهد. اما در همان حال، به هوش کیهانی‌ای که این تنوع را در درون یک هماهنگی، آهنگ و وحدت کامل به جلو می‌راند، باور دارد. البته متوجه این امر هستیم که هر یک از واژه‌های دانش‌شناختی فمینیست به دردها، خلأها و مشکلات زندگی پرداخته است. اما بسیار خوب واقفیم که این ویژگی زیبا به تنهایی، جهت موفقیت ما در برابر دنیای دیوآسای مردسالار کافی نبوده، نیست و نخواهد بود. به همین علت، در مقابل نیازهای اساسی زندگی و مشکلاتی که مبارزه‌ی سازمان‌یافته الزامی می‌گرداند، بایستی این واقعیت را که همچون ازهم‌گسیختگی بازتاب یافته و کارکرد اجرایی آن بسیار محدود است، مورد بازبینی قرار دهیم. باید در مورد ارزش‌های زن و مفهوم آزادی اجتماعی بازنگری کرده و تا حفظ تنوعات و تفاوت‌ها، بتوانیم علوم زن، فلسفه‌ی دانایی و فرزانگی را در مقوله‌ی مبارزه‌ی آزادی زن گسترش دهیم.

با مطرح‌نمودن ژنولوژی و آغاز گفتگو در این باره، احتمال می‌رود که پرسش‌های بسیاری از سوی جنبش‌های مختلف زن مطرح شوند. پرسیدن این سوالات و پاسخ‌ها آنها نیز موجب خواهد شد که جنبش‌های زن در ایجاد ژنولوژی نقش داشته باشند. این امر، در به واقعیت پیوستن ادعا و خیال‌مان در ایجاد علم زن که همه‌ی زنان دنیا را خطاب قرار دهد، ما را در جهتی مثبت هدایت می‌کند. نکته‌ی مهم این است در حالی که سعی بر درک یکدیگر داریم، با کشیدن حد و حدود و پیش‌داوری برخورد نماییم. بر این باوریم گذراندن شناخت‌شناسی مختلف درون جریان فمینیستی از یک صافی انتقاد، موجب تسهیل و بهبود زندگی دشوار زنان و موشکافی رویاروشدن با برخی جوانب آن از راه انقلاب‌های ریشه‌یی گشته، و بنابراین مسبب کسب دینامیسم، نیروی تغییر و تحول و یک سرعت عمل تحول‌بزرگ به جنبش‌های زنان خواهد گشت. فلسفه‌ی معرفتی بدیل در این باره و ارایه‌ی طرح‌های مبتنی بر آن، این رویه را به مسیرها، شیوه‌ها و راهکارهای صحیحی واصل خواهد نمود. این‌طور درک می‌شود که در زمان مطرح‌کردن ژنولوژی و آغازشدن

گفتگوها در این باره، بسیاری از موضوعات و حیطه‌هایی که بدان‌ها بحث‌ناپذیر، گذارناشدنی و یا محال گفته می‌شدند، مورد گفتگو قرار خواهند گرفت.

زنان نیز باید به سخن خردمندانه‌ی "هر قدرت و دولتی، یک عقل منجمد است" (۴۲) معنای ژرفی ببخشند. بگذار خردمان منجمد نگشته و به قدرت تبدیل نشوند؛ خردمان روان باشند و پتانسیل‌مان جریان یابد. آنچه که در ما انباشته گشته، دوباره برای ما به حرکت بیفتد. این همه علوم زن، بالابردن آگاهی زن و روشنگری زن برای ساختن چه چیزی؟ اگر قادر به متوقف ساختن مرگ زنان نیستیم، اگر نمی‌توانیم به شیوه‌های مختلف خشونت که روزانه زنان رویاروی آن قرار می‌گیرند پایان دهیم، اگر قادر به انجام مبارزه جهت از میان برداشتن جنگ، گرسنگی و نداری که موجب کشانیدن زنان به باتلاق فحوش می‌گردد نیستیم، این همه کلیات و ادبیات و شناخت‌شناختی نباشد بهتر است! حداقل با اقرار به ناآگاهی، ناهمپی و بی‌خبری‌مان، می‌توانیم برای عدم مبارزه‌مان توجیهی را بیابیم. اما در حالی که این همه آگاهی در گردش است و به تماشای این همه تراژدی نشستن، نامش چیزی دیگری است.

مدعی این هستیم که انتقاداتی که به واسطه‌ی تجربه و آزمون‌های‌مان حول نظریه، عملکرد و سازماندهی فمینیسم انجام دادیم، موجب گشایشی برای جنبش فمینیست نیز می‌شود. به‌عنوان سازمانی زن که ده‌ها سال است در دشوارترین شرایط جنگ برای آزادی زن می‌جنگد، حق این آزمون را داشته و یا اینکه می‌تواند علوم اجتماعی، علم و جامعه‌شناسی را مشخص ساخته، نام‌گذاری کرده و آن را در منصفی محک قرار دهیم. بر این باوریم که در وضعیت موجود، فمینیسم در مقابل مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و علوم، زندگی و شیوه‌های فکری آن، در جایگاه یک مخالف سیستم قرار ندارد. اساسی‌ترین علت این نیز، به‌رغم اینکه نظریه‌ی فمینیسم انتقاداتی را حول مدرنیته‌ی کاپیتالیستی انجام داده، اما به‌طور کافی چشم‌انداز پوزیتیویستی و اوریان‌تالیستی خود را پشت سر نگذاشته است. یکی از نقاط اساسی واداشتن فمینیسم به خیزش توسط ژنولوژی و گسترش و گشودن عرصه‌های نوین بر روی آن نیز همین خواهد بود.

ژنولوژی نه‌تنها با شرق‌شناسی درون جریان‌های فمینیستی، بلکه با هر فکر و ساختاری که تحت تاثیر این دیدگاه قرار دارد، به‌خصوص در خاورمیانه با آن مبارزه

می‌کند. این مبارزه را به مثابه‌ی یکی از معیارهای اصلی مبارزه‌ی آزادی زن ارزیابی می‌نماید. چشم‌انداز اوریانتالیستی، تاثیرات چشمگیری بر شناساندن مشکلات اساسی خلق‌های خاورمیانه و به‌ویژه زنان همچون مدرن‌نگشتگی و در پی‌نبردن به دینامیسم‌های جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی موجود در این منطقه، برجای گذاشته است. همچنین در اینکه آن را مانع بزرگی بر سر راه وصال با تاریخ اجتماعی خود نمی‌بیند نیز حاکم بودن نگرش اوریانتالیستی موثر می‌باشد. غربی‌ها با این چشم‌انداز، خاورمیانه را تفسیر کرده‌اند و به‌خصوص در تفهیم خاورمیانه از سوی روشنفکران، سیاستمدار، آکادمیسین و فمینیست‌های خاورمیانه‌یی، ایجاد راه‌حل جهت مشکلات با دیدگاه زن و انجام مبارزه‌یی صحیح در برابر سیاست‌های امپریالیستی که بر خاورمیانه دیکته می‌گردد، مواضعی هستند که بایستی مورد واشکافی و تغییر و یا گذار قرار گیرند. جنبه‌ی معطوف‌شدگی فمینیسم به فرهنگ‌های بومی و خودویژگی‌های آن، تاثیرات اوریانتالیسم در نیرومندترکردن رگ‌های آزادی‌خواهانه و مخالف سیستم، هم بیشتر شفاف گشته و هم از طریق این چشم‌انداز، می‌توان مبارزه‌یی قوی‌تر انجام داد.

ژنولوژی به‌مثابه‌ی یک علم اجتماعی نوین که پایبند به یاری‌رساندن به همه‌ی جنبش‌های زن است پدیدار می‌گردد. تابحال، در هیچ حوزه‌ی علمی، نام علمی وجود ندارد که هستی زن را مورد ارزیابی و کاوش قرار دهد. ژنولوژی به‌مثابه‌ی یک علم زن که در گستره‌ی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی به‌وجود آمده، از فمینیسم و تمامی جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی ایدئولوژیک- سیاسی زنان پشتیبانی می‌کند. اگر بتوان این گفته‌ی رهبر عبدالله اوجالان را مبنی بر اینکه «ژنولوژی، به فمینیسم نیز یاری می‌رساند» از اینجا درک نمود، حایز اهمیت است. جهت درک جامعه‌کشی موجود در دنیای امروزمان، دریافتن علم اجتماعی شرط می‌باشد. این برای تمامی جنبش‌ها که این مشکلات اجتماعی را به دردی برای خود تبدیل کرده‌اند، بدین‌گونه است؛ برای حرکت فمینیسم نیز همین‌طور. رهبر عبدالله اوجالان که این گفته‌ها را برای حزب زن گفته، برای هر جنبش و فردی که آرزومند یک جامعه در درون دموکراسی، آزادی و صلح می‌باشد و برای آن می‌جنگد، آموزنده است: «ذهنیت، قدرت درک حزب است. ذهنیت حزب باید علوم اجتماعی را به‌خوبی شناخته و درک کند. علوم اجتماعی که دربرگیرنده‌ی کلیه تحولات علمی و مکمل‌نهایی علوم است نیروی

روشنگر جامعه‌ی می باشد که نیازمند تحول است. پدیده‌های اجتماعی که در گذشته با مکاتب اسطوره‌ی، فلسفی و دینی تحلیل می‌شدند، پس از مدتی طولانی، هر چند محدود هم که باشد، توجیهی علمی- اجتماعی پیدا کرده‌اند. شناخت و تحلیل جامعه به روش علمی، باعث ایجاد نیروی عظیمی می‌شود. بنابراین شناخت هر چند محدود جامعه‌شناسی، قوی‌ترین جنبه تحول اجتماعی می‌باشد.»

ژنولوژی علمی زن محور است که جنبش آزادی زن که سال‌هاست در درون تغییر و تحول اجتماعی مبارزه می‌نماید، بر این مبنا نیاز می‌بیند. در اجتماعی کردن فراگیرتر ارزش‌های مبارزه تا به امروز، در معنا بخشیدن و تعریف موثرتر طبیعت اجتماعی از این مرحله به بعد، ژنولوژی، گسترده‌ترین بخش طبیعت اجتماعی را به‌مثابه‌ی هم فیزیک و هم معنا تشکیل داده<sup>(۴۴)</sup> و در ایجاد راه‌حل‌های ریشه‌ی از راه خرد، دست و اتیک- استاتیک، به‌عنوان یک سرچشمه‌ی مهم نیرو رشد می‌یابد. بر این مبنا، ژنولوژی که پدیدار گردد، می‌تواند امکانات پژوهش مشکلاتی را تا به امروز، فمینیسم قادر به گذار از آنها نبوده‌اند فراهم آورد. مهم می‌بینیم که با آغوشی باز به گفتگوی این مشکلات پردازیم. چون یکی از پاسخ‌های اساسی مان به پرسش "چرا ژنولوژی" نیز، گذرانیدن برخی مشکلات بنیادین به فمینیسم است که به مدتی طولانی نتوانسته آن را پشت‌سر بگذارد. همچنین ایجاد مانع است بر سر راه به‌هدر رفتن بسیاری از ارزش‌هایی که فمینیسم ایجاد نموده و گسترش داده، و از میان برداشتن دام‌هایی است که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی گسترانیده. این امر، نیازی است که در گفتگوهای داخلی این جریان و یا جریان‌های فمینیستی نیز در سطح مشخصی جای گرفته است.

فمینیسم، مارژینال مانده، اجتماعی نگشته و به‌رغم علوم عظیمی که پدید آورده، در فوریت و گستره‌ی نیاز جوامع به تغییر و تحول اجتماعی مسوولیت‌پذیر نیست. به‌همین علت، جریان‌های فمینیستی نه بنا به جوامع و نه با توجه به سیستم‌های دولت‌گرا- قدرت‌گرا، "جریان اصلی آلترناتیو" نیستند، بلکه بیشتر به‌مثابه‌ی "جنبش‌های امید" دیده می‌شوند. اما اگر "یک جریان اصلی آلترناتیو" به‌وجود آید، جامعه به یاری‌رسانی آنها باور می‌کند. دردآور است که فمینیسم به‌رغم واقف بودن بر این همه مسایل که دچارش گشته، چنین جایگاهی را در جامعه داراست.

وظیفه‌ی فمینیسم، سازماندهی برخی جریان‌ها و جنبش‌های فمینیستی نیست، بلکه به ایجاد فکر پرداخته، و با گفتن اینکه دیگران می‌توانند آن را عملی نمایند، از این دفاع می‌کند. یا اینکه مدافع اقدام برای سازماندهی، اطلاع‌رسانی جامعه و انجام یک نوع مهندسی آن می‌باشد. بر این واقف است اکثریت بیشتر انسان‌ها در دنیای امروز در یک دنیای رژیم‌های سیاسی قدرت— دولت‌گرا و بر روی ناحق‌ها برخاسته‌اند، و حتی در دنیای تبهکارانی که از شراکت با آنها تشکیل شده زندگی می‌کنند. آنها می‌خواهند حقوق، عدالت، زندگی، مرگ و هر چیزی را تعیین کنند. در حال انجام این کار، مشغول بی‌عقل کردن و کودن‌سازی جامعه و فریفتن و دورکردن آن از حقیقت هستند. برآنند که یک دنیای مجازی را به مثابه‌ی واقعی ارایه دهند. اگر یک انسان در جامعه‌ی که زندگی می‌کند، با این وقایع روبه‌رو می‌شود، اما صدایش را بلند نکرده و تنها به تولید آگاهی مربوط به ضرورت و عدم ضرورت کارش می‌پردازد، نمی‌تواند جلوه‌گر مخالف بودن این نظام باشد. در این صورت، دربايست جنبش فمینیسم، این است که یک جنبش مخالف سیستم و یکی از نیروهای انگیزه‌بخش مخالفت با سیستم باشد. زیرا لازمه‌ی کاراکتر فمینیسم، ملیتاریسم‌ستیزی، قدرت‌ستیزی، جنسیت‌گراستیزی و فاشیسم‌ستیزی است. واقعیت‌های یک حرکت مخالف که این همه کاراکتر ستیزی را در خود گرفته و در حالی که از کشتن جامعه‌ی که متعلق بدان است گذرانده می‌شود، دارای کاراکتری است که بیشتر به بخش تولید معلومات مشغول بوده و کمتر در عمل فعالیت می‌کند.

« هر چند که فاکتورهای بسیار مهمی در تلاش فمینیست‌ها وجود دارند، اما هنوز از سپری نمودن افق دید دموکراسی‌های غرب‌محور دورند. نه تنها نتوانسته است از شیوه‌ی زندگی کاپیتالیسم عبور کند بلکه از درک کامل آن هم عاجز است. این وضعیت، چشم‌انداز انقلاب سوسیالیستی لنین را تداعی می‌نماید. به‌رغم تلاش زیاد و بدست آوردن امکانات و سنگ‌های زیاد، سرانجام لنینیسم نتوانست از تقدیم با ارزش‌ترین مساعدت به کاپیتالیسم از جناح چپ، رهایی یابد. ممکن است چنین سرنوشتی بر سر فمینیسم هم بیاید. عدم برخورداری از یک بستر سازمانی قوی، عدم گسترش فلسفه خود و وجود سختی‌ها و مشکلات مرتبط با میلیتانی زن، باعث تضعیف ادعای آن می‌شود. حتی ممکن است "سوسیالیسم رئالیستی" جبهه زنان

هم تشکیل نشود. اما صحیح‌تر آن است که آن را به‌عنوان گامی جدی در زمینه مطرح کردن مشکل قلمداد کرد.» این انتقاد که رهبر عبدالله اوجالان در رابطه با جنبش‌های فمینیستی انجام داده، لازم است در پلانقرم‌هایی سالم و مشترک مورد گفتگو قرار گیرد. جنبش‌های فمینیستی جهت گذار از انتقاداتی که مشابه این انتقاد صورت گرفته، بایستی بتوانند خود، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی را با نگرشی نوین، به‌طور موثری و اشکافی نمایند. ما می‌گوییم این بینش، ژنولوژیکی می‌باشد. می‌گوییم علوم اجتماعی به‌واسطه‌ی "علمی که در پیرامون زن ایجاد می‌گردد" دچار یک نوشدن، مداخله و تغییر ریشه‌یی خواهد گشت. در این نوشدن، البته که کلیات فمینیستی نقش خواهد داشت، در نوشدن‌هایی که آفریده و گسترش خواهیم داد نیز همین‌طور.

می‌خواهیم مشاهدات مان را حول بن‌بست‌هایی که جنبش‌های فمینیستی بدان گرفتار آمده‌اند، طی نکاتی اساسی بیان داریم. آشکارا بگوییم که همگام با رشد ژنولوژی، بستری را برای انجام فعالیت‌های مشترک هموار خواهیم ساخت. جدای این، دچار شدن به موقعیت پوزیتیویستی زنان که فمینیسم دچارش گشت، و تحمیل کردن آن بر یکدیگر، فلاکت به‌بار می‌آورد. فمینیسم در تاریخ زن که یک سنت مقاومت‌گرانه‌ی هزاران ساله را داراست، از جایگاهی دوپست‌ساله برخوردار می‌باشد. اگر همه‌ی ارزش‌های زن را به فمینیسم نسبت دهیم، به تاریخ هزاران ساله‌ی زن ناحقی می‌شود. ژنولوژی نیز برای اینکه بخش معناداری از این تاریخ هزاران ساله باشد، در تکاپو خواهد بود. ممکن است این اسم بر دوره‌بی از تاریخ مان مهرش را بزند؛ این جریان در جغرافیاهای مشخصی پیشاهنگی کرده باشد، اما دنیا بسیار وسیع بوده و فرهنگ‌ها و خلق‌های روی آن بسیار گوناگون‌اند. زنان هزاران سال است تجربیات خود را در تطابق با بومی بودن خود زنده نگه داشته و نام‌گذاری کرده‌اند. ولی ارزش‌های مشترک‌شان را نیز به نوعی [خاص] اسم‌گذاری نموده‌اند. دوره‌هایی هست که زنان با تشکیل برخی ارزش‌های اساسی، جامعه را هدایت نموده‌اند. بسیاری داده‌های باستان‌شناسی و علمی، اثبات‌گر این مهم هستند. بر این باوریم که بایستی برخی جریان‌های فمینیستی این داده‌ها را با دیدی علمی، مورد کاوش دوباره قرار دهند. معتقدیم این امر، نکته‌یی بسیار مهم می‌باشد.



امروزه نیز آزمون‌های بومی زنان پروجبه بوده و بر اساس خودویژگی‌هایش تداوم می‌یابند. با توجه به این آزمون‌های زنان و وجهی از شرایط خاصی که در آن به سر برده‌اند، یعنی مبارزه‌یی که فمینیسم نئومستعمره، فمینیسم رنگارنگ، فمینیسم کورد و فمینیسم اسلامی طی هزار سال انجام داده‌اند، بیانگر این است که تا چه اندازه حق آن را ادا کرده‌اند؟ چنین می‌اندیشیم که فمینیسم بایستی این پرسش را مطرح کند. چون گرامیداشت یاد بخش مهمی از زنانی که این آزمون‌ها را تجربه کرده‌اند با این نام‌ها به جا نمی‌باشد. به‌رغم این، تداوم‌بخشیدن به این نام‌گذاری‌ها و جای‌ندان نام‌هایی که آنها بر روی آزمون‌های خود گذاشته در ادبیات فمینیستی، خطای مهمی است که بایستی فمینیسم آن را مورد بازنگری قرار دهد. بر این باوریم که نیروهای تمدن دموکراتیک که تا به امروز به‌صورت سیستم درنیامده اما نمایندگی کردن ارزش‌های اجتماعی را ادامه داده و در حال یک مقاومت دایمی در برابر تمدن دولتی هستند، بایستی همراه با یک مفهوم علمی زن‌محور پارادایم خود را بیافرینند. به‌همین دلیل، می‌گوییم فعالیت جهت نام‌گذاری و فهمیدن آزمون‌های زنان که در هر جای دنیا مبارزه کرده‌اند از زبان آنها، می‌تواند با معناترین نقش را برای مبارزه‌ی آزادی زنان دنیا ایفا نماید.

یکی دیگر از انتقاداتی که متوجه فمینیسم ساخته‌ایم، این است که جنبش‌های فمینیستی با موضع کنونی‌شان نمی‌توانند از لیبرالیسم گسسته و به نیروهای مخالف سیستم تبدیل شوند. فمینیسم در واشکافی زندگی، شیوه‌ها، عادات فکری و عاطفی، تا حد زیادی لیبرال مانده است. زندگی روزانه را نمی‌توان با تمدن و مدرنیت‌های آن که دشمن زن هستند، همچون وضعیتی معمولی ارزیابی نمود. چونکه فمینیسم قادر به گذار از سیستم حاکم مرد نبوده، به ذهنیت دولت‌گرا ضمیمه گشته و دیدگاه پوزیتیویست - اورپانتالیست اروپا‌محور را پشت‌سر نگذاشته، نمی‌تواند به واقعیت زن در خاورمیانه و دیگر مناطق دنیا معنا داده و نیروی چاره‌یابی باشد. به‌همین علل، می‌خکوب‌شدگی او در مارژینال‌شدن قیام مهمی که به‌نام "زنان؛ قدیمی‌ترین مستعمره" صورت گرفته، قابل درک است. فمینیسم، در تحلیل مربوط به اجتماعی‌بودن مساله‌ی زن، عقب مانده است. در ارزیابی جامعه از روی فرد و یا در واشکافی انسان در برون از جامعه، مرزهای مدرنیت‌های کاپیتالیستی را پشت سر نگذاشته است. ارزیابی جنبه‌های بایسته‌ی مختص به پدیده‌های طبقه، جنس،

ذهنیت و... میسر است، اما ارزیابی یکپارچه‌ی مشکلات اجتماعی در رسیدن به حقیقت اصلی آزادی حایز اهمیت می‌باشد. فمینیسم در ارزیابی کردن این یکپارچگی موفق نگشته است.

فمینیسم که در تحلیل کردن آکادمیک در مفهوم مبارزه خود را در مرکز قرار داده، در عرصه‌ی زندگی و عملی، خام مانده و در ارزیابی مساله‌ی زن بسیار از هم‌گسیخته است. زمینه‌های سازماندهی و اشتراکی را به میزان زیادی از دست داده و گریز از هرگونه مشترک‌شدن و سازماندهی، از مشکلات دردناک جنبش فمینیست می‌باشند. این مشکلات مواردی هستند که جنبش‌های فمینیستی بایستی در اولین فرصت مطرح کرده و با عزم انجام حل‌های ریشه‌یی، آنها را مورد گفتگو قرار دهند.

هر چند که در ادبیات فمینیسم، ذهنیت حاکم مرد به‌طور گسترده مورد انتقاد و واشکافی قرار گرفته، اما راه‌حل تنها در آگاه‌کردن زن مد نظر قرار گرفته است. سازماندهی در حدی که نقش خود را در تغییر و تحول مرد، دست‌یابی به آگاهی جنس و آزادی، و آزادی اجتماعی ایفا نماید مسوولیت خود ندیده است. بر این باوریم که در موضوع زندگی مشترک مربوط به همین امر، فمینیسم دارای خلأها، اشتباهات و بیچارگی‌های جدی می‌باشد. هر چقدر هم که در این حوزه، آزمون‌هایی را تجربه کرده، گفتگو‌هایی را با آغوشی باز انجام داده و انتقادات وسیعی را صورت داده باشد، فمینیسم در موضوع زندگی مشترک، نتوانسته دستاوردهایش را به‌صورت یک سیاست جنسی که از سیستم گذار نماید درآورد. زیرا ارزیابی فردگرایانه‌ی آزادی جنسی صورت گرفته است. در نتیجه این نیز، یک فرهنگ جنسیتی آزاد و عاری از حاکمیت بردگی را ایجاد نکرده است. بایستی به‌خوبی مرد و شراکت جنسی‌ای که با او صورت خواهد گرفت، مورد موشکافی قرار گیرد که آیا به‌دراوردن او از زندگی زن به‌لحاظ جسمی و عطف‌کردن این نقش به هم‌جنس خود، یک جهش از روی واکنش بوده یا از روی آزادی؟ آیا این روابط به‌راستی از رابطه‌ی حاکمیت-بردگی رها می‌باشند؟ آیا روابط حاکمیت در جنسیت جنس مشترک نیز بازتولید می‌گردند؟ جنسیت آزاد به‌راستی چگونه تحقق می‌یابد؟ نقش و تعیین‌کنندگی زن در این امر چگونه شکل می‌گیرد؟

پاسخ‌مان به این پرسش‌های مهم را در درپیش‌گرفتن یک سیاست جنسی از سوی فمینیسم که سیاست جنسی مردسالار را پشت سر گذاشته و بدیل آن باشد می‌بینیم. نه تنها برای زندگی‌های مشترک بحرانی، یک امید و یا راه‌حل را به وجود نیاورده، بلکه خودش را هم در بحران‌های مختلف غرق ساخته است. این، عامل اصلی عدم گذار فمینیسم از افق‌های پارادایمی، ایدئولوژیک، تئوری و اجتماعی-سیاسی سیستم، در موضوع زندگی مشترک است. یک گسست ریشه‌یی را با مدرنیسم و زندگی با دگماهای سیستم کاپیتالیستی و عادات روابطش برقرار نساخته است. فمینیسم که سیاست‌های جنسی موجود در سیستم را پشت سر نگذاشته، به موقعیتی درآمده که آنها را به شکل دیگری بازتولید می‌کند. همچنین در روابط زن-مرد، تعریف کردن چگونگی برقراری یک رابطه با مرد در حوزه‌های خارج از حوزه‌ی جنسیتی، موضع‌گیری، نظریه‌پردازی و حل عملی معطوف به این، فمینیسم دارای خلأها و خطاهایی جدی می‌باشد. انتقاد از آن، واشکافی وضعیت کنونی و بیان کردن ایده‌آل آن، وجهه‌یی از کار است. اما باز یک واقعیت رئال مردها و زنان را تجربه نموده‌ایم. در مقابل آن، سیاستی که تعیین گشته، مفهومی از مبارزه را پدید آورده که برای زنان، عرصه‌هایی را هموار ساخته، موضعی را تشکیل داده، مردان را نیست انگاشته و آن را به حال خود رها کرده است. این با انتقاداتی که فمینیسم متوجه سیستم مردسالاری ساخته نیز ناهم‌ساز است. در این معنا، فمینیسم جهت تغییر و تحول معطوف به جنس حاکم، در آفریدن مردانی که هستی زنان، خواسته، اراده، احساس و افکارشان را دیده، جدی گرفته و زندگی با او را بدانند، دارای ایستاری مدعی و مبارز نیست. ظاهری دارد که بر روی یک واکنش، رد و مخالفتی صرف نقش بسته و به‌همین علت نیز، در تبدیل شدن به یک نیروی حل برای وضعیت کائوتیک، بحرانی و پر از کشتار موجود در زندگی مشترک، ناموفق مانده است.

فمینیسم در مشاهده و پذیرفتن کم‌وکاستی‌های موجود، در مرحله‌یی که بدان رسیده در درون یک محافظه‌کاری قرار دارد. برخی‌ها فمینیستانه می‌گویند: «فمینیسم، یک انتقاد بزرگ از حاکمیت است.» حال آنکه، انتقاد بزرگ از حاکمیت، در آلت‌رناتیو شدن آن می‌باشد. امروزه سیستم آنقدر باریک‌بینانه آن را به کار می‌بندد که بدون اینکه نیازی به مخالفت داشته باشد، جوانب قابل انتقاد خود را به مثابه‌ی

تشکیلات خود مورد انتقاد قرار می‌دهد. مشکل در تئوری حتی در سطح پارادایمیک، دیگر تنها در انجام انتقاد به سیستم نیست، بلکه مشکل، در گذار از پارادایم سیستم و آلترناتیو شدن آن است.

درست در این نقطه، یکی از انتقادات اساسی مان به جنبش‌های فمینیستی، گذار نکردن از درون سیستمی بودن است. درون و یا برون سیستمی بودن، پیش از هر چیز با تعیین کردن و یا نکردن مسیر و افق فکری مان توسط نهادهای آگاهی ارتباط دارد که سیستم تولید کرده است. جهت دریافتن برون سیستمی بودن به لحاظ تفکر، عاطفه، زندگی و احساس کردن، گاهی اوقات لازم است برای یک روز هم که شده، به بیرون از مرزهای مادی سیستم برویم. حیات در خارج از آنچه که در شهرها به ما ارایه کرده، بسیار غنی و زیباست. اگر در دنیایی که زندگی کودکان، زنان و جوانان در آتش می‌سوزند، از آسودگی خود ناراحت نمی‌شوید، بدین معناست که در فلسفه‌ی آزادی و اخلاق شما مشکلی وجود دارد.

گاهی اوقات لازم است برای حس کردن آزادی، برون سیستم را که پدیده‌ی است با دست، گرفتنی، با چشم، دیدنی و با روح، زیستن است تجربه نمود. آزمودن سیستم به لحاظ روزانه و آنی با گفتن "آیا برون از سیستم، چیزی میسر است؟" جایی که بدان رسیده شود، البته باز درون سیستم خواهد بود. گفتن اینکه تا چه اندازه امکان دارد چیزی بیرون از سیستم باشد، انجام ندادن جستجوی آلترناتیو و مبهم کردن این اصطلاح، نشانگر این است که چقدر در جستجوگری برون سیستمی بودن صمیمیت وجود دارد. البته که چیزی به نام بیرون از سیستم امکان دارد. کافی است که جسارت این کار را داشته باشیم. برای این زنان، به خصوص برای فمینیست‌هایی که ده‌ها سال است بسیاری اتوپیای زن را ساخته‌اند، وضعیتی است که بایستی بسیار زودتر دریافته شود.

جنبش آزادی زنان کوردستان، فمینیسم را هویدا ساخته، مساله‌ی زن و حل آن را قابل رویت کرده و همراه با ارزش‌های زنانه‌ی که آفریده، با بررسی ارزش‌های مبارزاتی، تجربیات و آزمون‌های زنان از خاورمیانه، آسیای دور، آمریکای لاتین و بسیاری فرهنگ‌های مختلف، آزمون‌های خود را نیز تحلیل کرده؛ ژنولوژی را، به عنوان هستی‌یابی، علم شناساندن و تداوم بخشی زن پدید خواهد آورد. چون هستی زن اجتماعی است، این علم در همان حال، علم زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

این مرحله‌ی شکل‌گیری، مرحله‌ی زدودن فمینیسم از تأثیرات سیستم حاکمیت‌گرا و محدوده‌های آن، همچنین بنانهادن سیستمانه‌ی آترناتیو آزادی زن نیز خواهد بود. در این معنا، ژنولوژی یک ظهور نوین می‌باشد. و هر ظهوری، یک آترناتیو است. به‌لحاظ گستره و جوهر، علم زن، پاسخ این سده خواهد بود. در همان حال، به‌مثابه‌ی علم جامعه‌گسترش خواهد یافت. از این لحاظ، با گشودن رگ‌های باقیمانده و مسدود مارژینال فمینیسم، جهت تحقق و سازماندهی آزادی اجتماعی در پیرامون زن می‌گوییم ژنولوژی.

فمینیسم به‌رغم اینکه واقعیت زن بودن را قابل رویت ساخته، اما افق دموکراسی‌های غرب‌محور را پشت سر نگذاشته است. بر این مبنای عدم درک و گذار کامل از شیوه‌ی زندگی کاپیتالیسم تعیین‌کننده می‌باشد. یک مبارزه‌ی زنانه که از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نگسسته، قادر به ترویج آزادی نخواهد بود. جامعه برای اینکه بتواند کاپیتالیسم را رد نموده و آترناتیو آن شود، به عقل و سرشت زن نیاز دارد. چونکه آنچه که قادر به بازآفرینی طبیعت اجتماعی‌ای باشد که در سطح بالایی تخریب شده و از کشتار جمعی گذرانده شده، سرشت زن است. جهت احیای این سرشت و همراه با آن، زندگی بخشیدن به طبیعت اجتماعی، می‌گوییم ژنولوژی.

«جنبش فمینیستی در پرتو آگاهی از این واقعیات، ناچار است که رادیکال‌ترین جنبش مخالف نظام گردد. آزادی، برابری و دموکراسی زن که نه‌تنها مدرنیته‌ی رسمی بلکه تمامی ادوار هیرارشی و تمدن در تمامی بافت‌های اجتماعی از لحاظ ذهنی و جسمی وی را به اسارت درآورده و به‌شکل ژرف‌ترین بردگی به‌کار واداشته‌اند، مستلزم فعالیت‌های تئوریک، مبارزات ایدئولوژیک و فعالیت‌های برنامه‌بی-سازمانی بسیار وسیع و مهم‌تر از همه اقداماتی نیرومند می‌باشد. بدون این‌ها فمینیسم و فعالیت‌های حوزه‌ی زن، فراتر از فعالیت‌های لیبرال زنان که در راستای تسهیل کار نظام صورت می‌گیرند، معنای دیگری نخواهند داشت.»

موارد و انتقاداتی را که رهبر عبدالله اوجالان بدان جلب توجه کرده، چنین درمی‌یابیم که برای آزادی زن و همه‌ی زنان کنش‌گر صدق می‌کنند. زیرا دام‌های سیستم که همچون تهدیدی برای جنبش‌های ظهوریافته‌ی زن دیده می‌شوند، بیش از هر چیزی، زنان را در هدف قرار می‌دهد. بدون انجام گسترده‌ترین مبارزه از سوی زنان، اگر تنها با دیدی انتقادی به سیستم نگریسته شود یا اینکه تنها در سطح

تئوریک، آن را مورد واشکافی قرار داد، نمی‌توان از این دام‌ها عبور کرد. بدون گذار از این دام‌ها نیز رهایی و آزادی زنان و حتی پشتوانه‌ی زندگی در دنیای موجود تحقق نخواهد یافت.

ژنولوژی به تأثیرات متقابل دینامیسم‌های مبارزات جهانی و بومی زن بر یکدیگر باور دارد. مشارکت‌دهی به حضور و مبارزه‌ی جنبش‌های زنان دنیا در مبارزه‌ی آزادی زنان کوردستان و غنی‌ساختن آن با آنها افتخار می‌ورزد. همچنین مقاومت‌های همه‌ی زنان در داخل سیستم را دیده و به آنها ارزش می‌نهد. در مورد چگونگی تأثیر مبارزه‌ی زنان زحمتکش که در حرکت‌های جامعه‌ی مدنی، درون خانه، مزارع، کارخانجات، احزاب، جنبش‌های زیست‌بوم‌شناسی، در حوزه‌های پزشکی و آموزشی و در محافل آکادمی فعالیت می‌کنند، پژوهش انجام می‌دهد. به‌همین علت، بر اساس میراث جنبش‌های زنان دنیا و با فراهم‌آوردن زمینه‌ی همکاری و بسترهای نو، جهت گذار از بن‌بست موجود فمینیسم و تمامی جنبش‌های زنان در شخص ما، با سازمان‌ها و نهادهای زنان دنیا و صالی نیرومندتر انجام داده و جهت به انجام‌رسانیدن حمله‌ی برای آزادی و رهایی زن می‌گوییم **ژنولوژی**.

در کائوس موجود در روزگارمان، شانس و امکان تغییر و تحول بسیاری حوزه‌ها و پدیده‌های پریشان‌دار نیز افزایش می‌یابد. اگر در این واقعیت کائوس، ما به‌عنوان جنبش‌های آزادی نیز قادر به انجام روشنگری و سازماندهی لازمه شویم، موفق به برداشتن خیزهای عالی در راستای آزادی، صلح و عدالت خواهیم گشت. با ارزش‌هایی که طی هزاران سال از راه مبارزه و مقاومت دشوار اندوخته‌ایم، می‌توانیم بنا به بحران‌های موجود به یک بیداری و سازماندهی بزرگ دست یابیم که به موفقیت انقلاب زن بینجامد. می‌توانیم یک دنیای نوین را در پیرامون زن که در هر دوره تاریخ اجتماعی و در مرکز زندگی وجود دارد بیافرینیم.

امروزه تئوری و پارادایم‌هایی که آزادی زن را نادیده گرفته و برای آن ارزش قایل نیستند، شانس عملی شدن آنها در زندگی وجود ندارد. با دنیایی روبه‌رو هستیم که آزادی زن را با مقاومت زنان می‌شناسد. چون هنوز به‌تمامی به موفقیت دست نیافته‌ایم، با یک جنگ پیچیده و بی‌امان با قدرت مرد بسر می‌بریم. برای پیروزی، بایستی جنس‌مان را از واپس‌گرایی دینی، فئودالی، کالاسازی کاپیتالیسم و برخورد‌های ابژه‌انگارانه بدرآوریم. گسست‌مان از اخلاق، دوست‌داشتن و ازدواج

نظام فرادست مرد، از شروط اساسی پیروزی مان هستند. در حرکت به سوی شناخت تمامی وظایف نیمه تمام مان و کسب موفقیت در آنها، جهت انجام سازماندهی مشترک و "کسب پیروزی در دعوی شرافتمندانه‌ی خلق‌ها از راه خیزش بزرگ زن" (۴۵) همراه با جنبش‌های فمینیستی دنیا، همه‌ی زنان آزادیخواهی که در زمینه‌های مختلف مبارزه می‌کنند و جنبش‌های زن از خلق‌های مختلف می‌گوییم **ژنولوژی**.

### ژنولوژی به مثابه‌ی ظهور در برابر جنسیت‌گرایی که یک ایدئولوژی قدرت می‌باشد

رهبر عبدالله اوجالان اظهار می‌دارد: «جنسیت‌گرایی، از زمان ظهور هیپرارشیک تابحال، به عنوان ایدئولوژی قدرت، بار معنایی یافته است.» در همان حال می‌گوید: «ژنولوژی می‌تواند یک ظهور بنیادین باشد.» آیا می‌توانیم این هر دو "ظهور" را به لحاظ دیالکتیک ضدیت و دیالکتیک حل ارزیابی نماییم؟ یکی ایدئولوژی است که به صورت ظهوری درآمده که جوش دهنده‌ی تمامی قدرت‌های پنج هزارساله گشته، زن را از هر لحاظی به نابودی کشانده و به مثابه‌ی ایدئولوژیک آن را هیچ گردانده است. دیگری ظهوری است که مدعی پیگیر بودن همه‌ی تخریبات این ایدئولوژی بوده و در مقابل این، ادعای بازآفرینی دنیای زن‌بودنی مبتنی بر آزادی، صلح، دوست داشتن، عدالت، زیبایی و ارزش‌های بسیار دیگری را دارد. در قرنی که جنسیت‌گرایی دچار ورشکستگی شده، می‌گوییم **ژنولوژی**. در عصری که جنسیت‌گرایی در آن مغلوب گشته، می‌توانیم "یک ظهور بنیادین" باشیم.

آنچه که به همه‌ی مردها حق نامحدودی را در باب زنان داده، حتی حق کشتن آنها را روا می‌بیند، ایدئولوژی جنسیت‌گرایی است. در این واقعیت جامعه‌شناسی، در حالی که دنیای مان با مردانی بسر می‌برد که هر روز این حقوق نامحدود را اجرا می‌کنند، می‌توان از کدام آزادی و تحقق یافتن ارزش‌های زن بودن بحث به میان آوریم که؟ در واقعیت روابطی که اکثراً حاوی سوءاستفاده، تجاوز، پرخاشگری، حقارت و بی‌احترامی است، می‌توانیم دوست داشتن و عشق را در کجا و چگونه جای دهیم؟

آیا به راستی آنچه که ما به این واقعیت تحمیل نماییم، نیاز به یک انقلاب زن نیست؟ پاسخ ما "آری" است.

جهت واشکافی گسترده‌ی جنسیت‌گرایی اجتماعی و گذار از آن، همچنین کسب موفقیت در حساب‌خواهی پنج‌هزارساله می‌گوییم **ژنولوژی**. در عصری که در آن زندگی می‌کنیم، زن به‌عنوان ابزاری که در هیچ دوره‌ی تاریخی وجود نداشته، از جوانب زیادی مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد؛ به‌مثابه‌ی "نخستین و آخرین مستعمره" از "آن‌های بسیار دشواری می‌گذرد. زن که در طول اعصار از حیث ایدئولوژیک هیچ‌گردانده شده، در روزگارمان به‌لحاظ بیولوژیک، به شیوه‌ی بسیار نظام‌مند نیست می‌گردد. موجودی که بی‌ارزش گردانده شده، به‌طور طبیعی، ادامه‌دادن به موجودیتش نیز معنایی دربر نخواهد داشت. ژنولوژی برای هستی‌یابی و هستی‌بخشیدن بوده و در برابر هیچ‌گردانی ایدئولوژیک و نابودی زیست‌شناختی می‌ایستد.

هیچ‌گردانی ایدئولوژیک به‌مثابه‌ی یک مرحله و فرجام ایدئولوژی جنسیت‌گرایی به‌کار گرفته شد و رشد یافت. این کار، یکی از بزرگ‌ترین جرم‌های بشریت می‌باشد که در برابر زن به‌کار گرفته شده است. در همان حال، یکی از بزرگ‌ترین جرم‌های فکری می‌باشد که پیشینه‌ی پنج‌هزارساله را داراست. این کار، در به‌وجودآوردن جرم، به نوبت و به‌طور درهم‌تنیده، اسطوره، دین، فلسفه و علم همدیگر را یاری رسانده و به‌شکل پیاپی و مداوم به‌کار گرفته شده است. انسانیت را نیز شریک جرمی کردند که بر مبنای این هیچ‌گردانی ایدئولوژیک علیه زن گسترش یافت. ضعیف و جنس دوم بودن زن، حتی انسان نبودن او، گناهکاربودنش از هنگام تولد، تربیت‌کردن آن با فشار و خشونت مداوم و بسیاری باوری و فکر دیگر مشابه این‌ها در سر تمامی انسانیت - حتی در اکثریت چشمگیری از زنان نیز - جای انداخته شده است. این در همان حال، یک جرم اخلاقی و وجدانی مبتنی بر فریفتن انسان است. اکنون جهت حساب‌پرسی از این جرایم و زدودن آلودگان به این جرم می‌گوییم **ژنولوژی**.

مبارزه‌ی موجودیت و شاکله‌یابی ایدئولوژیک که سال‌هاست در برابر این هیچ‌گردانی ایدئولوژیک انجام داده‌ایم، بایستی آن را جهت ازمیان‌بردن ریشه‌یی هیچ‌گردانی ایدئولوژیک پیشبرد و تداوم بخشیم. به‌همین علت نیز با همه‌ی شرکای



جرم هیچ‌گردانی ایدئولوژیک، به حساب‌خواهی می‌پردازیم. اسطوره ما را از حیث ایدئولوژیکی، چگونه و با کدام استدلال‌ها هیچ‌گردانید؟ دین این را چگونه تحویل گرفته و تداوم بخشید؟ سپس فلسفه و بعدها علم چگونه آن را ادامه دادند؟ در روزگار ما چگونه جرایم هر چهار حوزه، متداخل و لایه‌لایه گشته و در کدام عرصه‌ها ادامه می‌یابد؟ جهت‌پیگیری هزاران پرسش و آشکارکردن این جرم، حساب‌پرسی به‌جای آن، و ساختاربندی نیرومند هستی‌مان به‌لحاظ ایدئولوژیکی که هر یک به اندازه‌ی نان، آب و هوا ضرورت دارند، بایستی ژنولوژی را پیشبرد دهیم.

با پشت‌بستن به تمامی ارزش‌های الهگی می‌توانیم به حساب‌خواهی از اسطوره پرداخته و آن را روزآمد سازیم. قادریم با سازماندهی نیروی ایمان دل‌زن که به منفعت چشم‌ندارد، حساب‌پرسی‌مان را با آن وجه ادیان که زن را هیچ‌گردانده انجام دهیم. می‌توانیم با گذار از عقل مردانه‌ی حاکم در فلسفه‌ی یونان که می‌گوید: «زن، مردی است که ناقص آفریده شده» با فلسفه به حساب‌خواهی پرداخته و با پشت‌بستن به اعتقاد، جسارت، ظرافت و خرد هیپاتی<sup>۶</sup>، به حساب‌خواهی با علم پردازیم. «تحقق نیرومندسازی جسمی، روحی و ذهنی زن، شاید هم جزو بارزترین اقدامات انقلابی است. در فرهنگ خاورمیانه که در دورانی مرکز فرهنگ ایزدبانوی مادر بوده، جهت پیشرفت دوباره‌ی زن و تصمیم‌گیری مستقل از راه ارزش‌های اجتماعی، واصل کردن به نیروی ترجیح‌دهی و یاری‌رساندن به این کار، به یک قهرمانی واقعی در راه آزادی نیاز دارد.» این گفته‌های رهبر عبدالله اوجالان، بر جسارت‌مان جهت انجام این حساب‌خواهی‌ها می‌افزاید.

برای اینکه زن را تا حد ممکن بی‌ارزش، بی‌فایده، بی‌عقل، مضر و خطرناک نشان داده و همه جامعه را به این بیاورانند، طی هزاران سال، ابزارهای خشونت و ایدئولوژیک، به‌طور متداخل به‌کار گرفته شده‌اند. در نتیجه، این به یک اعتقاد و فرهنگ متحول گشت. رهبر عبدالله اوجالان به مرحله‌یی که گفتمان اسطوره‌یی در فرهنگ خاورمیانه به‌وجود آمد، نخستین شکست جنسی، و به تحولاتی که در

---

<sup>۶</sup> فیلسوف زن نوافلاطونی که به عنوان نخستین زن برجسته‌ی ریاضی‌دان و آخرین کتابدار کتابخانه‌ی اسکندریه شناخته می‌شود. او استاد فلسفه و ریاضی در شهر اسکندریه بود و در علم نجوم تبحر داشت. وی در دوران حکومت روم بر مصر در اسکندریه زندگی می‌کرد و به دست مسیحیان و با تحریک کلیسا به اتهام جادوگری کشته شد. «هیپاتی» بیانگر نقش ارزنده‌ی زنان در عرصه‌ی علم است.

پیرامون زن در تاریخ ادیان یکتاپرستی روی دادند نیز، دومین شکست بزرگ جنسی می‌گوید. ضد انقلاب موجود در شکست دوران اسطوره با نپهان شدن در امر خدا، به‌صورت قانون درآمد. تمامی این تحولات، در وضعیتی هستند که باز هم به‌عنوان یک ایدئولوژی قدرت، بنیانش را از ایدئولوژی جنسیت‌گرایی می‌گیرد. رهبر عبدالله اوجالان هنگامی که می‌گوید: «از این پس، شعارمان این است: "تحقق بخشیدن به سومین شکست بزرگ جنسیتی علیه مرد"». با تحقق سومین شکست بزرگی جنسی علیه مرد، در وضعیتی است که حرکتی بزرگ را به نفع زن که شایسته‌ی تاریخش باشد، انجام داد. سقوط‌های بزرگ، خیزش‌هایش نیز بزرگ خواهند بود. بر این مبنا همچون مؤمن‌های نو دین ایزدبانو برخورد کرده و می‌توانیم به مادرانگی مقدس و زنانگی عشق که مستحق آن شود، دست یابیم.» یک هدف دیگر ژنولوژی، تحقق بخشیدن به سومین شکست جنسی علیه مرد و به نفع زن می‌باشد. جهت گفتگو درباره‌ی اولین و دومین شکست جنسی و تمامی تأثیرات آن، آنچه که از ما گرفتند و بردند و چگونگی بازپس‌گیری آنها، همچنین در مورد چگونگی لزوم انجام سومین شکست جنسی و عملی‌ساختن همه‌ی این کارها می‌گوییم ژنولوژی.

### جهت یک دفاع ذاتی شکست‌ناپذیر

زن که دفاع ذاتی و دفاع مشروعش درهم شکسته و ضعیف گردانده شده، جهت نیرومندکردن و شکست‌ناپذیرساختن دفاع ذاتی و مشروعش می‌گوییم ژنولوژی. شاید هم اگر ژنولوژی را پیش از هر چیز به‌مثابه‌ی یک علم دفاع ذاتی و مشروع درک نماییم صحیح‌تر است. در کل، آگاهی و مکانیسم‌های دفاع ذاتی طبیعت، باطنی هستند. به‌رغم اینکه در اوایل این تاریخ، در زنان بسیار نیرومند بوده، متوجه‌بودگی و آگاهی‌شان درباره‌ی سرشت‌شان را تضعیف ساختند، لذا دفاع ذاتی‌شان دچار زیان عمیقی گشت. این روند، مراحل طبیعی نبودند که همین‌طور خودبخودی و یا از روی رضایت زنان صورت گرفته و برده‌وارانه سر خم کنند، بلکه طی جنگ‌هایی خونین و در کنار آن، با نبردهایی ایدئولوژیک و به‌کارگیری ابزار خشونت و تحریف صورت گرفت. بدین ترتیب، زنان از درآمدن به‌صورت خود، جامعه، طبیعت و کیهان

گام به گام دور گردانده شده و آنها را به اشکال مختلف بیگانه شدن محکوم ساختند. خود بیگانه شدن، در حقیقت، یک تخریب و درهم شکستن دفاع ذاتی است. زمانی که این بیگانه شدن عمیق تر گشت، زنان از دفاع ذاتی دور شدند. زن برده و تسلیمیت پذیری که به وجود آورده شد، دفاعش در برابر مرد ارباب و حاکم، دولت، قدرت و تمامی سلاح‌های این‌ها، بسیار ضعیف و بدون تنظیم گشت. وجه بسیار بارز در این واقعه، استثمار زن به لحاظ ذهنی بود. زنان نیز همانند خلق‌ها با استثمار ذهنی یعنی تسلیمیت ایدئولوژیک و یا شکست، به وضعیت آشکار مستعمرگی درآورده شدند.

پتانسیل، آگاهی و واکنش‌های دفاع ذاتی زنان که از طبیعت به میراث گرفته‌اند بسیار نیرومند هستند. چون استثمار ذهنی تمامی این پتانسیل‌ها را به پوچی رسانده و موجب تضعیف بزرگی در باورداشت و اعتماد به نفس زن گشت. این نیز یکی از نقاط درهم شکستن دفاع ذاتی است. بر این مبنا ژنولوژی، طی طرحی تاریخی و روزآمد، نقاط درهم شکستگی دفاع ذاتی را مورد تحقیق قرار می‌دهد. مفهوم، واکنش و روح دفاع ذاتی و مشروع زن در کجا و با کدام روش‌ها درهم شکسته شد؟ این درهم شکستگی چگونه به دنیای زن-مرد و جامعه آسیب رسانده است؟ آیا این درهم شکستگی همچون سرنوشتی ادامه خواهد یافت؟ زن چگونه مفهوم، واکنش و روح دفاع ذاتی و مشروع خود را از سر نو درونی گردانده و به دست خواهد آورد؟ ژنولوژی پیگیر بسیاری مشکل دیگر این عرصه خواهد بود.

دفاع ذاتی برای زنان یک مشکل حیاتی و فوری است. همچنان که فروختن به‌عنوان برده در بازار، بردگی‌سازی سکسی، فاحشگی، از سوی شوهر و خانواده و یا کشتار و کوچاندن در جنگ‌ها، تربیت کردن با گرسنگی، به کار واداشتن به‌عنوان نیروی کار ارزان و هزار نوع شکنجه دیگر که با معنای انسان بودن در تضاد است، هنوز در سده‌ی ۲۱ بر ما روا دیده می‌شود؛ اصلی‌ترین علت این تراژدی‌ها، درهم شکستگی مکانیزم‌های دفاع ذاتی مان می‌باشد. جهت ساختن دوباره و سالم این مکانیزم‌ها، دست‌یابی به یک آگاهی سلیم در مورد زن اهمیت دارد. پدید آوردن علم زن که دربرگیرنده‌ی تاریخ، جامعه و واقعیت زن و جامعه باشد حایز اهمیت است. میلیتاریسم‌ستیزی مبتنی بر دفاع ذاتی در برابر نظامی‌گری که خشونت

ایدئولوژی قدرت می باشد ضروری است. ایجاد آگاهی و علم زن یک دفاع ذاتی می باشد.

اگر خودآگاهی مان تخریب نمی گشت و به وضع آشکار استثمار ذهنی درآورده نمی شدیم، مکانیزم های دفاع ذاتی مان این قدر ضعیف نمی گشت. با در نظر گرفتن این واقعیت، پیش از هر چیز ایجاد اصطلاح، نظریه و نهادهای جوهری خود زن و توان دفاع از این ها را بایستی در گستره ی دفاع ذاتی مد نظر قرار دهیم. نه تنها دفاع ذاتی در معنای فیزیکی، بلکه دفاع ذاتی به لحاظ علمی و فکری نیز ضرورت دارد. «نمی توان به فلاکت بزرگی به اندازه ی ازدست دادن دفاع ذاتی جامعه اندیشید. دولت- ملت جامعه را از علم، هنر و حقیقت دور و بدون دفاع ذاتی رها ساخته که این از اصلی ترین عوامل پوسمان اجتماعی است.» رهبر عبدالله اوجالان در این جملات، به شکل بسیار جالب توجهی، به این موضوع اشاره می نماید. زنان نیز برای هر عرصه یی که می بینند جامعه و زن بدون دفاع ذاتی وا گذاشته شده اند، می توانند از طریق هنر، حقیقت و گستره ی علم زن مداخله نموده و جلوی فلاکت هایی را که بر جامعه تحمیل می شوند بگیرند. ژنولوژی می تواند در گستره ی آگاهی دفاع ذاتی، به تمامی عرصه هایی که جامعه را از جامعه بودن به در آورده اند معطوف گردد؛ اگر آلترناتیو بسازد، می تواند راه چاره ها و حل های وسیعی را به وجود آورد. که می تواند پاسخی باشند برای تحلیلات و تحقیقات زن ستیزی که در حوزه ی علم صورت گرفته اند. به وجود آوردن علم زن، تا جایی که به اخلاق و حقیقت علم پایبند باشد، از حیث دموکراتیک شدن و دموکراتیک ماندن نیز یک فعالیت دفاع ذاتی است. ژنولوژی این فعالیت ها را از طریق آکادمی های زن در جامعه سازماندهی می نماید.



## ژن چیست؟ ژنولوژی چیست؟

تعریف هستی، در درک از هستی و رهیافت مسایلی که پیرامون آن وجود دارند، تعیین کننده می باشد. اگر تعریف سالمی نداشته باشیم، راهی که به نام شناخت هستی و حل مسایل آن برگزیده ایم از سرآغاز اشتباه خواهد بود. تعریف صحیح در مورد هستی، ما را به حقیقت هستی خواهد رساند. نمی توانیم علم چیزی را بسازیم که فاقد تعریف باشد. این قاعده شامل ژنولوژی هم می شود. تا زمانی که تعریف سالمی از ژن نشود، ژنولوژی سالمی پدیدار نخواهد گشت.

در بنیان تمامی بحران های جهانی، پاسخی های ارایه شونده که ارایه نشد و یا پاسخ های فریبنده و مبتنی بر باورداشت ثابت و کج فهمی که به این پرسش داده شده اند، دارای نقشی تعیین کننده هستند. چیستی و چگونه هستی زن، چیستی و چگونه زندگی و جامعه را تعیین می کند. در واقع، "ژن چیست؟" طرح پرسش "زندگی چیست؟ جامعه چیست؟" می باشد. نقش زن در زندگی اجتماعی، تقریباً در ۹۸ درصد از تاریخ انسانیت در سطح پیشاهنگی تعیین کننده بوده است. این، مدت زمانی نیست که به آسانی فراموش شده و یا از حافظه ی اجتماعی پاک گردد. اکنون نیز روابط زن، زندگی و جامعه پدیده هایی هستند که بیش از هر چیزی، یکدیگر را تحت تأثیر قرار داده و تعیین می نمایند؛ خواه بااراده ی ذاتی خویش، خواه به منزله ی ابزاری که نظام ها مورد استفاده قرار می دهند. در نتیجه، زن به مثابه ی هستی، در زندگی اجتماعی نقش کلیدی ایفا می نماید. پس، زن چیست؟ از حیث هستی شناختی، زن بیانگر چه چیزی است؟ آیا زن طبیعتی دارد؟ این پرسش ها از دورانی که ذهنیت مردسالار و نهادهای آن، زن را مغلوب ساخته اند تاکنون، جزو مؤثرترین ها هستند.

و از آن روز تابحال «زن موجودی است که مرد بیشترین دروغ را در مورد آن ساخته.<sup>(۴۶)</sup> زن؛ در اساطیر، ادیان، هنر، فلسفه و علوم که از جانب افکار مردسالار

تولید گشته‌اند، به صورت موجودی درآورده شده که همیشه هم ترسناک بوده و هم به‌رغم زن، تعاریفی بسیار بی‌ارزش و با اهداف ایدئولوژیک در مورد او صورت گرفته‌اند. حتی بود و نبودش، روح دارد یا نه و انسان بودن یا نبودنش، به بحث گذاشته شده است. هنگامی در گستره‌ی ژنولوژی به هستی زن می‌پردازیم، متوجهیم که این حوزه نیازمند پژوهشی جامع و بسیار جدی است. همگام با ایجاد ژنولوژی و تمامی حوزه‌هایش از حیث هستی‌شناختی، به آگاهی صحیحی در مورد زن دست خواهیم یافت. روشن است این مطلب نیازمند پژوهش‌گری موشکافانه و حساس می‌باشد که از واژه‌ی زن از حیث واژه‌شناختی تا معنای زن از حیث هستی‌شناختی، بایستی مورد بررسی قرار دهیم.

## زن در زبان‌های گوناگون

متوجهیم که انکار موجود حول موجودیت زن که نادیده گرفته شده و به‌منزله‌ی مفهوم و معنویات تحت نابودی قرار گرفته، از نام‌گذاری آغاز شده است. در این گستره، می‌توان به نقطه‌ی مقابل واژه‌ی ترکی زن در دیگر زبان‌ها پرداخت که در واژه‌نامه‌ی ترکی به‌مثابه‌ی «انسان مادینه‌ی به کمال رسیده، مخالف مرد یا آدم» بیان شده است.

زن در زبان کوردی ژن، در هوری آشت، زازایی جین، (جمع آن جنی است) سورانی آفرت، سومری نیتا، فارسی زن، ارمنی گین، رومی گیمه، آلمانی فراو، لاتینی فمین، عربی مرأة، (جمع آن نساء) فرانسوی فمینا، چینی گین، یونانی گینو، عبرانی ایششا، ترکی کادن، (از واژه‌ی خواتن- خاتون زبان سفدی که یکی از خلق‌های با ریشه‌ی ایرانی است برگرفته شده).

در زبان کوردی و چندین زبان دیگر، ریشه‌ی واژه‌ی زن، زندگی، طبیعت و آزادی یکی هستند. در زبان کوردی زندگی ژی، ژیان، ژین، همچنین شن، جان، جیهان، گیان و جبه یکی هستند. همچنین کلمات ژیندا (زنده)، ژیندار (جاندار) - سرزندگی، ژینده (شاد، سالم، زنده، انرژیک، سرزنده) نیز با کلمات زندگی و زن ریشه‌ی مشترک دارند. در زبان سومری ریشه کلمه‌ی زندگی تی، تیی است. کلمه‌ی آمارگی در زبان سومری که به معنی آزادی است به مفهوم بازگشت به مادر نیز می‌باشد. در زبان عربی زندگی به معنی عیش است. نام عایشه از این ریشه مشتق

شده است. همچنین کلمه‌ی حیات، کلمه‌ی مؤنث دیگری است که به معنی زندگی هست و نام یک زن است. در زبان عربی کلمات نیسا و انسان نیز که به معنی زنان است، قابل توجه هستند. همچنین در زبان عبری خلاف دیگر زبان‌ها "عیششا" که از واژه‌ی "عش" مشتق شده، به معنی مرد است که از حیث تشریح سطح بازتاب‌دهی نهادینه‌شدگی در زبان ذهنیت مرد حاکم جالب توجه می‌باشد. در زبان اسپانیایی لاویتا یعنی واژه‌ی زندگی مادینه است. در زبان فارسی واژه‌های زن و زندگی یک ریشه‌ی مشترک دارند.

بدون شک انجام این پژوهش در خیلی از زبان‌ها دارای اهمیت است. لذا به میزان آگاهی از مشتق‌شدن کلمه‌ی زن در هر زبانی که حاوی چه ریشه‌یی است، به همان اندازه، واقف‌بودن بر نام و تعاریفی که در مراحل مختلف تاریخ اجتماعی برای زن تعیین شده، با اهمیت است. زیرا اصطلاح‌سازی بازتابی از زندگی و کار بسیار مهمی است. زندگی هر چه که باشد، زبان، پژواک آن است. اینکه در مراحل پیش از ظهور جنسیت‌گرایی اجتماعی، هر جامعه جهت هستی‌یابی زن از کدام اصطلاح استفاده کرده و ارزیابی و پژوهش تفاوت میان آن‌ها در دست‌یابی به حقیقت زن، گام‌های مهمی خواهند بود.

### سفر به خویشتن

در جهانی که زندگی می‌کنیم خطری موضوع بحث است که موجودیت زن با جنگ، مهاجرت، گرسنگی، فحوش، پورنو، فقر، بیکاری سیاست‌نهادهای مردسالار آموزش، بهداشت، جنون همسر-معشوق و تهدید بی‌شمار دیگری دست و پنجه نرم می‌کند. «واقعیتی که موجودیتش با نابودی رویاروست، اولین مساله‌اش آزادی نیست، بلکه ابتدا این است که موجودیت خویش را حفظ کند و به تناسبی که این امر میسر گردد، آن را به‌طور مختلط آزاد نماید. آن‌که فاقد موجودیت است، نمی‌تواند آزادی داشته باشد. آزادی تنها با موجودیت می‌تواند میسر گردد.»<sup>(۴۷)</sup> امروزه یک نظام هژمونیک وجود دارد که به‌دنبال نیست و نابودسازی موجودیت جسمی و ایدئولوژیکی زن است. در این صورت، در مقابل نظام، ابتدا دفاع از هستی خویش را با امکانات ذاتی‌مان خواهیم آموخت. جهت اینکه زنی، توان دفاع از موجودیت خویش را داشته باشد، باید قادر به شناخت و تعریف هستی خویش



باشد؛ پیدایش و موجودیتش را با اصطلاحات و تعاریف خود اسم‌گذاری کرده و معنا ببخشد.

سیمون دوبووار، آغازگر جریان اگزیستانسیالیسم<sup>۱</sup> فمینیستی در اثری با عنوان "جنس دوم" در سال ۱۹۴۹ با بیان اینکه منشا مسایل اجتماعی "با شیوه‌ی ارزیابی هستی خویش ارتباط دارد" و در ادامه چنین می‌گوید: «... بدین جهت که مردان به منزله‌ی "من" و زنان نیز "دیگری" در نظر گرفته شده‌اند، زنان تا زمانی که خود و موارد مربوط به خویش را تعریف ننمایند، به مثابه‌ی "دیگری"، محکوم به تعریف شدن از جانب مرد خواهند بود.»

جهت رهایی از "محکومیت تعریف شدن به منزله‌ی دیگری" بایستی خود بتوانیم خود را تعریف نماییم. «زیرا آنکه قادر به تعریف خویش نباشد از جانب دیگران تعریف خواهد شد.» تحلیلات رهبر عبدالله اوجالان که بر اهمیت تعریف زن تأکید می‌نماید جالب توجه هستند: «پیش از هر چیز، تعریف زن در راستای زندگی صحیح و مشخص کردن نقش آن در حیات اجتماعی اساس می‌باشد. این نظر را از حیث ویژگی‌های زیست‌شناختی و جایگاه اجتماعی مطرح نمی‌کنیم، بلکه به منزله‌ی هستی واژه‌ی زن با اهمیت است. به میزان تعریف زن، تعریف مرد نیز در فهرست احتمالات قرار خواهد گرفت.»

یکی از نکات پایه‌یی ژنولوژی جهت شناخت و تعریف صحیح هستی زن، آنالیز و پژوهش دامن‌گستری از اسطوره، دین، فلسفه و علوم است که شناخت، تعریف و پژوهشی صحیح از زن ارایه نمی‌دهند؛ تغییر تعاریف اشتباه‌آمیز اینان در باب هستی زن می‌باشد. یکی دیگر از نکات پایه‌یی، تعریف خویش با دیدی مادینه و تسویه حساب با هر نوع ذهنیت قدرت طلب که به‌رغم ما، ما را تعریف می‌کند. یعنی تعریف مان را از خویش، با "رد" تعاریف اشتباه و انحرافی تحمیل شده بر هستی مان و بر مبنای تجربیات و فهم ذاتی مان صورت می‌دهیم. از وجهی دیگر، اسم‌گذاری خودمان است به‌رغم نام‌گذاری‌های اشتباه هزاران ساله و به‌منزله‌ی بیان معنی دار

---

<sup>۱</sup> اگزیستانسیالیسم یا هستی‌گرایی (به انگلیسی: Existentialism) اصطلاحی است که به کارهای فیلسوفان مشخصی از اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل قرن بیستم اعمال می‌شود که با وجود تفاوت‌های مکتبی عمیق، در این باور مشترک‌اند که اندیشیدن فلسفی با موضوع انسان آغاز می‌شود نه صرفاً اندیشیدن موضوعی. اگزیستانسیالیسم در مورد مرکز قراردادن انسان جهت تشریح همه‌ی حقایق و پدیده‌های هستی مورد انتقاد قرار گرفته است.

عدم نابودی مان. اسم‌گذاری، ویژگی مختص به ایزدبانوهاست. برقراری ارتباط با هویت الهگی در درازمدت‌ترین تاریخ اجتماعی و نام‌گذاری خویش، بدین معناست که در تعریف هستی خویش راه صحیحی را می‌پیماییم، یعنی بر روی ریشه‌های مان قرار گرفته‌ایم.

ژنولوژی افشا خواهد نمود که تعریف کردن ما به‌رغم ما و جهت‌دهی زندگی مان بر مبنای این تعاریف، ظالمانه‌ترین نوع خشونت است. این نوع خشونت ظالمانه طی پنج هزار سال، یعنی نخستین گام‌های نیست‌انگاری هستی مان و تعاریف اشتباه و ناحق و متضاد با سرشت مان، یک تهاجم ایدئولوژیکی گسترده بر هویت زن است. پژوهش خواهیم کرد که این تهاجم، ساخته‌ی کدام دست و دستگاه مردسالار است. جهت پاسخ‌دادن به این پرسش که "این واقعیت، در طول تاریخ حیات اجتماعی زن چه معنایی دربرداشته است؟" باید نخست به ادراک و تعاریفی بنگریم که در ادوار مختلف تاریخ در مورد زن صورت گرفته‌اند. زن در اسطوره، دین، فلسفه و علم چیست؟ بایستی این را خیلی خوب دریابیم. زیرا اگر بر تعاریفی که آن‌ها از ما کرده‌اند و در آنها زندگانی مان را حبس کرده و جسم مان را به قتل رسانده‌اند، آگاه نشده و افشا نسازیم، نخواهیم توانست به تعاریف صحیحی در مورد خویش دست یابیم.

ماریا دالی از فمینیست‌های تندرو می‌گوید: «گشت زنان از عرصه‌یی که خودویژه نبوده و ساختگی است به‌سوی میدان حقیقت می‌باشد... مسافران از سوئی ناگزیر به نام‌گذاری‌های مردسالارانه‌اند؛ از دیگر سو خواهند دید ناخوشایندی و این نوع انکارها راهگشای یک خوشایندی خواهد شد. آن خوشایندی، پیشتر به شکل تعریف "من" و جهان بیرونی مردسالارانه، فراسوی مکان مردسالاری، راه حقیقتی است به‌سوی جهان تکوّن و هستی جدید... ما قادریم این گشت را جهت پیشبرد علم هستی مان انجام دهیم.

محور اصلی این سفر، گسست از تعاریف موجودیتی است که طی مرحله‌یی هزاران ساله به‌صورت فشار شدیدی بر آن‌ها دیکته شده و سعی بر قبولانیدن آن کرده‌اند. حال آنکه، زن از یک واقعیت، سرشت آزادی و هستی متعلق به خویش برخوردار است. دارای هویت، هستی و خصایلی است که تحت نیست‌انگاری‌های ایدئولوژیکی نظام قدرت‌طلب و تهاجمات نابودساز تشکیل شده که جلوه‌گر سرشت

زن نیستند. بسیاری از نهادهای نظام دولت‌گرا، قدرت‌گرا، جنسیت‌گرا و سنت‌گرا با استفاده از خشونت ایدئولوژیکی و عریان، مانع از شکل‌گیری، هستی‌یابی و بازتاب سرشت زنان‌اند.

زنان هنگام تعریف هستی خویش، بایستی مدام این واقعیات را در نظر داشته باشند. با نیروی خرد، اندریافت، احساس، عواطف، قادر به تشخیص خواهیم بود که کدام‌یک از ویژگی‌ها متعلق به سرشت ذاتی و هستی‌مان است. با استفاده از شهود حسی، کشف خواهیم کرد کدام ویژگی زیباشناختی و اخلاقی، در راستای جامعه و فرد آزاد مفید است. به‌عنوان مثال، خشونت، در حقیقت، نمی‌تواند یک خصلت زنانه باشد. در واقعیت زن، ویرانگری و کشت و کشتار غالب نیست. به‌همین جهت، ما زنان تا زمان رسیدن به واقعیت عریان و هستی ذاتی‌مان، بایستی از تمامی پوشش‌های ایدئولوژیکی، جامعه‌شناختی، سیاسی، جنسی و... که بر تن‌مان کرده‌اند، اما با ما سازگار نبوده و خفقان‌آورند، از تن‌به‌در کنیم. می‌توانیم خود را مسافر این راه بنامیم. یا اینکه می‌توانیم بگوییم سفر از هستی عایدشده‌ی ما به‌سوی هستی متعلق به ما.

هنگام پرداختن به "چیستی هستی‌یابی زن؟" می‌توانیم از دو راه پیشروی نماییم. نخست بایستی حالات هستی‌ای را که پنج هزار سال است با استعمار و فشاری بی‌امان بر زنان تحمیل شده و زنان نیز به میزان چشمگیری پذیرفته‌اند تمیز داده و تعریف نماییم. «بایستی یکمین گام‌های جامعه‌شناسی، فهم تمامی ماهیت و اشکال سطح بردگی‌ای می‌بود که طی هزاران سال از طریق دست و خرد مرد زورگو و استثمارگر به خورد حیات زن داده می‌شود.»<sup>(۸)</sup> با توجه به این ارزیابی، باید "نخستین گام‌های" به تأخیر افتاده را برداریم. جهت اینکه این گام‌ها ما را به سرشت و هستی‌یابی طبیعی زن و بر این اساس، ژنولوژی آن برساند نیز، باید از راه دومی روبه پیش برویم. باید سرشت، وجود و هستی‌یابی واقعی زن را کشف نماییم. تاریخ بسیار طولانی ما در این باره، برای ما امتیاز است. آزمون‌های رخ داده در گذشته و هستی زن در جوامع طبیعی و نوسنگی، مراحل‌اند که به ما توان خواهند بخشید.

ما از طریق دو راه نیز با انجام اکتشافات در مورد هستی زن، معنی واقعی هستی و کیفیت‌مندی زن را شفاف خواهیم ساخت. به هنگام پیشروی در این مسیر هرگز نباید فراموش کنیم که هستی زن خواه بر مبنای آزادی و خواه بردگی، عنصر

استمراربخش هستی اجتماعی بوده است. بر این مبنا ارایه‌ی تعریفی سالم از طبیعت اجتماعی مرد و زن، با تفهیم این واقعیت از نزدیک مرتبط است. مراحل هزاران ساله‌ی جامعه‌ی طبیعی زن محور بود، به محوریت زن آزاد. تمدن‌های دولت‌گرا که پس از فروپاشی این جوامع، بنیانگذاری و جایگزین آنها شدند، واقعیات اجتماعی‌ای که آن‌ها پدید آوردند برعکس زن محوریت بود، یعنی به محوریت زن برده‌درآورده شده بود. هر چند به بردگی هم کشیده و از خویش نیز بیگانه گشت، اما اگر وجود زن نباشد، این تمدن دولت‌گرای پنج‌هزارساله نمی‌تواند ادامه یابد. «اینکه خانواده با وضعیت موجودش به‌عنوان یک نهاد ایدئولوژیک ارزیابی گردد نیز مهم است. اگر زن و خانواده را با وضعیت موجودش از زیر سلطه‌ی سیستم تمدن، قدرت و دولت بیرون آورید، موارد بسیار اندکی تحت نام نظام باقی می‌ماند... در زمینه‌ی انتقال کاپیتالیسم، سنگین‌ترین بار بر دوش زن قرار داده شده است. اما بها و تاوان این شیوه، شیوه‌ی هستی "الم بار، محرومانه، زبونانه و شکست‌آمیز" نهفته در حالت جنگی با شدت میانه، مستمر و پایان‌ناپذیر است که زنان تحت سیطره‌ی آن می‌باشند.» (۴۹)

«زن پدیده‌ی جسمانی نیست، اجتماعی است... کندوکاو منشا این رخداد و آشکارسازی تحریفات در این مورد، اساسی‌ترین وظایف علوم اجتماعی است...» اگر ژنولوژی این نیاز فوری علوم اجتماعی به انقلاب را تحقق می‌بخشد، نخست باید در انجام "اصلی‌ترین وظایف" که رهبر عبدالله اوجالان بیان نموده‌اند، موفق گردد. اگر زن بودن نه به‌منزله‌ی پدیده‌ی زیست‌شناختی، بلکه همچون پدیده‌ی جامعه‌شناختی به تعاریفی صحیح دست نیابد، نه‌تنها حل مسایل آزادی زنان، بلکه حتی موفق به واشکافی آن نیز نخواهیم شد. در این مورد آنچه نیاز به کسب موفقیت دارد، "...کاوش منشا تحریفات صورت‌گرفته بر روی زن و روشن‌سازی آنهاست" (۵۰) به‌همین جهت همچنان که در بالا بدان اشاره شد تا زمان بررسی منشا باید از راه نخست پیشروی نمود.

## یک کندوکاو باستان‌شناسی: نه لایه در نه هزار سال

طی این سفر می‌توانیم از این نظریه‌ی رهبر عبدالله اوجالان مبنی بر «زنی که باید مورد کندوکاو قرار گیرد.» و این تحلیلات بهره ببریم: «می‌توان شکل‌گیری نخستین زن را مورد پژوهش قرار داد. با تحقیق نه لایه در نه هزار سال می‌توانیم به تاریخی شخصی مان به لحاظ تطبیقی بپردازیم.» این پیشنهادات که وجهی از ژنولوژی را تشکیل می‌دهند، در موضوع راه و روش، ما را راهنمایی خواهند نمود. ژنولوژی در این معنا، باستان‌شناسی علم زن است. همانند اصطلاحات "تبارشناسی اخلاق" نیچه و "دیرینه‌شناسی دانش" میشل فوکو که در جستجوی حقیقت‌اند، ما زنان نیز قادر به اصطلاح‌سازی "باستان‌شناسی زن" خواهیم بود.

قصدمان از این اصطلاح، ایجاد علم کندوکاو مربوط به هستی، هویت، تاریخ، وضعیت امروزین، ساختار عاطفی و فکری زن و همه‌ی پدیده‌های مرتبط با اوست. مقصد ما درآوردن هستی زن از زیر آوار پنج هزارساله‌ی بی‌می‌باشد که بر رویش فرو ریخته است؛ پیروی کردن از زندگی، شهرها و روستاهای اصیل مادر و زن‌محوری است که در زمان‌هایی با دست، خرد، احساس و هوش زن ساخته می‌شد و سپس با تهاجمات مرد فرادست فرو پاشیده شد؛ برای همین، مقصودمان کندوکاو تاریخ است، و اشکافی قالب‌های خرد مردسالاری است. یعنی برداشتن خاک مرده‌بی که بر رویش پاشیده شده و رسیدن به حقایق زن است. حقیقتی که بدان طبیعت زن می‌گویند و آن را اسرارانگیز می‌گرداند، چیست؟ ویژگی‌های حاکم در هستی‌یابی زن کدام‌اند؟ و... ایجاد اصطلاح باستان‌شناسی زن می‌تواند یک روش واقع‌بینانه در پاسخ‌گویی به بسیاری از پرسش‌های مان باشد. انجام باستان‌شناسی زن، می‌تواند یکی از راه‌های گسترش علم هستی زن باشد و در این باره، در درک هستی‌یابی و زندگی آزادانه، راه‌های جدید دیگری را برای ما زنان هموار سازد.

به واقعیتی که ماری دالی می‌گوید بپردازیم: «مسافران از سوئی باید به نام‌های مردسالار جای دهند.» آنچه در اینجا مد نظر است، شناخت، پی‌بردن و و اشکافی اسم‌هایی پدرسالارانه است که به‌رغم ما به ما داده شده‌اند. یعنی خرد مردسالار در اسطوره، فلسفه، دین و علم چه نام‌هایی بر ما گذاشت؟ در ادوار مشخصی از تاریخ و حال، تعاریفی از زن صورت گرفته است. شمار کمی از آنان بر ویژگی‌های مثبت

تأکید دارند. اکثراً نیز با باورداشتن به آنچه که در زن هست و یا به آفریدن این چنین ما زنان توسط خدا، شناسه‌های هستی زن هستند که نظام مردسالاری لایق ما دیده است. تمدن طبقاتی و دولت‌گرا نام‌های بسیاری بر ما گذاشته است. البته یکی از علل تحمیل این همه تعاریف، عاری‌سازی ما از توان درک، تعریف و بیان حقیقت خویش می‌باشد؛ دچار ساختن ما به موقعیتی که فاقد توان تعریف خویش است. در هر صورت، دانستن این نام‌ها مهم‌اند، زیرا به شناساندن ما همراه با امروز، گذشته و آینده‌مان کمک خواهند نمود.

«حل مسایل، با تعریف صحیح آن‌ها ارتباطی تنگاتنگ دارد. تفاوت میان "موجودیت‌هایی که مساله به‌شمار می‌آیند" با "موجودیت‌هایی که حل‌وفصل گشته‌اند"، چیزی است که زمان حال آن را به‌گونه‌ای مطلوب ساخته است. حالت در حال جریان "متحول‌سازی چیزی مساله‌دار به چیزی حل‌وفصل‌گشته" است.» این ارزیابی رهبر عبدالله اوجالان شرح می‌دهد که آگاهی‌یابی و واشکافی تعاریفی که تمدن‌های دولت‌گرا و مردسالار به ما نسبت داده‌اند، چگونه به ما کمک خواهد کرد. بیان "موجودیت‌هایی که مساله به‌شمار می‌آیند" به‌لحاظ موضوع هستی زن، با مسایلی که پیرامون زن وجود دارند برابری می‌نماید. یعنی، اگر خشونت پرجانبه‌یی که تمدن بر ما اعمال می‌کند، جنبه‌یی از مساله است، تعاریف اشتباه نیز جهت سرپوش گذاشتن و نامفهوم‌شدن این خشونت، جنبه‌ی دیگر آن می‌باشد، شاید هم یکی از شدیدترین اشکال خشونت. به‌همین سبب، "موجودیت‌هایی که مساله به‌شمار می‌آیند" حاکی از نهان‌کردن استثماری است که با زنان برده‌شده و اسم‌گذاری‌های اشتباه، بر دنیای زن تحمیل شده است. از این حیث، دانستن نام‌هایی که تمدن به ما نسبت داده، به‌معنای پیشروی به‌سوی "موجودیتی که حل‌وفصل‌گشته" است. اگر این نام‌گذاری‌ها را تحلیل نماییم، قادر به حل‌کردن بردگی تحمیل‌شده بر خویش خواهیم بود. با این واشکافی، می‌توانیم به "چیزی که حال به‌منزله‌ی مطلوبی بنیان یافته" دست یابیم. یعنی با تعریف و واشکافی بردگی تحمیل‌شده بر ما تفاوت هستی واقعی‌مان را با آن ایجاد خواهیم نمود. با متحول‌ساختن چیز پرسه‌مان‌دار به چیز تحلیل‌شده، به‌صورت حالی که تجربه شود درخواهیم آمد، یعنی قیام "این ما نیستیم!" را تجربه خواهیم نمود. با این قیام، موجودیت، هویت و زندگی آزاد درهم‌تنیده‌مان را بنا خواهیم نهاد.

برشمردن برخی از نام‌هایی که تمدن دولت‌گرا لایق ما دیده و سبب قیام‌مان مبنی بر "این ما نیستیم" است، می‌تواند موضوع را قابل فهم و مشخص سازد: "شیطان، ساحر، عفریته، خلق شده از استخوان خمیده‌ی دنده‌ی مرد، کنیزکِ دربار، آنکه جنسیت و زیبایی‌اش، مرد را گمراه و منحرف می‌سازد، تحریک‌کننده، "زن مرد"، برانگیزاننده‌ی جنسی، فتنه‌باز، فاسد، غیبت‌گو، حسود، جنس ضعیف، جنس دوم، مرد ناقص، دامن ناپاک، کهن‌ترین برده، برده‌ی بازار تجارت، کالای زینت و زیبایی، زمین قابل کاشت و برداشت مرد، ساز و نوای دلخواه مرد، آنکه نباید هرگز چماق بر سرش و کره از رحمش کم شود و...»

علت ردیف کردن این همه اسم ناخوشایند، بنا به چنین بودن مسیر سفرمان است. به منزله‌ی دومین گام سفر، همراه با جملات دالی مبنی بر اینکه: «آن مطلوب، منیت و برون‌شد از جهانی که پیشتر مردسالاری به شیوه‌یی می‌شناخت، حرکتی است که به یک دنیای نو هستی و شکل‌گیری فراتر از مکان پدرسالاری می‌رود.» آن "مطلوب"ی را که در جملات بالا آمده تجربه خواهیم نمود. انکار نام‌های مردسالاری یعنی انکار ناخوشایندی‌ها. با اتکا به چه چیزی؟ البته که با اتکا بر تاریخ و آگاهی تاریخی‌مان! با اتکا به جامعه‌ی نوسنگی که در پیشاهنگی ایزدبانوی مادر مابین سال‌های چهار هزار تا ده هزار ق.م به پیشرفته‌ترین سطح می‌رسد؛ با اتکا بر "اتورپته‌ی اجتماعی ارگانیک شکل‌گرفته در پیرامون زن"<sup>(۵۱)</sup> که در دوره‌ی طولانی همچون ۹۸ درصد تاریخ اجتماعی سرآمد بوده است. پیش از ظهور پدرسالاری و تمدن دولت‌گرای مبتنی بر آن که این اتورپته‌ی را از هم بپاشد، در دریافت جامعه‌ی طبیعی چه بودیم ما؟ چگونه تعریف شدیم؟ از جانب چه کسی؟ صفات هستی زن آیا شبیه محتوای نام‌های سوزناکی بود که در بالا برشمردیم؟ دانستن این‌ها، ما را به انجام مقایسه با نام‌گذاری‌های پدرسالاری سوق خواهد داد. پی‌بردن به فرق میان آنها، ما را به واشکافی ادوار شاکله‌یابی موجودیت ما در "حال"مان و این بازخواست تمامیت‌مند، ما را به تعاریف سزاوار حقیقت هستی‌مان خواهد رساند. از این رو، به روزگار پیش از فروپاشی "اتورپته‌ی ارگانیک تحقق‌یافته در پیرامون زن" از جانب خرد مرد فرادست بنگریم.

## سه لایه‌ی نخست: دوران الهگی

بنا به اینکه جامعه‌ی طبیعی، هویت سرآمد زن را به منزله‌ی الهگی تجربه نمود، در اسنادی که تا به امروز ثبت شده‌اند و آثاری که بازنمای آن دوره‌اند، بازتاب موجودیت زن، به‌طور غالب، هویت الهگی است. در بسیاری اساطیر، همیشه هستی زن، با ایزدبانوهای مختلف و خیلی توانمند نمود یافته است. "از آنجا که نیروی سرآمد نوسنگی، انقلاب زراعی زن است، خدایانی که از باروری او نیرو کسب می‌نمودند، زن‌مانند هستند. در دوره‌های نخستین، خدایی بودن در میان سومری‌ها، مصری‌ها و هندی‌ها نیز، با ده پسوندها مادینگی اسم‌گذاری شده است. جنبه‌ی مردآسای آن در اعصار بسیار بعدی به‌میان می‌آید." (۵۲) در واقع، دین الهگی، به‌صورت تقدیس نمودن اجتماعی بودن زن محور درآمد است. «دین الهگی در واقع، تعالی‌یابی یک ذهنیت بزرگ است؛ تقدیس کردن بهره‌وری زن است. تمامی یافته‌های به‌جامانده از این دوران، اثباتگر این واقعیت هستند.» (۵۳) یکمین لایه‌های واقعیت نه‌لایه‌ی زن در نه‌هزار سال اعصار الهگی می‌باشند. این اعصار مصادفاند با سه لایه‌ی نخست از نه‌لایه. اولین لایه، مراحلی است که ایزدبانو به‌تنهایی در اوج توانمندی است. لایه‌ی دوم، ادواری است که قدرت را با پسر، همسر، پدر و... اطرافیان‌ش همراه با یک دستیار خدای مرد تسهیم ساخته و طی نبردی بی‌امان، موفق شد که متعادل باشد.

هویت مادر- زن و ایزدبانوی مادر که در زمان نین‌خورساگ و مراحل پیش از او وجود داشتند، یکمین لایه از لایه‌ی نه‌هزارساله را تشکیل می‌دهد. یعنی هویت‌های زن آزاد و طبیعی را که رهبر حیات اجتماعی بوده و پاسخ‌گوی تمامی نیازهای جامعه است. «آیین ایزدبانوی مادر در دوره‌ی دیرینه‌سنگی که همچون بهره‌ی خدایی در حال رشد بود، در واقع، بازتاب‌دهنده‌ی اندیشه‌ی قداست برکتی است که زندگی انسان را متحول می‌سازد. هنرمندان، تمامی یافته‌های باستان‌شناسان در اروپا، خاورمیانه و شبه‌جزیره‌ی هند، مجسمه‌هایی را که به شکل زنی عریان و باردار تصویر شده تراشیده‌اند. این مادر بزرگ، اهمیتش را هزاران سال در انگار (قدرت انگاشتن) انسان تداوم بخشید...» (۵۴)



در واقع، دوره‌ی مابین چهار تا شش هزار ق. م. که می‌توانیم این دوره را دوره‌ی مادر- زن بنامیم- اجتماعی بودن زن محوری که هزاران اکتشاف را تحقق بخشیده از نظرگاه الهگی تقدیس می‌گردد. این ایزدبانو که به‌عنوان گولابائو در بابل و نین خورساگ نزد سومری‌ها اسم‌گذاری شده، ایزدبانوی مادر مزوپوتامیای بالایی ستار است که در میان کوردها نیز به‌عنوان سترک نام‌گذاری شده. در زبان سومری نین عنوان ایزدبانو، هور یعنی کوه و تپه، و ساگ به‌معنای بخش و منطقه می‌باشد. با توجه به اینکه کوه برای مزوپوتامیای پایین، زاگرس و سلسله‌های آن است، نام نین خورساگ همچون اثباتی است بر نازل شدن فرهنگ الهگی از منطقه‌ی کوهستانی.

زمانی که نین خورساگ، ایزدبانوی منطقه‌ی کوهستانی زاگرس بود، دارای جایگاهی والاتر از انکی است. اما بعدها همراه با انکی، خدای حیل‌گر که نماینده‌ی سمبلیک طبقه‌ی فرادست سومریان و تمدن دولت‌گراست، به‌صورت یکی از چهار خدای آفریدگار درمی‌آید. آن، انلیل، نین خورساگ، انکی «نماینده‌ی مادر خانه‌دوستی می‌باشد که تمدن نوسنگی را به‌وجود آورده است. همچون نماد الهی جامعه‌ی که در اطراف مادر تعالی یافته، کسب هویت می‌کند.»<sup>(۵۵)</sup> هنگامی به شرح اساطیر سومر بنگریم، خواهیم دید زن در شخصیت نین خورساگ و اینانای پس از او که هویت سرآمد دوره‌ی انقلاب زراعی بود، محو و بی‌اهمیت شده است. «نماینده‌ی ایزدبانو که پیش از پایین آمدن به دشت دجله و فرات، در ساختار زبانی آریایی، ستار نام داشت (بعدها به ایشتار در زبان آکادی)، واقعیت تاریخی را در منبع اساطیر سومر به نحو جالبی نشان می‌دهد. فرهنگ الهگی به‌عنوان محصول انقلاب زراعی نوسنگی بسیار شفاف بیان می‌دارد که چگونه نزد سومریان به نیرو دست یافته و دچار دگرگونی شده است.»<sup>(۵۶)</sup>

نین خورساگ دارای صفاتی بسیاری بود؛ مادر خدایان، آغازگر عصر تولید و سازنده‌ی ابزارآلات بوده، در یک جور فردوس موجود در درخت دنیای نهانی در درون مرکز کیهان بسر برده، به‌عنوان یک ایزدبانوی مادر خلاق، مرده را حیات بخشیده، حکم‌فرمای تقدیر، بانوی مکان‌های بدوی مثل کوه‌ها و دشت‌ها و ایزدبانوی درخت بود که دوستی نزدیکی با مارها داشت، همچنین بانوی زمین و زندگی، ایزدبانوی برکت، کسی که نیروی زایمان، شفا و جاودانگی است، زاینده‌ی

هشت یزدان محبوب انسان‌ها، پری کوهستان‌ها، ارباب جو شهر، ایزدبانوی مناطق کوهستانی شمال و شرق، کسی که با انکی در رابطه و اختلاف و ستیز بود، آنکه با خشم و نفرین، انکی را مبتلای هشت بیماری کرد و در قبال هر مریضی‌اش، با شرط آفریدن یک ایزدبانو که ایزدبانو مشخص کرده، او را بهبودی بخشید.

مدت زمان دوهزار- چهارهزار ق.م یک مرحله‌ی گذار است، مرحله‌ی که قدرت مرد و زن هم‌ترازند. اگرچه ایزدبانوان این مرحله به میزان ایزدبانوهای پیش از خویش در اوج قدرت نیز نبودند، اما هنوز از جایگاه توانمند اجتماعی برخوردار بوده و مظهر هویت زانی هستند که به تعیین‌کنندگی خود ادامه می‌دهند. با دومین لایه از نه لایه هم‌سنگ‌اند. در این مراحل، دیگر چندان نماد ایزدبانوهای که به‌تنهایی بر روی تخت باشند به چشم نمی‌خورد. از این پس، در کنار ایزدبانوها، یزدان مردی که در موقعیت همسر، پدر، برادر، پسر و یا معشوق باشد، ظاهر خواهد شد. جفت‌های آفرودیت- آدونیس، ایشتار- دومیوزی، آستارته- بآل، هپات- هپاته، کیبله- آتیس و ایسیس- اوسیریس، از بارزترین نمونه‌های این هستند. اما این دگرگونی، قادر به تغییر قدرت ایزدبانو- مادر مبتکری نیست که طی مدت‌زمانی دراز سرچشمه‌ی زندگی بود. خدایان مرد باز طی صدها سال، در حالت یک "کودک سربه‌راه"<sup>(۵۷)</sup> که فقط همراه با ایزدبانو معنا یافته و می‌تواند خودش باشد مانده‌اند. طی این دوره‌ی گذار، برخی ایزدبانوی مهم زندگی می‌کردند:

برجسته‌ترین اسم نمادین این مرحله، ایناناست. در اساطیر سومری اولین بار در هزاره‌ی سوم ق.م اینانا ایزدبانوی سومریان به‌عنوان پیرو ستار، ایزدبانوی کوهستان، در صحنه‌ی تاریخ ظاهر می‌گردد. سعی می‌شود زن در شخص این ایزدبانوی خالق دوران نوسنگی، از جانب جامعه‌ی مرد فرادست، در شخص انکی بلعیده شود. «اما تسلیم‌ناپذیری و ستیز سرشار از خرد اینانا، حیرت‌برانگیز است»<sup>(۵۸)</sup> در واقع اینانا در زمان سومریان، نیرو و هویت زن- مادر هم‌تراز با مرد است. «موقعیت بسیار نیرومند اینانا در جامعه‌ی سومری، ناشی از تداوم‌بخشیدن مصرانه‌ی او به نقش سرآمد در جامعه‌ی نوسنگی است»<sup>(۵۹)</sup> در اسطوره‌ی اینانا، دموزی چوپان و انکومیدی کشاورز، جهت کسب جایگاه دستیار اصلی اینانا، به رقابت می‌پردازند. آشکار است که هنوز نقش پیشاهنگی اینانا ادامه دارد.

سومریان او را به منزله‌ی ایزدبانوی حافظ شهر اوروک برمی‌گزینند. اینانا در همان حال، ایزدبانوی عشق است؛ یکمین ایزدبانوی تبر به دست جنگ است، راهنمای ازدواج، سمبل فراوانی و برکت، جذابیت، زیبایی، قدرت، فرزنگی، دوست‌داشتنی، مجازات‌دهنده‌ی اشتباهات، نابودگر بیماری و بدی‌ها و ایزدبانوی مرگ‌دهنده می‌باشد. اینانا که جایگاه پایین‌تری از مرد در دیوان خدایان ندارد، با نبرد علیه خدای حیل‌گر، انکی، اختراعات ذاتی خویش (یعنی فن‌آوری دوران نوسنگی که با دسترنج زن آفریده شده) ۱۰۴ مه، ابزارآلات پیشرفت‌ساز تمدن را که قدرت نظارت بر نظم کیهان را داراست، بازی می‌گیرد.

همچنین نانشه، ایزدبانوی نگهدارنده‌ی موازنه‌ی قوای عدالت اجتماعی در زمان سومریان، هر سال یک‌بار صلاحیت دادگاهی و مجازات رفتارهای نیک و یا شر انسان را داشته است. در لوحه‌های سومری نانشه «ایزدبانویی است که آگاه بر ستم انسان بر انسان، مادر یتیمان، حافظ بیوه‌ها، حق‌پرور مسکینان، آغوشش برای بی‌پناهان باز و پناه ناتوانان بوده است. همچنین به‌عنوان ایزدبانویی می‌شناساند که پایمال‌کنندگان قانون، سنت‌ستیزان، پیمان‌شکنان، آنهایی که چشم به جاهای ناجور دارند، جای‌دهندگان معیار کوچک به جای معیار بزرگ و باارزش، کاربران ملاک پست به جای معیار والا، آنهایی را که آنچه را عایدشان نیست می‌خورند و می‌گویند "خوردم" و می‌نوشند و می‌گویند "نوشیدم" نمی‌پسندند.

در جامعه‌ی سومریان رفته‌رفته تعادل علیه زن برهم می‌خورد. اما تا دوهزار ق.م. جدال میان ایزدان و ایزدبانوان در درون تعادل سپری می‌شود. به‌هنگام ایجاد باستان‌شناسی زن، هر دوره را با رنگ‌های مختص به آن، پژوهش خواهیم نمود. این دوره که نیمه‌ونصفه، عصر زن است، مملو از خودویژگی‌هایش می‌باشد.

یکی از دیگر هویت‌های زن در این دوران، ایزدبانو ایشتار در اساطیر آکادی است. این ایزدبانو زیباترین ایزدبانوی آشور و بابل‌هاست. ایشتار که ماهیتاً یک ایزدبانوی کوهستان عصر نوسنگی و زراعت می‌باشد، حالت اینانای اساطیر سومری در اسطوره‌های آکادی است. ایشتار به‌مثابه‌ی سترک و ستار نیز شناخته شده. ایزدبانوی جنگ و عشق است که تا آسمان ارتقا یافته. چند صفت شناخته‌شده‌ی او؛ ایزدبانوی خدایان، ایزدبانوی برکت و ایزدبانوی قدرت جنسی است. این سخنان مربوط به ایشتار که در دوهزار ق.م. گفته شده، معنای ایزدبانو در زندگی اجتماعی را

بی‌نهایت شفاف و روشن می‌سازد: «ایزدبانو! مکان تصمیم‌گیری، نزد اوست؛ در دست دارد تقدیر هر چیزی را، شادی، شور زندگی، شکوه و نیروی خلاق مرد و زن که از نگاه او پدید می‌آید.»<sup>(۶۰)</sup>

میترا که از کهن‌ترین ایزدبانوهای آریایی‌هاست، از ایزدبانوانی است که در کره‌ی زمین، طولانی‌تر از همه مورد پرستش قرار گرفته. در کتاب زنداوستای زرتشت، یشت آی بسیار طولانی برای میترا موضوع نذر واقع شده است. صفات میترا بدین ترتیب دسته‌بندی می‌گردند؛ ایزدبانوی خورشید، پاسدار پیمان‌نامه‌ی میان قبایل و جوامع، و مجازات‌کننده‌ی آنانی که پیمان‌نامه را برهم می‌زنند، زندگی‌بخش، جنگجو، تجلی‌بخش مفهوم نیکی و حافظ رفاقت و صلح است. او که بر هر چیزی بیناست، پاسدار راستی، گاو‌میش‌ها، محصولات و آب است.

ساوشگا نزد هوری‌ها ایزدبانوی جنگ است که با تبر یا نیزه توصیف شده. همچنین ایزدبانوی ایران باستان و یا سردار ایزدبانوهای دوران دین زرتشتی **آردوی سورا** آناهیتا بود که به مفهوم متعالی، نیرومند و ناپیدا و یا حلازاده‌یی دلاور که ناپاک نشده است. به خاطر هویت پاسدارنده‌اش، به‌عنوان مادر زرین آب حیات و عشق زندگی نام‌گذاری شد. از اهمیت فراوانی برخوردار بود. ایزدبانویی که حافظ دلاوران و مدیران بوده و حیات‌بخش و پیروزی‌آور است، سوار بر کالسکه‌ی چهار اسب سپیدی می‌شود که سمبل باد، باران، ابر و تگرگ است. به درخت آسمانی‌ای که در دریای "ووراکاشا" بزرگ شده منسوب است. سرچشمه‌ی زندگی و فناپذیری ابدی، هوآما<sup>(۶۱)</sup> را که از این درخت به‌دست آمده، می‌بخشید. این ایزدبانو هم‌زمان، الهام‌روحي، نیرو و پیروزی بود. برخی از نمادهای آردوی سورا آناهیتا که پاسبان آفرینش می‌باشد، گاو‌میش، مشعل و آتش است.

در هندوستان، ایزدبانو ساراسواتی همسر براهما که روح و ذات کیهان است، ایزدبانوی دریاچه و آب‌هاست. در همان حال، علاقه‌مند موسیقی بوده و فرزانه است.

**گولا**، نزد آشوریان ایزدبانوی شفاست. به‌مثابه‌ی ایزدبانوی مرگ و نوزایی به‌شمار می‌آمد. کیبله، باستانی‌ترین ایزدبانو به‌ویژه در آناتولی و ایزدبانوی برکت و

---

<sup>۶۰</sup> از نظر لغوی، بشت هم ریشه با کلمه یسن است و معنی تحت‌اللفظی آن نیز پرستش و نیایش است. یشت‌ها سروده‌هایی هستند که عموماً به ستایش خدایان قدیم ایرانی مانند مهر، ناهید و تیشتر اختصاص دارند.

باروری در مدیترانه بوده، ایزدبانوی بزرگ، مادر ایزدبانو، ایزدبانوی دوجنسه‌یی، جذاب و ایزدبانوی حیوانات بوده، ایزدبانوی جنگ و پیروزی، کیفیت جهانی‌ای که طبیعت-کل سرزندگی و بهره‌وری را نهادینه می‌سازد...

**خاتور**، در باستانی‌ترین اماکن مسکونی مصر می‌توان آثارش را یافت. به‌همین سبب، تصور می‌رود از قدیمی‌ترین ایزدبانوان مصر بوده باشد. تا ۲۷۰۰ ق.م در چارچوب قداست گاو-گاو نر در دوران دومین پادشاهی، حتی گمانه‌زنی‌ها بر آن اند که تا دوران پادشاه عقرب (کینگ سکوریون تا پنج هزار ق.م درازا دارد) نیز خاتور مورد پرستش قرار گرفته است. خاتور، ایزدبانوی صحرایی عشق، زیبایی، شراب، موزیک، جنسی بودن، جنگ و نیروست. در همان حال، حافظ مناطق صحرایی است. "دندرا" بانوی والای شهر، نور چشم و دستیار "را" بوده که سرتاسر کشور را گشته و امنیت آن را تأمین می‌کند.

روایت بر آن است که "ایسیس" دختر "نوت" ایزدبانوی آسمان‌ها و دختر "توت" حکم‌فرمای کلام آسمانی، حتی پیش از آنکه چیزی آفریده شود، وجود داشته است.<sup>(۶۲)</sup> همچنین بزرگ‌ترین ایزدبانوی مصر بوده. در زبان باستانی مصریان به "آست" و "اسی" نیز معروف است. یونانیان باستان نام ایسیس را بر او گذاشته‌اند. ایدئوگرام<sup>۳</sup> نام ایسیس در نوشتار هیروگلیفی<sup>۴</sup>، تخت است. هم آفریدگار، هم خواهر و هم همسر "أسیرس" خدای مرد است. مظهر و پاسدار نهاد خانواده و مادری است. به‌مانند پدرش حکم‌فرمای کلام‌های آسمانی است؛ فرمانروا و مدیر نیروهای طبیعت، حاکم محصولات سبزیجاتی، نماد آسمان‌ها... در اساطیر معلوم است که ایسیس دانش عالی از طبابت داشته و این علم را به فرزندش "هوروس" آموخته است. به‌منزله‌ی مادر بخشنده‌ی زندگی، خوراک مرگ، ساحر و کسی که محبت او شامل تمامی جانداران می‌شود، شناخته شده است. ایسیس حکمران باد، باران، رود، کشتی‌ها و فرمانروای تمامی آب‌هاست.

---

<sup>۳</sup> اندیشه‌نگاشت (به انگلیسی: Ideogram)، یک نماد گرافیکی است که پنداره‌ی را نمایش می‌دهد، تا آنکه گروهی از حروف باشد که بر پایه‌ی آواهای گفتاری، کنار هم قرار گیرند، آنچنان که در زبان‌های الفبایی اینگونه است. همچنین باید دانست که اندیشه‌نگاشت الزاماً نمایشگر شکل ظاهری آن پنداره نیست.

<sup>۴</sup> هیروگلیف به حروفی گفته می‌شود که با کشیدن تصویرهایی از جانوران و اشیاء پدید آمده باشند.

واپسین ایزدبانوی دوران موازنه و نام نمادین سرآغاز تحقیر، بی‌اعتباری، بی‌فضیلتی و بدجلوه‌دادن هویت زن، تیامات است، به نام دیگر او، مادر هوبور. تیامات، ایزدبانوی دریا که پیش از هر چیزی وجود داشته، ایزدبانویی است که همراه با "آپسو" ایزد آب شیرین یکی شده، یک نیروی بدکاره است که هر چیزی حتی دیگر ایزدان را زایلیده، سعی بر برهم‌زدن نظم کیهان داشته و یک ازدهای مادینه‌ی دریایی چندسره‌ی وحشتناک است که آشفتگی برپا می‌کند. همچنین مادر و آفریننده‌ی هر چیزی در کیهان بوده و نیرویی است که زمین و آسمان‌ها و همه چیز را آفریده است.

تیامات در سال دو هزار ق.م از جانب مردوک<sup>۵</sup> به قتل می‌رسد. بدین ترتیب پس از عصر ایزدبانوانی که به‌تنهایی در اوج قدرت بودند، دوران ایزدبانوانی که با جدالی بزرگ، موازنه را حفظ کرده بودند نیز پایان می‌یابد. پس از مرگ تیامات، گام‌به‌گام روند جانشینی ایزدان مرد بر تخت ایزدبانوی مادر آغاز می‌گردد. از این پس، محال به‌نظر می‌رسد که ایزدبانوان به‌تنهایی دیده شوند. او دیگر به‌عنوان عضوی از پانتئون‌ها در کنار بسیاری از ایزدان پرستش‌شونده قرار دارد، البته در حالتی افت‌کرده از قدرت، زیبایی، نام و معانی‌اش. طی دوهزار سال ق.م تا میلاد، زنان مقاومتی سرسام‌آور در مقابل تلاش‌های بنیانگذاری قدرت یگانه‌گرایی توسط ایزدان مرد از خود نشان می‌دهند. این مرحله، نمود سومین لایه است. روزگار تنش با قدرت حاکم مرد و در نهایت نیز یا به قتل رسیده و یا با دورشدن از نیرو و هویتش مغلوب می‌گردد.

مرحله‌ی برساخت بردگی زن که موجودیت امروزی زن را فراهم نموده و به‌رغم سرشت و هویت واقعی زن، سعی شده که بدان عادت داده شود و به میزان چشمگیری این کار صورت گرفته، سومین لایه است. روشن است که باید باستان‌شناسی زن به‌ویژه این مرحله، به‌طور تیزبینانه‌تری مورد پژوهش قرار گیرد.

---

<sup>۵</sup> مردوک یا مردوخ یکی از خدایان باستانی تمدن بابل است. در تمدن بابلیان، مردوک به‌عنوان خدای باروری و آفرینش مطرح است. او در دوره سومرایی به‌عنوان محافظ بابل به‌شمار می‌رفت. مردوک فرزند انکی خدای آب‌ها و جانشین آنو خدای خدایان می‌باشد. در اساطیر مزوپوتامیا و در پی توسعه‌ی اقتدار سیاسی بابل، مردوک صفات بیشتر خدایان میان‌رودان را گرد آورده و به رئیس خدایان بابل، آفریدگار انسان، نور و زندگی بدل شد. او را گاه در ردای جواهر دوخته و با عصا و حلقه پادشاهی مجسم کرده‌اند.

دوره‌یی که پایان عصر ایزدبانوان و سومین لایه‌ی لایه‌هاست، آغاز فروپاشی هویت اجتماعی زن محور و روند بیگانه‌سازی از سرشت ذاتی خویش می‌باشد. در این پروسه، ابتدا ذهنیت آزاد جامعه از طریق تهاجمات ایدئولوژیکی و ادار به تسلیمیت می‌گردد. سپس جامعه همراه با تمامی نهادهای آن به اسارت کشیده می‌شود. در ازدست‌رفتن الهگی به‌منزله‌ی نمود هویت زن آزاد و غارت ارزش‌های حیات پیرامون زن نقشی مرکزی داشته است. تصرف بافت اجتماعی مبتنی بر موجودیت زن توانمند و آزاد از طریق یک برساخت اجتماعی متکی بر هویت زن برده، آغاز می‌گردد. از این جهت که هستی و هویت زن، اصالتاً با اجتماعی بودن درهم تنیده و به موازات آن رشد یافته، در درون تاثیرگذاری متقابل هستی‌یابی جامعه با هستی‌یابی زن دچار دگرگونی شده است.

باز هم هستند ایزدبانوانی که در این ادوار ظهور کرده و در زندگی اجتماعی بی‌اندازه تاثیرگذارند. هر چند از ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ی توان‌شان دور گردانده شده باشند، محکوم به ازدواج‌های ناخواسته شده باشند، گاهگاهی قهر کرده و اشک ریخته باشند، و با تقلیل‌یابی مصرانه‌ی هویت‌شان به زیبایی‌های جسمی و مادری و جذابیت جنسی، خواسته شود که کم شود نیز، این ایزدبانوان، بی‌حد مؤثر واقع شده‌اند. آنها مورد پرستش و محبت قرار گرفتند. «تقریباً در سال‌های پانصد ب.م تا زمان بستن آخرین پرستشگاه از جانب امپراتوری مسیحی روم و بیزانس، این پرستش به‌تمامی سرکوب نشده بود.»<sup>(۱۳)</sup> این ایزدبانوان سعی نمودند ایزدبانوی مادر را که در اوج قدرت حافظه‌ی اجتماعی بود دوست داشته و پاس بدارند.

در اساطیر یونانیان دمیتر ایزدبانوی زراعت، برکت، فصل‌ها و محبت مادری است، ملکه‌یی با آرایه‌یی زیبا و ایزدبانویی است که به انسان‌ها شکل کاشت و برداشت خاک را می‌آموزد.

آفرودیت؛ دیرینه‌ترین مراکز آیین آفرودیت در خشکی اصلی یونان وجود ندارد. آفرودیت پس از نسل اول زئوس<sup>۶</sup> ظاهر می‌شود. به‌همین جهت، یونانی‌بودن یا نبودنش تردیدبرانگیز است. آیین آفرودیت، احتمالاً از طریق فرهنگ ایشتار و اینانا و به‌وسیله‌ی فنیقی‌ها به تمدن یونان انتقال یافته باشد. یعنی به احتمال قوی، یک ایزدبانوی شرقی با ریشه‌ی یونانی است. اینکه ایزدبانویی است که پاسدار تروا بوده

<sup>۶</sup> در اساطیر یونانی، پادشاه خدایان و فرمانروای تمامی زیارت‌گاه‌های واقع در کوه المپ است.

نیز مصداقی بر این نظر می‌باشد. به‌عنوان ایزدبانوی عشق و زیبایی که از حباب سواحل قبرس به دنیا آمده شناخته شده است. همچنین به‌مثابه‌ی ایزدبانوی جانداران وحشی، فرمانروای آسمان، زمین و دریاها، به هر جایی که قدم می‌گذارد، راه‌ها را گل‌باران کرده و یکمین سبب برکت گیاهان نیز نام‌گذاری می‌شود.

هر کدام از نین خورساگ، اینانا، ایشتار، تیامات گولا، کیبله، ایسیس، خاتور، دمیتر، آفرودیت، آستارته، آناهیتا، ال‌عزاز، آرینا، هیپات، بندیس، ساراسواتی، کالی، تارا، کوان و... بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت زیبایی و آزادی زنان هستند. با بدن‌شان، بر نظم کیهان، قوای طبیعت، زاد و ولد و تولید، زایمان، مرگ و نوزایی نظارت می‌کنند. ارزیابی هویت‌های زنان توانمند که طی تاریخ انسانیت در جغرافیاها و فرهنگ‌های مختلف زیسته و ارزش‌هایی که زن آفریده، با تمامیت‌مندی پدیده‌ی الهگی که به‌عنوان بیان سمبلیک اندوخته‌ها در حافظه‌ی اجتماعی جایگاهی را کسب نموده، در اینجا محال است.

جای‌دادن به این‌همه شمار زیاد ایزدبانوان و آن‌همه اسم و شناسه‌ی هر کدام از آنها در اینجا هم بسیار دشوار بوده و هم لزومی ندارد. حتی اسامی و تعاریفی که با خطوط کلی به برجسته‌ترین آن‌ها داده‌ایم، جهت تفکری کلیت‌مند، اندیشه‌ساز خواهد بود. هدف از بیان این‌ها، کسب افقی حول انکارمان توسط نام‌گذاری‌های پدرسالاری که در بالا اشاره نمودیم، و برآمدن دیدی مثبت از دیدی منفی است. مقصد این است نشان دهیم به‌رغم این‌همه کیفیت‌مندی، صفات، نام و تعاریف‌مان در غنای نام‌محدود، تقلیل‌دهی ما به شماری محدود و کیفیت، نام و تعریفی ناهم‌ساز با کیفیت‌مندی واقعی‌مان، تا چه اندازه ستم‌بزرگی می‌باشد. در همان حال، محسوس نماییم که این، قتل‌غنا، تفاوت‌مندی و سرزندگی حیات است. هر کدام از اسامی ایزدبانوان، حامل ویژگی‌های کیهان، زندگی و طبیعت اجتماعی و کیفیت روابط دیالکتیکی میان این‌ها می‌باشد. نشانگر ژرفا و ریشه‌داربودن روابط زندگی، جامعه و زن هستند. این واقعیت چه ارتباطی با موجودیت و هویت زن دارد؟ جایگاه واقعی هستی‌یابی زن در سفری که انجام دادیم چه بود؟

هویت الهگی در جستجو و تکاپوی ما جهت تعریف موجودیت زن حایز اهمیت است، زیرا طی سال‌هایی بسیار طولانی، هویت و هستی زن با فرهنگ الهگی مادر شکل گرفته و به‌صورت برجسته‌ترین فرم موجودیت زن درآمده است. الهگی تا به



امروز از حافظه‌ی جامعه پاک نشده است. «الهگی از حیث ماهوی، بیانگر کل ویژگی‌های زنی است که در انجام انقلاب نوسنگی موفق گشته. فرزاندگی اساسی انسانیت در ژرفای نوسنگی نهان بوده و از آنجا متولد و جریان یافته است... اصلی‌ترین منطقه‌ی زایش فرهنگ مادر و الهگی است.»<sup>(۶۴)</sup> هویت الهگی، شرح می‌دهد که زن در آن اعصار، چگونه جایگاه اجتماعی‌اش، خود، جامعه و زنان را حفظ نموده، پدید آورده، تغذیه کرده و حیات بخشیده است. همچنین بازگو می‌کند که زن، نهاد برکت و بهره‌وری و تا چه اندازه توانمند بوده است. «پروفسور هنری در کتاب "خویشاوندی خدایان" که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده اظهار می‌دارد که ایزدبانو در مزوپوتامیا والاترین موجود بوده است. چون زن سرچشمه‌ی زندگی به‌شمار می‌آمد. به‌همین جهت، خدا نیز از نسل او بود و به‌عنوان پسر شناخته می‌شد. ایزدبانو از آغاز تا پایان مراسم مقدس وصلت، پیشاهنگی را در دست می‌گرفت. حتی روزگاران‌ی که در کیهان همه‌چیز دچار آشفتگی بود تیامات زن، رهبر بود و آپسو نیز به‌عنوان مرد کامل‌کننده‌ی او.»<sup>(۶۵)</sup>

برای همین نیز هویداساختن سرآغاز سالم تاریخ زن بودن یعنی هویت الهگی که در زیرین‌ترین لایه از تاریخ نه‌لایه‌یی زن گذاشته شده و سعی بر آن بوده به فراموشی سپرده شده و مورد انکار قرار گیرد، حایز اهمیت می‌باشد. واقف‌بودن بر اینکه دوران زنان ایزدبانو عبارت از یک افسانه نیست، در پیشروی به‌سوی هویت و هستی‌یابی زن آزاد یک منبع مهم نیروی مان است. می‌توان رنج، خلاقیت، تراژدی، مقاومت و آزادی بزرگ هر سه لایه‌ی الهگی را از اساطیر و کتب مقدس ادیان یکتاپرستی دریافت. هر کدام از مراحل مختلف هویت زن، موضوع کاوش و پژوهش مفصل هستند.

از سال ۲۰۰۰ سال ق.م به‌بعد، فرهنگ تقبیح و بی‌اعتبارسازی زنان ترویج می‌یابد. «این نخستین تحول بزرگ مربوط به زن در فرهنگ خاورمیانه، اولین ضدانقلاب شکسب بزرگ جنسی است.»<sup>(۶۶)</sup> هویت زنان این دوره در همان حال، حامل اثرات جامانده‌یی از یکمین شکست جنسی هستند. پس از این مرحله، حاکمیت قاطعانه‌ی پدرسالاری با نمادینه‌سازی خدایان مرد، زنان را از تمامی حوزه‌های حیات و اجتماع حذف می‌کند. «در سال دوهزار ق.م از طریق شکل سه‌پلیزه‌شده‌ی خویش (غصب اقتصاد خانه‌ی زن—مادر از طرف مرد زورگو و

حَقّه باز) فرهنگ مردسالار را الوهیت می‌بخشد. نام الهه. مادر اساسی‌ای که در میان آریایی‌ها ستار، سومریان اینانا، هیتیت‌ها کیبله، سامی‌ها عشتار، و هندیان کالی است، به تدریج رو به زوال نهاده و اسامی خدا-مردهایی که نام‌شان ذکر گردیده، تعالی داده می‌شوند. زن در مسالهی کشانیده‌شدنش به طبقه‌ی زیرین اجتماعی در دوهزار ق.م، از نقطه نظر زبان و فرهنگ نیز شکست و تحقیر عظیمی را بازتاب می‌دهد. در بردگی زنان - به منزله‌ی [بردگی] جنس که در فرهنگ مادی و معنوی تمدن قبل از بردگی مرد و قبیله می‌آید- زن حقیقتاً به مثابه‌ی [بزه‌ی] عمیق‌ترین و زیرین‌ترین طبقه‌ی بردگی، تحت موقعیتی شکست خورده، تحقیرشده، به خاموشی گراییده، نفرین‌گشته و مرگبار قرار داده شده است.»<sup>(۶۷)</sup> این مرحله در شاکله‌یابی هستی زن اثرات ژرفی از خود به جای می‌گذارد. در هنگام انجام باستان‌شناسی زن، پژوهش مفصل‌تر این مرحله‌ی دوهزار سال یعنی لایه‌ی سوم هویت زن، به صورت یک نیاز درخواهد آمد.

### چهارمین لایه: لیلیت

در حیات‌یابی این مرحله‌ی تحولات ناخوشایند، تلاش‌های نظام‌مند ادیان یکتاپرستی در به فراموشی سپاردن ایزدبانوی مادر و اجتماعی‌بودنی که پیرامون او شکل گرفت، بسیار موثر بوده است. چنان‌که سعی شده نهادها و اثراتی به جامانده از آن دوره بازگونه، تحریف و ریشه‌کن گردد. این تلاش در همان حال، به معنای تخریب کردن حافظه‌ی اجتماعی می‌باشد. در نتیجه، در ادواری قرار دارد که به میزان تعالی یافتن زنان به جایگاه الهگی که سعی شده انسانیت آن را به فراموشی بسپارد، موثر است. اهمیت مرحله‌ی ادیان یکتاپرستی در تاریخ زن، بدین جهت می‌باشد که از این مرحله به بعد فرهنگ ممنوعیت‌سازی، تقبیح‌کردن و سیاه‌نمایی را پیرامون هویت زن شکل داده، هویت زن را به تنهایی خود به موضوع شرم مبدل ساخته و یکی از منابع اصلی تمامی تهاجمات ایدئولوژیک و سیستمانه‌بی است که بر کل هویت زن بودن انجام می‌گیرند. این کار، مرتبط ساختن بردگی تحمیل‌شده بر زن به فرموده‌های خداست. در تحمیل تسلیمیت ایدئولوژیک بر زن، در پدیدآوردن باورداشت ضعیفه، بد و دوست شیطان بودن زن و جامعه، ادیان یکتاپرستی دارای نقش بسیار مهمی هستند.

پس از فروپاشی دین ایزدبانو، در مرحله‌ی ایجاد پیش‌داوری‌ها با ریشه‌ی دینی در مورد زن، دو هویت برجسته‌ی زن وجود دارند. این هویت‌ها هم‌زمان بیانگر لایه‌های چهارم و پنجم در کل نه لایه هستند. هر دو هویت نیز آفریده‌ی خرد مرد فرادست می‌باشند. نخستین هویت از این هویت‌ها لیلیت است که لایه‌ی چهارم می‌باشد. لیلیت یکی از هویت‌های زن است که در باب او بسیار نوشته شده، تفسیر انجام گرفته و سعی شده که همچون معمایی بماند. لیلیت که نخست در افسانه‌ی گیلگامش ظاهر می‌شود، فرمانروای روح بدخواه شب‌ها و جهان زیرزمینی است. در اساطیر بابل، پارس و سومری عقیده بر آن بود که او زن خفاش، پایان تمامی بدن‌ها، جغد آوازخوان، مار و سگ است. در سومریان و در اوایل که عقیده بر آن بود، لیلیت دست چپ ایناناست، وظیفه‌اش آوردن مردها به پرستشگاه ایزدبانو بود. سپس در اساطیر سومری، لیلیت به صورت "لاماشتو" درآمد. کسی که چنین عقیده‌ی داشته باشد، موجودی هولناک و یک عفریته‌ی مادینه است. زیرا نوزادان و زنان نوزایمان را به قتل می‌رساند، راهگشای سقط جنین زنان باردار می‌شود، خون مردان را نوشیده و گوشت‌شان را می‌خورد. جانوری مادینه که در ریشه‌ی درخت "هولوپیا"ی اینانا آشیانه کرده، به عنوان لیللاکه عفريت نیز از او نام برده می‌شود. گیلگامش آمده و در کار او مداخله‌ی می‌کند. "لیل" در ۲۴۰۰ ق.م در میان خلق‌های میان‌رودان، ایزدبانوی طوفان و بادهاست و نزد بابلیان به عنوان "دمونسی" روح باد و شهوت یاد می‌شود. به‌ویژه طبق ادیان یهودی و عیسوی، لیلیت، نخستین زن آفریده‌شده‌ی یکسان با [حضرت] آدم است. نخستین مادینه‌ی سرکشی است که جهت رد یکسانی با آدم و خدمت به او از فردوس اخراج یا به درخواست خویش از آنجا بیرون می‌آید. زنی است که نه اطاعت از آدم و خدا، بلکه یکی شدن با شیطان و شیطان‌بودن را برمی‌گزیند. به درخواست آدم، خدا او را به فردوس بازمی‌خواند. لیلیت که در صورت برنگشتن، به کشتن فرزندانش تهدید می‌گردد، دست‌بردار نافرمانی نمی‌شود. خدا فرزندانش را می‌کشد. لیلیت نیز جهت انتقام‌جویی، حوا را از راه به‌در کرده و میوه‌ی ممنوعه را به خورد او می‌دهد. به‌همین علت، از جانب خدا دست و پاهایش از هم جدا می‌گردند. انتقام‌جویی لیلیت پایان‌ناپذیر است، چرا که فرزندان آدم و حوا را خورده، به زنان زائو زیان رسانده و از لحاظ جنسی، مردان را از راه به‌در و تکه‌تکه می‌کند.

لیلیت هویت زنی است که تا به امروز هم در بسیاری از فرهنگ خلق‌ها با نام‌هایی جداگانه وجود دارد، ترسناک بوده و در اشکال مختلف تدبیر اخذ می‌شود. اگرچه به‌صورتی نمادین نیز بوده باشد، اما مؤثرترین تدبیر در مقابل او مواد آهنین است، به‌ویژه سوزن. همه‌ی این روایات، در ادواری که سعی می‌شود باورداشت الهگی لیلیت ازهم پاشیده شود، نشانگر مقاومت و وجود توانمندترین ویژگی‌های هویت زن ایزدبانوست. همچنین به نمادینگی واقعیت زنی اشاره می‌کند که از هویت زن بودن دفاع نموده، در برابر تهدید و تهاجمات نهادینه‌شده‌ی قدرت مرد حاکم سر فرود نیاورده و از سوی نظام مردسالاری، مورد لعنت قرار گرفته، شیطان گشته و با هویتی ترسناک پوشانیده شده و بیرون از سیستم قرار داده شده است. در واقع، هر چند ضعیف هم به نظر بیاید، اما هویت نماد انرژی موجود مادینه در روزگار امروزمان می‌باشد. سبیل خصوصیات هویت زن‌بودنی است که عاصی، مقاوم، ملتفت بر جنسیتش بوده و دفاع ذاتی‌اش را رشد داده است. علت نهفته در این همه ترسناک‌ساختنش، این بوده که پیشنهاد سازش و حتی شریک‌شدن از سوی نیروی مرد حاکمیت خواه را رد نموده، در بیرون از سیستم مانده و تا حدی بامبدا و جسور است که فرزندان و بدنش را فدا کرده اما هرگز از سرشت خویش تنزل نمی‌کند.

پیامی که مردسالاری می‌خواهد با خلق کاراکتر لیلیت از طریق اسطوره، دین، هنر و شایعه‌پراکنی، در حافظه‌ی جامعه جای بیندازد، روشن است؛ یا در نظام جدید تحت فرمان مرد بوده و جنس دوم و برده‌بودن را ترجیح و خاطرات دوران کهن را از حافظه پاک خواهید کرد و یا شیطان این نظام خواهید شد. شباهتش با رخدادهای امروزی بسیار جالب است. «یا از نظام خواهی بود یا تروریست!» این ذهنیت نیز ریشه در ستیز خدا و لیلیت دارد. در واقع، مساله مابین آنها جریان دارد. اما روزگار عوض شده و خدا دو انسان، یک زن و یک مرد را آفریده و در آسمان بر مرتبه‌یی دور از دسترس نشانده است. انسان‌های فرمانبر به کلام خدا نیز از خاک آفریده شده‌اند. در واقع، قیام لیلیت، علیه این شیوه‌ی آفرینش است. سوژه‌ی آن خداست. زیرا او هویت زنی است که سرزندگی هویت ایزدبانو آن را ساخته. به میزانی که شکل‌گیری هستی زن تحت فرمان خدای نرینه را نپذیرد، ایزدبانوست. اساساً پیش از ظهور ادیان یکتاپرستی در فرهنگ‌های جداگانه، ایزدبانوی طوفان و بادهای ویرانگر است. اما به‌لحاظ ماهیت، لیلیت به‌رغم شکست الهگی، نماد

پاسداری از قدرت هویت زن و ایستادگی زنی است که نمی‌خواهد موجودیت زن را تحت امر خرد مرد فرادست و خدای نهاد آن قرار دهد.

در ادواری که نیروی ایزدبانو تضعیف شده و خدایان مرد خلق شده و موازنه برقرار بود، خرد مرد حاکمیت خواه، ایجاد شاخه‌شاخگی و دوبندی در هویت زن را هدف قرار داده بود. نشانه‌های این، نخست در اسطوره ظاهر می‌شوند. اینانای ایزدبانو و خواهرش "ارشکیگال" پیشرو جفت لیلیت. حوا هستند. ارشکیگال خواهر ایزدبانوی مادر، اینانا که دارای خصوصیات ناهم‌ساز با او بوده، اولین ایزدبانویی است که در اساطیر سومری مورد تجاوز قرار گرفته و به اعماق زمین فرستاده می‌شود. ارشکیگال فرمانروای نیکی، فضیلت و یا پاکی نبوده، بلکه فرمانروای مرگ و درد بود. در اعماق زمین زندگی می‌کرد، هولناک بود، کسی او را دوست نداشت و نمی‌پرستید. در این دوران، لیلیت دست چپ ایناناست، سپس به مثابه‌ی هیولا و یا جنس بد مادینه که در درخت مقدس او آشیانه می‌سازد، تعریف و با همکاری یک مرد یعنی گیلگامش به بیرون رانده می‌شود. جفت‌های اینانا-ارشکیگال، اینانا-لیلیت و لیلیت. حوا سهمبل نام‌هایی هستند که نظام مردسالاری در مراحل مختلف و با استراتژی پرچانیه، از هم‌پاشیدگی را بر تمامیت‌مندی هویت زن تحمیل می‌گرداند. در واقع، بیانگر تحقق شکست‌های جنسی علیه زن بر مبنای بدن‌ساختن جسم و جنسیت اوست. نخستین آن، دورانی است که اسطوره حاکم می‌باشد، دومی، هویت‌های زنی است که این شکست‌ها همراه با ظهور ادیان یکتاپرستی به وجود می‌آورند؛ اینانا و ارشکیگال به عنوان پیش‌قدم‌های لیلیت و حوایند. به جهت قوی بودن اینانا، ترس و سیاه‌نمایی بر روی ارشکیگال صورت می‌گیرد، سپس نیز بر روی لیلیت.

این کاراکتر خلق شده از جانب خرد مرد، در بسیاری از اساطیر خلق‌ها تحت نام‌های مختلف موجودیت خویش را حفظ کرده و به روزگار ما رسیده است؛ "پری"، "پیربوک"، "هلیکا گیشکین"، "الکا شوه"، "پسوه"، "لامیا" و "لیلا". در اساطیر ترک، آلتای، تاتار، یاقوت و مغول، "مادر آل"، کانبولوسو یا گول، ایزدبانوی بدی هستند. آلبس‌ها که همچون ارواح بد شناخته شده‌اند، وابسته به اویند. آل، در اعتقاد خلق ترک بیانگر مفهوم بدی، ویرانگری، شهوت، فریفتن، حيله‌بازی و گول‌زدن است. ریشه‌هایش به دوران پیشاتاریخ برمی‌گردد. در فرهنگ‌های اسلاوی

نیز به نام آل (هالا) به منزله‌ی یک شیطان مادینه، فرستنده‌ی باد و رعدوبرق و ابر ویرانگر باغ و مزارع ظاهر می‌گردد. واژه‌ی آل در فرهنگ خلق‌های قفقاز، فارس، کورد و روسی نیز با آن روبه‌رو می‌شویم. در زبان ارمنی "آلک" است که همچون خیالاتی محدود در آن جای دارد. همانند باورداشت خلق‌های آناتولی، آل در خیلی از اساطیر به منزله‌ی یک موجود سبب‌ساز مرتبط با مسایل زاینده‌گی شناخته می‌شود. کودکان و زنان نوزایمان جهت درمان ماندن از او باید در کنار سرشان سوزن گذاشته شود.

در بسیاری از تصاویر نقاشی شده جهت شرح لیلیت، قسمتی از بدن او به صورت مار ترسیم می‌شود. و یا اینکه در حالت پیچیده‌شدن یک مار عظیم‌الجثه به دور بدنش تصویر می‌گردد. اگر نماد مار بودن شمار بسیاری از ایزدانوان و سپس ملکه‌ها را بر این علاوه کنیم، با فرض اینکه روابط زن-مار دارای معانی متفاوتی است، به مفاهیم بسیاری دست خواهیم یافت. در این گستره، کاراکتر مهم دیگری که بدان خواهیم پرداخت شاه‌ماران (پادشاه مارها) است. شاه‌ماران در فرهنگ کوردها سمبل بسیار مهمی است. نیم‌تنه‌ی بالای بدنش زن و نیم‌تنه‌ی پایین آن مار است. شاه تمامی مارها است. کاراکتری خردمند، نیکوخواه، شاه موجودات ماوراءالطبیعه بوده و کاراکتری پیرناشدنی دارد. باور بر این است در صورتی که بمیرد، روح او در دخترش تجلی می‌یابد. در خیلی از حکایات کوردی، صفات مهربانی، فرزانیگی، شفاگر و پاسدار هم‌سنگی طبیعت برجسته‌تر است. کوردها درک از مفهوم شاه‌ماران را با آویزان کردن تصویری از او در هر خانه‌یی بیان می‌دارند. در باورداشت کوردهای علوی و ایزدی، مار سیاه مقدس بوده و احتمالاً این تقدیس نیز ارتباطی با شاه‌ماران دارد. زیرا شاه‌ماران دور از واقعیت نظام تمدن و انسان آلوده‌شده به آن، زندگی می‌کند. توسط خیانت مردی که فرزانیگی و اسرارش را با او در میان گذاشته، دچار خیانت شده و به قتل می‌رسد. این قهرمان اساطیر کوردها نیز در چارچوب ارتباط با لیلیت، بر مبنای معنادادن به رابطه‌ی مار-زن نیازمند واشکافی ژرفی می‌باشد.

### پنجمین لایه: خانم دنده‌استخوان

خدا به جهت اینکه هویت زن اصلاح‌ناشدنی لیلیت یعنی او را در مقابل نظام تسلیمیت‌ناپذیر دیده، علیه لیلیت که نسبت به درخواست بازگشت او به فردوس

پاسخ رد داده، برای بدرآوردن [حضرت] آدم از تنهایی، [حضرت] حوا را از استخوان دنده‌ی او آفرید. خدا نه تنها به عصیان لیلیت، بلکه به همه‌ی مادینه‌هایی که به عنوان زن آفریده خواهند شد، با مجازات جواب داده است. زن که "از خدا آفریده نشده و فراموش گشته"<sup>(۱۸)</sup> نه از خاک، بلکه از تکه‌یی از جسم مرد، از دنده استخوان خمیده‌ی او خلق شده است. پس از آزمون مساله‌دار لیلیت، زن را نه تنها از خدا بلکه از مرد نیز پست‌تر درآورده و به انسان درجه دوم مبدل کرده تا که فرمانبر و مادینه‌یی سازگار باشد. خرد حاکم مرد با پناه‌جستن به مصونیت امر خدا، کاراکتر زنی را که به وجود آورده، همچنان که تصور می‌رود، آغاز تاریخ زن بودن مان نبوده، بلکه لایه‌ی پنجم آن است.

اما لیلیت که زنده‌نگه‌دارنده‌ی روح الهگی بود باز طریقه‌یی را جهت احقاق قیام همجنس‌انش در مقابل پروردگار یافت. با شیطان به توافق رسیده و در پوست مار، سیب ممنوعه را می‌خوراند. این راه را بر این می‌گشاید تا آدم و حوا از میوه‌ی درخت دانایی بخورند و متوجه خویش و جنسیت خود گردند. در واقع، این شرح نیز نشانگر قیام ایزدبانوی مادر در برابر فرم‌های هویت، آفرینش و هستی دیکته‌شده از سوی قدرت مرد به‌رغم تمامی تهاجمات ایدئولوژیکی و فیزیکی می‌باشد. همچنین اثباتی است بر آنکه در هر فرصتی از طریق سمبل‌ها و ارزش‌های خود (مار و درخت که نماد الهگی‌اند) و با نیروی جنسیتی و خرد خویش، دوباره در تلاش برای فعال بودن بوده است. ایزدبانو، آنچنان نمی‌نماید که به آسانی برای خدای مخل و اعتقاداتش، از الهگی دست بردارد. به همین علت، خرد مرد حاکم که به بی‌کفایتی فرم اندیشه‌ی اسطوره‌یی پی برد، جهت کسب حق به کنترل درآوردن موثر موجودیت زن، تعیین تکلیف نمودن و استثمار همه‌جانبه، کلام‌های انتزاعی الهی می‌آفریند. برای همین نیز نتایج بدست‌آمده در هر قیام زن را تبدیل به بنیانی برای خود می‌سازد. ضعیف بودن عقلی و روحی زن از [زمان] آفرینش، استفاده‌ی نامطلوب از هر دو شانس آفرینش که پروردگار به او داده بود و از راه‌به‌درکردن مرد نیز، همچون شرحی مقدس صورت گرفته و مفاهیم جنس ضعیف، جنس دوم و جنس بد بر پایه‌های مستحکمی استوار می‌گردند. دیگر مخالفت زنان با این، به‌عنوان مخالفت با کلام الهی به‌شمار می‌آمد. این وضعیت، هم با ترس مخالفت با خدا موجب سرخوردگی

هزاران ساله‌ی مقاومت درونی زنان گشت و هم اختیار نامحدودی را به مرد داده تا این ترس را به‌طور مداوم برقرار سازد.

به‌همین علت، مرحله‌ی ادیان یکتاپرستی، مرحله‌ی است که باید اصالت وجود زن را مورد واشکافی چندجانبه‌یی قرار دهیم. در حکایات آفرینش و هبوط از بهشت آمده در این ادیان، تقریباً به‌طور سیستمانه‌یی، یک دشمنی زن ایجاد شده است. تاریخ ادیان، سرشار از نمونه‌های جالبی در این باره می‌باشد. یکی از این موارد، سخنان توماس آکویناس<sup>۷</sup> است که می‌گوید: «زن نمی‌تواند از نخستین مخلوقات باشد... او مردی بود که به اشتباه آفریده شد... هیچ چیز خطادار و یا ناقصی، نمی‌تواند نخستین مخلوق باشد... خداوند از پیش، بر گناهکارشدن زن آگاه بود. زن در فرجام خطایی بزرگ و یا استفاده‌ی اشتباه از مواد بوجود آمده است.» دیگری تعریف عزیز ترولیون<sup>۸</sup> مسیحی است: «زن، دروازه‌ی ورود شیطان به نفس انسان می‌باشد. مخلوقی پلید است که مقررات الهی را پایمال ساخته و چهره‌ی خدا را بر هم می‌زند.» سنت پاول<sup>۹</sup> نیز اظهار می‌دارد که: «عیسی تاج سر هر مردی بود، تاج سر هر زنی نیز مرد بود. پروردگار نیز تاج سر عیسی بود. مرد چهره و شکوه پروردگار بود؛ اما زن شکوه مرد است... به نام عیسی زن باید خویش را نماد بردگی برشهرد.» عزیزهای مسیحی بر این باورند که: بجز مادر حضرت عیسی، تمامی زنان از عذاب دوزخ نجات نخواهند یافت.» علمای اسلام نیز زمانی که زن را تعریف می‌نمایند، دست کمی از عزیزهای مسیحی ندارند. بخاری<sup>۱۰</sup> می‌گوید: «زن از لحاظ دین و خرد ناقص است.» مسلم ترمیزی نیز تاکید می‌کند که: «زن از چهره‌ی شیطان در

---

<sup>۷</sup> قدیس توماس آکویناس (ح. ۱۲۲۵-۱۲۷۴) معروف به حکیم آسانی، فیلسوف و متاله‌ی مسیحی بود. او اعتقادات مسیحی را با فلسفه‌ی ارسطو تلفیق کرد. فلسفه او از ۱۸۷۹ تا اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک بود.

<sup>۸</sup> کوینتوس ترتولیانوس در حدود سال ۱۶۰ در کارتاژ (تونس فعلی) در خانواده‌ی رومی و بت‌پرست چشم به جهان گشود. او حوالی سال ۱۹۷ مسیحی شد و پس از آن بقیه عمر خود را صرف نگارش آثار متعددی در دفاع از ایمان مسیحی کرد. او ابتدا حامی کلیسای رسمی کاتولیک بود اما حوالی سال ۲۰۷ از رهبران کلیسا سرخورده شد و به نفع محض مونتانیسم سخن گفتن آغاز کرد.

<sup>۹</sup> پولس یا پولوس از مهم‌ترین مبلغان مسیحیت و بنیانگذار الهیات و خداشناسی این آیین بود.

<sup>۱۰</sup> محمد بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ ه‍.ق) معروف به بخاری، نویسنده‌ی کتاب صحیح بخاری است که یکی از صحاح سته که ارزشمندترین کتاب حدیث از نظر اهل سنت است.



رفت و آمد می باشد.» و امام غزالی<sup>۱۱</sup> بر این باور است که زن شبیه تنفس است؛ اگر مجاری آن را باز بگذاری، نافرمان گشته و تو را به دنبال خود خواهد کشید؛ اگر راه های آن را محکم ببندی مالک آن خواهی شد.» بودای هندوستانی هم با بیان اینکه: «اگر زنان را در دینم نمی پذیرفتم، بودیسم درازمدت به صورت بسیار پاکی تداوم می یافت. امروز دیگر تصور نمی کنم این دین در درازمدت ادامه یابد؛ زیرا زن به این دین راه یافته است» به رقابت در "تحقیر هویت زن" می پیوندد.<sup>(۶۹)</sup> هر چند دارای نیروی گذشته‌ی اعصار الهگی نباشد نیز، یهودیت نیز به عنوان دینی توحیدی که هنوز در دوره‌هایی که بسیار تاثیرگذار نبوده ظهور کرده، از آغاز تا به امروز، در نگرش به زن و به بردگی کشانیدن او نقشی بسیار منفی ایفا کرده است. زیرا باورداشت الهگی را ممنوع ساخته، حوزه‌هایی را که این اعتقاد در آن حاکم بوده به صورت مادی نابود کرده و با گفتن «ای پروردگار جاودان، پادشاه کائنات، الحمد لله که مرا زن نیافریدی!» موجودیت زن را تحقیر کرده و به نیایش سحرگاه مردان مبدل ساخته است.

هویت زن این حقارت‌ها که برای خود تکیه‌گاه کرده‌اند حواست. در پیرامون این هویت، زن مسوول تمامی فلاکت‌هایی است که بر سر انسانیت آمده. چون با مرتکب شدن به نخستین گناه، به عنوان زنی تعریف می‌گردد که انسانیت را از بهشت بیرون رانده، و با ایمان آوردن به مار، از میوه‌ی درخت دانایی‌ای که خدا آن را منع کرد بود، خورده است. کتب مقدس به موازات شرح این روایت، چگونگی با خاک یکسان شدن هویت، سمبل‌ها و شهرهای ایزدبانو با خاک را هم بازگو می‌کند. در واقع، واگویی هر دو به صورتی متداخل، پیام نماندن قداستی را می‌دهد که سرچشمه‌ی نیروی زنان بوده و یهوای "حسود" هرگز تاب تحمل آن را نداشته است. یهودیت به عنوان نخستین دین ادیان یکتاپرستی، در حقیقت، به الهگی که نیرومندترین هویت موجودیت زن را تشکیل می‌دهد ضربه وارد ساخته است. به همین علت، زن دیگر از منبع نیروی مادر محروم شده و ناتوان و بیچاره است.

---

<sup>۱۱</sup> محمد غزالی فرزند محمد (۴۵۰ - ۵۰۵ ه‍.ق) فیلسوف، متکلم و فقیه ایرانی و یکی از بزرگ‌ترین مردان تصوف سده‌ی پنجم هجری است. غزالی از جمله افرادی بود که به دوری مسلمین از تعقل و خردگرایی و نفی فلسفه تاثیر زیادی گذاشت. وی به‌رغم اینکه ماهیت فلسفه را دچار مشکل نمی‌دانست، اما پرداخت به آن را مایه‌ی ضعف ایمان مسلمانان دانست.

می‌توان تمامی جرایم و گناه‌ها را بر گردن او انداخت. همان‌طور که با این، از ظهور توانمند موجودیت زن ممانعت می‌گردد، اجازه هم داده نمی‌شود در حافظه به یاد آورده شود که روزگاری بر تخت الهگی جلوس کرده بودند. همچنین چون همهی صفاتی که زن در عصر الهگی صاحب آن بود نابود شدند، ارتکاب او به "نخستین گناه" و نقاط ضعف زن که برای این منبع نشان داده می‌شود، بهانه‌ی خوبی را تشکیل می‌دهند. دیگر می‌توان خود موجودیت زن را که منبع گناه است، مجازات کرده و تحت نظارت درآورد. البته، موجودیت و هویت زن از زیر سایه‌ی این داستان مقدس نجات نخواهد یافت، در هر گامی که زن برمی‌دارد، یادآوری شده و زن با مار و شیطان یکسان تلقی می‌گشت. این در حالی است که مار نماد قدرت جنسی و فرزاندگی زن می‌باشد! این نیز به‌عنوان لعنت خدا بر زن، اسم‌گذاری می‌شد. ادیان یکتاپرستی که با تکیه بر کلام الهی قوانین تصویب می‌نمودند، در رابطه با سرشت زنان و جایگاه و نقش آنان در جامعه باید گفت جامعه‌ی طبقاتی پدرسالارانه‌ی که پس از دوره‌ی مشخص تشکیل داده و پذیرفتند، ارزش‌هایی را که پیش از آنها علیه زن به‌وجود آمده بودند، تحویل می‌گرفتند.

### ششمین لایه: ایزدبانوهای ساخته‌ی مرد

با رشد و نهادینه‌شدن خرد مرد حاکم، و به یاری بسیاری از افسانه‌ها و و اسطوره‌های آفریده‌ی خود، مرد در پی نابودی گام‌به‌گام هویت ایزدبانو که همهی صفات اجتماعی و زندگی را در شخصیت خود یکی نموده، می‌باشد. تمامی ارزش‌ها و ویژگی‌های ایزدبانوی مادر تجزیه شده و هر کدام از صفاتش در میان دیگر ایزدبانوان بخش می‌گردد. دیگر مادر ایزدان و هویت ایزدبانو که همهی حاکمیت اجتماعی را شامل شده بودند، وجود ندارد. در نقطه مقابل آن در زندگی، دیگر موجودیت زن ازهم پاشیده شده است. هویت زن که حاوی کاراکترهای تمامیت‌مند، اعتمادبه‌نفس، جسور، زیبا و مبارزه‌گر زنان و دیالکتیک اصالت وجودش می‌باشد، دچار ازهم‌پاشیدگی می‌گردد. «گذار از عصر زن به عصر مرد، راه را بر زیان بزرگی علیه زن هموار می‌سازد.»<sup>(۷۰)</sup> زنان در میان فاحشه‌خانه‌های عمومی و خصوصی تقسیم شده‌اند. ویژگی‌های سرشت اجتماعی و توانش، به‌تمامی از آن مرد شده و تنها مقدار کمی از آن - به‌خصوص ویژگی‌هایی که همچون ناتوانی و ضعف درک می‌شوند - نیز

به زن بخشیده شده است. این حالت، در اساطیر که در ابتدا کهن‌ترین فرم ذهن انسان می‌باشد، با برساخت واقعیت ایزدبانو که پاره پاره بوده و در درون خود جنگیده و در برابر یکدیگر بی‌اعتماد گشته‌اند، صورت گرفته است.

یکی از نخستین الگوهای اسطوره‌یی این حالت، اینانا- ارشکیگال می‌باشد. اینانا پس از ازدواج خواهرش - که ایزدبانوی ژرفاهای خاک است - با دوموزی به دیدن ارشکیگال می‌رود. ارشکیگال با اندیشیدن به اینکه اینانا به دنبال صاحب شدن جهان زیرزمینی اوست، طبق قواعد زیر زمین او را تبدیل به یک جسد می‌کند. این کار را با گذراندن اینانا از هفت درگاه و هر بار با برداشتن نمادی از توانایی و زیبایی‌های او انجام می‌دهد. از سویی دیگر، با هدف اینکه شوهرخواهرش، یعنی دوموزی را منحرف سازد، دختری را به روی زمین می‌فرستد. آنچه در این میان جالب توجه است، به‌رغم حسن نیت اینانا، کسانی که همیشه در حق او بدی کرده‌اند زنان هستند. ارشکیگال که باور ندارد اینانا به احوال‌پرسی او آمده و با فکر اینکه: «قصد تختم را دارد» او را به حریص بودن متهم کرده و به یک جسد تبدیل می‌سازد، نِتی (Neti) با این فکر که: «این قانون زیر زمین است» به نام ارشکیگال، اینانا را قانع کرده و نیرویش را از او گرفته، نینتو (Nintu) موظف به گمراه کردن شوهرش دوموزی می‌گردد. اما آنانکه اینانا را نجات داده و برای او ماتم می‌گیرند، خدایان مرد هستند، به‌خصوص پدرش انکی. در نتیجه اینانا، دوموزی را که به او خیانت کرد بود به جای خود فرستاده و از زیر زمین نجات می‌یابد، اما این کار با دادن برخی بدل‌ها صورت می‌گیرد. اینانا دختری را که شوهرش را فریفته می‌کشد، خواهرش مرتکب خیانت شده و دست آخر نیز، جهت اینکه شش ماه به جای همسرش بماند، ایزدبانوی دیگری، یعنی گشتینانا<sup>۱۲</sup> خواهر دوموزی را می‌فرستد.

در ادیان یکتاپرستی این داستان که یکپارچگی هویت زن را پاره پاره کرده و این پاره‌ها را در مقام ضد و دشمن یکدیگر قرار داده است، در اسطوره‌ی سومر سعی می‌شود که در اطراف جفت لیلیت- حوا صورت گیرد. در مقابل نخستین زن بد آفریده شده که در برابر خدا سر به عصیان برمی‌دارد، کاراکتر ساختگی حوا خلق می‌شود. اما آنچه انتظار می‌رود روی نمی‌دهد و هم حوا از بهشت بیرون رانده می‌شود و هم موجب هبوط مرد می‌گردد.

---

<sup>۱۲</sup> دختر انکی و نین‌خورساک در اساطیر سومری.

این داستان، در اساطیر یونانی حول "دمیتر"<sup>۱۳</sup> روی می‌دهد. زمانی که "پرسفون" دختر دمیتر، از طرف هادس<sup>۱۴</sup> ربوده می‌شود، جسارتش را در حد ترک کردن "المپاس"<sup>۱۵</sup> نشان می‌دهد. اما زئوس پادریمانی کرده و موجب سازش هادس و دمیتر می‌شود. زیرا هنگامی که دمیتر به عزا و ماتم می‌افتد، گویی تمامی طبیعت، پژمرده، محصولات، خشک و زندگی از حرکت بازمی‌ایستد. اما هادس در پس ندادن دختر، پافشاری می‌کند. دمیتر که نمی‌تواند به تمامی از دست دادن دخترش را از چشم بیندازد، به شش ماه زندگی او در زیر زمین با هادس و شش ماه هم بر روی زمین راضی می‌شود. در هنگام بازگشت دخترش به روی زمین، بهار آغاز می‌شود.

جفت‌های لیلیت- حوا، اینانا- ارشکیگال و دمیتر- پرسفون، اسامی سمبلیکی هستند در جا و مکان‌های مختلف که خرد مرد فرادست، دیالکتیک اصالت وجود، یکپارچه‌ی موجود در زن را تجزیه و ضد یکدیگر می‌سازد. در همان حال، داستان‌های آغازین چگونگی اعمال استراتژی واردکردن ضربه به زن با زن از سوی خرد پدرسالاری است. زن به زن خیانت کرده، زن را کشته و زن به زن حسادت می‌کند. در دوره‌هایی که در میان زنان سازش برقرار بوده و مرد با زن در درون تعادل اند، زن و مرد خدا هستند. اما زمانی که هم‌سنگی نیرو علیه زن برهم می‌خورد، وظیفه‌ی سازش دادن و مجازات کردن ایزدبانوان که به یکدیگر رشک برده و زیان وارد ساخته، و یا رفته‌رفته به زن انسان تمایز می‌یابند، به دست خدایان مرد و نمایندگان زمینی آنها می‌افتد.

به خصوص وقتی به اساطیر یونانی می‌نگریم زنان اگر ایزدبانو هم باشند، غیبت کرده، فریفته‌ی حسادت شده و در دسیسه‌بازی‌ها جای می‌گیرند؛ دروغگویند و انسان‌ها را آزار می‌دهند. با سبکسری و کنجکاوی افراطی، موجب بلا و مصیبت برای انسانیت می‌شوند. در کنار این‌گونه صفات ناخوشایند، ایزدبانوانی هم وجود دارند

---

<sup>۱۳</sup> ایزدبانوی زراعت، برکت، فصل‌ها و محبت مادری در اساطیر یونانی.

<sup>۱۴</sup> در اساطیر یونانی، فرمانروای مردگان و جهان زیرزمینی، پسر بزرگ تیتان کروئوس و رئا است.

<sup>۱۵</sup> المپاس یا اولومپاس (۳۱۶-۳۷۵ پیش از میلاد) شاهزاده‌ی اپروس، دختر نئوپتولوس یکم، همسر چهارم فیلیپ دوم مقدونی، و مادر اسکندر کبیر بود. او از معتقدین به فرقه‌ی مارپرستان می‌گسار در مراسم آیینی دیونوسوسی بود و بنا بر اظهارات پلوتارک احتمالاً با مارها همبستر می‌شده است.

که دارای صفات خوشایند محدود هستند، اما در میان این‌ها و دیگری‌ها نبردی در حال جریان است. اگر اساطیر را به‌عنوان طولانی‌ترین دوره‌ی ذهنیت حافظه‌ی اجتماعی در نظر بگیریم، بهتر به نقش آن در زمینه‌سازی، آماده‌کردن و عادت‌دادن ذهنیت انسان به بردگی زن و مرد و جامعه‌ی پیرامون آن معنا خواهیم بخشید. اگر طبق هویت نُه لایه‌ی زن در نظر بگیریم، می‌توانیم این هویت زن دست‌ساخته‌ی مرد را که یکدیگر را تضعیف ساخته‌اند، شکست خورده اما در حالی که کمابیش مقاومت کرده و در تلاش برای حفظ موجودیت خود است، به‌مثابه‌ی هویت الهگی‌ای عنوان کنیم که شبیه مرد شده و رفته‌رفته شکل گرفته است. این‌ها ششمین لایه را تشکیل می‌دهند.

ایزدبانوانی وجود دارند که در مراحلی که هویت زن این دوره یعنی با تضعیف دوران الهگی، تحت کنترل مرد درآمده و توسط خرد مرد حاکم بر ساخته می‌شود، می‌زایند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ی این‌ها آتن می‌باشد که از پیشانی زئوس، یعنی از مغز مرد آفریده می‌شود. نخستین همسر زئوس، "متیس"، ایزدبانوی حکمت و فرزاندگی باردار می‌شود. زئوس ترس پسر بودن کودک و سرنگونی خویش را در سر دارد. در زمان بارداری، متیس را می‌بلعد. آتن همچون یک برآمدگی در سر زئوس رشد می‌کند. [آتن] از آنجا به صورت سپردار و زره‌پوش بیرون می‌آید. ویژگی‌هایی که به این ایزدبانو عطف می‌شود، از آن ایزدبانوی ذکاوت است که این خصلت را از مادرش برمی‌گیرد. در عین حال، ایزدبانوی هنر، استراتژی، الهام و صلح است. در مراحل بعدی، با سپر در دستش تبدیل به ایزدبانوی جنگ شده و در جنگ تروا، پشتیبان آخاها<sup>۱۶</sup> می‌شد. آتن، سپری ویژه به دست دارد. بر روی این سپر، همراه با نقش و نگارهای متفاوت، عکس سر مدوسا نیز دیده می‌شود. در مقابل این سپر، قوی‌ترین ارتش‌ها نیز دچار خسران می‌شوند. یعنی در مقابل شرق، غرب را! ویژگی‌های اصلی او مربوط به شهر می‌باشد. آتن که نامش را از آن برگرفته، ایزدبانوی بزرگ و محافظ

---

<sup>۱۶</sup> نام شهری که در ایلیاد، اثر حماسی طبیعی از هومر شاعر نابینای یونانی که در آن از جنگ تروا که بخاطر دزدیدن هلن زن زیباروی پادشاه به دست پاریس اتفاق افتاد، آمده است. در همان حال، نام یکی از خلق‌های واقع در جنوب شرق آسیا می‌باشد. اجتماعاتی هستند که در تایلند، میانمار، لاوس و چین در مناطق پراارتفاع به‌شکل قبیله زندگی می‌کنند.

شهر می‌باشد. آرس<sup>۱۷</sup> خدای جنگ موجود در اساطیر یونان، بجای جنبه‌ی نیروی خشونت‌بار جنگ، نمایندگی وجه استراتژی و هوش را می‌کند. آتن هیچ معشوقه‌یی نداشت و ازدواج نکرد. به همین دلیل، به او آتن باکره نیز گفته می‌شود.

یکی دیگر از ایزدبانوان آفریده‌ی خرد مرد فرادست، هرا<sup>۱۸</sup> است که زن زئوس و معنایش "زن گاو"، گرافه‌گو و فاسد می‌باشد. هرا هم همسر و هم آجی زئوس است. از او به‌عنوان ایزدبانوی بزرگ و شاهزاده‌ی ازدواج یاد می‌شود. طبق اعتقادات کهن، در حین زایمان، پاسدار زنان و زوج‌ها می‌باشد. در حالی که می‌داند پس از آفرودیت، دومین ایزدبانوی زیبایی است، همیشه تمامی مردان عاشقش را رد و خود را به زئوس تقدیم کرده است. او بسیار حسود و کینه‌جوست. مایا<sup>۱۹</sup> را که با زئوس رابطه داشته، کلافه ساخته، لامیا<sup>۲۰</sup> را به یک جانور تبدیل کرده، سمه<sup>۲۱</sup> را به دام انداخته، زایمان آلکمن<sup>۲۲</sup> را به تاخیر انداخت، لتو<sup>۲۳</sup> را تعقیب کرده و معطل ساخته، کالیستو<sup>۲۴</sup> را به خرس تبدیل کرده و اسب مگسین را بر یو<sup>۲۵</sup> چیره می‌سازد.

---

<sup>۱۷</sup> خدای جنگ و پسر زئوس و هرا در اسطوره‌های یونانی است. رومی‌ها خدای جنگ خود یعنی مارس را (که مفهوم آن را از قوم اتروسک گرفته بودند) با آرس یونانی مطابق می‌دانستند.

<sup>۱۸</sup> در اساطیر یونانی، الهه آسمان‌ها و ملکه ایزدان المپ است.

<sup>۱۹</sup> مایا در اسطوره‌های یونانی یکی از هفت دختر اتلس و پلئون بود که زئوس، عاشق این زن زیبا شد. زئوس در شب به غار او آمد تا با مایا به دور از چشم‌های حسودانه‌ی همسر خود هرا، عشق‌بازی کند. در نتیجه، مایا پسری به نام هرمس برای زئوس به دنیا آورد.

<sup>۲۰</sup> در اساطیر یونان، ملکه و یا شاهزاده‌ی لیبی است و یکی از معشوقه‌های زئوس.

<sup>۲۱</sup> سمه معشوق زئوس بود. زئوس به صورت مردی زمینی با سمه در ارتباط بود. هرا فهمید و سمه را فریب داد که ادعای معشوقش مبنی بر اینکه زئوس است دروغی بیش نیست.

<sup>۲۲</sup> قهرمان افسانه‌ی یونان و مادر هراکلس نیرومند در اساطیر رومی.

<sup>۲۳</sup> لتو یا لیتو (به انگلیسی: Leto) در اساطیر یونان به‌معنی پنهان یا درخشان است، که بیشتر برای الهه‌ی ماه، سلنه آمده است. هرا به خاطر اینکه همسرش زئوس عاشق لتو شده بود به او حسودی می‌کرد. به هنگام وضع حمل، به دستور هرا هیچ زمینی او را نپذیرفت. سرانجام زئوس جزیره‌ی را به کف دریا نجبر کرد که دیگر به‌عنوان خشکی تلقی نشود و او دو طفل خود، آپولو و آرمیس را به دنیا بیاورد.

<sup>۲۴</sup> کالیستو (ماه) یک قمر طبیعی سیاره مشتری است.

<sup>۲۵</sup> یو (به انگلیسی: Io) در اسطوره‌های یونان دختر ایناخوس و ملیا است. زئوس عاشق او شد. هرا به این علاقه پی برد، زئوس او را به گاوی سفید تبدیل کرد.

چون پاریس او را همچون زیباترین ایزدبانو انتخاب نکرده، کین بزرگی نسبت به تروایی‌ها در دل دارد.

یکی دیگر از ایزدبانوهای ساخته‌ی خرد مرد حاکم، آرتمیسی<sup>۲۶</sup> است. این ایزدبانو که به‌عنوان ایزدبانوی شکار، طبیعت، ایزدبانوی ماه، زیبایی، خوش‌اندامی، جدی‌رخسار، باکرگی خدایی و نور خالص نام‌گذاری شده، مردانی را که به او نزدیک می‌شوند، به حیوان شکار تبدیل می‌سازد. زنانی را هم که باکرگی‌شان را از دست می‌دهند با تیر و کمان به قتل می‌رساند. زیرا او نماد باکرگی است. یعنی نام سمبلی است که در جهان اساطیر، این فکر را که "واقعیت زن انتزاعی شده از جنسیتش بهترین زن می‌باشد"، به‌نام مردها نمایندگی می‌کند. گویی مثل راهبه‌ها و یا عزیزه‌های نامزد عیسی است که صدها سال بعد در اندیشه‌ی مسیحیت رشد می‌یابد. آن‌ها نیز جنسیت و مردها را به‌تمامی از زندگی خود بیرون رانده بودند، اما به‌مثابه‌ی محرومین از نیروی الهگی، مردانی را که به آنها نزدیک می‌شدند، به حیوان شکار تبدیل کنند و یا با تیر و کمان‌شان زنان را از پای درآورند.

"پاندورا" نیز که یک ایزدبانو نیست، در اساطیر یونان همچون "شیطان زیبا" شناخته می‌شود. پرومتئوس با ربودن آتش از خدایان و دادن آن به انسان‌ها، زئوس را بسیار خشمگین می‌سازد. زئوس به‌عنوان "شیطانی‌ترین مجازات ممکنه برای مردان"، زنی را می‌آفریند، آن نیز پاندورا است. در حالی که پرومتئوس پیشتر به برادرش در مورد عدم پذیرش هرگونه هدایایی از طرف خدایان تذکر داده بود، برادرش فریفته‌ی افسون پاندورای زیبا و سربه‌هوا گشته و با او ازدواج می‌کند. زئوس جعبه‌یی را به پاندورا داده که تمامی بدی‌ها در آن نهان بوده و جهت تحریک کنجکاوی، به او تذکر می‌دهد که مبادا آن را باز کند. اما پاندورا زن کنجکاوی بوده و مغلوب حس کنجکاوی خویش گشته و جعبه را می‌گشاید. بدین شکل تمامی مصیبت‌ها، بدی‌ها و مرگ‌ها را آزاد ساخته و در جعبه تنها امید می‌ماند.

تصادفی نیست که اساطیر آفریننده‌ی این ایزدبانوان، زاییده‌ی یونانی باشند که بنیانگذار فلسفی ساختاری فکری حاکمیت مرد و مفهوم علم پوزیتیویستی دنیای غرب محور کاپیتالیسم است. نظام اقتدارگرایی مرد که قدرت سیاسی پشت پرده‌ی

---

<sup>۲۶</sup> در اساطیر یونان ایزدبانوی شکار، حیات وحش، بکارت، ماه و حاصلخیزی، دختر لئو و زئوس، و خواهر دولوی آپولون بود. آرتمیسی یکی از ایزدبانوان باکره و مظهر پاکدامنی المپ به شمار می‌رفت.

اساطیر یونان است، می‌گوید اگر ایزدبانو هم باشند، حداکثر نقشی را که می‌توان برای زنان در نظر گرفت، زیبایی جسمانی، جذابیت جنسی، و مادری است. این اسطوره، اصطلاحات سخیفی را می‌سازد همچون پیام موجود در داستان‌های دینی آدم- حوا مبنی بر اینکه، کسی که موجب فلاکت بر سر انسانیت گشت، زن کنجکاو و عهدشکنی است که در برابر کلام خدا ایستاد. می‌خواهند در فکر انسان‌ها این اعتقاد را جای دهند که این صفات در سرشت زن وجود دارد.

آنچه را که به‌عنوان نتیجه در این لایه مشاهده نمودیم، هویت زنی است که نیروی قدرتش را با مرد تقسیم کرده و بسان مرد درآمده است. همچنین نبرد میان هویت زنی است که در برابر قدرت مرد جنگیده و در تلاش برای حفظ گوهر خود بوده با هویت زنی که علیه انسان، همجنس خود و مردی که دست‌بردار آزادی نیست از سوی قدرت مرد به‌کار گرفته می‌شود. از این پس خدایان مرد آنچنان قدرتمند شده‌اند که لزومی نمی‌بینند خود را درگیر ستیز با ایزدبانوان و یا زن و مردانی که به آن‌ها ایمان دارند، بکنند. با موجوداتی که از مغز و یا دست خویش ساخته‌اند، زن را با زن، یا اینکه زن را با ایزدبانوان و با مردانی که به اجتماعی‌بودن انسان ایمان دارند، به ستیز وامی‌دارند. در حول این جنگ، موجب می‌شود هستی یکپارچه و زیبایی‌شناسانه‌ی زن و موجودیت دیالکتیکی آن با سرشت مرد از دست برود.

### هفتمین لایه؛ رگ‌های مقاوم ایزدبانو و ملکه‌ها

اگر چه فرهنگ الهگی و نظام اجتماعی زن-مادر مغلوب شده باشد نیز، اما تاثیراتش هزاران سال تداوم یافت. این تاثیر، هویت زن را در زندگی اجتماعی تعیین می‌نمود. زنان در درون خود، از ایمان به ایزدبانوی مادر و ارزش‌هایش و از اینکه در هر فرصتی طبق باوری‌های خود زندگی کنند دست برنمی‌داشتند. جدای این، همراه با تاثیر باورداشت چندخدایی که با وجود زنان در موقعیت مادر، همسر، دختر و خواهر شاه در نظام‌های پادشاهی تداوم یافته، نمونه‌هایی برای هویت زن نیرومند هستند. معروف‌ترین نمونه‌ی این‌ها در تاریخ، "نفرتیتی"<sup>(۷۱)</sup>، "کلئوپاترای هفتم"<sup>(۷۲)</sup>، "پودوهپا"، "سمیرامیس"، "بلقیس"، "زنویا"، "دیدو"<sup>(۷۳)</sup>، جنگجویان آمازونی<sup>(۷۴)</sup>



و... این ملکه‌ها و بسیاری دیگر از آنها که ذکر نام آنها در اینجا نمی‌گنجد، دنباله‌ی عقیدی ایزدبانوی مادر و فرهنگش می‌باشند.

این زنان توانمند در تلاش برای عبور از مه‌آلودگی دیدگاه مرد مقتدر که حاکم بر نگارش تاریخ اجتماعی هستند، هر اندازه نهان و تحریف نیز شوند، جهت یافتن آنها ردهای موثقی را برای ما بجای گذاشته‌اند. با حرکت روی این نشانه‌ها، باید هویت این زنان گمنام و فراموش شده را باز یابیم؛ می‌توانیم بگوئیم در هویت نه‌لایه‌یی زن، به‌صورت پاسخی برای هفتمین لایه درمی‌آید. با دانش بر اینکه مفهوم پدرسالارانه‌ی تاریخ، با تحریف معلومات در مورد این زنان، آنها را تفسیر کرده و برخی‌شان را هم آشکار نمی‌سازد، هویت این لایه‌ی زن را مورد بررسی قرار خواهیم داد. و در هنگام مطالعه‌ی آنها، متوجه خوانش وارونه‌ی رژیم معلوماتی نظام نیز خواهیم شد. البته با در نظر گرفتن مداوم این حقیقت که هویت زن در هر لایه‌یی حاوی خودویژگی زمانی و مکانی خویش بوده، هم فرهنگ و باوری‌های حاکم مرد و هم دست‌زمانه، جهت حذف این خودویژگی‌ها بسیار در نکاپو بوده است.

**پودوهپا**، در قرن ۱۳ ق.م. زیسته است. همسر تاتوشیلی، سومین فرمانروای هیتیت و ملکه‌ی امپراتوریت هیتیت<sup>(۷۵)</sup> بوده. پدرش کیززواتنا اهل لاوازانتیا (البستان امروزی) است. لاوازانتیا ایشتار/ساوشگا<sup>(۷۶)</sup> پودوهپا خود را خدمتکار ملکه‌ی هوری هپات می‌دید. در همان حال، خودش را عاشق آرینا، ایزدبانوی خورشید عنوان می‌کرد. در پرستشگاه پانتئون هیتیت، یک تقسیم‌بندی یکسان‌نگر برای هر دو فرهنگ ایزدبانوها و خدایان انجام می‌دهد. پودوهپا با نقش راهب اصلی، کلیه‌ی عملکردها و سنن دینی جهان هیتیتی را با نگرشی نوین نظم می‌بخشد. آرینا ایزدبانوی بزرگ و ایزدبانوی خورشید دنیای هیتیت با هپات، ایزدبانوی خورشید هوری‌ها با هم یکسان گشته‌اند.

پودوهپا، در میان ملکه‌های هیتیت بیشتر از دیگران در امور سیاسی مشارکت داشته است. این از مکاتبات ردوبدل‌شده‌ی رسمی در میان پودوهپا و بسیاری از شاه و شاهزادگان آن زمان، روی داده است. همچنانکه در دوران تخت‌نشینان پیش از او وجود داشته، در دوره‌ی ملکه‌بودن پودوهپا نیز نام او به اندازه‌ی نام شاه بر روی بسیاری از هدایای پادشاهی و یا مهرها حک شده بود. یکی از صفاتی که پودوهپا در امضاهایش مورد استفاده قرار می‌هد نیز این است: "ارباب سرروی

زمین، محبوب آرینا ایزدبانوی خورشید، خدمتکار ایزدبانو می باشد. "پودوهپا پس از "هاتوشیلی" سوم در مدت زمان دوره‌ی پادشاهی پسرش "توتهالیای" چهارم، تخت نشینی را با عنوان "ملکه‌ی مادر" اداره می کند. زیرا در حقوق هیتیت، تخت نشینی حقی است که حتی در صورت وفات همسر پادشاه نیز، ادامه دادن آن تا مرگ، رواست. حتی این آیین حقوقی به تنهایی، نشانگر این است که در دوره‌ی پودوهپا هنوز تأثیرات فرهنگ ایزدبانوی مادر بسیار نیرومند می باشد.

یکی از وظایف پودوهپا نیز، ریاست هیئت دادگاه می باشد. برخی از مامورین عالی رتبه‌ی دربار هیتیت را به جهت سرقت حیوان، مواد معدنی با ارزش و دیگر اشیای آن محاکمه شده اند. از مدارک بجامانده از آن دوران دریافته می شود که در دوره‌ی خود بر علیه فساد مبارزه نموده است. پودوهپا هم زمان، دارای دانشی عالی در باب الاهیات و تجربه‌ی نیرومند در حوزه‌ی دیپلماسی است. در نامه‌ها و توافق نامه‌ها با شاه و شاهزادگان کشورهای خارجی از امضای شخصی خود استفاده می کرد. تمامی لوحه‌های دینی و فرهنگی متعلق به هیتیت و سرزمینش کیزواتنا را نسخه برداری کرده و هاتوشا آرشیو و کتابخانه‌ی ویژه‌ی بنا نهاده است. این صفات نیرومندش، نشانگر این است که آموزش خوبی دیده و دارای یک اندوخته‌ی فرهنگی غنی می باشد.

در مورد هویت بلقیس یا ملکه سَبَأ، از نامش گرفته تا ریشه‌ی نژادی و عقایدش و حتی در مورد اینکه زندگی کرده یا نه، نظرات ناهم ساز بسیاری از منابع گوناگونی وجود دارند. طبق برخی از منابع، او لیلیت می باشد. طبق برخی‌ها هم، ملکه‌ی است که پدرش وزیر و مادرش ملکه. برخی نیز بر این باورند که مادرش جن و خودش جادوگر می باشد. گفته می شود چهل سال حکمرانی کرده، شش سال باکره مانده و هرگز ازدواج نکرده است. موجودیت و زندگی او در پشت پرده‌ی اسرار بوده و افسانه‌ی است. در مورد اینکه در یمن یا اتیوپی امروزی فرمانروایی کرده، سیاه پوست بوده و مدیریتی حکیمانه داشته، اشتراک نظر وجود دارد. قرآن و تورات مدعی اند که به زیارت حضرت سلیمان رفته، با تأثیر از او ادیان یکتاپرستی را پذیرفته و حتی از نوادگان حضرت ابراهیم می باشد. این نیز حالت نمادین شده‌ی هویت زن بسیار موثری را در اذهان مجسم می کند که در دوره‌ی که ملکه سَبَأ زیسته<sup>(۷۷)</sup> نیز ثروت، قدرت و یک قلمرو وسیع را در اختیار داشته است.

در تورات، قرآن و "انجیل کبرا نگست"<sup>۲۷</sup> مسیحیان اتیوپی از او بحث به میان آورده‌اند. هر چند که در کتب مقدس ادیان یکتاپرستی<sup>(۷۸)</sup> و برخی منابع باستان آمده است که بلقیس، حضرت سلیمان را زیارت کرده، اما نظراتی هم وجود دارند که می‌گویند این صحیح نیست.

طبق تورات این "ملکه‌ی شبا"ست که به شهرت سلیمان آگاه و خواستار دیدار با او می‌شود. هدفش این است که این پادشاه فرزانه را با طرح پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها دشوار است بیازماید. وقتی ملکه با سلیمان رودررو می‌گردد، در مورد تمامی چیزهای درون خود با او گفتگو کرده و پاسخ تمامی پرسش‌هایش را می‌یابد؛ آنچنان که "از منظر پادشاه چیز نهانی که به زن پاسخ نداده باشد، نمی‌ماند."<sup>(۷۹)</sup> گفته می‌شود ملکه سَبَأ پس از بازگشت به سرزمینش، خدای عبرانی‌ها را به‌عنوان خدای قانونی به خلقش قبولانده و به خواست خود از باورداشت پیشینش منصرف می‌شود. قرآن هم می‌گوید ملکه در مقابل تهدیدات سلیمان سرخم کرده و وجود الله را پذیرفته است.

طبق کبرا نگست نیز، از طریق تجاری یهودی که به سرزمینش سفر کرده شنوای شهرت سلیمان می‌گردد. این تُجار او را به سرزمین "مأرب" بلقیس دعوت می‌کند. ملکه به قدس رفته و یک سال در آنجا می‌ماند. سلیمان تحت تاثیر ملکه قرار می‌گیرد، اما ملکه نمی‌خواهد تعهد باکرگی خود را بشکند. سلیمان با یک حيله او را ناگزیر به شکستن تعهدش می‌کند. یک شب با یکدیگر می‌مانند و ملکه به سرزمینش بازمی‌گردد. از این وصلت، یک پسر دنیا می‌آید. پسر تا سن هجده سالگی پدرش را نمی‌شناسد. پس از اطلاع از اینکه پدرش سلیمان است، زندگی در سرزمین مادری را برمی‌گزیند. اصل و نسب پادشاهان اتیوپی از این کودک می‌باشد. تمامی این حکایات بایستی با رویکرد یک پژوهشگر و کاوشگر خردبین و زیر ذره‌بین زن، مورد بررسی مجدد قرار گیرد. هنگامی که ظهور اجتماعی بودن مادرسالاری یهودیت و نیرومندبودن حاکمیت ایزدبانوی مادر را در یک دوره و جغرافیا در نظر بگیریم، قابل فهم است که چگونه این چنین توانمند بوده و علاوه بر دردست داشتن اختیار سیاسی، کاراکترهای زنانه را کسب کرده و تاثیرگذار بوده است. حتی بررسی او همانند اینکه به دین خود وارد گشته و در کتب مقدس

---

<sup>۲۷</sup> از سوی بسیاری راستافاریان‌ها و مسیحیان اتیوپی همچون متونی مقدس و الهام‌بخش پذیرفته شده است.

این گونه به کار گرفته شده مهم می باشد. بلقیس، ماکدا یا هر نام دیگری که باشد، او نماد هویت زن پرتوانی است که در عصر خود از فرهنگ ایزدبانوی مادر بهره گرفته است.

در هنگام پژوهش تاریخ زن، زمانی که لایه های هویت زن مورد واشکافی قرار می گیرد، این کاراکتر نیز دارای ویژگی هایی است که بایستی در درون لایه ی خود با اهتمام بررسی و تفهیم شود. با بازبینی تورات، قرآن و کبرا نگست و تمامی منابعی که درباره ی این ملکه تحقیق می کنند، می توانیم پرده ی اسرار آن را براندازیم.

### سمیرامیس

این اسم یکی از نام های ایشتار است. در واقع، وجود خصلت "وازایش"<sup>۲۸</sup> در اساطیر، نشانگر این واقعیت است که با تغییر نام ایزدبانوان و خدایان، به طور مداوم به یکدیگر دگرگون شده اند. از این رو، سمیرامیس در بابل، ایزدبانوی پیشین ایشتار می باشد. سمیرامیس ایزدبانویی است که به عنوان ملکه ی آسمان و مادر مقدس دیده می شود. همسر نیمرود<sup>۲۹</sup> [سپس ماردوک- بآل] می باشد. اینکه بعدها در این خاک ها ملکه ی دیگری در قرن هشتم یا نهم ق.م (طبق هرودوت، در ۸۱۰ ق.م) با همان نام متولد می شود قابل فهم است. در حقیقت، در افسانه ی تولد سمیرامیس<sup>(۸۰)</sup>، ایشتار تعیین کننده است. اینکه مفهوم سمیرامیس از کبوتر آمده و پرنده ی مقدس ایشتار نیز کبوتر است، معنادار می باشد.

گفته می شود "باغ های معلق بابل" که جزو عجایب هفت گانه ی جهان می باشد، از سوی سمیرامیس که ۴۲ سال حکمرانی امپراتوری آشور را بر عهده داشت ساخته شده است. از نظرگاهی دیگر نیز، پادشاه بابل، جهت فروکش کردن حسرت سمیرامیس نسبت به سرزمینش، موجب ساختن آن شده است. در مورد سمیرامیس روایات و افسانه های بسیاری وجود دارد. اما نقاط مشترک تمامی این شرح ها و یا اندیشه یی که تحکیم بخشیده، این است که او هویت زنی نیرومند، جنگجو، زیبا، دارای اعتماد به نفس و جنبه ی اجتماعی برجسته در دوران عقاید ملکه ی مادر بوده

---

<sup>۲۸</sup> Reincarnation تجدید تجسم، تناسخ در جسم تازه، حلول، وازایش یا تناسخ یا باززایی یعنی زاییده شدن دوباره پس از مرگ، با اختلافاتی در مفهوم، از اعتقادات ادیانی مانند داتو، بوداگرایی، هندوگرایی، مانوی، برهائی، جینیسم، سیکسیم، اهل حق (پارسان) و غلات شیعه است.

<sup>۲۹</sup> نیمرود (کلخو) (Nimrud)، یک شهر آشوری باستانی در میان رودان شمالی در ساحل رود دجله بوده است.

است. همچنین در راستای زیبایی سرزمینش جنگیده، ویژگی‌های مثبت مدیریتی یک زن حاکم را برقرار ساخته، از سوی جامعه‌ی خود به مقام ملکه درآمده و هویت زنی محبوب می‌باشد. به‌طور یقین، از نوادگان ایزدبانوانی است که از دور افتاده‌اند، اما یاد آن‌ها هنوز تازه‌اند! با توجه به اشاره‌هایی که در باب اصلتش صورت گرفته، اینکه مثل انسانی عادی نمرده و با دگرگون شدن به کبوتر، پرنده‌ی مقدس ایزدبانو و به‌پرواز درآمدنش در آسمان‌ها، اثباتی است بر این واقعیت که خلق او را این چنین به‌صورت افسانه درآورده است.

در واقع، برخلاف تفسیرات نگرش پدرسالاری که سمیرامیس را به‌مانند بیمار قدرت معرفی می‌کنند، او پیشاهنگ کاراکتر زن مبارزی است که در تلاش برای سنتزکردن تمامی خصوصیات نیرومند ایزدبانوی مادر در خود بوده، همچنین اثبات‌گر قهرمانی زنی است که در راه وطنش می‌جنگد و در صورت لزوم، این را به اثبات برساند که زنان چگونه می‌توانند تکنیسین جنگ<sup>(۸۱)</sup> باشند.

می‌توانیم سمیرامیس را شخصیت نمادین اعصاری بنامیم که اقتدار مرد در حال بناشدن بوده، اما باورداشت ایزدبانوی مادر نیز جهت حفظ بقا ایستادگی کرده است. زمانی که حرص قدرت‌طلبی در اطرافیانش شدت گرفته و پسرش با کمک راهب‌ها قصد کشتن او را می‌کنند، از قدرت دوری گرفته، باز کبوتر شده و به دیاری که از آن آمده یعنی مکان آزادی و محیط جامعه‌ی طبیعی برمی‌گردد. این واقعیت نیز حاکی از آن است که سمیرامیس مظهر روح زنی می‌باشد که دست‌بردار جامعه‌ی مادرسالار نبوده و نهاد جستجوهای بی‌انتهای اوست.

## زنوبیا

زنوبیا که مابین سال‌های ۲۷۴-۲۴۰ می‌زیسته، فرمانروای سوریه و امپراتریس پالمیرا<sup>۳۰</sup> بوده است. در شهر پالمیرا متولد و بزرگ شد. گویند با ملکه‌ی مصر، کلئوپاترای هفتم از یک اصل و نسب خانوادگی پادشاهی‌اند.<sup>(۸۲)</sup> زنوبیا با زیبایی و باهوش بودنش شناخته می‌شد. همچنین گفته می‌شود که زبان‌های یونان باستان، آرامی، عربی و لاتینی را می‌دانسته و نسبت به تاریخ علاقه‌مند بوده است.

---

<sup>۳۰</sup> پالمیرا یا تدمر نام شهری باستانی در کشور جمهوری عربی سوریه است. این شهر زیبا در سال ۲۷۴ میلادی توسط اورلیانوس، امپراتور روم در جنگی خونین که بین ملکه زنوبیا "ملکه تدمر" رخ داد ویران شد. در سال ۲۰۱۵ نیز داعش آثار باقی‌مانده‌ی این شهر باستانی را با بمب‌گذاری‌های محیب، متلاشی کرد.

تا زمانی که همسرش در حال حیات بود، زنوبیا که بزرگ‌ترین حامی او بود، همراه با کشتن همسر و پسرش "حیران" در سال ۲۶۷ مدیریت را در دست می‌گیرد. در راستای خارج‌ساختن پالمیرا از کنترل رومی‌ها قبایل عرب را متحد کرده بود. چون زنوبیا همراه با سربازها اسب‌سواری کرده و کیلومترها راه پیموده بود، از او به عنوان "ملکه‌ی جنگجو" یاد می‌شود. قلمرو حاکمیت امپراتوریت را در مدت زمانی کوتاه وسعت بخشید. سوریه، لبنان، فلسطین، مصر و جنوب آناتولی و مناطق شرق را تحت کنترل خود درمی‌آورد. بدین ترتیب، کنترل تمامی راه‌های تجاری را که در کنترل امپراتوریت روم بود، در دست گرفت. سپس با "آیورلیان"، امپراتور روم رویارو گشت. بنا به برخی از منابع، روایت می‌شود که همراه با پسرش از طرف آیورلیان به اسارت درآمده، به رُم برده شده و سپس او را در شهر "تیور" ایتالیا ناگزیر به اقامت می‌کنند. طبق برخی دیگر نیز گفته می‌شود مثل کلئوپاترا خود را مسموم می‌سازد. زنوبیا که در پالمیرا متولد شده و زیسته است، تمدن پیشرفته‌ی می‌آفریند. چنانکه پالمیرا به‌عنوان شهر روشنفکران شهرت می‌یابد. او مشاورینش را از میان فیلسوفان برگزیده و به اندیشمندان رومی نیز جای داده است. در داخل مرزهای امپراتوریتی که او فرمانروایش بود، شمار بسیاری یهودی و خلق‌های مختلف را مداراجویانه مدیریت می‌نمود.

به‌رغم آنکه صدها سال از فروپاشی عقیده‌ی الهگی گذشته است، زنوبیا از پیروان این باورداشت بود. یکی دیگر از معلومات جالب توجه در مورد زنوبیا، طرفداری او از مانی بود؛ پیغمبری که تأثیرات بزرگی را در دوران زندگی خود برجای گذاشته بود. این به مداراگری آیین مانی در برخورد با دیگر ادیان و گفتمان اینکه انسان‌ها می‌توانند بدون ترک دین پیشین خود با مانی‌گری انس بگیرند، مربوط است. اما در همان حال با قدرت اندیشه‌ی زنوبیا که هنوز دست‌بردار دین الهگی نیست نیز، در ارتباط می‌باشد. اثبات دیگری که دال بر صادق ماندنش به آیین ایزدبانوی مادر است نام‌گذاری یکی از پسرانش بود بنام "واهبلات" به معنی "ارمغان ایزدبانو". این، نام پدر بزرگ "اوداناتوس"، همسر شاه زنوبیا بود که می‌توان این را به‌عنوان یکی از نشانه‌های زوده‌نشدن باورداشت الهگی در پالمیرا ارزیابی نمود.

## هشتمین لایه؛ حضرت زن

در مراحل بعد از این، شکست و سقوط ادامه یافت. هویت زن در ادیان یکتاپرستی، جهت معنابخشیدن به این مرحله‌ی مغلوبیت، دارای اصطلاحات عامیانه‌ی مهمی است. در یهودیت که نخستین دین یکتاپرستی است، حضرت ابراهیم-سارا، اندکی بیشتر جایگاه یکسانی دارند. اما اگر زوج آنها به نیروی یکسانی نزدیک باشد نیز، در زوج موسی-ماریا، زن در نمونه‌ی خواهر بزرگ موسی، بسی دیگر توانش را از دست می‌دهد. زن در نمونه‌ی حضرت داود و سلیمان، یک ابژه‌ی لذت جنسی یک‌طرفه و ابزار استمراربخشی نسل است؛ از هیچ‌گونه حاکمیتی برخوردار نیست. اگر چه زنان توانمندی به مانند "استر"<sup>(۸۳)</sup> و "دلیلا"<sup>(۸۴)</sup> نیز ظهور کرده باشند، اما نقشی فراتر از ابزار دست قدرت، ایفا نمی‌کنند. سپس در مسیحیت، دین دوم ادیان یکتاپرستی، در زوج حضرت عیسی-ماریام، ماریام در سکوتی ژرف فرو رفته است. گویی زبان بسته را در برابر تقدیس نمودنش پشتوانه کرده است. در طی این دوره، ماریام که نخست در مقابل حضرت موسی مقاومت کرده سپس مغلوب و بی‌تاثیر می‌گردد، "ماریا ماگدلانا" که ابتدا فاحشه بوده و سپس زن توبه‌کاری می‌شود، مادر، مادر بیچاره‌ی حضرت عیسی که مدام در حال گریه بود، حضرت خدیجه، نخستین همسر حضرت محمد، همسر دیگرش عایشه، دخترش فاطمه، شخصیت‌های زنی هستند که همچون نمونه، ارزش تحقیق را دارند. مرحله‌ی ادیان یکتاپرستی که عامل دومین شکست فرهنگی در هویت زن می‌باشد، مرحله‌ی است که هویت زن در تاریخ نُه‌لایه‌یی آن، بایستی با حساسیتی فراوانی مورد موشکافی قرار گیرد. هویت‌های زن در این دوران بسیار گوناگون هستند. می‌توانیم این هویت‌ها را به آنانی که ادیان را آنچنان که هست پذیرفته‌اند، از سویی بدان وارد شده و از دیگر سو، در تضاد بسر برده، به آنهایی که علیه این ادیان به نبرد پرداخته‌اند، در میان باورداشت گذشته با این ادیان، تعادلی را برقرار ساخته و در درون طریقت‌ها و عقاید مختلف جای گرفته‌اند و... دسته‌بندی نماییم. هزاران هویت گوناگون زن که در درون خود دارای خودویژگی‌ها و ایستار خاص به خود می‌باشند وجود دارند. خاورمیانه تا به امروز، از تعریف این ارزش‌های بی‌همتا عاجز مانده و آنها را نشناخته است.

ژنولوژی در حین پژوهش هویت‌ها و اصالت‌های وجود زن و شاکله‌یابی تاریخ آنها، آفریدن راه و روش و آلات رسیدن به این سرچشمه را جزو اهداف خود قرار داده است. زیرا این غنا منشا همه‌ی ویژگی‌های مقاومت‌گرمان است. می‌توانیم هویت‌های زن این دوران را به‌طور مشخص‌تری مورد بررسی قرار دهیم. مثلاً کاراکتر حضرت خدیجه بسیار مهم است. اگر به این بیندیشیم که در شبه جزیره عربستان در دورانی که حضرت محمد در آنجا متولد و بزرگ شده، در پیرامون ال‌عزی، ال‌مانتا و ال‌لات، یک فرهنگ بسیار نیرومند ایزدبانوی مادر وجود داشته، محال است حضرت خدیجه از آن تاثیر نپذیرفته باشد. نام یکی از پسرانش عبدعزی (بنده عزی) است که این، یکی از نمادهای روشن آن می‌باشد. اینکه در شرایط آن دوران، زنی توانسته به‌تنهایی به تجارت بپردازد، ثروتمند و دارای اعتماد به نفس باشد، به‌طور قطع، با این فرهنگ در ارتباط می‌باشد. خدیجه کسی است که استقلال اجتماعی و اقتصادی دارد. پس از او ازدواج پیشینش، خودش محمد را به همسری برمی‌گزیند. حضرت محمد تا وفات خدیجه با هیچ زن دیگری ازدواج نمی‌کند.

حضرت خدیجه دارای کاراکتری برخوردار از نیروی مادی و معنوی در سطحی چشمگیر بوده که پیامبری حضرت محمد را امکان‌پذیر ساخته و مطابق با دوره‌ی خویش، نماینده‌ی فرهنگ الهگی زن بوده است. اما خدیجه در همان حال یک تجار است. با ازدواجش با محمد مسکین، موجب جابجایی طبقاتی او شده و به موقعیت بورژوازی متوسط می‌رساند. با دیگر شاخه‌های واقع در آریستوکراسی عشیره در دوره‌ی قریش، درگیر اختلاف بر سر قدرت می‌شوند. همراه با محمد به ستیز با تجار طبقه‌ی متوسط تن می‌دهد. همه‌ی این‌ها اختلافات و جنگ‌هایی هستند که در ارتباط با قدرت سیاسی روی می‌دهند. حضرت خدیجه ویژگی‌های توانمندی را که از فرهنگ ایزدبانوی مادر کسب نموده در این جنگ به‌کار می‌بندد. از این رو، بایستی بتوانیم به اندازه‌ی صفات مثبت حضرت خدیجه، خوانشی بر ویژگی‌های منفی آن که بر اساس قدرت تغییر یافته و بنابراین هویت زن را تضعیف ساخته داشته باشیم.

یکی دیگر از شخصیت‌های مهم این دوره، حضرت عایشه می‌باشد که همچون "مادر اینانها" شناخته شده است. وی یکی از بحث‌برانگیزترین شخصیت‌های تاریخ اسلام می‌باشد. دارای خصوصیات بی‌نهایت نیرومندی است. حضرت عایشه زنی است که در مقابل پیامبر ایستاده. در میانه‌ی یک سفر صحرائی، سوره‌ی



ویژه‌یی در باب بی‌اساس بودن اتهامات وارده بر حضرت عایشه برای حضرت محمد نازل می‌شود. گویند دانش حضرت عایشه در باب الهیات، طب و شعر بسیار نیرومند بوده است. پس از وفات حضرت محمد وارد جنگ قدرت مابین خلفا گشته و بدین شکل مغلوب می‌گردد. با رنج بزرگی که از ارزش زن بودنش می‌آموزد، دردمندانه چنین می‌گوید: «یا رب، ای کاش به جای زن بودن من، یک تکه سنگ را می‌آفریدی.» در واقع، در رابطه‌ی موسی—ماریام روشن شده بود که در ادیان یکتاپرستی که برتری مرد به صورت امر خدا درآمده، زن جایی در مناسبات قدرت نداشته است. حضرت عایشه این واقعیت را با آزمون‌های شخصی خویش تجربه نموده که تأثیرات معنوی او در جهان اسلام را خدشدار می‌سازد. گفتار حضرت عایشه مبنی بر "ای کاش به جای زن، همچون یک سنگ متولد می‌شدم" نه تنها در مقابل ستمکاری مرد، در همان حال، بر ضد بازی‌های سیاسی‌ای بوده که در آن دوران شاهد آن بوده است. حتی اگر محبوب‌ترین همسر پیامبر نیز بوده باشد، در عصر و جامعه‌یی که در آن زندگی کرد، تا به مغز استخوان‌هایش، دشواری زن بودن را احساس نموده است. اما در تحلیل آخر، همچنانکه در این تشخیص نیز بیان شده "عایشه‌ی کودک در مقابل اتورپته‌ی در حال رشد اسلام فتودال یک شاکی بزرگ است"<sup>(۸۴)</sup> در برابر واقعیت قدرت، کودک مانده است. اما در حقیقت، علیه ذهنیت نهادینه‌شده‌ی مرد در اسلام که آخرین دین یکتاپرستی است چیزی نمانده که انجام دهد.

یکی از هویت‌های زن که در مقابل این ذهنیت دارای خصوصیات مهمی بوده و دست آخر فاقد تأثیر می‌گردد، فاطمه، دختر حضرت محمد و همسر حضرت علی است. حضرت فاطمه با شرط اینکه در زمان دلخواه دارای حق طلاق باشد، به نکاح حضرت علی درمی‌آید. همچنین حضرت علی متعهد می‌شود تا زمانی که حضرت فاطمه در قید حیات باشد با هیچ زن دیگری ازدواج نکند.

یکی از حوزه‌های مهمی که در دوران اسلام، هویت زن در آن رشد یافت تصوف می‌باشد. یکی از این‌ها ربیعه است. برخی‌ها به او می‌گویند: «تمامی فضیلت‌ها بر سر مرد ریخته شده، تاج مروت و جوانمردی بر سرشان نهاده شده و کمر بند کرامت بر کمرشان بسته شده، اما هیچ زنی به‌عنوان پیامبر زن فرستاده نشد، با این اوصاف، تو چگونه می‌توانی حرف بزنی؟» ربیعه که دارای یک ژرفای فلسفی است، در پاسخ

می‌گوید: «آری، سخنان شما درست است، اما منیت، خودشیفتگی، خودپرستی و اجبارکردن دیگران به پرستش خویش، ادعای "من متعالی‌ترین رب متعالی شمایم" نیز بر گریبان هیچ زنی وصله نشده است.» اما این هویت زن نیز در مقابل دگماهای جافتاده‌ی اسلام و کاراکتر فرداست مرد تأثیرات محدودی داشته است.

در مرحله‌ی ظهور و پراکنش اسلام، جنبه‌ی احترام به زن در جوامعی که هنوز مهاجرنشین هستند، نیرومندتر است. اما شهرها به مثابه‌ی عرصه‌هایی که در آن مرد سلطه‌طلب، به دور از قید و بند نهادینه گشته، عمیق‌ترین بردگی را بر هویت زن تحمیل می‌کند. در این دوره، زنان نیز که در بسیاری از قیام‌هایی که علیه اسلامیت انجام گرفتند، نقش‌های بسیار موثری را بر عهده گرفته بودند، در کل، ویژگی‌های جوامع طبیعی، یعنی فرهنگ ایزدبانوی مادر در آن حاکم بوده است. به اندازه‌ی نمونه‌هایی رخداده در عربستان، امثال آن نیز در ایران و کوردستان برجسته هستند. یادآوری و درک هویت این زنان، پدیده‌های مهمی می‌باشند که به‌طور قطع، در هنگام پدیدآوردن موجودیت تازه، باید از آن بهره بگیریم. یکی از برجسته‌ترین این‌ها همسر مزدک، خرمه و زنانی‌ست که در جنبش خرمی پس از قتل مزدک مشارکت و به مبارزات تداوم می‌بخشند. اما چه آنانی که نام‌شان را می‌دانیم و چه آنانی که نمی‌دانیم هزاران زن وجود دارند که بیرون از حوزه‌های دین رسمی، به‌ویژه در عرصه‌ی خدمات اجتماعی و جنبش‌های صوفی‌گری فعالانه مشارکت ورزیده و اثرات مهمی را در جامعه بجای گذاشته‌اند. این‌ها هویت‌های زنان مقاومت‌گری هستند که به‌رغم دومین شکستی جنسی بوجودآمده توسط ادیان یکتاپرستی، موفق به حفظ موجودیت خویش می‌گردند. این هویت‌ها هشتمین لایه را تشکیل می‌دهند.

بازتاب عصر الهگی تا به حضرت مریم، مادر عیسی تداوم می‌یابد<sup>(۸۶)</sup> پس از فرسایش آخرین بقایای گرانبهای الهگی در فرهنگ سومر در دوره‌ی بابل، ایزدبانوی کهن، دیگر در خانه‌ی خویش، زن مطیع و عفت‌داری است. نه تنها با خدایان یکسان نبوده، بلکه در وضعیتی است که نمی‌تواند صدایش را شنوا باشد و چهره‌اش را نمایان سازد. کم‌کم خود را در روپوشی پیچانده و به‌عنوان محرم مطلق مرد زورگو به اسارت درمی‌آید.<sup>(۸۷)</sup> دیگر زن هرگز نمی‌تواند دم از الهگی بزند. بجز خانه‌داری هیچ نقش اجتماعی‌ای را برعهده نمی‌گیرد. هویت زنی که در مرحله پدرسالاری همراه با مریم مادر شکل گرفت، هویت زن بیچاره، هویت فاحشگی، زینت حرمسراها و

دربارها، هویت زن عصیان‌گری که ایزدبانوی مادر را از حافظه پاک نکرده و در برابر مرگ مقاومت می‌نماید، هویت‌های زنی است که به‌عنوان زن مادر، زن پاسدار، پری و یا ملک، و جن مادینه‌ی گمراه‌کننده و وحشت‌زا، نام‌گذاری شده است. انگار از قداست "عصر حقیقت اسطوره‌یی، دینی و هنرمندانه‌یی که در پیرامون زن-مادر تحقق یافت"<sup>(۸۸)</sup> به دورانی لعنتی، و از بافته‌ی اخلاقی و سیاسی زندگی اجتماعی‌ای که در پیرامون زن شکل گرفته بود به بافت ساختگی پوسیده درافتاده‌ایم. جهت درک چگونگی شاکله‌یابی هویت زن، موجودیت زن و سرشت او در درون این نفرت و پوسیدگی، بایستی در مورد این دوران، با خرده‌بینی به علم کاوش زن پرداخت.

### نهمین لایه؛ "ملکه‌ی کالاها"

هویت‌های زن سه عصر اخیر تاریخ بشریت را می‌توانیم به‌عنوان لایه‌ی نهم ارزیابی نماییم. این مرحله، مرحله‌ی است که در آن، کاپیتالیسم، بزرگ‌ترین دشمن زنان و انسانیت پا به منصفی ظهور گذاشته و بر تمامی عرصه‌های زندگی مان حاکم می‌باشد. به عبارتی دیگر، بزرگ‌ترین فلاکتی است که بر سر انسانیت آمده. در چنین مرحله‌ی فلاکت‌باری، شکل‌گیری اصالت وجود زن، چگونه سیری در پیش گرفته است؟ هر چند همیشه مقاومت وجود داشته باشد نیز، اما هویت زن بودن که مغلوب و تسلیم گشته و به شخصیت او هزار و یک نوع بردگی قبولانیده شده، در این مرحله دچار چه شکست‌هایی شده است؟

لایه‌ی نهمین، آخرین لایه است؛ بالاترین و رویه‌ترین لایه می‌باشد که به آسان‌ترین شکل دیده می‌شود. با خطوط کلی تشریح نمودیم که چگونه هشت لایه‌ی دیگر بر روی هم بالا رفته‌اند. دیگر این را می‌دانیم که لایه‌ی نهم، لایه‌یی است که با تکیه بر این هشت لایه بر سر پا مانده. لایه‌ی نهم هویتی است گویای این واقعیت که: "تاریخ تمدن در همان حال، تاریخ مغلوبیت و ناپدیدشدگی زنان می‌باشد."<sup>(۸۹)</sup> شکل اصالت وجود و نیست‌شدگی است. همگام با فروپاشی الهگی مادر، رگ‌های مقاومت و تسلیمیت، آزادی و بردگی در تاریخ زن درهم آمیخته شدند. بردگی تعمق‌یافته و هویت زن طبیعی و آزادی خواه همراه با هم تا به امروز جریان داشته‌اند. اگرچه سعی شده هویت آزادی‌خواهی با هزار و یک ظلم و حيله نیست و نابود گردد، ریشه‌های محکم هویت زن که مدتی طولانی زنده بودند، مانع از این امر

شده است. اگر باستان‌شناسی زن، درهم‌تنیدگی این صفات دوگانه‌ی هشت لایه‌ی نامبرده را در نظر بگیرد، می‌توان نهمین لایه را که فرسودگی را بر اصالت وجود زن و موجودیت زن تحمیل می‌کند، آسان‌تر مورد واشکافی قرار داد. اما باید نخست با جزئیات بیشتری دریابیم که این نهمین لایه، چه چیزهایی را به‌طور مشخص برای موجودیت زن بار آورده و شامل کدام هویت‌ها می‌شود.

در این دوره، دومین شکست جنسی که به‌دست ادیان یکتاپرستی به‌وقوع پیوست، با روپوش و نقاب جداگانه‌ی بدن تداوم بخشیده شد. این شکست که تا به این دوران ادامه دارد، در دوره‌های پیش از این، با فلسفه و علم مورد حمایت قرار گرفته است. اما به‌خصوص در این سده‌ها زن چنان حالتی به خود گرفته که، همچون ماشین دیده شده و به‌مثابه‌ی بخشی از طبیعت وحشی با او رفتار شده است. مفهوم علمی‌ای حاکم گشته که معتقد است اسرار طبیعت و زن را با خشونت یعنی با شکنجه می‌توان از او گرفت. از این دفاع شده که جهت گسستن این بخش از چیزهایی، باید شکنجه اعمال گردد. حامی این نوع مفهوم، خود فرانسیس بیکن<sup>۳۱</sup> مدافع شکارچی سحربازان است. جهت پی‌بردن به اسرار زنان ساحره آن‌ها را شکنجه می‌کند. هرتیک‌ها<sup>۳۲</sup> که به شمار فراوانی به زنان می‌پیوندند، جهت اینکه ظلمی را که بر زنان اعمال می‌گردد نپذیرفته و از آن انتقاد نمودند، مدعی بودند که مسیحیت در ابتدا چنین نبوده، زندگی مشترک و بزرگ‌شدن باهم کودکان، و زندگی باهم به‌جای ازدواج زنان و مردان را ترجیح کرده بودند، از دید مسیحیتی که به قدرت رسیده بود، همچون گمراه‌ها دیده شده و روبه‌روی حملات قرار گرفته‌اند. همچنانکه مورد توجه می‌باشد، این‌ها ویژگی‌های اجتماعی شدن دوره‌ی حاکم بودن ایزدبانوی مادر هستند. آنچه موجب نپذیرفتن باطنی مسیحیت از سوی هرتیک‌ها شد، عضوبودن آنها در جامعه‌ی طبیعی است. آنکه در جوامع اروپا هنوز در آن دوره بسر می‌برند، اجتماعات "پاگان"<sup>۳۳</sup> هستند.

---

<sup>۳۱</sup> فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی که بسیاری وی را محور اصلی تحول فکری در قرون وسطی می‌دانند.

<sup>۳۲</sup> در جنگ جهانی دوم، ایدئولوژی کاتولیک روم، ارتدکس‌ها را به‌عنوان اسپیس‌اتیک‌ها (جدایی‌خواه‌ها و تجزیه‌طلب‌ها) و هرتیک‌ها (کافر‌ها) تعریف می‌کرد.

<sup>۳۳</sup> پاکانی یا پکائی به مجموعه‌ی ادیان غیر ابراهیمی و یا چندخدایی دوران باستان گفته می‌شود. این ادیان هنگام ظهور مسیحیت در اورشلیم و گسترش آن در غرب و سرزمین‌های تابع روم، بسیار شایع و متداول بوده و بدین ترتیب،

«زمانی که کاپیتالیسم به نظام حاکم تبدیل می‌شود، با سوزاندن "زنان ساحره" که واپسین نمایندگان عصر الهگی هستند، بی‌نهایت تأمل برانگیز و آموزنده است.»<sup>(۹۰)</sup> در این ادوار، به پیشاهنگی بیکن و رنه دکارت<sup>۳۴</sup>، علوم پوزیتیویستی را به‌مثابه‌ی یگانه حقیقت قابل اعتبار، تعریف نموده و اساطیر، ادیان و فلسفه را به‌کلی به حاشیه راندند. ولی باوری‌ها و پیش‌داوری‌های دین و فلسفه در مورد سرشت زن را تحویل گرفتند. در مفهوم علم نوین، طبیعت و زن، وحشی، اسراربرانگیز و سمبل روح مادینه‌ی هستند که بایستی تحت کنترل قرار گرفته و با زور فتح گردند. لذا همگی باید در مقابل خرد انسان سر فرود می‌آوردند. مقصود از خرد انسان، همانا خرد مرد است. زیرا [از منظر آنها] طبیعت، زن، انسان‌های جهان‌سومی و سیاه‌پوستان نمی‌توانند خردمند باشند. در این دوره، بر پیش‌داوری‌ها و تعاریفی که اساطیر، فلسفه و علوم پیشین در رابطه با موجودیت زن تا به آن روز صورت داده بودند، روکشی علمی پوشیدند. همه‌ی مشاهیر عصر در مورد سرشت زن سخن می‌گفتند: «زنان یک منبع پتانسیل‌دار بی‌نظمی هستند که باید توسط خرد اهلی گردند. هیچ ملتی در هیچ زمانی از فرط شراب، محو و سربه‌نیست نگشته است. آنانی که نابود شده‌اند، از قانون‌شناسی زنان بوده است.» (روسو)<sup>۳۵</sup>

«مرحله‌ی تبدیل شدن طبیعت به انسان تنها شامل مردها می‌شود. چون زن، طبیعتش را برونی نساخته، و از وحدت خانواده گذشته و خویش را به جامعه‌ی مدنی و بنابراین به دولت دگرگون نساخته، بیرون از جریان تاریخ می‌ماند. (هگل) و

---

رقیبی جدی و سرسخت برای مسیحیت محسوب می‌شدند. از این‌رو، واژه‌ی پاکان برای مسیحیان، هم‌معنی کافر یا مشرک یا کسی است که از دین دور شده است.

<sup>۳۴</sup> فیلسوف، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان بزرگ فرانسوی عصر رنسانس. همگان دکارت را از جمله‌ی بنیان‌گذاران فلسفه‌ی جدید (فلسفه‌ی بعد از دوران نوزایی) می‌دانند. او اولین فیلسوف بزرگ پس از دوران قرون وسطی است که به همراه فیلسوفانی نظیر اسپینوزا و گوتفرد لایبنیتز به مکتب اصالت عقل تعلق دارند؛ مکتبی که عقیده‌اش این بود که: «به آنچه که حواس انسان آرایه می‌دهند نمی‌توان اطمینان کامل داشت، بلکه، تنها از راه عقل است که شناخت حقیقی و یقین‌آور صورت می‌گیرد.»

<sup>۳۵</sup> ژان ژاک روسو اندیشمند سوئسی، در سده‌ی هجدهم و اوج دوره‌ی روشنگری اروپا می‌زیست. اندیشه‌های او در زمینه‌های سیاسی، ادبی و تربیتی، تأثیر بزرگی بر معاصران گذاشت. نقش فکری او که سال‌ها در پاریس عمر سپری کرد، به‌عنوان یکی از راه‌گشایان آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه قابل انکار نیست. اگر چه روسو، از نخستین روشنگرانی است که مفهوم حقوق بشر را به‌طور مشخص به کار گرفت، اما نزد او از این مفهوم، تنها می‌توان به معنایی ویژه و محدود سخن به میان آورد.

بسیاری دیگر از فلاسفه، دانشمندان. این منطق، مفهوم علمی‌ای بود که به مدت سیصد سال جریان داشته و شکار جادوگران را روا می‌دید.

میلیون‌ها زن و هویت‌های بسیار مختلف زن وجود دارند که طی هزاران سال که فرهنگ ایزدبانوی مادر تحت حملات ایدئولوژیک و جسمی قرار گرفت، مرگ را برگزیدند ولی نپذیرفتند که به تسلیمیت مرد درآیند. یکی از این هویت‌های زن "جادوگری" است. "زنان ساحره" زنانی هستند با هویت آزاد؛ ساحرگی یکی از هویت‌های بنیادین اجتماعی‌ای بود که کاپیتالیسم در مقطعی که می‌خواست حاکمیتش را برقرار کند آن را به آتش کشید. در هنگام سوزاندن جسم آن زنان مقاوم و فرزانه، بخش نیرومندی از بافت اجتماعی نیز نابود گردید. زنان ساحره، جانشینان ملکه‌ی مادر [و] "واپسین نمایندگان" آنان بودند. رهبر عبدالله اوجالان، پیوند میان شکار "ساحره" و موجودیت برده‌وار زن امروزی را که کاپیتالیسم آن را گسترش داد، این چنین ارزیابی می‌نماید: «خود کاپیتالیسم به‌عنوان نخستین پایه از سه پایه‌ی مدرنیته، هنگامی که شانس مبدل شدن به نظام را کسب می‌کند، کار خود را با پاکسازی اجتماعی بودن‌های اصلی مربوط به پیشاتاریخ و پس از آن، آغاز کرده است. پیش از هر چیز با شعار "شکار زنان ساحره"، نیروی اجتماعی بودن زنان را که سعی داشت پابرجا بماند، زنده زنده در آتش سوزاند. نمی‌توان شکار زنان ساحره را مستقل از سرمایه‌تلقی نمود. این صحنه‌های سوزاندن، جهت برقراری هژمونی خویش بر روی زنان که در عمیق‌ترین نوع بردگی بسر می‌برند، بسیار به کارش آمدند. اینکه امروزه زنان با انحطاط‌یافته‌ترین وضعیت خویش در خدمت نظام هستند، پیوند تنگاتنگی با این سوزاندن [زنان ساحره] در دوران ظهور کاپیتالیسم دارد. خاطرات دهشت‌انگیز سوزاندن، زنان را در اروپا به سمت خدمتکاری بی‌حد و مرز جهت مردان سوق داده است.»

بر این مبنا موجودیت زن در جوامع امروز، سرشتی است که اغلب از خودبیگانه شده، به دست یک ذهنیت دشمن افتاده و سعی بر مایه‌تهی کردن آن می‌شود. در این معنا می‌توانیم برخی نام‌گذاری‌ها را درباره‌ی هویت‌ها و ایستارهای زن لایه‌ی نهم که گونه‌یی از اصالت وجودی است که خواسته می‌شود به زن تعلق گیرد بیان نماییم؛ "برده‌ی کارهای خانه"، "ابژه‌ی جنسی"، "فاحشه‌ی عمومی شده‌ی جهانی"، "پیشرفته‌ترین ابزار سرمایه و قدرت"، "بی‌ارزش‌ترین و ارزشمندترین کالا"،

"تولیدکننده‌ی ذریت"، "زن زاینده، اساسی‌ترین ابزار تداوم نسل"، "کارگر بدون دستمزد"، "صاحب قهرآمیزترین کارها"، "بهترین برده‌ی سربراه"، "سوژه‌ی متداوم‌یافته‌ی آرزوی جنسی"، "ابزار تبلیغات"، "ملکه‌ی کالا"، "کارخانه‌ی تحقق‌ساز قدرت مرد به‌مثابه‌ی ابزار مداوم تجاوز"، "استمراردهنده‌ی معنوی جامعه‌ی مرد حاکم"، "ملت مستعمره‌ی جامعه‌ی تاریخی"، "خطرناک‌ترین شکل بردگی ایجادشده"، "انسان واقع در دشوارترین وضعیت"؛ "مادر خانواده، سنگ‌بنای استمرار نظام"، کارگر و ایفاکننده‌ی نقش استراتژیک در تکثیر ابزار، مستعمره و قدرت...

هرکدام از این تعاریف، جنبه‌یی از ظلم رواداشته‌ی ایدئولوژی قدرت است که امروزه بر مبنای جنسیت‌گرایی بر زنان بالا گرفته است. «بیش از هر دوره‌ی دیگری در تاریخ جنسیت‌گرایی، این عصر لیبرالیسم است که آن را به‌عنوان یک عضو ایدئولوژیک رشد داده و مورد استفاده قرار داد. لیبرالیسم که جامعه‌ی جنسیت‌گرا را تحویل گرفت، تنها به تبدیل کردن زن به کارگر بدون دستمزد خانه کفایت نکرد. بلکه بیشترین فایده را از کالا کردن او به‌مثابه‌ی ابژه‌ی جنسیت و عرضه کردن به بازار بدست آورد. در حالی که تنها رنج مرد کالا گشت، زن با تمامی جسم و روحش به‌صورت کالا درآمد... کالاشدگی تمامی شخصیت، یعنی برده‌بودن بدتر از بردگی فرعون. تن دادن به برده‌بودن هر کس، بسیار خطرناک‌تر از برده‌بودن یک دولت و یا یک شخص است. دامی که مدرنیته برای زن گسترانیده همین است. زنی که در ظاهر به روی آزادی فراح است، به موقعیت رسواترین ابزار استثمار دچار می‌گشت. از مواد تبلیغات گرفته تا درآمدن به‌صورت ابزار سکس و پورنو، زن، سازوکار اساسی استثمار است.»

در برپا کردن "دام مدرنیته برای زن" در گفتاره‌ی رهبر عبدالله اوجالان، بسیاری اقشار نقش دارند. دیدگاه روانکاوی که می‌گوید زن بودن عاری از جوهره بوده و به‌عنوان اینکه متعلق به فالوس<sup>۳۶</sup> نبوده تعریف کرده، آن را همراه با دیدن و پذیرفتن نیروی نظم‌دهنده و معنابخش مردانگی میسر می‌داند. زیگموند فروید با این باورداشت که طبیعت زن به‌لحاظ درونی، خودآزار می‌باشد و پس از گفتن اینکه

---

<sup>۳۶</sup> Fallus، ارگان جنسی مرد و قداستی که بدان داده شده. در اینجا منظور این است که روانکاوی، زن بودن را عاری از قداست مرد می‌بیند.

«زنان بنا به بایستگی سرشت خویش، برده‌اند و این یک واقعیت تغییرناپذیر است»، می‌گوید "زن چیست؟" مسوول است. مارکس که در نوشتارهای دوره‌ی نخست می‌گوید: «زن به خودی خود (همه- تک و موجودیت هستی مستقل، عنصر) انسان‌شناختی و یک گونه‌ی هستی‌شناختی بغایت انتزاعی است» و رهایی این "گونه‌ی مجرد هستی‌شناختی" را به رهایی پرولتاریا بند کرده، مسوول است. دوره‌ی ویکتوریا<sup>۳۷</sup> در سده‌ی نوزدهم که استراتژی زن بودن را همچون تسلیم شدن به نسخه‌ی زیبایی جهت جذب، راضی کردن و ازدواج مردان تعریف می‌کرد، مسوول است. تمامی نهادهای اندیشه و ساختاری قرن بیستم که زن را با یک شغل هویت بخشیده، دارا بودن مقام را بالاتر از خیلی چیزها دیده، استراتژی مرد بودن را مال خود شمرده و برای مدل قوی نرینه سر فرود می‌آورند، مسوول هستند. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به‌مثابه‌ی یک کلیت، از دچار ساختن اصالت وجود زن به حالتی ناشناخته، از دگرگون کردن واقعیت زن به بردگی ژرف یافته‌ی بازار که حتی یک سلول آن باقی نمانده که به‌صورت کالا درنیامده باشد، از تحمیل کردن یا برخورد ساختگی — ماگازین و یا به‌عنوان یک فرم هستی سنتی به زن مسوول است. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی از بحران هویتی پدیده‌آمده‌ی زن و کشتار هر لحظه‌ی آن در امروز مسوول است. مقطعی که امروزه بدان رسیده‌ایم، زنان موجوداتی هستند که مرد با خرد و فرهنگی که از راه تجاوز، تهاجم و زور رشد داده در دست گرفته، غصب کرده و سعی می‌شود تحت حاکمیت مرد در درون یک فرهنگ جنسیت‌گرا پیرو مرد قرار گیرد.

مدرنیته‌ی کاپیتالیستی که با به‌وجود آوردن این وضعیت، از سویی می‌خواهد هستی‌شناختی زن را به حالت یک بخش جدایی‌ناپذیر درآورد، سنت صداقت را که به قیمت زنده‌به‌گور کردن و یا سوزاندن مرد مرده همراه با همسر و کنیزانش طی هزاران سال نهادینه گشته، قداست می‌بخشد. از سوی دیگر، ۲۴ ساعت این

---

<sup>۳۷</sup> ملکه ویکتوریا یا الکساندرینا ویکتوریا از ۲۰ ژوئن ۱۸۳۷ تا پایان عمر ملکه پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند بود و همچنین از یکم ژانویه ۱۸۷۷ تا پایان عمر امپراتریس هند بود. او بیش از ۶۳ سال ملکه بود و در تمام تاریخ بریتانیا طولانی‌ترین دوره‌ی سلطنت را داراست. دوره‌ی حکومت او با گسترش عظیم امپراتوری بریتانیا همراه بود. دوره‌ی ویکتوریایی در اوج انقلاب صنعتی بود؛ دوره‌ی از تغییرات عظیم اجتماعی، اقتصادی و فناوری در پادشاهی متحد. ویکتوریا در ضمن آخرین فرمانروا از سلسله خاندان هانوفر بود.



تبلیغات را بر جامعه تحمیل می‌کند که آزادی فرد بر محور آزادی جنسی می‌باشد. هنوز هم در بسیاری از نقاط دنیا آنچه مصداق دارد برانگیختن سنی است که معنایابی و واقعی بودن اصالت وجود زن را به صداقت همه‌عمر به یک مرد بند می‌کند. با هیچ‌یک از پدیده‌های فکری و ساختاری مبتنی بر مفهوم "زن مُلک مرد است، پس از مرگ مالک دیگر ملک ارزشی نخواهد داشت" به شکلی جدی نمی‌جنگد. از دگر سو، مدل زن مدرن و آزاد را هم می‌ستاید. در این وضعیت، زن هر کدام را که بپسندد، تقدیرش سوختن و سوزانیده شدن است. هر چند هزاران سال هم گذشته، اما محور مفهوم هر دو تبلیغات، یکی بوده و از کارخانه‌ی ایدئولوژی جنسیت‌گرایی بیرون آمده است. این ایدئولوژی تنها آزادی انتخاب شکل سوخته شدن، تکه‌تکه گشتن و دردکشیدن را برای زن می‌شناسد، گاهی آن را هم نمی‌شناسد. این هویت نهمین لایه که ما از بسیاری اصطلاحات باب در مورد شکل‌گیری بحران‌ها و چگونگی مسوول بودن چه کسانی برخوردار بودیم، بسیاری خصایل هم ضعیف و هم نیرومند هشت لایه‌ی دیگر را نیز در خزانه‌ی ژنتیکی<sup>۳۸</sup> می‌پروراند. اگر خیلی ناتوان گشته باشد هم، رگ‌های دل بسته‌ی قیام، مقاومت، اجتماعی بودن و آزادی، سرزنده بودن خود را همچنان حفظ می‌نماید.

این رگ‌ها که طی سیصد سال جهت بنا ساختن هویت زن در لایه‌ی نهم تلاش شده، بسیار قوی هستند. این آتش بدون فراموش کردن هزاران قهرمان بی‌نام، می‌توانیم به برخی هویت‌های شناخته شده اشاره نماییم؛ الیمپ دگورژ، مدافع حق سیاست‌ورزی زن در انقلاب فرانسه بود که بهای این را با دادن سرش به گیوتین پرداخت، رزا لوکزامبورگ و کلارا زتکین که دلاورانه علیه فاشیسم آلمان جنگیدند، آلکساندرا کولونتای و کروپسکایا از زنان پیشاهنگ انقلاب روسیه، دولورس ایباروس در اسپانیا، خواهران میرا بال در جمهوری دومینیک (پروانه‌ها)، زنان انقلابی جای گرفته در مبارزات رهایی ملی که از اواخر سده‌ی نوزدهم آغاز و در طول قرن بیستم تداوم یافت؛ جمیله بوپاشا و جمیله بوپاشا در جزایر، سنا حیدری در

---

<sup>۳۸</sup> خزانه‌ی ژنی یا خزانه‌ی ژنتیکی به کل مواد ژنتیکی (تمامی آلل‌های) افراد درون یک جمعیت گفته می‌شود. از آنجایی که جانداران دیپلوئید دارای حداکثر دو آلل مختلف در هر یک از جایگاه‌های ژنی خود هستند، یک فرد، تنها جزء کوچکی از کل آلل‌های موجود در خزانه‌ی ژنی یک جمعیت را داراست. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، با اینکه افراد، جمعیت‌ها را ایجاد می‌کنند، هیچ یک از افراد درون یک جمعیت، تمامی ژن‌های درون خزانه‌ی ژنی را دارا نیست.

فلسطین، دلال مراکشی در فاس، حمیده طاهر در سوریه، بسه ظریف، زنده خان، مادر گولناز، لیلیا قاسم، قدم خیر، کچا نقده‌یی، بسه انوش، دجله کوبانی، خانم یاورکایا، عظیمه دمیرتاش، سکینه قرمزی تاش، بنفش آگال، گولناز قره‌تاش، زینب اردم، زینب کناجی، سما یوجه، سکینه جانسز و آراین میرکان در کوردستان، نزیحه محی‌الدین و فاطمه آلیه در ترکیه، اما گلدمن و انجلا داویس در آمریکا، آلیس پاول، لوسی بورنس و املیا داویسون در بریتانیا، اولریک مینهوف در آلمان، منا کشور کمال در افغانستان، و هزاران زنی که در مبارزات گریلا جای گرفته‌اند، فمینیست‌هایی که علیه جنسیت‌گرایی اجتماعی، ملیتاریسم، جنگ و تخریب محیط‌زیست مبارزه کردند، مادرانی که به‌رغم تمامی تحمیلات خشونت‌بار سرمایه‌داری از سرزمین، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی‌شان نگسستند... و هویت زنان مقاوم بی‌شماری که آوردن نام‌شان در اینجا میسر نیست.

اگر امروز هنوز می‌توانیم مبارزات آزادی زن را تداوم ببخشیم، به‌رغم آوار هزاران ساله‌یی که زیر آن قرار داده شدیم، اگر ادعای تبدیل‌شدن به اساسی‌ترین نیروی زندگی را سر می‌دهیم، به سایه‌ی این رگ‌های مقاوم است که هرگز از تپش در اصالت وجود زن روی برنگردانند؛ از کوبیدن مهر این رگ‌های مقاوم بر هستی‌مان است که هنوز "زن، صاف و ساده و عاری از ریاکاری، توان دیدن همه‌ی جوانب زندگی را داراست."<sup>(۹)</sup> این هویت زن مقاوم، یکی از نقاط بنیادینی است که در پیشبرد ژنولوژی و باستان‌شناسی زن ما را امیدوار می‌سازد. با این امید می‌توانیم از نخستین راه سفر اصالت وجودمان، به مسیر دوم گذار نماییم. این در یک معنا، بر اساس داده‌هایی که از راه باستان‌شناسی زن کسب نموده‌ایم، واردشدن به مسیر تعریف و پیشبرد علم زن و علم هستی زن میسر بوده و سفر در این راه است. ژنولوژی اندیشه، تولید پروژه، خیال‌سازی و متحقق کردن این آموزه‌های مان در مورد چگونگی ارزیابی کردن شکل‌گیری موجودیت زن می‌باشد.

بایستی تلاش‌های روشنفکری و فعالیت‌های علمی و اطلاعاتی، در گستره‌ی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی که حالت بنیادین سرشت اجتماعی است رشد یابند. این واقعیت جامعه که در طول تاریخ تمدن درهم‌گسسته و رفته‌رفته فرسوده گشته، همراه با عصر مدرنی که سرمایه‌داری مهر خود را بر آن زد، به‌تمامی به تجزیه و پوسیدگی گراییده و به پرتگاه نابودی کشانیده شده است. در این صورت، تکاپوی

روشنفکری و فعالیت‌های علمی و معلوماتی پیش از هر چیز، ناگزیر به متوقف‌ساختن این رویه می‌باشد. زیرا چیزی که نابود گشته، دارای علم نخواهد بود. شاید خاطره داشته باشد، اما خاطره علم نیست. علم با آنچه در قید حیات بوده و موجودیت دارد، در ارتباط است. جامعه‌یی که در این وضعیت بسر می‌برد، اگر می‌خواهد به تمامی از بین نرود، ناگزیر به مقاومت در برابر مدرنیته‌ی کاپیتالیستی [همراه با تمامی عناصر آن] می‌باشد. مقاومت دیگر با هستی‌یابی در یک رده بوده و مثل هم هستند... " این گفته‌های رهبر عبدالله اوجالان، حاکی از آنند که کار ما تا چه اندازه دشوار است. به‌مثابه‌ی زنان، قشری اجتماعی هستیم که اصالت وجودمان بیش از هر قشر دیگری مورد گفتگو بوده و زیر تهدیدات بسیار بزرگی قرار گرفته است. به‌همین علت، ژنولوژی یک ادعای بزرگ است. زیستن در درون مقاومتی پرجانبه و مداوم، و بالابردن آگاهی و رشد علم موجودیت‌مان علیه سیاست و عملکردهای نظام که ما را در خطی مابین هستی و نیست‌کردن به دنبال خود می‌کشاند، بسیار دشوار است، اما وظیفه‌یی حیاتی می‌باشد. همچنین به همان میزان نیز وظیفه‌یی است شرافتمندانه.

### "خودبودن" با ژنولوژی

در حالی که ژنولوژی برای ما از دومین مسیر سفر یعنی از راه نام‌گذاری خود توسط خودمان به پیش می‌رود، نخستین کاری که انجام دهد، نشان‌دادن واکنش به پذیرفتن طبیعی اصالت وجود زنی است که از خود به‌در آمده، ازهم پاشیده شده و شبیه ضد خود گشته. آنچه سعی می‌شود متعلق به ما محسوب گردد و هر اندازه مقاومت کنیم نیز، واقف‌بودن بر طبیعی‌نبودن هویت‌هایی است که به میزان زیادی درونی کرده‌ایم، و بنا به این، رهایی‌یافتن از این هویت‌ها و شکوفایی موجودیت زن، جزو نخستین گام‌هایی هستند که برخواهیم داشت. برای این گام‌ها، بایستی اصطلاحات ایدئولوژیک‌مان را به‌طور درستی ایجاد نماییم. باید با دانش اینکه در سرچشمه‌ی مشکلات هستی‌شناختی‌مان یک تاریخ کلان موجود می‌باشد حرکت کنیم. باید این ادراک را که در درون روند تاریخی، بنیاد هر یک از این معضلات بنا شده‌اند، کسب نماییم. بایستی با واقف‌بودن بر اینکه در منشا مشکلات

موجودیتی مان، تاریخی بزرگ وجود دارد، حرکت نمایم. به عبارتی دیگر، متوجه این باشیم که هر یک از این مشکلات، در درون مرحله‌ی تاریخی به وجود آمده‌اند.

در حین پیشروی از مسیر دوم، با این قاعده‌ی طلایی حرکت خواهیم نمود که "آنچه به دست انسان ساخته شده باشد، می‌تواند به دست انسان نیز دگرگون شود." جهت تغییر یابی آنچه که بنا شده، با شکستن تسلیمیت ایدئولوژیکی تحمیل شده بر زن آغاز خواهیم نمود. اگر بر بنانه‌دینگی تسلیمیت ایدئولوژیکی دیکته شده بر زن واقفیم، دیگر می‌توانیم آن را دگرگون ساخته و بزادیم. آنچه که یک حمله و خشونت ایدئولوژیکی جدی جهت تغییر می‌باشد، با زدودن از نام‌گذاری اشتباه مان و گذاشتن نام [منتخب] خود بر آن آغاز خواهیم نمود. همچنین فرهنگ تقبیح، احساس شرم، منع، بهتان و هیچ‌انگاری که حول هویت زن بودن شکل گرفته، یک حمله‌ی درازمدت ایدئولوژیکی است که متوجه اصالت وجود مان گشته. با درک اپراسیون‌های این حمله که علیه هویت مان انجام گرفته‌اند، با خودباوری بزرگی، دفاع ذاتی هستی مان را گسترش خواهیم داد. می‌توانیم به توان متوقف‌سازی حقارت، کالا کردن و بازاری کردنی که بر جنس مان، بدن و نیروی احساس مان تحمیل می‌گردد، دست یابیم. قادریم نظریه‌هایی را که خرد، روح و دل زن را از جسم او تفکیک ساخته، تجزیه کرده و ضد هم می‌گرداند، بی‌محتوا سازیم. می‌توانیم دوآلیته‌یی را که به جای دریافتن سرشت اجتماعی زن با مرد به عنوان دوگانه‌ی دیالکتیکی، آن را ضد ساخته و در موقعیت مخالف همدیگر قرار داده، گذار نمایم.

هستی‌یابی اجتماعی سالم از هستی‌یابی سالم زن می‌گذرد. اگر ما در سفرمان برای خود، تعاریف صحیحی را در باب هستی مان در مسیر دوم صورت دهیم، می‌توانیم برای اجتماعی بودن مان نیز خیز برداریم. باید بدانیم که در این باره، نیروی ایزدبانوی مادر در ژن‌های اجتماعی هر یک از ما جریان دارد. بیش از هر چیز باید باور داشته باشیم که امروز نیز احیای این فرهنگ حایز اهمیت است. بایستی واقف باشیم توانایی‌های مان جهت سیرکردن و پاسداری و اداره‌ی جامعه در دوران نوسنگی، به‌طور طبیعی، امروز نیز از آنها برخورداریم. «به‌رغم تمامی تلاش‌هایی که برای ازپای درآوردن و نابودی آن صورت گرفت، زن هنوز هم دارای چنان پتانسیلی است که قادر است جسورانه‌ترین، مقاومت‌جویانه‌ترین و شرافتمندانه‌ترین نمونه‌های حیات را ارایه نماید. ایدئولوژی جامعه‌ی جنسیت‌گرا به‌رغم تمامی

کوشش‌هایی که صرف می‌شود، ... در کوردستان نهادینه نگشته است. این خصوصیات غنی فرهنگی که همگی به گونه‌ی مختلط وجود دارند، در امر برقراری جامعه‌ی دموکراتیکی که برابری (ضمن تفاوت‌مندی‌ها) و آزادی زنان معیار بنیادین آن است، حاوی یک پتانسیل عظیم هستند.» این پتانسیل عظیم، مگر با یک خودباوری سالم پویا گردد. زیرا مهم‌ترین سرچشمه‌ی نیرو برای زن، پیش از هر چیزی نیروی درونی خود او می‌باشد. اگر این نباشد یا اینکه گام به گام به وجود نیاید، همه‌ی خودباوری‌هایش نقش برآب خواهد شد. در منشا فرهنگ ایزدبانوی مادر و ایستارهای توانمند زن که در طول تاریخ به میان آمده‌اند، یک خودباوری سالم وجود دارد. یک آفرینندگی نیرومند که این خودباوری را تغذیه می‌کند وجود دارد. در سفر به هستی‌یابی‌مان، اساسی‌ترین سرچشمه‌ی نیرو که بدان اتکا نماییم، بایستی این خودباوری باشد.

در آفریدن فرهنگ خودباور ایزدبانوی مادر، قداستی پیرامون جسم و جنسیت زن وجود دارد. زن با جسمش یک کل می‌باشد، زاینده بودن بدنش، زیبایی و جنسیتش، سرچشمه‌ی برکت بوده و قداستش، از ارزش‌های اصلی هویت زن است که در آن دوره آفریده شده. زیرا نه جسم مرد و نه جسم زن تحقیر نمی‌گردید، تابوی جنسیت و یا گناه وجود نداشت. [این‌ها] بعدها به وجود آمده و خرد مرد فرادست با دردست گرفتن تک‌جانبه‌ی تمامی حاکمیت، درست از این نقطه، به موجودیت زن حمله کرد و آن را گسترانید. زن که با جسمش یک کل بود، اعضای بدنش با یکدیگر ضد و دشمن تعریف شده و تجزیه‌شدنی ریشه‌ی بر هستی زن تحمیل گشت. اگر زن فارغ از جسم و جنسیت می‌شد، می‌توانست از گناه دور بایستد. تحریک‌کننده‌ی است که زیبایی‌اش دردسرافرین بود، در حد اغواکننده‌ی بی‌که جنسیتش، مرد را از کارهای مهم و جدی می‌گسلاند. چون تمامی بدنش، مرد ناقص است، زنی هم که ناقص است، اگر تحت نظر مردی که خدا و نماینده‌ی زمینی او می‌باشد قرار گرفته نشود، تهدیدی بزرگی محسوب می‌شد. لذا برخی ویژگی‌های اساسی توان و هویت زن در ضربه‌زدن به زن به کار گرفته شد. فرهنگ پدرسالاری، یک فرهنگ تقبیح را که رفته‌رفته ایجاد و نظام‌مند گشت، در پیرامون زن بنا ساخت. زن بودن به خصوص به دلیل بدن و عاطفی بودنش، به‌عنوان موجودی شرمسار شناخته شد. وقتی به تدریج کلام الهی ادیان بکتاپرستی نیز قداست موردنیاز را

تحکیم بخشید، حالت بازبودن به روی این برده سازی، تحقیر و هرگونه بهره کشی، همچون شکل یک هستی یابی ساختگی بر زن دیکته گشت. ابژه‌یی که از خودبودن به در آورده شده، پیرو هر کاری نگه داشته شده و امکان داشته از هستی بودن به در آید، از طرف دست‌هایی که خرد مرد سلطه طلب مدیریت می‌کند، به نام تقدیر، ابژه شدن بر پیشانی زن حک گشت. هویتی که قداست‌ها پیرامونش پدید آمدند، به حالت منع، گناه، تقبیح و گره‌کور شرم درآورده شد.

هستی‌شناسی به مثابه‌ی "علم معطوف به ماهیت هستی" تعریف می‌گردد. اگر قرار بر این است هستی‌شناسی زن صورت گیرد، نخست باید موفق به بازگشایی این گره‌ها شود. اگر انسان، نخست هستی یافته، سپس خویش را تعریف کرده و ماهیتش را می‌آفریند، زن جهت هستی‌یابی زیست‌شناختی، تعریف خود و آفریدن ماهیتش، بایستی از این گره‌کورها آغاز نماید؛ به منشا ابتدایی هزاران ساله‌ی هر گره‌کوری برگردد. باستان‌شناسی زن نیز جهت گشودن این گره‌کورها انجام خواهد گرفت. "زن جهت اینکه هستی‌یابی‌اش تکوین گردد، بایستی همچون موجودی، هویت و آزادی‌اش را به دست آورده و مفهومش را بیان نماید." (۹۳) زن نیز تا زمانی که مثل دیگر هستنده‌ها، برای مرحله‌یی که تجربه کرده، مدام در حال هستی‌یابی است. جهت کسب معلومات تازه و آگاه شدن درباره‌ی هستی‌یابی‌اش، گام به گام مرحله‌یی پایایی و پیوسته در راستای هستندگی آغاز خواهد گشت که پدیده‌های نوینی را دربر خواهد گرفت. به این پی خواهد برد که موجودیتش از خود به در آمده، تکه تکه گشته، تحقیر شده، تقبیح گشته و اینکه ابژه‌یی نیست که مورد استهزاء قرار گیرد. ادعا، راه و راهکار و اتیک پیشبرد ذهن‌گرایی و هویت جمعی را کسب خواهد نمود. بدین ترتیب، توان دفاع، ابراز بیان خود و زیستن آزادانه را ایجاد خواهد کرد. دیگر رفته رفته از تعاریف ساختگی‌ای که بر تن او شده منزه گشته و از دید اجتماعی، به صورت یک هستنده درخواهد آمد. زن در مرحله‌ی آفریدن هویت هستی و موجودیت زندگی‌اش، باز با دشواری‌هایی رویارو خواهد گشت، اما با آگاهی بر هستی‌یابی، تحقق بخشیدن به خود، به حالت هستنده درآمدن و دفاع از موجودیتش را فرا خواهد گرفت. به طور خلاصه، هستی‌یابی‌اش را مطابق دنیای ذهنیتی نوینی که کسب خواهد نمود، از نو ساماندهی کرده و از آن گذار خواهد نمود. در کسب این دنیای ذهنیتی نوین، ژنولوژی، نامزد ایفاگر نقش مهمی می‌باشد.

زنان و مردان نیاز به یک جهان ذهنیتی نوین دارند، زیرا تکیه‌گاه ذهنیتی تمامی اندیشه و نهادهای موجود، مسوول اصلی تراژدی‌های اجتماعی کنونی است. «علوم اجتماعی موجود در شخص زن، جامعه را به آستانه‌ی یک کائوس کشاند. به جای اینکه زن را عضو آغازگر اجتماعی شدن تعریف نماید، او را به‌عنوان ضعیف‌ترین و ناتوان‌ترین عضو جامعه تعریف نموده است. در چارچوب این تعریف، زن در جوامع امروزی، به‌مثابه‌ی منشا مشکل دیده شده و تحت انزوای شدید نگه داشته شده است. در مشکلاتی که زن در جوامع امروزی با آن روبه‌روست، یکی از مشکلات بنیادین، عدم ایفای نقش علوم اجتماعی به‌مثابه‌ی نیروی چاره‌یابی است.» این شرح ساده‌ی رهبر عبدالله اوجالان، حاکی از آن است ژنولوژی که ذهنیت نوینی را شکوفا می‌سازد، چیست و یا اینکه بایستی چه باشد. لذا دانشی است که تعاریف اشتباه‌آمیز در مورد زن را که در شالوده‌ی مشکلات موجود در جوامع قرار گرفته رد می‌نماید. ژنولوژی به‌طور علمی، پرده از اشتباهات اینان برداشته و تعاریف نوینی را درباره‌ی زن، که زن و جامعه را به حقیقت برساند ارائه خواهد نمود. آشکار خواهد ساخت که حقیقت زندگی و جامعه و زن از یکدیگر ناگسستنی‌اند. مراحل اساسی بنانهادن بردگی ژرف را که به‌مثابه‌ی یک فرم هستی بر زن تحمیل گشت افشا خواهد ساخت. هم‌زمان، راه و راهکارهای شکوفاساختن هویت آزاد و مستقل زن را حامل فضایل ایزدبانوست، با تکیه بر آزمون‌های زنان مورد پژوهش قرار خواهد داد. با چشم‌انداز زن، موجودیت، تاریخ، اجتماعی شدن و آزادی زن را تعریف خواهد نمود. برای زنان و جوامع، بدون گسست از زندگی، جامعه و زن، همراه با زنان و جوامع به تولید اندیشه‌ی علمی خواهد پرداخت؛ آکادمی‌های اجتماعی بنا خواهد نهاد. علم هستی زن نیز در این بستر به‌طور سالمی مورد گفتگو قرار خواهد گرفت. داده‌های اساسی مربوط به زن و اجتماعی شدن زن را تا به امروز جمع‌آوری نموده و مورد آنالیز قرار خواهد داد. در حین پرداختن به مشکلات روزانه و پژوهش راه‌حل‌ها، به‌طور مداوم نقشه‌ی پشت‌پرده‌ی تاریخی را مد نظر قرار خواهد داد.

با توجه به تعاریف و هویت‌های زنانه‌یی که تابحال با بررسی‌مان در مورد داستان هستی‌یابی زن آشکار گشت، علم زنانه‌مان را مطابق با تعریفی که از زن ارائه دهیم به‌وجود خواهیم آورد. یعنی تعریف‌مان از زن چه باشد، علم‌مان را متناسب با آن ایجاد خواهیم نمود. در مسیر نخست سفرمان روشن ساختیم که تعریف‌مان از

زن مطابق کدام ذهنیت و ادراک صورت‌بندی خواهیم نمود. به‌لحاظی، این‌ها نام‌گذاری‌ها و هویت‌هایی هستند که بزداایم. گفته بودیم که دومین مسیرمان این است که تعریف‌مان از زن بر روی کدام ادراک، خصوصیات، ارزش‌ها و ذهنیت خواهد بود و موجودیت زن بودن‌مان را شکوفا خواهیم ساخت. از این حیث، ژنولوژی علمی است که هر دو مسیر را نیز یکی خواهد نمود.

## علم زن؛ ژنولوژی

ژنولوژی، اصطلاحی اصیل و اورژینال است. از ترکیب کلمه‌ی کوردی "ژن" (زن) و کلمه‌ی لاتینی "لوژی" که به معنای علم بوده، تشکیل شده است. سه اصطلاح مشابه ژنولوژی وجود دارند که گاه‌با آن اشتباه گرفته می‌شود؛ ژنکولوژی<sup>۳۹</sup>، ژنیلوژی<sup>۴۰</sup> و ژین‌اکولوژی.

کلمه‌ی ژنولوژی به مفهوم علم زن می‌باشد. به یونانی گینکاپیکا (gynaika) زن (gyne) و لوژی به معنی علم است. ژن‌اکولوژی رشته‌ی علمی مربوط به ارگان‌های تولیدمثل زن می‌باشد. در زبان انگلیسی ژینا‌اکولوژی (gynaecology) و یا (gynecology) تلفظ می‌گردد. ژین‌اکولوژی در زبان ترکی مترادف با "بیماری‌های زنانه" به کار گرفته می‌شود. اندرولوژی برخلاف ژن‌اکولوژی، رشته‌ی علمی مربوط به ارگان‌های تناسلی مرد است.

علم ژنتیک (ژنولوژی: Geneologi) همچون لغت، به معنی شجره‌نامه می‌باشد. در کل و به‌عنوان نخستین بار، در ارتباط با نیچه بررسی می‌گردد. اشاره به پیگیری منشای یک رویداد و پدیده دارد. نیچه رویکرد علم ژنتیک را در کتاب "اخلاق شجره‌نامه" مورد بررسی قرار می‌دهد. علم ژنتیکی که نیچه تشکیل می‌دهد، بر مبنای پرسش‌های "من کیستم، چگونه به وضعیت موجودم دچار گشتم، می‌توانم از وضع

---

<sup>۳۹</sup> شاخه‌ی علم است که به پژوهش در مورد سلامت و بیماری‌های زن می‌پردازد.

<sup>۴۰</sup> علم مربوط به نسب و سلاله و یا ژنیلوژی، شاخه‌ی علم است که روابط اصل و نسب و خویشاوندان خانواده‌ها را مورد پژوهش قرار می‌دهد.



کنونی به کدام وضعیت گذار نمایم"، سعی می‌کند به انسان نشان دهد که چه بوده، چگونه به وضعیت کنونی درآمده و ریشه‌های واقعی‌اش چه هستند.

یگانه منبع روش علم ژنتیک فوکو، نیچه است. میشل فوکو آن را به‌عنوان مناسب‌ترین راهکار بررسی مقوله‌ی قدرت- دانش که پیش کشیده تعریف می‌نماید. فوکو اساساً علم ژنتیک را به‌عنوان روش واشکافی ماهیت و رشد فرم‌های مدرن قدرت به‌کار می‌گیرد. فوکو که تاریخ را به‌مثابه‌ی "یک داستان حاکمیت و تابع‌گردانیدن" می‌بیند، در بطن پروژه علم ژنتیک، چگونگی شکل‌گیری و دسته‌بندی افراد در قالب ابژه‌ها و سوژه‌ها را به‌لحاظ نتایج قدرت- دانش مدرن مورد پژوهش قرار می‌دهد.

ژن- اکولوژی، از سوی ماری دالی، فمینیست رادیکال در سال ۱۹۷۸ به‌کار گرفته شد. ژن- اکولوژی، با نام کالا- اتیک نوشته شده است. در ادبیات فمینیستی، چگونگی به‌کارگیری این اصطلاح از سوی دالی چنین توجیه می‌شود که، دالی نگرش ژن- اکولوژیک را بر روی نمایه‌های برگرفته از مناسبات سنتی و فرهنگی زنان همچون نخ‌ریسی بنا می‌نهد. نخ‌ریسی، به یک جلوه‌ی مسیر ساختارشکن - ساختارگرای به‌میان‌آمده‌ی دالی مبدل می‌شود. آگاهی نخ‌ریسی را که نیست، در حال تغییر و جریان بوده، در میان بخش‌های واقعیت ازهم‌گسسته‌ی اینجا و آنجا نخ‌ها را ایجاد کرده، شبکه‌های تازه‌یی را ساخته و روابط جدید نامیسری را با شیوه‌های سنتی و آکادمیک به‌وجود می‌آورد. بنا به محکم‌بستن بافت ژن- اکولوژی در پیرامون، گذشته و مناطق جانشین شده، صندوق‌ها و تابوت‌هایی را که در درون آنها علم نگهداری شده، دوباره محافظت و یا پنهان گشته، همچنین یافته شده و یا محو گشته، می‌گشاید و مفهوم آن، از نگهبانان مزار سنت، نهان خواهد گشت.

ژنولوژی، با آگاهی، روش‌های کسب آگاهی و نگرشی زنانه به منشا آگاهی سروکار دارد. در درون زندگی اجتماعی، حوزه‌های علمی را با هدف اجتماعی‌شدن و فردی‌شدن آزاد تشکیل می‌دهد. تمامی دانش کسب‌شده در رابطه با کلیت زن، جامعه، کیهان و حیات را بازتفسیر می‌نماید. در حین انجام این تفسیرها از اصطلاح، روش و علومی که در بالا همانند آنها را مشخص ساختیم، سود می‌جوید؛ از بسیاری سیستم علمی، کلیات فمینیستی و ادبیات نوشتاری و گفتاری که حول آزمون‌های انبوه زنان جای‌گرفته در جنگ انقلابی خلق به‌وجود آمده نیز بهره می‌گیرد. در

اندیشه و ذهنیت انسان‌ها علم‌گرایی‌ای را که موجب تجزیه‌گشتگی در اندیشه، ذهنیت انسان و حوزه‌های علمی شده رد می‌نماید. تحمیلات تئوریک جنبش‌های زنان را که خود را شناخت‌شناسی مرکزی و بحث‌ناپذیر اعلام می‌کنند نیز قبول ندارد. در همان حال، نظریه‌های التقاطی، دگماتیک، سطحی و انتزاعی را رد می‌نماید. بدون گسلانیدن ارتباط طبیعت اجتماعی با آزمون‌های تاریخی و روزآمد، سرشت زن-مرد در ساختار اندیشه را مورد واشکافی قرار می‌دهد.

امروزه هویت و هستی‌یابی بسیار بحرانی و وخیمی که میان تحمیلات خرد مرد فرادست و مقاومت‌گری موجودیت زن در جریان است سعی می‌شود عاید هستی‌یابی زن درآورده شود. ژنولوژی بر مبنای تحقیق و پژوهش‌های ژرف این مراحل، جستجوها، گفتگوها و نظریات مبنی بر "چگونگی دگرگون‌شدن هستی و هویت زن آزاد از این موجودیت بحرانی" را انجام و ارائه می‌دهد. جنبش‌های زن در مورد مسایل موجودیت زن و پرسش‌های مربوط به سرشت او، دارای پاسخ‌های بسیار گوناگونی هستند. از نظراتی همچون "زن نمی‌تواند دارای سرشت ثابتی باشد" گرفته تا "زن دارای یک سرشت است"، نگرش‌های بسیار متفاوتی وجود دارند. برخی از ما بر این باوریم که زن دارای سرشت گوناگونی است و بعضی‌ها هم خلاف آن را می‌گویم. برخی از ما مدافع عدم جنسیت هستیم. برخی جریان‌های فمینیستی از وجود دوره‌ی مادر اصیل (بوم‌مادر، مادرسالار) در تاریخ زن بحث می‌نمایند، برخی نیز بیان می‌دارند دوران مادر اصیل قابل اثبات نبوده، بلکه این، یک مفهوم رماتیک تاریخ است. جریان‌های فمینیستی که در مورد اینکه مشکلی در این وسط وجود دارد، اشتراک نظر دارند، درباره‌ی علت مشکل نیز رویکردهای متفاوتی را دربر می‌گیرند. برخی از جریان‌های فمینیستی، ریشه‌ی مشکل را در کاپیتالیزم، برخی‌ها هم در پدرسالاری و برخی دیگر نیز در ادیان می‌بینند. هر چند نظرات آکادمیسین‌های زن، جنبش‌های زنان برآمده از سنن مختلف، زنان درون جنبش سوسیالیستی و بسیاری دیگر زنان از اقشار مختلف، در رابطه با سرشت زن دارای جوانب مشترکی هم باشد، اما این نظرات تا حد زیادی از هم گسیخته هستند. هنگامی که نظام، تعاریف گوناگونی در مورد ویژگی‌های زن که هویت و اصالت وجود زن بودن مان را نگه می‌دارد، بر ما تحمیل می‌کند، در درون کار، این پاره‌پارگی به‌خوبی ژرف یافته و پیچیده می‌گردد.

بایستی تأثیرات ازهم‌گسیختگی بوجودآمده از این آشفتگی بر سرگذشت هستی‌یابی زن و ایستار ایدئولوژیک زن در مقابله با واقعیت اندیشه و زندگی نظام‌مند ایدئولوژی پدرسالاری را با حساسیت و نگرشی بلوغ‌یافته مورد بازخواست قرار دهیم. سنگینی هزاران ساله‌ی روی ما، آوار زندگی، تاریخ، اقتصاد و هنر پرشکوه‌مان در روزگارانی است. باید بدون واماندن در نهادهای معلوماتی تولیدی لیبرالیسم، راه‌های فرودآمدن بر هر لایه را بیابیم. اساسی‌ترین قشر اجتماعی‌ای هستیم که امروز و تاریخ از روی آن مشخص می‌گردد. از این رو، نباید مشکلات موجودیت خود را در فشرده‌گی و سطحی‌بودن روزمره گفتگو کرده و و ذهنیت‌مان را دچار خفقان نماییم. بلکه بایستی با ذهنی باز و شفاف، به تاریخ هستی‌یابی خود بپردازیم. لازم است به برخی نقاط مشترک در مورد تعریف‌مان از موجودیت خویش دست یابیم. جهت این کار، بایستی برای هستی‌یابی موجودمان آینه قرار دهیم.

ژنولوژی، آینه‌گرفتن برای درون‌مان می‌باشد. گوش فرادادن به این پرسش‌های ساده است که آن آینه منعکس می‌سازد؛ "وقتی به هستی زن برمی‌خورم من چیستم؟" "در کجای هویت زن بودن قرار دارم؟" "در کدامین آن سرشت زن و مبارزات پدیدارنمودن هویت زن آزاد هستم؟" "ژنولوژی با کدام داستان هستی‌یابی زن بودن من هم‌سنگ است؟ با کدام مقطع پیشرفت مبارزات ما در راه آزادی زن هم‌سو می‌باشد؟" "چرا حال باید علم زن را به‌وجود آوریم؟" "ژنولوژی برای این پرسش‌های مرتبط با مشکلات هستی‌یابی و هویت‌مان، پاسخ‌های حیاتی و سالمی را ارائه می‌نماید. دنیای نوین ذهنیتی بایسته‌یی را برای شکوفایی زنان برمی‌سازد.

به‌مثابه‌ی یک روش بنیادین کسب این دنیای نوین ذهنیتی، بایستی در مسیر درهم‌تنیدن هستی‌یابی‌مان، خوانش‌ها و اندوخته‌های مطلوب در مورد سرشت زن را افزایش دهیم. برای همین می‌توانیم از آناتومی<sup>۴۱</sup> زن یعنی از وجه جسمی وجودمان شروع نماییم. پیش از هر چیز بایستی به حقیقت بدن‌مان که خرد مرد، هزاران سال است بر روی آن اندیشیده و بسیاری تئوری و اپراسیون قتل‌عام‌آسا و برده‌ساز مبتنی بر این تئوری‌ها را ایجاد کرده دست یابیم؛ بدن‌مان که همیشه به‌لحاظ عقل، مورد

---

<sup>۴۱</sup> کالبدشناسی (به انگلیسی: Anatomy) شاخه‌ی از زیست‌شناسی است که به بررسی ساختار و شیوه‌ی کار تن و بدن جانداران می‌پردازد. زیرشاخه‌های آن، کالبدشناسی جانوری و کالبدشناسی گیاهی می‌باشد. یک تعریف تقریباً کامل برای کالبدشناسی، شناسایی قسمت‌های مختلف بدن و ارتباط ساختاری آنها با همدیگر است.

تحقیر قرار گرفته، به مثابه‌ی جنسی آرزو شده و در پاره‌پاره‌کردن هستی‌مان علیه ما به کار گرفته شده است. بسیار حایز اهمیت است که واقعیت جسمی وجودمان را با مطالعه‌ی سیاست‌های نظام‌های قدرت‌گرا در مورد بدن تعریف نماییم. یکی از مقوله‌های اساسی هستی‌شناسی، پاسخ به این پرسش می‌باشد که ویژگی‌های اصلی آناتومی و زیست‌شناسی زن، جایگاه آن در وجود زن و تاثیرات آن در شاخصه‌های هویت و سرشت زن چه هستند؟ موضوعی که لازم است خوانش مثبت‌مان را بیش از هر چیزی برجسته نماییم نیز همین است. امروز در بسیاری از حوزه‌های علمی، زنان برخوردار از چشم‌انداز زنانه نیز جای دارند. و پژوهش‌های علمی، راهگشای تعاریفی گسترده‌تر از آناتومی زن توسط ما می‌گردد. با ارزیابی مزیت‌هایی مثل این و اکاوی وسیع کلیات فمینیستی، می‌توانیم اندوخته‌ی مهمی را پدید آورده و نظام‌مند نماییم.

نظریات مربوط به بدن زن در تاریخ اندیشه، از اساطیر گرفته تا علم، نقش مهمات‌خانه‌ی اصلی تهاجمات علیه هستی زن را ایفا کرده‌اند. از تمامی مزیت‌های مرحله‌یی برخورداریم که به ضربه‌زدن مرد به بدن ما پایان دهیم. باید بتوانیم انرژی مثبت موجود در جسم‌مان را بر شیوه‌ی اندیشیدن‌مان در این حوزه بازتاب دهیم؛ البته نه در معنای خودفریبی، بلکه جهت اندوختن نیرو در برابر انرژی منفی مردانه‌یی که بیست و چهار ساعت شبانه‌روز بر ما دیکته می‌گردد. با تحقیق در مورد همه‌ی خصایل نیرومند سرشت زن، می‌توانیم در موضوع تعریف خود، مجهز شویم.

مارگرت فولر<sup>۴۲</sup> بر این نظر است که به‌مثابه‌ی توانایی ویژه، زنان دارای یک سرشت پریشان و انباشتگی آشفته‌وار هستند که مردها صاحب آن نبوده‌اند و نظام مرد، اجازه نداده است هویدا گردد. بدن زن که طی هزاران سال تحقیر گشته، چه معلوم که چندین خصلت دیگر نیرومند و متفاوت خاص مادینگی وجود دارند که منتظر کشف شدن هستند. اگر این ویژگی‌ها سیستم ایزدبانوی مادر را بنا نهاده، بر شرایط زندگی دشوار ده هزاران ساله غلبه نموده و آغازگر اجتماعی شدن بوده، امروز

---

<sup>۴۲</sup> Margaret Fuller روزنامه‌نگار و منتقد آمریکایی و مدافع حقوق زن که در سده‌ی نوزدهم میلادی می‌زیست. کتاب او به‌نام "زن در سده‌ی نوزدهم" به‌عنوان نخستین فعالیت بزرگی فمینیستی در دولت‌های متحده‌ی آمریکا پذیرفته می‌شود.

نیز می‌تواند در راهی که به رهایی زنان منتهی می‌شود، سرچشمه‌ی اصلی نیرو باشد. هنگامی که آغاز می‌کنیم چنین بیندیشیم، بدین معناست که در حال پیشروی در مسیر هستی‌یابی‌مان هستیم. پیشروی در این راه یعنی کشف نیروی درک متقابل و توانایی‌های عظیم سازگاری‌مان. با حس‌های خود به ظریف‌ترین نکات زندگی و اندوه در چشم انسان‌ها گرفته تا فشار و یا نشانه‌های شادمانی موجود در محیط بلافاصله پی برده و ادراک‌مان را درست می‌نماییم و دوباره با فرزندی‌هایمان که بر بسیاری خصلت زیبای مثل این مبتنی است آشنا می‌شویم. یعنی می‌آموزیم مفرمان که به مثابه‌ی تفاوت با مغز مرد، با انکای بیشتر به آنالیز و کشف، راه سیستماتیکی را درپیش می‌گیرد، دارای کاراکتر درک متقابلی نیز می‌باشد که می‌تواند وضعیت روحی طرف مقابل را دریابد. به‌خاطر این تفاوت، متوجه می‌شویم که قادریم از بسیاری جنبه‌ی متفاوت به یک موضوع بنگریم. شعور ذاتی و مغزمان، داده‌های دریافتی را با حواس پنج‌گانه‌مان، به‌کار بسته و هورمون استروژن<sup>۴۳</sup> را با سطح‌مان رشد می‌یابد. هنگامی که این را درمی‌یابیم متوجه می‌شویم که چرا منشا تحقیرگشتگی هزاران ساله‌ی شعور گوه‌ری‌مان بوده است.

بسیاری از یافته‌های دانش زیست‌شناسی در رابطه با سرشت زن، اثبات می‌کنند که فیزیک زن، فیزیک مرد را شامل می‌شود اما عکس آن مصداق ندارد. برخلاف اساطیر و کتب مقدس، زن از بدن مرد خلق نشده است. در واقع، ده‌ها هزار سال است که انسانیت با این شعور زندگی می‌کند. امروزه علم موجد بسیاری پیشرفت است که اثبات می‌کنند این شیوه‌ی زندگی که صدها سال است خوار شه‌ده می‌شود، فلسفه‌ی صحیح‌تری می‌باشد. داده‌های جدیدی که علم بدان دست یافته، نشان می‌دهند که زن، مرکز طبیعت بوده و مرد موجودی بوده که از زن زاییده شده و نمی‌تواند در طول زندگی، رابطه‌اش را با او بگسلاند. پیگیری حساس پژوهش و یافته‌های بیولوژی و بسیاری علم دیگر در مورد زن و دگرگون‌ساختن علم هستی‌زن به بنیادی سالم، جزو وظایف ژنولوژی می‌باشند.

سیمون دوبووار می‌گوید: «فرد، زن به دنیا نمی‌آید، اما زن می‌شود.» دوبووار که با این تشخیص و کتاب سه‌جلدی‌اش به نام "جنس دوم" بر رویه و شکل‌گیری جنبش فمینیسم بسیار موثر بوده، به شرح متولدشدن یک انسان به‌عنوان جنس

---

<sup>۴۳</sup> هورمون‌های استروئیدی که نقش مهمی در عادات ماهیانه زنان و دور استروس دیگر پستانداران ماده دارد.

مادینه و چگونگی تربیت شدن او طی سال‌ها و زن شدنش می‌پردازد. سیمون در این کتاب به آگاهی و آزمون‌هایی جای می‌دهد که اثبات می‌کنند نقش جنسیت طبیعی نبوده، بلکه آموخته شده می‌باشد. وی با این نظریه‌اش، راه را بر پدید آمدن اصطلاح جنسیت (سکس) که طبیعی بوده و همراه با تولد تعیین می‌شود و اصطلاح جنسیت اجتماعی<sup>۴۴</sup> که پس از تولد و تحت تاثیر خانواده و جامعه شکل می‌گیرد هموار می‌سازد. این اثر سیمون، هنوز هم اهمیت خود را حفظ می‌کند. ولی این تشخیص به لحاظ زنان، موجب برداشت‌های گوناگونی گشت. ما در اینجا بر مبنای این تشخیص، جنبه‌ی مثبت زنانگی و یا زن بودن را مد نظر می‌گیریم. یعنی جنسیت زن را که با تولدش تعیین می‌گردد، همراه با اراده‌ی ذاتی او درک نموده، هویت زن که بر تعریف کردن او مبتنی بوده، با آگاهی یافتن بر همه‌ی جوانب تاریخ زن بودن، به اینکه می‌خواهد چگونه زنی باشد تصمیم می‌گیرد. همراه با پی بردن به اینکه هویت‌های زن را جنسیت‌گرایی اجتماعی پدید آورده و اینکه هیچ هویت زنانه‌ی بیرون از اجتماعی بودن شانس وجودیابی را ندارد، از خودمان می‌پرسیم که "چگونه زن وجود می‌یابد؟" ما به عنوان زنانی که ده‌ها سال است در جنبش آزادی کوردستان مشغول مبارزه هستیم، بر این واقفیم که "زن آزاد بودن" با رنج بسیار بزرگی همراه است. می‌دانیم که بدون انجام مبارزه بی‌امان علیه تمامی نیروهای قدرت‌گرا، دولت‌گرا، استعمارگر و پدرسالار، زن بودن امکان‌پذیر نخواهد بود. تجارب زندگی مان به ما آموخت که زنانگی یک هویت اجتماعی بوده و زن بودن نیز با یک مرحله‌ی تحول اجتماعی امکان‌پذیر می‌گردد. زن بودن یک مرحله‌ی برساخت اجتماعی است که با زن آغاز گشته و با پیشاهنگی زن تداوم خواهد یافت. هویت زن بودن از سرآغاز تاریخ اجتماعی تابحال، این چنین شکل گرفته است. آنچه این شکل‌گیری را تعیین کرده، سرشت زن و ویژگی‌های موجودیت زن می‌باشد.

ژنولوژی ویژگی‌های مثبت هویت زن را تنها با عصر الهگی که در گذشته مانده بررسی نخواهد کرد. انرژی مثبت و جاری و خصوصیات دیگری که به وجود آنها در سرشت زن باور دارد، نمایان خواهد ساخت. این نیز یکی از راهکارهای اساسی

---

<sup>۴۴</sup> علم جنسیت اجتماعی، یک زیرشاخه‌ی علم اجتماعی است که چگونگی به‌میان آمدن تفاوت‌های زن مرد به لحاظ فرهنگی و اجتماعی، اوضاع زن و مرد در درون ساختار اجتماعی و مرحله‌ی تکوین هویت زنانگی و مردانگی را مورد پژوهش قرار می‌دهد.

شکستن هجوم ایدئولوژیک و تسلیمیتی است که بر زن تحمیل می‌گردد. ژنولوژی در حین به‌کارگیری این روش، بر بهره‌بردن از همه‌ی فرزانی‌ها، تجارب و نظریات به‌وجودآمده که درباره‌ی سرشت زن، مثبت می‌اندیشند آگاه خواهد بود. مثلاً رهبر عبدالله اوجالان که از فرزانی‌گی می‌گوید: "زن کارآمدترین بخش حساس طبیعت است... سهم انرژی فرم هر ماده متفاوت است. در حقیقت این فرق انرژی، تفاوت‌مندی فرم‌ها و ساختارهای مادی را تعیین می‌کند. انرژی موجود در ماده‌ی مرد با انرژی موجود در ماده و فرم زن فرق دارد. انرژی که زن حامل آن است، هم بیشتر بوده و هم کیفیت آن جداگانه است. آنچه این تفاوت‌مندی را پدید می‌آورد، فرم زن است. هنگامی که انرژی مرد در سرشت اجتماعی به سازوکارهای قدرت مبدل می‌گردد، حالت فرم‌ها و اشکال مادی را به‌خود می‌گیرد. در تمامی کیهان، شکل‌ها به‌مثابه‌ی انرژی منجمد محافظه‌کارند. در جامعه، "مرد حاکم بودن" یعنی درآمدن به حالت شکل‌گرایی قدرت. با این وضعیت، انرژی را که حامل آن است، غالباً فرم گرفته است. انرژی که به حالت فرم درنیامده باشد، کم بوده و در شمار بسیار اندکی شخص وجود دارد. در زن نیز انرژی به‌طور غالب، به حالت فرم و صورت‌بندی درنی‌آید. انرژی او، وضعیت در حال جریان خود را حفظ می‌کند. اگر در فرم و قفس مرد حبس نگردد، به‌مثابه‌ی انرژی زندگی، جاری‌بودنش را تداوم می‌بخشد. زیبایی و شعروارگی منجمدنگشته‌ی موجود در زن، با این حالت انرژی که بیشتر قابلیت آهنگ (پتانسیل معنایی) را داراست رابطه‌ی نزدیکی دارد.» از آینده‌نگری بی‌کران اندیشه‌های رزا لوکزامبورگ مبنی بر اینکه: «بدون وجود جامعه‌یی که کاپیتالیست نگشته، انحصار و انباشت سرمایه امکان‌پذیر نخواهد بود» از مصمم‌بودن زینب کناجی که می‌گوید: «می‌خواهم صاحب یک زندگی بامعنا شوم» و جستجویش، فدایی‌بودن را متحقق می‌سازد، از خودباوری ماری دالی مبنی بر اینکه: «ماده‌ی سحرآمیزی که پیدایی زن را فراهم می‌آورد "ژنرژ" است، یعنی انرژی زنان.» از نیروی خودشناسی ربیعه آدویه که می‌گوید: «گفتار منیت، خودشیفتگی، خودپرستی و واداشتن به پرستش خود، و "من رب بزرگوار شما هستم" بر یقه‌ی هیچ زنی نچسبیده است.»، از دیدگاه مارگرت فولر مبنی بر اینکه: "احساس زنان، پرشتاب‌تر و صحیح‌تر است. به‌طور کلی، می‌بینیم همین‌که همه‌ی این‌ها را حس کرد، با یک دادرسی آن را دریافته و توصیف می‌کنند. شاهدیم که مردان بسیار عاقل در مقابل

تحولات در پیرامون، خیلی کودن شده و قادر به درک رابطه‌هایی که شیوه‌های زندگی در محیط را به یکدیگر پیوند می‌دهد نیستند.»، از "واریس داری" که ختنه‌ی زنان را که بی‌رحمانه‌ترین خشونت علیه بدن زن می‌باشد تجربه کرده، بانگ سر می‌دهد: «به‌خاطر خوبی همه‌مان بیاید مفهوم زن بودن را دگگون سازیم.» از امید سما بوجه که می‌گوید: «زنان باز از خاکسترشان متولد خواهند شد»...

ژنولوژی، به‌واسطه‌ی آزمون‌ها و مشاهدات بسیار غنی و گوناگونی که در شرایط نزدیک به چهل سال جنگ سنگین و در زمینه‌های مختلف مبارزه‌ی آزادی اجتماعی اندوخته، همچنین با داده‌هایی پژوهشی که شکل گرفته‌اند، به هستی‌شناسی جنبش آزادیخواهی زنان کوردستان می‌پردازد. در رابطه با این موضوع، به‌مثابه‌ی صاحبان آگاهی و اندوخته‌یی که بر پدرسالاری، دولت‌گرایی، علم‌گرایی، پوزیتیویسم و حفظیات دینی و نظریات انتزاعی تکیه نمی‌کنند، به‌کندوکاو خواهد پرداخت. در حین تکاپو جهت خوانش اندوخته‌های عظیم تاریخ زن بودن مان از طریق اندوخته و آزمون مختص به خود، تلاش خواهیم نمود آزمون مختص به خود را نیز با این اندوخته‌ی تاریخی عظیم بررسی نموده و معنای ژرف‌تری بدان ببخشیم. جنبشی هستیم که شانس بررسی و پاسخ به پرسش‌های زیر و بسیاری پرسش دیگر را در مراحل و لحظات سخت مبارزه داریم: "زن به‌مثابه‌ی هستی چیست؟ هستی وجود زن چگونه شکل گرفته است؟ کدام اشکال تفکر و چگونه بر زن تاثیرگذار بوده‌اند؟" در این معنا این یک واقعیت است که روش تحلیل شخصیتی‌ای که سال‌هاست انجام می‌دهیم، در مورد هستی، هویت و سرشت زن و مرد، داده‌های شایان توجه و یک انسجام مهم را پدید آورده است.

رهبر عبدالله اوجالان از سال ۱۹۷۸ تاکنون هر چند نخست بنا به واقعیت کردستان و خاورمیانه نیز بوده باشد، از مجموعه تحلیلات بسیار مهمی در باب زن برخوردار است. رهبری که می‌گوید: «می‌خواستیم هم مرد و هم به‌ویژه زن را با هستی وجود واقعی انسانی خویش و آزادگشتن او آشنا نمایم.» به اندازه‌ی خبر از رنج بسیار بزرگش می‌دهد، گنجینه‌ی بزرگ ما زنان نیز می‌باشد. دارای آزمون‌های مهمی در باب "چگونه می‌شود با زن زیست؟" و "چگونه نمی‌شود با زن زیست؟" هستیم. در این آزمون و تحلیلات صورت‌گرفته، تجارب موجود در مبارزه زنان، وضعیت زنان در انقلاب‌های دنیا، رابطه‌ی زن-مرد و مرد-زنی که اجتماعی بودن



کورد آن را پدید آورده، خانواده و تقریباً کاراکتر زن- مرد هر مکانی را بررسی نموده است. زنان و مردانی را که تحلیل کرده، در فعالیت‌های خلق، ارتش، روستا و در محیط شهر، همچنین در حوزه‌های رسانه‌یی، فرهنگی، هنری، دیپلماتی و اقتصادی آزموده است. داده‌های به‌دست آمده از این آزمون‌ها را به تکرار از نظر گذرانده و بر این مبنا تحلیلاتی جامعه‌شناختی انجام داده است. ناهم‌سازها و شکل‌گیری اساسی هر زن و مردی را دریافته و در عرصه‌هایی که خودشان به این‌ها پی برده و آنها را واشکافی نمایند جای داده است. موفقیت و عدم موفقیت بر این اساس را به اندازه‌ی دیالوگ‌های شخصی، تابع ارزیابی‌های جمعی قرار داده و اجتماعی گردانیده است. رهبر عبدالله اوجالان که متکی بر این همه آزمون و تحلیل است اظهار می‌دارد: «در جهان کسی نیست بهتر از من جامعه‌شناسی زن را انجام دهد. بایستی زن را توانمند ساخت. همراه با جالب و جذاب دیدن الهگی زن، متوجه این نیز هستم که دلاوری طلبیده و پدیده‌یی است که محقق ساختن آن، امری دشواری است. اما باور نمی‌کنم حیاتی که صلح‌آمیزتر، زیباتر، هوشیارتر و بدین ترتیب ارزش زیستن را داشته باشد، بدون اتکاداشتن بر آزادی زن و نیروی تحقق بخشیدن بدان تداوم یابد.» آنچه رهبر عبدالله اوجالان را از بسیاری فیلسوف، رهبران انقلابی، جامعه‌شناس و دانشمند مرد متمایز می‌سازد، وحدت نظری و زندگانی وی می‌باشد که تمام‌کننده‌ی یکدیگرند. به همین سبب، به‌مثابه‌ی زنانی که در انقلاب آزادی کوردستان جای گرفته‌ایم، این مجموعه تحلیلات و آزمون‌های به‌میان آمده را که مبتنی بر رنج زنان و مردان انقلابی‌ای می‌باشد که در مبارزه‌ی آزادی در کنار رهبر عبدالله اوجالان که ژنولوژی را به ما پیشنهاد می‌نماید، جای گرفته‌اند، در حین ایجاد علم هستی زن و باستان‌شناسی زن، آن را به‌عنوان یکی از منابع اساسی مد نظر قرار می‌دهیم.

با مبنا قراردادن این اندوخته و مرجع‌ها، ژنولوژی می‌تواند فعالیت‌های مهمی را در رابطه با هستی‌شناسی زن انجام داده و آن را با جنبش‌های زنان و همه‌ی زنان جوامع به اشتراک بگذارد. می‌تواند خرد، عاطفه، بدن، حس و بسیاری دیگر ویژگی‌های موجود در دنیای زن را به‌طور علمی بررسی نموده و سرچشمه‌های نیرویی را که هستی زن بر آن متکی است، نمایان سازد. پیگیر بودن داده‌های آشکارشده‌ی

پژوهش‌های علمی در این باره، بررسی کردن آنها از طریق علم زن و به‌کارگیری‌شان در برساخت هویت زن آزاد حایز اهمیت می‌باشد.

"تعریف کردن دیالکتیک ماهیت هستی در زن، نیاز به گذار از دوآلیسم بی‌حاصل و کشنده‌ی پارادایم حاکم دارد. می‌توانیم بگوییم که کیفیت مثبت و سازنده‌ی دیالکتیک، بیش از همه در هستی زن امکان دارد مورد شناخت قرار گیرد.<sup>(۹۴)</sup> ژنولوژی از این حیث، با آگاهی بر اینکه سرشت زن و مرد، متفاوت از یکدیگر به‌وجود می‌آیند، آن را مورد گفتگو قرار می‌دهد. تاریخ زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی‌مان این را بدین صورت شکل داده است. بایستی این تفاوت‌ها را آنالیز کرده و در درون دیالکتیک طبیعی هستی‌یابی ارزیابی نمود. هیچ‌کدام از این تفاوت‌ها، هیچ‌زمینه‌ی را برای رابطه‌ی مبتنی بر حاکمیت در میان مرد با زن ایجاد نمی‌کند. یکی را بر دیگری برتر نمی‌سازد. مادینه‌بودنی که به‌عنوان گونه‌گونی طبیعت و پتانسیل آزادی به‌وجود آمد، امروز نیز الزامی می‌گرداند که زنان این تفاوت‌مندی را بر مبنای آزادی، احساس، تعریف و ادراک نمایند. می‌توانیم هم زن بودن و هم مرد بودن را از طریق بودن واقعیت‌هایی که ساخته شده‌اند، دریابیم. اما هم‌زمان، بایستی بر سرشت‌ها و هویت‌هایی که در اوایل اجتماعی شدن پدیدار گشتند و یکدیگر را کامل، تمام و غنی نمودند، آگاهی یابیم. امروزه پایان اسفناک، ضدیت‌یابی و بیگانه‌شدنی که روی می‌دهند، به‌واسطه‌ی مداخله‌ی دشوار و ایدئولوژیک گسترده که در تاریخ اجتماعی سرشت زن-مرد به‌وجود آمد، به واقعیت پیوست. الیزابت بادینتر<sup>۴۵</sup> در کتابش به‌نام "یکی، دیگری است" این واقعیت را چنین تفسیر می‌نماید: «اساطیر آندروژنلیک<sup>۴۶</sup> (حالت هم مرد بودن و هم زن بودن) آریستوفانس<sup>۴۷</sup> این را این‌چنین بسیار زیبا شرح می‌دهد: «در سرآغاز، انسانیت چون در درون یکدیگر ذوب شده بودند، زیباترین واحدی که ممکن بود به‌وجود آورد، از یک جفت تشکیل می‌شد. این واحد چنان نیرومند و زیبا بود که خدایان حسود، نتوانستند در برابر آن تاب بیاورند و آن به دو قسمت مساوی تقسیم کردند. پس از جداشدن زن و مرد از یکدیگر، این‌چنین تنها خواسته‌شان این شد که دوباره یکی

<sup>۴۵</sup> Elisabeth Badinter نویسنده کتاب "یکی، دیگری است"

<sup>۴۶</sup> حالتی دوجنسه یعنی هم‌زمان هم مرد بودن و هم زن بودن

<sup>۴۷</sup> Aristophanes نویسنده‌ی کمدین که مابین سال‌های ۴۵۶ تا ۳۸۶ زندگی کرده است.

گشته و در درون یکدیگر حل شوند. نه اندیشه‌ی شریک بودن و نه دیگرخواهی، جداشدن برای جنس‌ها را طرد نمی‌کند. [حقوق و] ویژگی‌های متفاوت یکی از دیگری، انجام دادن کاری که دیگری از عهده‌ی انجام آن برنمی‌آید جریان داشته و مخالف بودن یکدیگر در میان نبوده، بلکه بایستی این‌ها همچون یک دادوستد متقابلی دیده شود که یکی بنا به دیگری ارزشش را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. اساطیر آندروژنیلیک به انسان‌ها یادآوری می‌کند که در صورت یکی شدنشان، به تمامیت دست خواهند یافت و اگر یکی از دیگری جدا گردد، هر کسی سودمند و بی‌سود خواهد ماند. چه بسا که این درس، از سوی ایدئولوژی پدرسالار که به جای تقارن در میان جنس‌ها یک عدم تقارن قطعی را قرار داده، درک نشده است. شاید هم از نگرانی جایگیرشدن نیرویش، بدین ترتیب، ایدئولوژی پدرسالاری که نمی‌تواند پاشیدن بذرهای مرگ خود را نیز ببیند، نمی‌توانست طور دیگری برخورد کند.»

واقعیتی که بادینتر تفسیر می‌کند، در بسیاری از اساطیر به اشکالی دیگر وجود دارد. حتی در برخی از تفاسیر کتب مقدس نیز موجود است: «آنگاه که حروف نام آدم نازل شد، زن و مرد، در درون یک کلیت کمال یافته با یکدیگر بودند. تا که پروردگار او را به خوابی عمیق فرو کشاند. آدم در مکان پرستشگاه پایینی می‌خوابید. و خدای بزرگ او که مقدس است - مادینه را از او جدا ساخت.»<sup>(۹۵)</sup> با اتکا بر این گفته‌ها، هرمافرودیت<sup>۴۸</sup> تعبیر می‌کند که باهم بودن آدم - لیلیت نخستین شکل فرزند انسان بوده و لیلیت نیم دیگر آدم است. همچنین در اساطیر، هرمافرودیت، خدای چندین برکت جهانی است یا اینکه یک سال مادینه و یک سال مرد است. بسیاری خدای گیاه (مثلاً آتس، آدونیس و دیانوسس) و ایزدبانوهای بزرگ (مثل کیله) دوجنسه هستند. بسیاری از عقاید این را برجسته می‌کنند که نخستین فرم هستی انسان، هرمافرودیت بوده است. تغییرات بعدی اساطیر از "زوج‌های اولیه" سخن به میان می‌آورند. این فرم ابتدایی در بسیاری از اندیشه‌ها و یا شکل باورداشت‌ها به‌عنوان مکمل‌ترین شرایط انسان بودن مورد پسند قرار می‌گیرد. در این تفاسیر جنبه‌یی که در کل جلب توجه می‌کند، دوجنسه بودن ایزدبانوان گیاه است؛ یعنی وجود دو جنسیت در یک بدن. در تکامل کیهان نیز بدین منوال می‌باشد.

---

<sup>۴۸</sup> نامی است که به جاندارانی دارای ارگان هم مرد و هم زن هستند نسبت داده شده است.

انعکاس‌یابی این‌چنینی آن در اساطیر که نخستین فرم اندیشه‌ی انسان بوده، عادی است.

پیام اصلی‌ای که باید ما از این اساطیر و تفاسیر استخراج نمایم، این است که بایستی هر دو جنس، مکمل یکدیگر باشند. «بنا به اینکه بدون زن، زندگی امکان‌پذیر نیست، (بدون مرد نیز زندگی امکان دارد، اما حیاتی برده‌وار خواهد بود)، نجات زندگی، در رهایی گریزناپذیر زن می‌باشد. بدون انجام انقلاب ریشه‌یی زن و بنابراین، بدون تحقق‌یابی تغییر ذهنیتی و زندگی مرد، نجات زندگی امکان‌ناپذیر است. زیرا بدون نجات عضو سرآمد زندگی و حتی خود زندگی که زن می‌باشد، زندگی همیشه به‌مثابه‌ی یک سراب در تداوم خواهد بود. تا زمانی که آشتی مرد با زندگی و زندگی با زن برقرار نگردد، سعادت نیز یک خیال پوچ خواهد بود.» رهبر عبدالله اوجالان این تشخیص را دال بر اینکه این [امر]، بایستگی دیالکتیک پیشرفت کیهان است، به شکل جالبی بیان می‌نماید. حسادت خدایان حسود نسبت به این جاندار هرفرودیت، در واقع، هنگامی که با دیدی ایدئولوژیک بدان نگریسته شود، صحیح است. اگر زن و مرد به شکلی که کامل و تمام‌کننده‌ی یکدیگر باشند، زندگی کنند، نیروی خداوندی را به‌وجود می‌آورند. یا اینکه در مقابل این نیرو حتی خدایان نیز در حسادت مفتون می‌شوند. می‌توان گفت بررسی سرشت زن-مرد از سوی رهبر عبدالله اوجالان نیز بر این مبنا می‌باشد. این مهم را در یکی از ارزیابی‌هایش چنین بیان می‌نماید: «زرفای معنابخشی حیات و شگفت‌آورترین جفت در گیتی (تا جایی که ادراک شده) را همیشه به‌طور عمیق حس نموده‌ام. من به این جسارت ورزیدم که ابتدا با زن بیندیشم و پیش از تمامی روابطم، در کجا و چه زمان هر اندازه خرابی وجود داشته باشند، با گفتگو با او آنها را از میان بردارم. تنها زنی نیرومند، متفکر، نیک، زیبا و بدین ترتیب، با گذار از من، بتواند مرا متخیر نماید و مخاطم شود، بی‌گمان، سنگ‌بنای جستار فلسفی‌ام می‌باشد. همیشه باور داشتم که با این زن، اسرار جریان حیات در کیهان، با نیک‌ترین، زیباترین و صحیح‌ترین وجهش، معنا خواهد یافت.»

تمدن قدرت‌گرا دقیقاً جهت قطع "جریان حیات در کائنات" و جهت حکمرانی بر تمامی طبیعت و جانداران و بهره‌کشی از آنها، وضعیت اسفناک و بیگانه‌شدگی میان زن-مرد را طی هزاران سال به‌طور مداوم ژرفا و وجوه بخشیده است. همچنین

شکاف‌هایی را در میان انسان و طبیعت اول نیز به وجود آورد. در واقع، این اندیشه که در حقیقت، زن و مرد تمام‌کننده‌ی یکدیگر هستند، بر این اندیشه اتکا دارد که طبیعت و انسان با همدیگر یک کل می‌باشند. تاریخ این دشمن‌سازی و تفکیکی که ایدئولوژی پدرسالاری مابین زن و مرد، و طبیعت-کیهان با انسان ایجاد کرده نیز، از سوی زنان و مردانی که در مبارزه‌ی آزادی جای گرفته‌اند مورد بررسی قرار گرفته و مقوله‌یی است که بایسته‌ی پژوهشی ویژه می‌باشد. آشکار است که در تاریخ هستی‌یابی زن و در سیر هویت‌های زن در امروزمان، عاملی بسیار مهم می‌باشد. اساطیر، ادیان، فلاسفه و علم تنها با تحقیرکردن زن، جنسیت‌گرایی اجتماعی و پدرسالاری را به وجود نیاورده‌اند، بلکه مرد را نیز از طبیعت و واقعیت اجتماعی و آزادی‌خواهی گسلانیده و تا حدی که کاراکترش را از دست بدهد، سهم و رشوه داده است. نخستین بازتاب این واقعیت نیز در اساطیر نمایان می‌گردد. واقعیت روابط خدایان و ایزدبانوان با انسان‌ها در اساطیر، به آفریدن انسان از مدفوع خدایان در اساطیر سومر دچار دگرگونی می‌شود. خدایان که خویش را از آسمان، آتش، آب، ماه، خورشید و نور می‌آفرینند، در خلق انسان از مدفوع خویش ایرادی نمی‌بینند. این شیوه‌ی آفرینش در ادیان یکتاپرستی به آفرینش از گل تحول می‌یابد. در این آفرینش نیز سلسله‌مراتب جدیدی برپا می‌گردد. مرد از گل و زن از دنده‌ی استخوان خمیده‌ی مرد آفریده می‌شوند. در واقع، با آغاز از برخی اساطیر و ادیان یکتاپرستی درمی‌یابیم که در [داستان] آفرینش، در میان زن و مرد فرق گذاشته می‌شود. مرد که به این تفاوت در آفرینش اعتراضی نمی‌کند، به شریک جرم تمامی نیروهای قدرت‌طلب درمی‌آید. برای یک‌بار لذت جنس برتر و امتیازات آن را چشیده است؛ به‌خصوص، پس از اینکه باورداشت ایزدبانوی مادر، مدتی طولانی تداوم یافته است. مرد گام‌به‌گام به یک هم‌دست مورد اعتماد خدایان تبدیل می‌شود. عوض این را نیز با خدایی‌کردن بر زن می‌گیرد. این شکل رابطه، بدون اینکه دچار دگرگونی زیادی شود، تا به امروز ادامه یافته است. حال آنکه، در دوره‌ی دوهزارساله‌یی که [رابطه‌ی] مرد با زن در درون هم‌سنگی بود، خدایان زن و مرد همیشه همچون زوج از خدایان زن و مرد نام برده می‌شد. آنها زوج‌هایی هستند که یکدیگر را صورت کمال بخشیده، ازدواج مقدس را انجام داده و در هنگام پیوندشان، بهار و خوشبختی را به دنیا ارزانی می‌دارند. کاراکترهای آستارت-بئال، ایشتار-دموزی، هپات-هپاته،

کیله-آتیس، ایسیس-اوسیریس و آفرودیت-آدونیس. بعدها این نیز با خاک یکسان می‌گردد. همچنین شخصیت پرومتئوس در اسطوره جالب است. هم به جهت ربودن آتش از خدایان و هدیه کردن آن به انسان‌ها و هم به جهت رد رشوه و هدایای خدایان. در این باره به برادرش هشدار می‌دهد که: «هر هدیه‌یی را که خدایان به تو دادند نپذیر.»

هنگامی که روابط زن-مرد را به خصوص به لحاظ هستی‌یابی زن تعریف می‌نماییم، می‌توانیم این کاراکترها، پرومتئوس و بسیاری از خدایانی را که تمام‌کننده‌ی ایزدبانوان و در درون وحدت با او برای جامعه مفید بودند، مورد کندوکاو قرار دهیم. قادریم در آموزش، تغییر و تحول مردها، تجارب تاریخ زن را بررسی نماییم. همچنین با کاوش تخریبات به وجودآمده در سرشت زن و مرد به واسطه‌ی واقعیت ایجادشده‌ی مرد بودن، می‌توانیم مرحله‌ی برساخت هستی گوهری هر دو جنس را آغاز نماییم. تمامی این‌ها حوزه‌های مسوولیت و اهداف ژنولوژی می‌باشند. «آنچه باید در میان زن-مرد وجود داشته باشد، مستلزم مفهوم شدن الوهیت است. مقصودمان از الوهیت، نیروی معنایابی‌ای است که داستان بیست میلیارساله‌ی کیهان (طبق آخرین داده‌های علمی) در هوش عاطفی و تحلیل‌گر انسان متوجه خویش گشته و موجد هیجان بزرگی است. طبیعی است که متوجه خود گشته. زن بیش از مرد، نزدیک به این کیهانی بودن زاده می‌شود. داده‌های علمی نشانگر این امر هستند. وقتی گفته می‌شود زن کیهانی و الهی است، قصدمان همین معنا می‌باشد. این مفهوم که خود را گاهگاهی در دنیای هنر، سیاست، علم و انقلاب‌ها محسوس می‌گرداند، در هنگام بازتاب آن در روابط زن-مرد، می‌توان از الوهیت رابطه بحث نمود. بایستی چنین باشد. ادیان همراه با پی بردن به این امر، از اینکه هویت‌های ایدئولوژیک و اجتماعی غالباً مردانه است، با مطرودکردن زن، به الوهیتی که ادعا می‌کنند نیز ضرر بزرگی رسانده‌اند. تلاش ما این است که این الوهیت را به شکلی هم‌سنگ، دموکراتیک، آزاد و برابری خواه در میان هر دو جنس هویدا نماییم.» وظیفه‌ی ژنولوژی، جستجو، پژوهش و تکاپوی خود را جهت اینکه این الوهیت را چه زمانی و با کدام روش‌ها فروپاشانده و چگونه از نو پدید آورد، گسترش می‌دهد. این کوشش‌ها را با نیروی معنا و رویکردی آگاهانه و فلسفی وسعت بخشیده و سازماندهی می‌نماید. ریشه‌ی کلمه زندیق که در زبان

عربی و فارسی استفاده می‌شود، از زن دین یعنی از کلمه‌یی که در معنای پیرو دین زن است می‌آید. برساخت یکپارچگی الوهیت زن و مرد در نظام مردسالاری که زندیق بودن را که از روی دین زن است، گمراهی می‌بیند، وظیفه‌یی انقلابی است که بزرگ‌ترین جسارت را می‌طلبد. اما پیش از هر چیز، مستلزم انسان‌بودنی است که کامل گشته و یا صورت کمال یافته باشد. زنان و مردانی که این جسارت را نشان می‌دهند، بایستی خود را به یک نیروی عظیم ذهنی و انرژی حیات برسانند. ولی پیش از هر چیز، باید از دل به این امر باور داشته و در این مسیر استوار و راسخ باشند. جهت به کمال‌رسانیدن سالم هستی‌یابی زن، لازم است این موضوع را به‌خوبی درونی کرده و پرده‌ی عمل بپوشانیم.

همچنان که رهبر عبدالله اوچالان در ارزیابی‌هایش بیان می‌دارند: «عدالت، آزادی و برابری در سرشت زن، تحولات پدیده‌آسایی هستند که به‌طور بسیار گسترده‌یی وجود دارند. صحیح‌تر اینکه، جوهر اجتماعی بودن زن مبتنی بر عدالت، آزادی و یکسانی است. همچنین بی‌نهایت صلح‌جوست. به‌تمامی بر این واقف است که زندگی با معنا تنها با این اصطلاحات بنیادین امکان‌پذیر خواهد بود. در اصطلاح زیبایی نیز حساس و برتر است. همچنین در انتخاب‌هایش، فشار و نابرابری را با جنگ تحمیل نکرده، چون برخلاف سرشت و شیوه‌ی اجتماعی کردن او می‌باشد. تفهیم‌شدن تمامی این موارد، بسته به امکانات جنبش آزاد زنان است. هر اندازه آزاد حرکت کند، همان قدر قادر به انجام ترجیح زیبا، عادل و برابر خواهد بود. بنابراین، تحقق‌یابی اصطلاحات زیبایی، عدالت و یکسانی در جامعه، به‌شدت از آزادشدن زن می‌گذرد.» سرشت زن تنها در محیط آزادی اجتماعی هویدا می‌گردد، اما آزادی اجتماعی نیز با آزادشدن زن تحقق می‌یابد. این رابطه‌ی دیالکتیکی، جایگاهی کلیدی در درک، تعریف و گذار از مشکلات هستی‌یابی زن دارد. درست مثل دوران ایزدبانوی مادر، هویت زن می‌تواند از حیث اجتماعی ایجاد گردد. زن با ویژگی‌های بسیار نیرومند خود اجتماعی‌شدن را به‌وجود می‌آورد. تا این اندازه وابسته‌بودن هستی‌یابی و هر لحظه و هر عرصه‌ی زندگی زن به نظام کنترل، برده‌ساز و استثمارگری ظریف سیستم پنج‌هزارساله‌ی مرد حاکم، به‌علت این رابطه‌ی قوی میان زن و اجتماعی‌بودن می‌باشد. کاراکتر اصلی مسیر برای ما، بایستی با آگاهی بر تشکیل این ارتباط، بتوانیم آن را پیشبرد دهیم. بر این اساس، یکی از مبادی مبنا

قراردادن ایجاد ژنولوژی بر بنیان آزادی هستی‌یابی زن نیز، سنتز نمودن دوباره‌ی ویژگی‌های نیرومندی است که سعی شده در شخص ایزدبانوی مادر اژه‌م پاشیده شده و نیست گردد. جهت تحقق مصمم و مصرانه‌ی پیشرفت در مبارزه‌ی آزادی زن، می‌توانیم ویژگی‌های مثبت و زیبای هویت زن را که در طول تاریخ، با خصوصیات متفاوت به‌وجود آمده‌اند، در شخصیت خویش سنتز نماییم. در این معنا، می‌توانیم سنتز زنی را که همه‌ی فضایل الهگی، صاف‌بودن و تمیزی ملک و عزیزه‌ها که به پلیدی این دنیا آلوده نگشته‌اند و زیبایی و اشتیاق آفرودیت را در هویتش جای داده به‌وجود آوریم. می‌توانیم با افزودن دیگر ویژگی‌های تاریخی و بسیار نیرومند زن به این سنتز، آن را غنی نماییم. مبارزه علیه این ملک‌سازی، کالاکردن و یا واقعیت‌کشتار که بر هویت زن تحمیل می‌گردد، الزامی می‌باشد. می‌توانیم روح و مفهوم آن اعصار را که هویت زن در آن، اصیل، عاصی و چاره‌یاب بود، در واقعیت اجتماعی‌مان روزآمد نماییم. رهبر عبدالله اوجالان این روزآمدنمودن را از حیث هویت الهگی، چنین تعریف می‌نماید: «ایزدبانو، نمود زن است که متوجه کیهانی‌بودن خویش گشته، هم‌سنگی نیروی دموکراتیک را به‌تهامی جای انداخته و آزاد و یکسان‌بودن را در روابط اجتماعی برقرار نموده است. آشکار است که در برابر چنین زنی، جسارت به هم‌سراسازی و ایجاد حاکمیت بر روی او نکرده، تنها با احترام و محبت توجیه گردد، محبت و احترام زورکی، به‌خصوص رابطه‌ی جنسیت‌گرایی را از زن انتظار ندارد.» با احیای همه‌ی ویژگی‌های زیبا و وجوه توانمند موجود در هستی زن در طول تاریخ زن‌بودن، می‌توانیم این ایستار زن را به‌وجود آوریم. می‌توانیم ارزش‌های مثبت، نیرومند و آزادی‌خواه‌مان را که در تاریخ هزاران ساله‌مان یافت نمودیم، گردآوری نماییم.

حقوق ازدست‌رفته و یک‌به‌یک ویژگی‌های خویش را زیر آوار گذشته‌مان، از طریق انجام باستان‌شناسی زن بازیافته و به‌دست خواهیم آورد. هویت زن را با بسیاری ارزش و فضیلت نیرومند زن از نو سنتز می‌نماییم. نه با مفهوم زیبایی‌ای که کاپیتال‌لیست به ما نسبت داده، بلکه بر مبنای خواسته‌ها و نیازهای مان، به هستی‌مان شکل خواهیم بخشید. هستی زنی که بر این مبنای آفریده شود، فرهنگ کنونی مرد‌فراست را تجزیه کرده و مرد را به برخوردی احترام‌آمیزتر و بامحبت‌تر در قبال زن سوق می‌دهد. یک‌بار دیگر به‌مثابه‌ی زنان، به اندازه‌ی تعریف هستی زن،



می‌توانیم آفریدن و شکل‌دهی به زندگی و سرشت اجتماعی‌اش را بیازماییم. بافت اجتماعی‌اش نیز که از بسیاری لحاظ دچار فرسایش شده، ترمیم‌گشته، بهبود یافته و سالم باقی خواهد ماند.

در زمان‌های گذشته زنان هرگز وابسته و یا محتاج مردان نبودند، ولی امروزه میلیون‌ها زن در دنیا بدون اجازه‌ی شوهر و یا پدرش نمی‌توانند به‌تنهایی مسافرت کنند. روزگاری زنان در مورد جسم، اجتماعی‌بودن، کودک و کل زندگی خویش صاحب نظر و اراده‌مند بودند، اما امروزه اکثریت زنان این حقوق و نیروی اراده را از دست داده‌اند. اینکه بدن مرد خصوصیت زاییدن را ندارد، یک آگاهی اساسی زیست‌شناختی است. هویت زن همچون انرژی مادینه‌ی کیهان و نمودیافتگی آن در انسان، چه به‌لحاظ جسمی و چه ذهنی مولد است. هیچ زنی جهت پدیدآوردن هویتش، نیازمند خرد، مغز و بدن مرد نیست. بایستی با گذار از موجودیت زنی که وابسته و ناتوان گشته و به برده‌ی مرد و سیستم درآورده شده، در خودبودن جهت زن بودن همچون موجودی آزاد موفق گردیم. این مساله‌ی اتیکی است؛ خواهیم گفت "من منم." یعنی خویشتن خویش خواهیم بود، یعنی خودبودن! جهت مقاومت، مبارزه و حل این مشکل بحرانی هستی‌یابی علیه مفهوم "مُلک مطلق خواهی بود" که به‌مثابه‌ی فرهنگی بر زن تحمیل می‌گردد، از موفقیت در خودبودن می‌گذرد. یادآوری این اصطلاح، مفهوم و بایستگی‌هایش در هر لحظه‌ی زندگی، و ایجاد نیروی رویکردی مستقل، خودباور و جسورانه، گام‌های اولویت‌داری هستند که باید برداریم.

جهت تداوم بخشیدن به این گام‌ها، یکی از رویکردهایی که مورد آنالیز و انتقاد قرار می‌دهیم نیز، زنی است که تقلید مرد را کرده و شبیه او شده است. این زن، دست‌کم به اندازه‌ی مرد فرادست، جهت سرشت زن خطرناک است. زنی که نقش جنسیت‌گرایی اجتماعی را رد کرده و به‌نام اراده و فکر آزاد، جنسیت‌گرایی را وارونه‌گسترش می‌دهد پذیرفتنی نیست. این نمی‌تواند وضعیتی باشد که به‌نام آزادی فردی از آن دفاع نمود. زیرا جهت اینکه هویت و ایستاری به هستی زن درآید، بایستی از دوگانگی ستمکار-ستمندیده گذار صورت گیرد. چرا که این دوگانه، مغایر با سرشت اجتماعی بوده و با انسان بودن، جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی، و مبادی آزادی و دموکراسی ناهم‌ساز است. نمی‌شود زن بودن را تنها از حیث فیزیکی بررسی نمود.

یک زن به مثابه‌ی جسم، ماده‌ی است، اما نرینه‌بودنش به لحاظ روحی، فرهنگی و ساختاری فکری، اوج بیگانه‌گشتگی است. زن که از خودبیگانگی را همچون یک هویت تجربه کرده و مدافع آن است، برای اجتماعی‌بودنش هم سودی دربر ندارد. ژنولوژی بر روی این مفهوم بنیادین، مردش‌دگی و تشبیه‌یافتگی زن به مرد، همچنین منکرشدن سرشت زن را رد می‌نماید.

با ایجاد "ذهنیت طبیعی و آزادی خواه زن"<sup>(۹۶)</sup> علیه ساختارهای فکری قدرت‌گرای پدرسالاری، می‌توانیم انقلاب‌های زن در عرصه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی را تحقق بخشیده و قرارداد اجتماعی‌مان را بر بنیان یک هستی‌یابی و هویت زن که به‌طور سالمی شکوفا نموده‌ایم تشکیل دهیم. این قرارداد در همان حال آشکار می‌سازد که چگونه جامعه‌ی را می‌خواهیم، سیستم اقتصادی در زندگی اجتماعی و برقراری رابطه با طبیعت چگونه باشد، در موضوع خانواده و کودکان خواهان انجام چه کاری هستیم و چارچوب معیار و مبادی که در تقسیم‌کردن و رابطه با مرد می‌خواهیم جای بیندازیم چیست. هنگامی که هستی‌مان را با تکیه‌گاه‌های پایداری ایجاد نماییم، جهت‌توانمندساختن جامعه‌مان، می‌توانیم این قرارداد را بر روی گفتگوی اقشار اجتماعی نیز باز بگذاریم. این، می‌تواند قراردادی باشد که در رابطه با جنایت‌های علیه زنان، ختنه‌ی زنان و تجاوز به آنان، ظلم اقتصادی که همچون فقر، بیکاری و نیروی کار ارزان بر روی زن هویدا می‌گردد، همچنین درباره‌ی مقوله‌ی خانواده، حقوق و امثال آنها مبارزه نموده و اراده‌مان را نشان خواهیم داد. می‌توانیم سیستم کنفدرال‌مان، کمون‌های‌مان، اگر نیاز باشد پیش‌بینی‌های‌مان در مورد چگونگی سیستم در شهر زن، روستاهای‌مان و در این مکان‌های زندگی را به‌طور جمعی مورد بحث و گفتگو قرار دهیم. نخستین شرط هستی‌مان، اجتماعی‌بودن‌مان است. اگر اجتماعی‌بودن نباشد، هویت و موجودیت زن بودن نیز وجود ندارد. این همه جستار و ارزیابی‌های‌مان در باب هستی زن، تنها در درون اجتماعی‌بودن معنا دار می‌باشد. به‌همین دلیل، هر گفتگویی درباره‌ی موجودیت‌مان موضوعی است که با دستاوردهای‌مان، چگونگی برقراری رابطه با زندگی اجتماعی، مشترک‌سازی نتایجی که بدان دست یافته‌ایم و چگونگی ساختار بندی یک سیستم اجتماعی بر بنیان همه‌ی این‌ها ارتباط داشته و مقولاتی هستند که با مشکلات و راه‌حل‌های هستی‌یابی زن مرتبط می‌باشند. بررسی و گفتگو به‌واسطه‌ی این آگاهی،

یکی از عواملی بنیادینی است که ما را جهت هستی‌یابی‌مان در مسیر صحیحی روبه پیش خواهد برد.

در قرارداد اجتماعی مان می‌توانیم در مورد مردها شروطی را جای دهیم؛ چگونه می‌توان به‌طور غنی با زن زیست، چگونه شریک شد، در موارد چگونگی انجام سیاست، زنان برای مردها معیار مشخص نمایند، یا اینکه می‌توان پاسخ آنها را درخواست نمود. همچنین در مورد اینکه زن نیز خواهان چگونه مردی است، چگونه می‌توان با مردها به‌طور مشترک زندگی کنند، در سیاست، زندگی اجتماعی و هنر چه کاری انجام دهند؟ چارچوبی را مشخص نمود. جدای این، می‌توان به مفهوم و لزومات طلاق گرفتن از مرد و طلاق گرفتن از قدرت برای مرد و زن جای داد. ژنولوژی بر مبنای این قرارداد، با هویت‌های زن و مردی که طبق ایستار قدرت‌گری مرد تشکیل شده، به‌واسطه‌ی پارادایم علمی و نیروی فکری مدرنیته‌ی دموکراتیک مبارزه می‌نماید. از طریق پژوهش و آنالیز این واقعیت که این هویت‌ها آفریده‌ی خرد پدرسالاری- دولت‌گرایی بوده و سرشت اجتماعی را تخریب می‌نماید، آن را به‌طور موثری مورد ارزیابی قرار می‌دهد. اینکه آتنا<sup>۴۹</sup> از زئوس پدید می‌آید، یعنی از مغزش آفریده شده، برای زن یک تحقیر است. آفریده‌شدن حوا از دنده‌استخوان خمیده‌ی آدم، نسخه‌ی یونانی آن است. زئوس بودن هم برای مرد یک خوارشماری است. او نیز نسخه‌ی آدمی است که زن را از دنده‌استخوان خلق کرده است. یک مرد چگونه می‌تواند با زنی که از استخوان خود آفریده، زندگی کند؟ اگر با امروزمان تطبیق دهیم، یک مرد چگونه می‌تواند با زنی که کیبی اوست و شبیه مرد شده زندگی کند؟

دیدیم که چگونه نظام حاکمیت‌گری مرد با به‌کارگیری اساطیر، دین، فلسفه و علم، هویت زن را که در زندگی اجتماعی تعیین‌کننده و هدایت‌گر بوده، باژگونه کرده و زن را از بودن از مرد و صاحب‌شدن بدنی دون‌مایه از او می‌شناساند.

بنابراین، تمامی داده‌های علمی از خیلی پیش اثبات کرده‌اند که ابتدا هویت مادینه پدید آمده و مرد از بدن زن به‌وجود آمده است. به‌رغم این، این پیش‌داوری،

---

<sup>۴۹</sup> Athena در اساطیر یونان، الهه‌ی نگهبان شهر آتن بود و نام آتن را به افتخار او این چنین نامیدند. او ایزدبانوی عقل و خرد، فرزانی، هنر، عدالت و جنگ بود. علاوه بر این، وی یکی از الهه‌های باکره و دختر زئوس و متیس (تیتان تأمل) که به عنوان اولین همسر- زئوس محسوب می‌شد، بود. او قابل قیاس با مینروا در اساطیر رم باستان است.

یک ایستار به‌تمامی ایدئولوژیک خرد مرد و عناد او در عدم تغییر دگماها و باورهای بی‌اصل در موضوع زن می‌باشد. محافظه‌کاری او از ترس ازدست‌دادن قدرت است. ژنولوژی با این محافظه‌کاری از راه علمی، فلسفی، هنری، ادبی و بسیاری طرق دیگر، مبارزه خواهد نمود. جهت فروپاشیدن این موضع ایدئولوژیک خرد مرد فرادست و ناچارساختن او به تعریف درست، دادگر و مبتنی بر هنجارهای مقبول اخلاقی به فعالیت خواهد پرداخت. تکیه‌گاه‌های بنیادینش، هویت‌هایی هستند که زنان در عملکردشان در زندگی به‌وجود آورده‌اند، اندوخته‌ی آگاهی‌ای است که در باب هستی‌شناسی زن ایجاد شده و جستجوی آزادی‌خواهی در مورد هستی‌یابی زن خواهند بود.

مبارزه‌ی فعال، آگاهانه و مداوم با مواضع مرد که آگاهانه و یا بر مبنای شکل‌گیری فرهنگی بر وجودیابی یک زن آزاد و سالم مانع ایجاد می‌کند، اساس است. اگر یک مرد از توانمندشدن زن لذت نمی‌برد و تداوم‌یابی هویت زن برده و حاکم‌ماندن خود را ترجیح می‌دهد، این تهدیدی علیه هستی‌یابی‌مان بوده و مقاومت ذهنیت حاکمیت‌طلبی است که تغییر نمی‌یابد. همچنین اگر مردی در حرف، آزادی‌خواه ولی در عمل حاکمیت‌خواه است، ارزش‌های آزادی را فرسوده می‌سازد. این، وضعیتی است که بایستی آن را آنالیز کرده و در برابر آن موضع گرفت. اگر یک مرد هزاران سال است با حيله‌گری مردانه، زن را فریفته و تغییر قیافه و شخصیت می‌دهد، این قعرترین نقطه‌یی که بدان می‌اندیشد. زنان در برابر چنین برخوردی، می‌توانند موضع گرفته، واکنش نشان داده و در صورت لزوم، دست به عمل شوند. اگر مردی در قبال آزادی زن، با احترام، علاقه و محبت پرورش می‌یابد، ولی اگر جاهل باشد، نه جنبه‌ی آزادی را داراست و نه وجه استاتیک و اتیک را. مشکل، آموزش گسترده است. اما مردی که میل به آزادی زن و آزادی مرد داشته، خواهان گذار از دوآلیته‌ی برده-حاکمیت بوده و در این باره، سعی بر آموزش خود دارد و هم‌ره زن می‌باشد، می‌تواند به‌طور مشترک حرکت کنند و همیاری متقابل صورت گیرد. می‌توان این نمونه‌ها را بیشتر نمود. معیار و مبادی مربوط به این موضوع نیز، می‌تواند در قرارداد اجتماعی زن جای بگیرد. مورد مهم این است که مشکلات و مواضعی را که مردها دربرگرفته و مستقیم و یا غیرمستقیم بر ما اعمال کردند، به‌طور مجزا، مستقل و دور از مشکلات هستی‌یابی‌مان بررسی نماییم. هوشیاری‌مان در این

باره بنا به مختص بودن مشکلات می تواند تغییر یابد، اما نباید عزم مان ضعیف گردد. گذار از مردی که سیستم و ایدئولوژی پدرسالاری شکل داده سخت است. ولی اگر زن در این باره آموزنده تر و تحول سازتر باشد، این دشواری گذارناشدنی نخواهد بود. یکی از راهکارهای اساسی گذار از این دشواری، این است که سرشت مرد را مورد پژوهش و کاوش هستی شناختی قرار دهیم. این موضوع، پیش از هر چیز موردی است که بایستی مردها گرایش داشته و در گستره‌ی جستجوی آزادی و زندگی آزاد و مشترک با زنان شریک باشد. اما مرد در درک اینکه مشکل آزادی دارد، از سختی‌ها و مشکلاتی جدی برخوردار است. این‌ها نیز یعنی واقعیت مردبودنی که امروزه هستی‌اش در میان بردگی و حاکمیت پاره‌پاره و وحشتی گشته، مشکلاتی مستقل از تاریخ نیستند. به اندازه‌ی هر زن جستجوگر آزادی که دست کم در مورد سرشت زن، مشکلات و واقعیت هستی‌شناسی آگاهی یافته، بایستی بر روی سرشت و هستی‌شناسی مرد و مشکلات آن، و هستی‌یابی مرد آزاد نیز، مورد پژوهش و مطالعه قرار گرفته و بر مبنای تغییر و تحول آنها مبارزه‌گر بود. ژنولوژی در این باره نیز هم‌همه‌ی زنان و مردان را در دنیا به گفتگو، جستجو و اقدام در این موضوع مشارکت داده و سعی می‌کند با آنها به‌طور مشترک فعالیت نماید. و هم‌آزمون خود، نتایج و داده‌های آن را با آنها در میان می‌گذارد. بررسی خودویژه‌ی سرشت مرد، مشکلات هستی‌یابی و مقوله‌ی مبادی تکوین اصالت وجود مرد آزاد را که در چارچوب موضوعاتی مشخص در گستره‌ی این کتاب بدان‌ها پرداخته‌ایم، همچون نیازی ضروری ایجاب می‌کند. ژنولوژی در این باره نیز فعالیت‌هایی خواهد داشت. زیرا از آغاز تاکنون، آزمون‌مان در باب آزادی زن، مبارزه‌ی پدیدآوردن هم‌مرد آزاد و هم‌زن آزاد بوده است. همچنین جامعه‌ی آزادی را جزو اهداف خود قرار داده و می‌دهد که زن و مرد با آگاهی و عملکرد آزادی‌خواهانه یکدیگر را تمام کرده و بر هم تأثیر بگذارند. به‌همین دلایل و با در نظر گرفتن این واقعیت که مرد حاکم و وحشی‌شده‌ی دنیای مان، زندگی ما را تهدید می‌کند، ژنولوژی، در مراحل بعدی، سرشت مرد را جداگانه بررسی نموده و دیدگاهش را در باب شکل‌گیری آن بر مبنای آزادی، امروز و ادوار تکوین تاریخی، به‌طور موثرتری در میان خواهد گذاشت.

اکثریت بیشتر هویت‌های زنانه‌یی که پدید آمده‌اند، ابتدا مطابق سیستم‌های دولت‌گرا – قدرت‌گرا، سپس طبق خواسته‌ها و نیازهای مرد تشکیل شده‌اند. لذا

سرشت نظام پدرسالاری با بردگی زن می‌پرورد. سیستم جهت تداوم‌یابی موجودیت خود، ناچار است بردگی زن را بی‌وقفه تولید کند. برای همین نیز، از فرهنگ و هنر گرفته تا عرصه‌ی رسانه و از اقتصاد گرفته تا سیاست، کل سیستم جهت پروراندن این بردگی فعالیت می‌کند. چون تمامی ادیان یکتاپرستی بر روی فروپاشی الهگی زن به‌وجود آمدند، در حقیقت هم، هزاران سال است تبلیغ می‌کنند اصطلاحات باب مربوط به بردگی زن، یک حالت طبیعی هویتی است. جهت اینکه جامعه به‌طور دیگری نیندیشیده و بازخواست انجام ندهد، این باور را که هستی و سرشت زن همین است به‌طور مداوم ژرفا می‌یابد. در صورتی که جامعه، آزاداندیشی و عرصه‌های زندگی را نصیب گردد، در واقع، تجربه می‌کند که این امر، این چنین نمی‌باشد. به‌خصوص زنان که در مبارزه‌ی گریلایی که در سده‌ی بیست گسترش یافت جای گرفته، پیشاهنگی سیاست را کرده، در فرجام یک مبارزه‌ی بزرگ، در هر عرصه‌ی علمی فعالیت نموده و تمامی نیازهای شالوده‌بی جامعه را با رنجی بزرگ تولید کرده‌اند، ریشه‌های این تبلیغ و باوری را به لرزه درآورده‌اند. اما این‌ها نشان می‌دهند که هنوز در آغاز کار است.

مردانی که زنان و مبارزه‌ی آزادی آنان را درک و پشتیبانی می‌کنند، جهت هستی‌یابی آزاد هویت و موجودیت زن، بایستی به یک مبارزه، آموزش و بازساخت پرجانبه و مداوم دست بزنند. نه بر اساس ضدیت و برتری‌یابی سرشت‌های مرد و زن بر یکدیگر، بلکه بایستی نشان دهند که سرشت‌ها و هویت‌هایی هستند که همدیگر را تمام کرده و دیالکتیک طبیعی سرشت جامعه را زنده نگه می‌دارند. این پیش از هر چیزی، یک سازوکار و مبارزه‌ی بزرگ اتیک-استاتیک است. بایستی این باور را به‌وجود آورد که زیانم‌ودن سرشت زن و مرد که فرهنگ پدرسالاری آن را پلید گردانیده و از خود بیگانه ساخته، با آزادشدن آفریده خواهد شد که این نیز خواهان رنج و مبارزه‌ی بزرگ است. این امر، بزرگ‌ترین انتقامی خواهد بود از خرد مرد فرادستی که به درازای هزاران سال با هجمه‌ی "زن، جنس برده" و "مرد، جنس حاکم" زنان را می‌کشد. برای همین، در عصر الهگی که اثرات بسیار برجسته‌ی آن در حافظه‌ی اجتماعی دیده می‌شوند، بایستی به‌طور مداوم به خاطر آوریم که هم زن و هم مرد موجود خوشبخت و آزاد آن زمان‌های شعرگونه بودند و فرزندان بودیم که در آن روزگار به‌طور یکسان می‌زیستیم.

شانس به حقیقت پیوستن حسرت‌های مان و دنیای "سرشت هیجان‌انگیزمان" که در برخورد با جامعه، هرگونه رابطه آن را دارا هستیم، بیش از هر زمانی، گوناگون و فراوان است. یکی از این امکان‌ها را رهبر عبدالله اوجالان بدین‌گونه بیان می‌کند: «بایستی با آگاهی بر اینکه سرشت و جنبش آزادی زن به‌مثابه‌ی یکی از نیروهای اساسی مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد، گسترش و تحقق هم‌پیمانی در مورد آن را جزو وظایف اصلی دانست و در فعالیت‌های برساخت دوباره به‌کار گرفت.» یکی از تعاریف ژنولوژی نیز این است که علم مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد. رویکردی که بدون گفتن اینکه سرشت زن وجود دارد یا نه آن را شناخته، و این سرشت را به‌عنوان یکی از نیروهای هم‌پیمان پارادایم تعیین می‌کند، حامل آگاهی ژرف از سرشت زن و باورداشت بزرگی به توان زن است. متوقف‌ساختن کشتار زن که بر عصر ما دیکته می‌گردد، پدیدآوردن هویت زن بر مبنای جستجوی آزادی، عشق و محبت، با تحقق بخشیدن به این سرشت میسر خواهد بود. رشد ژنولوژی، گام مهمی را در این باره برمی‌دارد.

## ژنولوژی از آزمون‌های جستجوی مان برای زندگی معنادار پالایش یافته

ژنولوژی اصطلاح‌بندی تازه‌یی است. اما به لحاظ مفهوم، پدیده‌یی است که از آزمون‌ها و مقاومت‌های زنان همه‌ی دنیا در هر عرصه‌ی زندگی، مبارزه‌ی سیاسی و مبارزات گریلا در طی هزاران سال اندوخته شده است. از اندوزه‌ی یک دوره‌ی بسیار درازمدت مبارزه برخوردار است. برخی اصطلاحات آفریده و ماجرای‌شان تجربه می‌شود، برخی واژه‌ها نیز با ماجراهایی که طی می‌کنند به وجود می‌آیند.

از زمانی که فرهنگ ایزدبانوی مادر و زندگی جامعه‌ی طبیعی با فروپاشی روبه‌رو ماند تا بحال، در واقع، ایستادگی زنان هیچ‌گاه پایانی نداشت. در مابین سال‌های دوهزار تا چهارهزار پیش از میلاد، اگر چه مقاومت‌های بزرگ زنان تجزیه و پاره‌پاره، و زنان در خانه‌های خاص حبس شده باشند نیز، اما هرگز پایان نیافت. زن، شکست، برده‌شدن، دست برداشتن از ده‌ها ایزدبانوی مادر و اطاعت کردن از یک خدای نرینه را هیچ‌گاه هضم نکرد. از این رو نیز، جهت زنده‌نگه‌داشتن هستی‌یابی خود، یعنی هویت زن آزاد مبارزه نمود. سرشت و میل درونی زن، مبتنی بر مبدا آزادی کیهانی است. یعنی مبدا انرژی آزادی است که روان، نایستا، حبس‌ناشدنی بوده و در قالب‌ها جای نمی‌گیرد. در صورت حبس شدن این انرژی، مطلقاً راهی را یافته و با طبیعت، زندگی و زندگی اجتماعی وصال می‌یابد، یعنی به جوهرش بازمی‌گردد. تاریخ اجتماعی سرشار است از نمونه‌های بی‌شمار این امر.

به‌عنوان زنانی که نزدیک به چهل سال است در مبارزه‌ی آزادی کوردستان جای می‌گیرند، گشودن درب گفتگو بر ژنولوژی، خواسته و فراخوانی‌اش جهت گسترش مشترک آن با همه‌ی زنان دنیا، با بهره‌گیری از این نمونه‌های بی‌شمار، نیرو گرفته و با هدف افزایش آن نمونه‌ها آنها را زبانزد خواهیم نمود. در زندگی گریلابی جنگیدیم،



جهت آفریدن یک زندگی زن محور در کوه‌های سخت‌مان، آزمون‌های دشواری را تجربه نمودیم. در عرصه‌ی اجتماعی، با خلق‌مان که خواهان آزادی است به‌پا خاستیم، پیشاهنگی کرده و در قیام‌ها به گلوله بسته شدیم. در عرصه‌ی آموزش، فرهنگ و هنر، ادبیات، رسانه، دیپلماسی، اقتصاد، اکولوژی، دادگستری، دفاع ذاتی و بسیاری عرصه‌های دیگر زندگی فعالیت نموده و رنج کشیدیم. آزمون‌های مان در سازماندهی کردن خودویژه را طی مراحل دردناک اندوختیم. و تمامی این‌ها را به مرور زمان از تاریخ زن بودن مان که به مرور زمان بیشتر بر آن آگاه شدیم و از هویت همه‌ی زنانی که دست‌بردار زندگی شرافتمند و آزاد نیستند، بهره گرفته و موفق گشتیم. و با حمایت، رهنمود و کمک‌های بزرگ رهبر و رفیق‌مان، عبدالله اوجالان که آزادی زن و راهگشایی بر زن آزاد را به‌مثابه‌ی یک شرف و مبدا آزادی درمی‌یابد، به موفقیت دست یافتیم.

قهرمانی و مقاومت‌گری بی‌شمار زن طی پنج هزار سال حاکم بودن خرد مرد که خود را بر اساس قدرت‌گرایی و دولت‌گرایی ساختارمند و نظام‌مند کرد، همیشه بنیان‌آزمونی بوده که تجربه نمودیم. در هر گامی که برداشتیم حس نمودیم که جغرافیایی که در آن به صفوف انقلاب پیوستیم، میهن اصلی ایزدبانوی مادر بوده که در همین جغرافیا با بازی‌های مردانگی حاکم به قتل رسیده است. همچنین هر چند به‌لحاظ جغرافی از ما دور باشند نیز، با مقاومت‌ها و قهرمانی‌های زن در انقلاب روسیه از رمان‌ها و آموزش‌های ایدئولوژیک آشنا شدیم. زنانی را هم که در پیروزی انقلاب ویتنام و انقلاب کوبا نقش ایفا نموده‌اند، به‌همین صورت. از راه ادبیات، آموزش ایدئولوژیک، فیلم‌ها و دفاعیات امرالی رهبر عبدالله اوجالان که با آگاهی بی‌کران تاریخی به رشته تحریر درآورده، هویت‌های گوناگون تاریخ مقاومت‌مان را نیز شناختیم. با جنبش‌های فمینیستی‌ای که مهر خود را بر سده‌ی اخیر زدند، با زنانی پیشتازی که در سطحی فعالی در مخالفت‌های اجتماعی جای می‌گیرند، همراه با هویت‌های زن توانمند سنت آنارشیست، با زنان گریلا و فدایی‌ای که در جنگ‌های رهایی ملی شرکت کرده و در راه وطن‌شان مبارزه نمودند و با زنان بزرگ‌فرزانه و مقاومی که در تاریخ خاورمیانه و کوردستان و در حافظه‌ی اجتماعی دارای اثرات ژرفی برجای گذاشته و هدایت‌گر سیر تاریخ بوده‌اند، در طول مبارزه‌مان آشنا شدیم. از ایستادگی‌ها و اصالت آنها، هوش نظامی، سیاسی و سازمانی‌شان و مقاومت

جسورانه‌ی آن زنان در برابر سنگین‌ترین شکنجه‌های زندان، برای هویت‌های مان بهره بردیم. سعی نمودیم به کتاب‌ها، دفتر روزانه، اشعار و خاطرات آنها که برای مان به‌جای گذاشته‌اند تحقق بخشیده و به‌رغم وجود فاصله‌ی زیاد مکانی و ده‌ها و صدها سال فاصله‌ی زمانی، از آنها درس بیاموزیم. پیش از هر چیز نیز، ما با آنها عهد و هویت و زندگی آزادی را با زنانی بستیم که زندگی خود را فدای این راه کرده و با دل و جان جنگیدند. هنگامی که به تنهایی در یک زندان می‌مانیم، در یک سنگر کوهستان تا آخرین فشنگ مان جنگیده و نارنجک مان را در وجود خود منفجر می‌کنیم، وقتی که با حيله‌گری‌های ظریف خرد مرد فرادست در تنگنا قرار می‌گیریم، زمانی که فرهنگ حاکمیت هزاران ساله می‌خواهد ما را تا مغز استخوان استثمار کند، آنها در کنارمان بودند، در شعار آخرین نفس‌های مان وجود داشتند. صدای فریاد و فغان مان بودند در هنگامی که ما می‌گفتیم شکنجه جرم انسانیت است. در پیروزی‌های مان بودند، در کسب موفقیت‌های مان، در برهم‌زدن دام‌های ذهنیت حاکمی که ما را می‌دواند، در کامیابی‌های مان و در قهقهه‌هایی که سر می‌دادیم. در غمگینی و امید در چشمان مادرمان که هرگز ما را تنها نگذاشتند بودند. با ما بودند، ما بودند؛ با آنها بودیم، ما آنها بودیم. برای اینکه جغرافیا، خلق و به‌ویژه زنان کوردستان با این خزینه‌های بزرگ انسانیت آشنا نشوند، هزاران مانع ایجاد شده بودند. درس‌آموزی از تاریخ دیگر خلق‌ها و مقاومت زن در دیگر سرزمین‌ها و بهره‌گیری از آنها به کناری، حتی مقاومت‌های انجام‌گرفته در دو سه نسل پیشین در حال فراموش‌سپاری بودند. زیر یک هجوم و کشتار بی‌امان، بدتر از هر چیزی، در درون یک ترس عمیق زندگی می‌کردیم. در واقع، در میان مرگ و زندگی، در اعرف<sup>۱</sup> مانده بودیم. جنبش آزادی کوردستان در چنین مقطعی ظهور کرد و از آغاز تاکنون، به جنبشی تبدیل شد که موجودیت زن را به‌لحاظ مفهومی و جسمی دربر گرفت.

انجام چنین آغازی در موضوع مشکل آزادی زن در انقلاب کوردستان و مبنای قرارداد یک انقلاب با کاراکتر زن، نه‌تنها برای ما زنان کورد، بلکه برای کوردستان، برای دولت ترکیه که در برابر آن مبارزه کردیم، برای خاورمیانه که در آن زندگی می‌کنیم، و رفته‌رفته برای تمامی دنیا دارای نتایج پرجانبه‌یی بود. داده‌های

---

<sup>۱</sup> اعرف، از مفاهیم قرآنی درباره‌ی معاد است که به جایگاهی میان محشیتان و دوزخیان گفته می‌شود. در اینجا منظور، در مفهوم جایی در میان زندگان و مردگان به‌کار رفته است.

بی‌شمار جامعه‌شناختی را که قابل پژوهش و کنکاش‌اند آشکار ساخته و هزاران داستان زن را که می‌تواند موضوع ادبیات و هنر شوند به‌وجود آورده است. آزمون‌های بسیار غنی‌ای در رابطه با چگونگی به‌وجود آمدن هویت زن آزاد انجام گرفته شده‌اند. پیش از آزمون‌های ما نیز آزمون‌های صورت‌گرفته‌ی انقلاب و مراحل مبارزه‌ی رهایی ملی وجود دارند. و مشارکت زن در این آزمون‌ها بسیار چشمگیر است. اما پیش آمده که پس از این همه انقلاب‌ها، زنان به نقش سنتی‌شان در پیش از انقلاب برگشته و یا با شبیه‌شدن به مرد در برخی عرصه‌های فعالیت‌ی مانده‌اند. آغازشدن آزمون‌مان در مرحله‌ی که آزمون‌های این انقلاب‌ها را روشن ساخته و از آنها درس گرفته است، شانس بزرگی بود.

تشابه‌یابی انقلاب‌هایی که به دولت‌هایی که در برابر آنها مبارزه می‌کنند به آن دولت‌ها، به‌خصوص انقلاب‌هایی که در موضوع مشکل آزادی زن شبیه آنها می‌شوند، آشکار است که خرد مرد فرادست را پشت سر گذاشته‌اند. در واقع، اگر نیت این هم نباشد، در نتیجه، نبردی که انجام گرفت، انگار به نام سهم‌گیری از قدرت موجود صورت گرفته است. در مقابل این، عرصه‌های زندگی اجتماعی که در اصل، می‌بایستی انقلاب بر روی آنها گسترش و ژرفا یابد، تابلویی روبه‌روی مان نمایان ساخت که گویی روابط زن—مرد و مشکل آزادی زن در حسرت فرو رفته است. به‌خصوص، اقشار بی‌شمار انقلابی، آنارشیست‌ها، روستایی‌ها و کارگرها با مقاومتی شکوهمند در برابر فاشیسم، انقلاب روسیه را به‌وجود آورده و سرپا نگه داشتند. این انقلاب نیز به‌مثابه‌ی معیار سوسیالیست بودن، رقابت اقتصادی و تسلیحاتی با سیستم کاپیتالیسم را بالا برده که به شکست بزرگ جبهه‌ی انقلاب انجامید. زیربنای فکری این شکست این بود که انقلاب، مرزها و قالب‌های ذهنی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را نگذرانده بود، متوجه آن نگشته و مورد بازخواست قرار نداده بود، انقلاب غنی و پتانسیل آزادی را زیر لوای سوسیالیسم، با ایدئولوژی دولت‌گرایی به هدر داد. در سرچشمه‌ی این خطا، اساسی‌ترین آن به ریشه‌ی مشکل آزادی یعنی ژرف‌نشدن در علل بردگی زن قرار دارد. زنان منتقد داخل حزب، طی زمان وادار به سکوت و بی‌تاثیر شده‌اند. زنان و مردان آنارشیستی که به‌طور فعالی در انقلاب جای

گرفتند، با روان‌گیسختگی<sup>۲</sup> بی‌معنا به‌عنوان ضد انقلاب مجازات شده‌اند. هم‌هی صداها و جستجوهای متفاوت - که اکثریت انقلابی‌ها بودند - را به سکوت واداشته و یا به آغوش مدرنیته‌ی کاپیتالیسم رانده شده‌اند. در واقع، در عملکرد این انقلاب، ناسیونالیسم، جنسیت‌گرایی، علم‌گرایی و دین‌گرایی که سلول‌های اصلی قدرت هستند و اشکافی نگشته و از آنها گذار صورت نگرفت. این از حیث زن‌بدین معناست که برده‌شدن زن که هزاران سال است مشروعیت یافته، برایش روپوش بافته شده و زیر جلد‌های متفاوتی تداوم بخشیده شده است، در نهایت، آنچه به‌میان آمد در فروپاشی سیستم سوسیالیسم رئال آشکار گشت.

انقلاب آزادی کوردستان در حالی در آستانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع به ظهور کرد که، جنبش‌های سوسیالیستی رئال در تمامی کشورهایی که بر سر قدرت بوده و مبارزه می‌کردند، با بحران و بن‌بست‌های عمیقی روبه‌رو بودند. پتانسیل و ماهیت آلترناتیو شدن را بسیار منفی ارزیابی نموده و موجب شکست ژرف خیال میلیون‌ها انسانی شد که به سوسیالیسم باور داشتند. این وضعیت، موجب گشت بحران‌های تمدن دولت‌گرا نیز که یک آلترناتیو را از نطفه‌ی افق ذهنی خود خفه کرد، افزایش یابد. از دیگر سو، جهت ساختن آلترناتیوهای نوین بر محور سرشت اجتماعی و از مسیری متفاوت تدارک می‌دید. مهم‌ترین جنبش دموکراسی که از جوهر جنبش‌های فمینیستی، اکولوژیک و سوسیالیسم دفاع نمود نیز، دوره‌یی بود که جنبش‌های جوانان سیر صعودی داشت. جهت بازتاب نیافتن این بالاگیری فکری و روحی بر کوردستان مستعمره‌ی مستعمره، دست به شدیدترین تدابیر زده شده بود. اما سرشت روان انرژی آزادی، هیچ مانعی را نشناخته و در کوردستان نیز جنبش آزادی به موازات جستجوها در عموم دنیا به‌وجود آمد، گسترش یافته و ریشه دواند. این در همان حال، برآمدن جنبش آزادی زن نیز در مراحل بود که زمینه‌های اجتماعی آماده می‌گشت.

انقلاب آزادی کوردستان به‌مثابه‌ی ایدئولوژیک، سازمانی و عملی، مرتکب خطای استراتژیک سوسیالیسم رئال و بسیاری جنبش‌های ملی که تحت تاثیر آن به‌وجود آمدند نشد، یعنی خطای موکول کردن مساله‌ی زن به پس از انقلاب.

---

<sup>۲</sup> پارانوئید، پارانویا، یا روان‌گیسختگی در تعریف عام آن، حالتی است که شخص در آن با اهمیت فوق‌العاده و خارج از اندازه‌یی که به سلامت جانی و مالی خود می‌دهد، خود را شکنجه می‌دهد.

مسأله‌ی آزادی زن و مسأله‌ی آزادی مرد که در درون یک رابطه‌ی دیالکتیکی با اولی است، در درون انقلاب همچون انقلاب معنادار گشته و مطابق با این، آزمون‌های تئوریک، سازمانی و عملی صورت گرفتند. این مشکل، با توجه به مشکلات جداگانه‌یی که برای مبارزه به‌همراه آورد، به عقب گام برداشت. حل و واشکافی پدیده با آنالیزهای جامعه‌شناختی به‌طور مداوم، طی رویکرد گشودن گره کور هزاران ساله از راه انقلاب صورت گرفت. نه برای آداب و رسوم فئودالی جامعه قامت خم کردند و نه برای برخورد‌های عمیق کردن مفهوم ناموس در میان کوردها و به‌تسلیم‌درآوردن از سوی دولت. نه منطق تحمیلی مفهوم مرد فرادست و واپس‌گرا در صفوف مبارزه مبنی بر اینکه "زنان نمی‌توانند بجنگند" را همچون مانع قبول کرد و نه خصوصیات زن برده و عقب‌مانده، و نه تمامی مشکلات سنگین ناشی از این واقعیت جامعه که در مبارزه بازتاب می‌یابند. همه‌ی این واقعیات را با رهنمود آزادی به‌مثابه‌ی جامعه‌شناختی تعریف کرده، تحلیل نموده و به‌صورت پروژه درآورد.

دوره‌ی مابین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۷ که معلومات مهمی راجع به زنان، تاثیرپذیری و روابط زن-مرد، بازتاب‌های آن در انقلاب و اثراتش بر جامعه، و تاثیر آن بر سیاست‌های دولت گردآوری شده بود، از حیث تشکیل بنیان آن، مرحله‌ی مهمی می‌باشد. در این مرحله، ژرف‌کردن ارزش‌دوایی‌های فئودالی همراه با سیاست‌های آگاهانه‌ی دولت، عرصه‌ی آزادی زن، عرصه‌های زندگی و موجودیت او در قشر مهمی از جامعه‌ی کوردستان تا آخرین درجه محدود شده بود. یک مفهوم تعصبی ناموسی حاکم بود. تشکیل یک حزب سیاسی که زنان و مردان در چنین شرایطی با هم حرکت کرده، در کوه‌ها مانده و شب و روز با همدیگر مبارزه انجام دهند، جزو مبادی انقلاب‌هایی بود که در درون انقلاب در مسأله‌ی آزادی زن به حقیقت پیوست. در مقطعی که بدان رسیده، بسیاری وضعیت که معمولی دیده می‌شوند، در آن ادوار، در حدی که تعیین تکلیف مشارکت در مبارزه، مانع بزرگی بودند. از ابتدای مبارزه‌ی آزادی کوردستان تا بحال، آنچه موجب شد کاراکتر و محور انقلاب زن کسب شود نیز، مبارزه‌کردن صحیح، موثر، مصرانه و مداوم با این موانع می‌باشد.

زندگی و مفهوم آزادی رهبر عبدالله اوجالان در این مبارزه، این رویکردش نسبت به زن در سطحی فلسفی تعیین‌کننده است: «من به واقعیت زن در فعالیت‌ها و اهمیت حقیقت تاریخی و اجتماعی‌اش بیشتر پی می‌بردم. زن‌ها از حیث من، جوهر

فعالیت‌های جامعه‌شناختی بودند. خلاصه به این نتیجه رسیدم که زیبایی، نیکی و راستی الهه‌وار در زن را بیاب و با او زندگی کن.» به‌رغم این واقعیت که انقلاب کوردستان دشواری‌ها و بدل‌های بسیاری بزرگی را می‌طلبد، از آغاز تاکنون، این مفهوم زندگی و آزادی، در جذب زنان و مشارکت آنها در انقلاب، تا آخرین درجه تاثیرگذار است. در سفری که رهبر عبدالله اوجلان در سال ۱۹۷۷ در کوردستان انجام می‌دهد، به خانه‌ی مردی سالخورده می‌رود. دختر جوان در آن خانه را نوه‌ی آن مرد می‌شمارد، سپس وقتی متوجه می‌شود که همسر آن پیرمرد است، در دل خود می‌گوید: «آری، کوردستان نیز مثل این دختر جوان، با زور در دست گرفته است. کوردستان نیز همانند این دختر جوان، بایستی به آزادی‌اش برسد.» رهبر عبدالله اوجلان، با زرفا و وسعت‌بخشیدن به این احساسش، به راهش ادامه داد. نه‌تنها زنان کوردستانی را بلکه زنان دیگر خلق‌ها را نیز جذب انقلاب نمود.

به‌رغم اینکه تا سال ۱۹۸۷ در تئوری این جنبش، تحلیلات راجع به زن به‌طور سیستماتیک صورت نگرفته، اما عملکرد بسیار دشوار، معنادار و مقاومت‌گرانه‌ی صدها زنی که در انقلاب مشارکت داشتند، نیست انگاشته نمی‌شود. یعنی ارزش‌هایی که آن زنان جسور، زحمتکش و انقلابی طی سال‌هایی که با شور و شوق آزادی زندگی می‌کردند، اندوختند، در سال ۱۹۸۷ اصلی‌ترین منبع آغاز تحلیلات جامعه‌شناختی زن و خانواده را تشکیل داد. در کوردستان به‌خصوص در آن شرایط، خروج زنان و مشارکت در انقلاب، یک قشر بسیار وسیع اجتماعی را به موج درمی‌آورد؛ خانواده‌های آن زنان، رفقای محیط مدرسه، خویشاوندان و همسایه‌های محل زندگی‌شان، حتی روابط عشیره‌یی که در آن زمان بسیار شدیدتر بود. همچنین مشارکت زنان، دولت را تکان داد. جدای این، در مردان داخل PKK که تشکل جدیدی بوده و تصمیم مشارکت در یکی از دشوارترین انقلاب‌های دنیا را داده بودند، خارج از روابط مادر، دختر، خواهر، همسر و مثل آن، برقراری رابطه‌ی سازمانی، سیاسی و ایدئولوژیک با زنان، تلاطمی را به‌وجود آورد. همچنین موجب ایجاد موج تغییر مهمی در زنان در برقراری رابطه با همدیگر که برای بار نخست در درون حزب تجربه نمودند، گشت. در واقع، انقلاب اجتماعی نیز کاملاً رشد یافت. تا رسیدن به سال ۱۹۸۷ در تاریکی کودتای فاشیستی ۱۲ سپتامبر، در میان انقلابی‌هایی که روبه‌روی شکنجه‌های غیرانسانی زندان‌ها قرار گرفته بودند، هنگامی

که شرایط آن زمان را جلوی چشمان مان تجسم می‌کنیم، شمار قابل توجهی از زنان انقلابی وجود داشتند. این زنان، در نمونه‌ی شخصیت رفیق سکینه جانسر، مقاومت تاریخی‌ای را انجام دادند که نیروهای فاشیستی را شوکه کرد. هر چند در تاریخ کوردستان، زندان‌ها تجربه‌ی تازه‌یی نیز نبودند، ولی برای بار نخست بود که در این وسعت و به‌لحاظ زنان انقلابی در این سطح صورت می‌گرفت. آزمون‌هایی که در اینجا نمایان گشتند نیز، معلومات بسیار مهمی را به‌لحاظ زنان ارایه می‌نمود. زنانی که در آن سال‌ها در انقلاب مشارکت کرده بودند، یک‌به‌یک به خانواده‌ها و زنان رسیدگی می‌کردند، به میان آنها می‌رفتند، دلایل زندگی استعمارگری را شرح می‌دادند و فعالیت‌های آموزش و سازماندهی را به‌شکل فعالی انجام می‌دادند. این نیز یکی از آزمون‌های تازه‌یی بود که ساختار اجتماعی کوردستان تجربه کرده و با آن آشنا می‌گشت. همچنین به یاد انقلابی‌های جای‌گرفته در انقلاب، انجام واشکافی جامعه‌شناختی معیشت خانواده‌ها، گروه جداگانه‌ی بایسته‌یی را تشکیل می‌داد، و موجب می‌گشت که جامعه‌ی کورد، آزمون جدیدی را تجربه نماید. در ارزش‌داوری کوردها در مورد زن-مرد، زندگی، شرف، ناموس، محبت، پابندی و... تحولات بزرگ ریشه‌یی روی می‌دادند. این‌ها انقلابات اجتماعی بودند.

اندوخته‌ی در جبهه‌ی زنان که می‌توانیم با خطوط کلی، این چنین بیان نماییم، هنگامی که مشاهدات درازمدت رهبر عبدالله اوجالان در باب جامعه‌ی کوردستان را با اندوخته‌یی که به‌عنوان رهبر انقلاب به‌دست آورده، یکی شدند، تحلیلات جامعه‌شناختی راهگشایی به‌لحاظ زن-مرد صورت گرفتند. این رشد آگاهی آزادی در زن، در تشکیل ادراک هویت زن آزاد، در دوره‌ی آغازین بود. تحلیلات پیرامون آزمون‌های زن در این مقطع و منشا آن یعنی مساله‌ی زن-خانواده در جامعه‌ی کورد، به‌خصوص بر روی زنان درون انقلاب، دانش‌آموزان کوردستان و شهرهای بزرگ ترکیه بسیار موثر واقع گشت. در این تحلیلات جامعه‌شناختی، ژرفای مهمی وجود دارد. در مورد اینکه روابط زن-مرد چگونه تحت استعمارگری تهی‌مایه گشته و موجب تقویت بردگی و وضعیت مستعمره‌بودن کوردستان می‌گردد، مورد ارزیابی وسیعی قرار گرفته است. به اندازه‌ی بردگی زن، مفهوم ساخته‌ی عشق، محبت و ناموس مرد نیز افشا شده و مبادی مفهوم صحیح ناموس و دوست‌داشتن زن مشخص شده است. در این سطح واشکافی، تأثیرات اتفاقات و سطحی که بر اساس

بدل‌های بزرگ بدان رسیده شده وجود دارند. جدای این، درس‌های برگرفته از تجربه‌ی ازدواج رهبر عبدالله اوجالان با کثیره وجود دارد. رهبر عبدالله اوجالان این رابطه و ارتباط آن با مساله‌ی زن را این‌چنین بیان می‌نماید: «...در مورد امکان وجود چنین هویت زنی، هیچ‌گونه آگاهی و انتظاری نداشتیم. این زن با تمام گرگ‌بودنش در برابرم بود. با این وضعیت، درست ده سال، تا تابستان ۱۹۸۷، تا لحظه‌یی که با اراده‌ی خود از جنبش جدا شد، صبری که نشان دادم، تصور نمی‌کنم در میان دو انسان دیگر به‌میان آمده باشد. تجربه‌ی دهشت‌آوری بود. خروج سلامت از این رابطه را بایستی همچون معجزه به‌شمار آورد. توانمندی در قبال تحولات زیرورساز موقعیت زن در فرهنگ خاورمیانه، از سرپانگه‌داشتن شخصیت سرچشمه می‌گیرد. دعوا و طلاق نمی‌توانست راه حل باشد. وضعیتم در مقابل این شخص را با بحرانی که در برابر گمان‌هایم معطوف به وجود خدا، مثل هم می‌بینم. به‌لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی، می‌بایستی راه‌حلی برای این رابطه می‌یافتیم. جدای این، تا زمانی که تحلیلات زن صورت نگیرد، حل ایدئولوژیک و سیاسی نیز به‌توامی ناممکن بود. در این دوره، توأم در مورد تحلیل زن رشد نکرده بود. تا اینکه از سال ۱۹۸۷ به بعد توانستم آن را به‌وجود آورم.»

تحلیلات مورد بحث که در سال ۱۹۸۷ صورت گرفتند، در جامعه و کوادر سازمان، راه را بر جنب‌وجوش فکری و تأثیرپذیری‌های فکری گشود. در همان سال YJWK (اتحادیه‌ی زنان میهن‌دوست کوردستان) در اروپا دایر گردید. این، نخستین سازماندهی خودویژه‌مان در مرحله‌ی انقلاب بود. از حیث سازماندهی زنانی که در عرصه‌ی اجتماعی به صفوف انقلاب می‌پیوستند و کسب تجربه در این زمینه، تا آخرین درجه حایز اهمیت بود. مشخص‌ترین فرجام این گام‌ها، مشارکت جوانان در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که مثل صدای توپ در هر جایی شنیده شد. هزاران جوان روانه‌ی انقلاب کوردستان می‌شدند. در این امر، به اندازه دعوی رهایی ملی، جستجوی آزادی، دوست‌داشتن و جامعه‌یی نو نیز عامل مهمی بود. همراه با این، هم نما و تابلوی مشارکت زن در درون انقلاب غنی می‌گشت، و هم سومین نسل زن در انقلاب تشکیل می‌شد. تا زمان رسیدن به دهه‌ی ۹۰، PKK به‌رغم نقشه‌ی بین‌المللی امحایی که بر او تحمیل می‌گشت، در جنگ، در حوزه‌های گوناگون مبارزه و مساله‌ی آزادی زن، آزمون‌های بزرگی را کسب کرده و اندوخته‌های



مهمی را تشکیل می‌داد. اما واپس‌گرایی‌های درون حزب، واصل‌گردانیدن این اندوخته‌ها به جامعه و طبق نیاز با عرصه‌های بسیار مهم مبارزه‌ی آزادی را، به عقب پس می‌کشید. یکی از این حوزه‌های آزادی نیز آزادی زن بود. در دهه‌ی ۱۹۹۰ به‌رغم اینکه مشارکت زنان در درون سازمان از صدها گذشته و به هزاران تن رسید، برخورد پیش‌داورانه نسبت به زنان که ناشی از عدم گذار از ذهنیت حاکم واپس‌گرا و برخوردهای فئودالی و مرتبط با درونی‌نکردن کافی ایدئولوژی آزادی و مشارکت زن بود. زیرا این‌طور فکر می‌کردند که زنان قادر به جنگیدن و تحمل شرایط دشوار کوهستان نیستند.

اما این مفهوم نتوانست مانع از روانه‌شدن هجوم‌آسای زنان به کوه‌ها گردد. انقلابی در جریان بود و دختران جوان، هیچ نیت این را نداشتند که در بیرون از آن مانده و یک زندگی معمولی را برگزینند. این مشارکت مملو زنان، در درون مبارزه راه را بر گفتگوهای می‌گشود که تقریباً برای بار نخست جای می‌افتاد. در این مباحث که مردها تعیین‌کننده بودند، بسیاری پرسش مطرح بودند. آیا زنان قادر به انجام انقلاب هستند؟ آیا می‌توانند بجنگند؟ آیا مشارکت دادن این همه زن در صفوف مبارزه صحیح است؟ آیا بهتر نخواهد بود سهمیه معینی را مشخص نمود و یا مناطقی را که زنان در آن بجنگند مشخص گردد؟ همراه بر پرسش‌ها گفتگوهای مبتنی بر مفاهیمی همچون "زنان رویه‌ی جنگ را کند می‌کنند، زنان نازک‌اند، مثل گل هستند" و امثال آن متمرکز می‌گشت. در عناد با این مباحث، مشارکت زنان به‌طور مداوم افزایش یافت. زنان در شرکت جستن در انقلاب، ماندن و جنگیدن مصمم بودند.

چندی از فرمانده‌های مرد که گستره‌ی انقلاب و خط آزادی را درک نکرده بودند، برخی زن را که برای پیوستن به انقلاب آمده بودند پس فرستادند. اما این بازگرداندن‌ها نیز روانه‌شدن زن به صفوف انقلاب را متوقف نساخت. این موضوع و تخریباتی که تصفیه‌گرایی در مبارزه‌ی آزادی زن ایجاد کردند، به‌عنوان یک مقوله‌ی تحلیل جامعه‌شناختی در گستره‌ی ژنولوژی جای خواهد گرفت.

حقیقت نمودیافته‌ی پتانسیل معنایی این اندوخته که با مقاومتی بی‌امان به‌وجود آمد، شهادت گلناز قره‌تاش (بریتان) شد. تاثیر این شهادت در رویه‌ی جنگ و ارزیابی شایسته‌ی آن از سوی رهبر عبدالله اوجالان، نقطه‌ی پایانی بود بر گفتگوهای "زن‌ها بار هستند، نمی‌توانند راه بروند." رهبر عبدالله اوجالان این

شهادت و مبارزه و شهادت‌های روی داده‌ی زنان تا به آن زمان را همراه با تحلیل‌ات ارتش‌شدن زن که در ماه نوامبر سال ۱۹۹۳ انجام داد، به سازماندهی متحول نموده و معنا بخشید. کتاب چهار پنج جلدی رهنمود ارتش‌شدن زن تألیف گشت. این رهنمودها مبنای ایدئولوژیک و واشکافی جامعه‌شناختی ارتش‌شدن زن را تشکیل داد. رهبر عبدالله اوجالان «... پشتوانه کردن انجام سازماندهی، خصوصیات ارتش‌شدن و خوددویرگی‌هایش در گریلا و فعالیت‌های سیاسی طبق خواسته‌های خویش، حایز اهمیت فراوانی است. اگر این کار را انجام ندهیم، خوددویرگی در جایی نقش برآب خواهد شد. یعنی نشانگر این رویکرد است که "هر چه باشد، انقلاب خواهد شد، هر کسی حقش را می‌ستاند." در حالی که نبایستی چنین گفته شود. بسیاری انقلاب‌ها این را گفته‌اند، اما آشکار شد که زن خودبه‌خودی رهایی نخواهد یافت. بنابراین، همانند آنچه در مساله‌ی ملی وجود دارد، هویداست که در مساله‌ی زن نیز، زن بایستی با اندیشه، سازمان و عملکرد خویش، رهایی‌اش را به‌دست آورد. همراه با گفتن اینکه «به‌میان آمدن توان جوهری زن در این باره و نمایاندن آن، حایز اهمیت فراوانی است.» بسیار روشن و آشکار است که این گام را تنها جهت نیازهای روزانه و یا به‌لحاظ ایجاد پاسخ به تحمیل‌ات برداشته، بلکه در راستای پاسخگویی بنیادین به یک مشکل تاریخی-اجتماعی ریشه‌ی بوده است.

در این تحلیل‌ات که امروز نیز روزآمدبودنش را حفظ می‌کند، آنالیزهای مهم زن و مرد، تحلیل‌ات مربوط به زن-مرد، واشکافی جامعه‌شناختی زنانی که روانه‌ی صفوف شدند، راه‌های رفع مشکلاتی که این در صفوف راهگشایش بود، معنای ارتش‌شدن زن و معیارهایی وجود داشتند در رابطه با اینکه زنان با مردان چگونه می‌توانند در شرایطی یکسان و برابر زیسته و رابطه برقرار نمایند. در واقع، سیستم ریاست مشترک امروز نیز با دایرشدن کمیته‌های یکسانی و آزادی انگشت‌شماری آغاز گشت. هدف این‌ها جای دادن زن و مرد در مدیریت در سطحی یکسان و رفع شرایط بی‌عدالتی و نابرابری بود که زنان با آن روبه‌رو مانده بودند. رهبر عبدالله اوجالان، به‌طور وسیعی پاسخگوی جسارت، میهن‌دوستی و اشتیاق آزادی هزاران زنی شد که روانه‌ی صفوف گشتند. گام ارتش‌شدن زن، ذهنیت مرد فرادست را ابتدا در درون حزب در هدف قرار می‌داد. «اصطلاحی به‌نام ارتش یکسانی وجود ندارد. در جایی که برابری باشد، ارتش‌ها دایر نمی‌شوند. ارتش‌ها در جایی که نابرابری وجود داشته

باشد، تشکیل می‌گردند. یکی ارتش ستمدیده‌هاست و دیگری، ارتش ستمگرها و اگر در جایی همیشه ارتش مردها وجود دارد، در آنجا درست یک واقعیت زن سرکوب شده مطرح است. در حقیقت، حیات نیز آن را تصدیق می‌کند. بنابراین، حتی این تشخیص در معنای کلی جهت یکسانی ارتش شدن زن، بایستی آن را همچون نمود یک ارزش بنیادین دیده و بر آن واقف باشیم. هنگامی که پرسیده شود "ارتش شدن زن با چه هدفی؟" پاسخ خواهیم داد چون اساسی‌ترین ابزار یکسانی است. « رهبر عبدالله اوجالان با گفتارها و انجام ارزیابی‌های بی‌شماری همانند این‌ها، در شناخت و نمایان ساختن توان درونی هزاران گریلای زن در کوهستان، نیروی بزرگی بخشید.

برخلاف بی‌اعتمادی ذهنیت فئودال و واپس‌گرایی مرد در برابر زن، اعتماد و کمک نامحدود رهبر عبدالله اوجالان و رهنمودها و انتقادات آشکارش نسبت به چگونگی یافتن راستی، در سینه‌سپرکردن و آفریدن عزم انجام مبارزه با هزار و یک سختی زندگی و جنگ دشوار در کوه‌ها، همیشه نیروی اصلی مان بوده است. هر چند مرحله‌ی ارتش شدن زن بر بنیان آزمون‌های مهم حیاتی‌مان آغاز شده باشد نیز در کل، در این آزمون‌ها دارای زمینه‌های زندگی مشترک با مردها بودیم. نخستین سالی که ارتش شدن زن به‌وقوع پیوست، یگان‌های زن در شرایط زمستان برای بار نخست به‌طور مستقل و خودویژه یعنی به‌تنهایی ماندند. با این آزمون دیدیم هنگامی که زن‌ها به‌طور خودویژه می‌مانند، می‌توانند پتانسیل عظیم موجود در خود را آشکار سازند. می‌توانند در جنگ، سازمانده‌ی زندگی‌شان، در عرصه‌ی فرهنگی—هنری، ادبیات و بسیاری حوزه‌ی دیگر توانایی‌شان را رشد دهند. هنگامی که دور از فشار مرد می‌مانند، یکدیگر را بهتر شناخته و درک می‌کنند. ده‌ها سال پیش، فمینیست‌ها برخی اتوپیا‌های زن نوشته بودند. به‌عنوان زنان کوردستانی، ما این اتوپیاها را به‌مثابه‌ی قرارگاه‌های زن، مکان‌های زن و کوه‌های زن، از زمان ارتش شدن زن به‌بعد تجربه می‌نماییم.

تمامی رویدادها و پدیده‌هایی که دست و دل زن به آن خورده، خودباوری‌مان را که طی تجربیات گوناگونی به‌وجود آورد، اندوختیم. با گسلا نیدن زن از طبیعت، اجتماعی بودن و کلیت دیالکتیکی با مرد، متوجه شدیم که چگونه با نیروی درونی خود بیگانه شده است. به زندانی‌ماندن جسم‌مان ناشی از پیش‌داوری‌های تحمیلی

بر ما پی بردیم. کوه‌های آزاد ما را نیز به لحاظ بدنی، روحی و عاطفی آزاد می‌نمود. در این دوره، به‌کارگیری واژه‌ی ارتش‌شدن در راستای سازماندهی زن، تنها به معنای نظامی بودن این آزمون نمی‌آید که در حقیقت، این‌طور نبود. پیش از هر چیز، جلوی برخورد‌های واپس‌گرا و فئودالی مرد با زنانی که تعداد آنها در یگان‌های عمومی اندک بوده و پراکنده می‌ماندند را گرفت. همچنین نهاد‌های سازمانی و ایدئولوژیکی از بین برنده‌ی بازتاب‌های عادات واپس‌گرا و سنتی زنان بر زندگی گریلا که از سیستم برگرفته بودند، پی‌ریزی گردید. جهت اینکه موجودیت زن در هر عرصه متوجه خود گشته، نمایان شده و سازماندهی گردد، بستر بسیار نیرومندی پدیدار گشت. در مورد امکان مقاومت نمودن در بی‌رحم‌ترین شرایط جنگ در کوه‌ها و موفق شدن زنان مبارز در هر عرصه‌ی زندگی، اعتمادی در زن، مرد و همه جامعه پدید آمد. راه‌های رسیدن به زن زیباگشته از زنی که بردگی او را زشت ساخته بود یافته شد.

آزمون ارتش‌شدن زن، در رابطه با موجودیت، جامعه‌شناسی و اشتیاق آزادی زن در کوه‌های کوردستان معلومات بسیار مهمی را آشکار ساخت. پیش از هر چیز یک مشارکت زنان که چشم‌انداز پر از آگاهی مربوط به نقش و جایگاه زن در جنگ را زیور کرده و حفظیات را برهم زد، به‌وقوع پیوست. هویدا گشت که بردگی‌ای که بر زنان دیکته و درونی گردانیده شده، پدیده‌یی است ساخته شده که می‌توان از آن گذار نموده، تغییر داده و آزاد ساخت. مشاهدات و آزمون‌های بسیار گوناگونی پدیدار شدند که پیش‌دآوری‌های راجع به جسم زن را که بستری برای برده‌کردن زن، نسبت دادن جنس دوم به او و ازدست‌دادن خودباوری‌اش گشت، درهم می‌ریخت. ادراک منوط به جسم زن را که جنسیت‌گرایی اجتماعی آن را به‌وجود آورده درهم شکسته شد. توانایی‌های زنان حول شناخت بدن خود، نام‌گذاری و استفاده از آن رشد یافت. در این آزمون، گاهگاهی در سطوح مشخصی، حالات اشتباه‌آمیزی نیز مثل شبیه‌شدن و تقلیدکردن مرد و یا ملاک رقابت با او روی دادند. در گذار از این‌ها مداخله‌ی رهبر عبدالله اوجالان با تحلیلات و رهنمودهایش در مکان و زمان خود، تعیین‌کننده بود. در همان حال، آزمون‌هایی که زنان تجربه نمودند، بنیان تجربه‌ی آموزنده‌ی دیگری را تشکیل می‌داد. تکوین ارتش زن، قالب‌های شناخت و تعریف دیکته‌شده بر اندیشه، جسم و دنیای عاطفی زن را درهم شکسته و به‌مثابه‌ی آزمونی مهم، این گفتگو را آغاز کرد که چه چیزی را می‌توان به‌جای آنها بر ساخت

نمود. این آزمون که بر یک بنیان مهم ایدئولوژیک و تئوریک تکیه کرده، آستانه‌ی مبارزه‌ی وسیع با ایستار مقاوم و مصمم موجود در مفهوم حاکمیت مردها بود. آزمون مان در باب تکوین ارتش زن، شکاف‌های چشمگیری را در مفهوم واپس‌گرایی موجود در مرد مبنی بر "زن نمی‌توان بجنگد، در کوه‌ها بار است" باز کرد. این آزمون، از حیث آشکار ساختن نتایج و شکستن جنسیت‌گرایی اجتماعی، یک آزمون خودویژه می‌باشد که به نوبه‌ی خود، موضوع تز و تحلیل جامعه‌شناختی است.

تکوین ارتش زن، در واشکافی مساله‌ی آزادی زن و گفتگوهای ژرف، راه را بر افق‌ها و گام‌های متفاوتی هموار ساخت. یکی از این گام‌ها تشکیل YAJK (اتحادیه آزادی زنان کوردستان) بود. YAJK در یکمین کنگره‌ی زن که در ماه مارس ۱۹۹۵ برگزار شد، تشکیل یافت. رهبر عبدالله اوجالان در تحلیلاتی که در آن زمان صورت داده بود، در مورد چرایی بایستگی این گام این سخنان را اظهار می‌دارد: «پیشبرد سطح آزادی زن در کوردستان در دوره‌ی اخیر به نام YAJK، در اصل به این اندیشیدم که می‌توانیم به رهیافتی دست یابیم. هم به لحاظ ارزش علمی و هم روحی، رهیافت‌های YAJK ضروری می‌باشند. از بن‌بست‌های موجود در سطح سیاسی و نظامی گرفته تا گذار از ضعف آگاهی، جهت‌گذار از فقدان اراده، اشتیاق و افق نیز در تکاپوی پیشبرد اسلحه‌ی YAJK می‌باشیم... در اینجا انقلابی واقعی به‌وقوع خواهد پیوست.»

YAJK که به‌مثابه‌ی یکی از انقلاب‌های درون انقلاب بنا نهاده شد، متکی بر پنج مبدا بنیادین بود. یکم، پایبندی تا به آخر به مبدا میهن‌دوستی. دوم، درآمدن به‌صورت یک عضو پایبند واقعیت جنگ و نیروی انجام جنگ طبقاتی درون حزب با جنگ جنس به‌طور متداخل، یعنی مبارزه‌گری بود. سوم، بیشتر از هر کسی، متعهد بودن به مبدا حزب و سازماندهی آن، به‌مثابه‌ی سازمان‌یافته‌ترین نیروی حزب. چهارم، پیشبرد اندیشه و اراده‌ی آزاد بود. پنجم، نشان دادن مبدا زیبایی‌شناختی و زیبایی در هر گامی از زندگی و جنگ به‌طوری چشمگیر. در کنار این مبادی اساسی، YAJK وسیله‌ی عشق، انتقام و پیروزی بود.

YAJK تا سال ۱۹۹۵ با توجه به آزموده‌های در کوهستان و عرصه‌ی اجتماعی، به سازماندهی‌های زن پرداخته و در تغییر و تحولات، آزاد شدن زن، نقش تعیین‌کننده‌ی داشت. رهبر عبدالله اوجالان نیز در راستای تبدیل کردن آن به

نیروی اصلی آزادی که تعیین‌کننده و موثرترین است، آن را سازماندهی نمود. مشکلاتی ریشه‌ی وجود داشتند که می‌بایستی این سازماندهی آنها را حل می‌نمود. یعنی افزایش پیشرفت فکری، رسیدن به نیروی ابراز خود و هویدا کردن زیبایی سرشت زن بود از راه ستیز با زشتی‌های موجود در شخصیت زن سنتی. در همان حال، می‌بایستی اهداف، معیارهای رد و قبول، ارزیابی‌های زشتی و زیبایی، مفاهیم برابری و آزادی و روی‌پایستادن زنان با نیروی جوهری خودشان پیشرفت می‌نمود. به موازات این، یک واقعیت مردانه هم بود که می‌بایستی با مبارزه با آن، آن را دچار تغییر و تحول می‌ساخت. رهبر عبدالله اوجالان در مورد برخورد YAJK مبادی را برای مردها نیز مشخص نمود. یکم، مرد با تکیه بر نفوذ، فرمانده بودن و یا مردبودنش زن را به کار نخواهد گرفت. دوم، بدانند که زن خواهی، میهن‌دوستی، امر جنگ، در جنگ نیز آزادی و آن نیز یک کار پیروزی می‌باشد. مردی که با این مبدا که "مردی که به پیروزی دست نیابد، نمی‌تواند با یک زن زندگی کند." وفق نمی‌یابد، دیگر از سوی نیروهای YAJK به‌عنوان دشمن دیده شده و بدین ترتیب مبارزه صورت خواهد گرفت.

تحلیلات صورت‌گرفته در مرحله‌ی YAJK، بر جدال داخلی حزب در میهن، روابط زن—مرد و درگیری و کشمکش میان آنها تاثیر زیادی گذاشت. می‌توان این چنین نیز گفت، هنگامی که واپس‌گرایی‌ها در این باره نزد رهبر عبدالله اوجالان مطرح شدند، به آنالیزهای جامعه‌شناختی پرداخت. میزان تاثیرپذیری زنان و مردان از این تحلیلات جداگانه بود. زنان و مردان مدتی طولانی نتوانستند همان چیز را از این آنالیزها دریابند، و یا اینکه مردها نخواستند بفهمند. این با خود، مرحله‌ی مشکل‌ساز و دشواری را به همراه آورد. از سویی، موجب گذار ردگرایی شدید در زن که سال‌ها جنبه‌ی غالبی داشت نگشت. از سوی دیگر، نتوانست ذهنیت واپس‌گرای مرد در برابر مبارزه‌ی آزادی زن را به اندازه‌ی کافی درهم بشکند. هر چند رهبر عبدالله اوجالان، ابتکار، روش و تاکتیک‌های لازمه را در سطح ایدئولوژیک و جامعه‌شناختی، در زمان خود و به مخاطبانش رسانده باشد، و در آکادمی خود فعالیت آموزشی عظیمی را انجام داد نیز، این واقعیت تا مدتی ادامه داشت و تاثیراتی را بر مبارزه نیز برجای گذاشت.

از سویی دیگر، YAJK آزمون شکوه‌مندانیهی بود. برای زنانی که در حوزه‌ی نظامی، توانایی و کفایت مشخصی کسب نموده بودند، در موضوعات آموزش و ایجاد اتمسفر خودویژه و کسب وحدت روحی بسیار قوی زن، تحولات بسیار هیجان‌بخشی بود. مردها گام‌به‌گام متوجه این شدند که دیگر بایستی زن و رهبر عبدالله اوجالان را بیشتر دریافته و اگر برخورد کلاسیکی با زنان داشته باشند، در مقابل‌شان یک ارتش زن را خواهند یافت. آزمون‌مان با افزودن اصطلاحات آگاهی جنسی، مبارزه‌ی جنسی و محبت‌ورزی به هم‌جنس در آن زمان نزد ما مطرح گشت. با این واژه‌ها و تمامی تحلیلات صورت‌گرفته، وصال یافتن زنان با خویش و همجنسان خود و با ارزش‌های جوهری‌شان را جزو اهداف خود قرار داد. در این باره، گام‌های جدی پیشرفت برداشته شدند. زمانی که این گام‌ها در زن برداشته شدند، مبارزه‌ی جنسی بر مبنای ایستادن در برابر واپس‌گرایی‌های مرد و انجام مبارزه‌ی ایدئولوژیک گسترش یافت.

دوره‌ی YAJK آزمونیهی است که با زلزله‌ی جامعه‌شناختی‌ای که به‌واسطه‌ی هزاران ملیتان شهیدش، در درون سازمان براه انداخت و با ارزش‌هایی که این‌ها حول زن و آزادی آفریدند، بجاست که مورد یک بررسی وسیع جامعه‌شناختی قرار گیرد. در هشتم مارس سال ۱۹۹۸ در تحلیلاتی که رهبر عبدالله اوجالان انجام داده این را بیشتر بیان کرده بود که می‌گوید: «انقلاب‌مان به‌مثابه‌ی یک محصول زیبایش موجب پیشرفت می‌گردد. بر این باورم گام‌هایی که برداشته می‌شوند بسیار جلب توجه کرده و به هر کسی الهام می‌بخشد. اما بایستی به نتایج بیشتری نیز از این گام‌ها چشم داشت. معتقدم دادن حکم قطعی هم از سوی مرد و هم از سوی زن و رفته‌رفته از سوی نیروهای مربوطه‌ی پیرامون‌مان صحیح‌تر است. ما در واقع، هنوز در حال انجام فعالیت آزمایشی کار هستیم. هنوز فرآورده‌های آن کاملاً تولید نشده‌اند. اما نتایج نخست آن حایز اهمیت، جالب توجه و مثبت هستند.» این نیاز در امروزمان نیز هنوز ادامه دارد و یکی از علل ایجاد ژنولوژی را نیز تشکیل می‌دهد. در آزمون YAJK یکی از نظریه‌هایی که مبنای قرار داده می‌شود، "نظریه‌ی گسست" بود که رهبر عبدالله اوجالان در سال ۱۹۹۶ آن را مطرح نمود. در سال دوهزار "طلاق ابدی" در اولویت بود که وارد ادبیات‌مان گردد. نظریه‌ی گسست در واقع، پدیده‌ی بود که در سال‌های پیشتر آزموده بودیم. اما قادر به ارزیابی

سیستماتیک آن نبودیم. هنوز زیرساخت بایست جهت مجردکردن و تئوریزه‌سازی آزمون‌های مان فراهم نشده بود. در تکوین ارتش زن از حیث فیزیکی، گسست را تجربه کرده بودیم. بعدها نیز در این باره گام‌های مهمی برداشته شد. اما مسأله‌ی مهم، انجام گسست از اندیشه، عاطفه و عادات زندگی‌ای بود که حاکمیت مرد عاید او ساخته بود. این، دشوارترین آن بود، زیرا بازآفرینی زن بر مبنای ارزش‌های آزادی و دگرگونی ریشه‌یی آن، مستلزم رنج، صبر و اراده‌ی بزرگی بود. تئوری گسست، پیش از هر چیز نظریه‌یی است که تعریف و شناخت منابع، ابزار و عملکردهای برده‌کردن تحمیلی بر زن و انجام یک مبارزه‌ی درونی با تاثیرات و ویژگی‌های آنها در شخصیت فرد را بایسته می‌سازد. طبق این نظریه، هر زنی خود را به واسطه‌ی دیدگاه آزادی بررسی نموده و با دید درونی مورد بازخواست قرار می‌دهد. «من تا چه اندازه منم؟ چقدر متعلق به خودم هستم؟ خانواده‌یی در آن متولد و بزرگ شدم، درس‌هایی که خواندم، روابطی که برقرار نمودم تا چه اندازه مرا مطابق با آزادی و تا چه اندازه طبق ایدئولوژی جنسیت‌گرا شکل بخشید.» بر مبنای این پرسش‌ها و سوالات بسیار دیگری، نقشه‌ی ذهنی، عاطفی و روحی شکل‌گیری در خود را آشکار ساخته و مطابق با این، سرآغازهای آزمون آزادشدن و مبارزه‌یی را که بایستی انجام دهد مشخص می‌نماید. پدیده‌هایی را که در بایست تحقق گسست جهت موفق‌شدن در این مبارزه هستند، تشخیص می‌دهد. این پدیده‌ها همچنان که امکان دارد مکانی و زمانی باشند، ممکن است برخی احساس‌کردن‌ها و یا عادات فکری درونی نیز باشند. مثلا اگر یک زن به این پی‌ببرد که مکان‌ها و شیوه‌ی زندگی درون سیستمی او را از آزادی می‌گسلاند، می‌تواند مبارزه‌ی آزادی واقعی برای مکان‌های جداگانه را نیرومند سازد. مثلا در مرحله‌ی تکوین ارتش زن در آزمون ما نامزیت‌های ماندن با گریلاهای مرد در همان مکان، از مزیت‌هایش بیشتر بود. به همین سبب، به لحاظ فیزیکی از آنها جدا شدیم و در مکان‌های خودویژه‌ی زنان ماندیم. یک تجربه‌ی باشکوه آموزنده بود. و یا اگر یک زن در مقابل مرد مشکل خودبیاوری دارد، بایستی از این بی‌اعتمادی و تمامی عواملی که آن را پدید آورده خود را بگسلاند. اما بدون واشکافی سالم آنچه که موجود است، هیچ زنی نمی‌تواند موفقیت توانمندانه‌یی در تئوری گسست داشته باشد. آگاه‌شدن بر اینکه از چه، چرا، با کدام اهداف و سازوکار، چه زمانی، چگونه گسست را تحقق بخشد و در برقراری یک رابطه‌ی سالم با آزادی



موفق گردد، با حالات اشتباه‌آمیزی مواجه می‌شوند؛ همان‌طور که در آزمون ما این اشتباهات به میزانی چشمگیر و مدتی دراز روی دادند. درک صرف فیزیکی از گسست، مواضع ما که گسست را صرفاً فیزیکی دریافته، گسست از بردگی، ویژگی‌های سنتی و واپس‌گرایی که ایدئولوژی حاکم مرد در زنان درونی ساخته را نادیده گرفت و نتوانست یک مبارزه‌ی جنسی موفق را انجام دهد بسیار گسترش یافتند. و یا عملکردی نیز داشتیم که در آن، نگرشی حاکم بود که برخوردی همراه با تاثیرپذیری از سوسیالیسم رئال با مبارزه‌ی جنسی نشان داده و به‌جای حل روزانه و روزآمد وجوه مشکل، آن را به پس از انقلاب موکول می‌ساخت. تحلیل کردن تمامی این عملکردها و درس گرفتن از آنها از حیث ما یک مزیت بزرگ بود. هر چند در ابتدا متوجه مفهوم و بایستگی‌های تئوری گسست نشده بودیم نیز، در طول سال‌ها از آزمون خود فراگرفتیم که در آفریدن و زنده کردن هویت زن آزاد، برای زن نظریه‌ی چشم‌پوشی‌ناپذیر است. زندگی به‌طور جالبی بایستگی گسست‌مان از پدیده‌هایی را که لازم بود گسست نماییم، به ما آموخت. به‌همین دلیل نیز جنبش آزادی زنان کوردستان هنوز آن را به‌عنوان یک نظریه‌ی آزادی مد نظر قرار می‌دهد.

در حالی که در سال ۱۹۹۶ گفتگو و کوشش‌های مان جهت درک مفهوم تئوری گسست ادامه داشت، عملیات فدایی رفیق زینب کناجی (زیلان) در سی‌ام ماه ژوئن ۱۹۹۶ همچون اوج پراتیک این تئوری به‌وقوع پیوست. زیلان در راستای آفریدن هویت کورد آزاد که در برابر نیروهای دولت می‌جنگید، ویژگی‌های آنچه را که برای تحقق ریشه‌ی گسست و در صورت لزوم، آنچه را که بایستی منفجر گردد هویدا ساخت. در گذار از بن‌بست‌های موجود در موضوعات جنگ، سازماندهی، مبارزه‌ی ایدئولوژیک در درون حزب و آفریدن فرد آزاد، خصوصیات واپس‌گرایی را که بایستی از آن گسست صورت گیرد نیز نشان داد. به‌همین سبب، تئوری گسست در بالاترین میزان تفهیم و عملی گشت. یک زن اگر خود را از همه‌ی وابستگی‌هایی که او را به عقب پس می‌کشد بگسلاند، آزادی را در اوج خواهد زیست. رفیق زیلان در این معنا زنان و مردان داخل حزب را لرزاند و به بازخواستی ژرف سوق داد. هم از حیث آزادی زن و هم واقعیت جنگ به بن‌بست‌رسیده، رهبری شد جهت کسب افق‌ها و راه‌هایی تازه.

در سال ۱۹۹۸ رهبر عبدالله اوجالان در هشتم مارس همچون هدیه‌ی هشت مارس برای زنان، ایدئولوژی رهایی زن را اعلام نمود. در همان روز، رفیق سما بوجه علیه واپس‌گرایی‌های درون حزب، با گفتن "می‌خواهم پلی باشم میان هشت مارس تا بیست و یک مارس" عملیاتش را انجام داد. گزارش‌هایی که به‌جای گذاشت، به‌لحاظ فلسفی و ایدئولوژی بسیار ژرف بودند. برای تمامی کادرهای سازمان و به‌خصوص زنان، در سطح بازخواستی درونی بود و در جستجوی معنا بخشی به تکوین حزبی زن، به‌صورت یک نمونه درآمد. پس از شهادت رفیق سما در ۱۷ ژوئن، ملیتان PKK، رفیق بایگلدی نیز با گفتن "رفیق سما فرماندهی من است" این عملیات را انجام داد و بدین ترتیب، به عملیات رفیق سما درود فرستاد. رفیق فکری بایگلدی نیز به سبب برخورد آزادی‌خواهانه و رفاقت مرد با زن تبدیل شد.

این شهادت‌های روی داده را رهبر عبدالله اوجالان به‌طور گسترده‌ی تحلیل نمود. هر چند اعلام ایدئولوژی رهایی زن و پیام‌هایی که این شهادت‌ها دادند، موجب ایجاد هیجان بزرگی در جبهه‌ی زن گشت نیز در دادن جواب‌های بایسته به آنها در زمان خود، کم‌وکاستی‌های بزرگی به‌میان آمدند. اما گام‌های آزادی زن، سرعت پیشرفت در حد انقلاب را به‌خود گرفته و به‌رغم فشارهای شدید در مرحله‌ی توطئه علیه رهبر عبدالله اوجالان، مرحله‌ی تکوین حزبی زن در پاییز سال ۱۹۹۸ با این ارزیابی‌ها آغاز گشت: «همان‌طور که حزب سوسیالیسم وجود دارد، بایستی حزب زنان نیز وجود داشته باشد. حزب زنان انقلاب کوردستان، می‌تواند تحولی جدی باشد. ناهم‌سازه‌ی بزرگ تنها با حزبی بزرگ از آن گذار صورت می‌گیرد. مشکلاتان سنگین است. به‌صورت حزب درآیید! باید خود را سازماندهی نمایید. به‌رغم اینکه تا این اندازه دارای اندیشه‌ی جانبدار از زن هستیم، به‌گمانم ممکن است یک جنبه‌ی مردانه‌ام که فشارآور است، هنوز سنگینی کند... از این رو، رهایی خود را باید خودتان به پیش ببرید... توان جواب‌دادن به تمامی برخوردهای مردها به‌نام سازمان زن، جالب خواهد بود. همه‌ی برنامه‌های‌تان و هر اندازه که خیال‌زانه وجود داشته باشند، همگی از راه سازمان تحقق خواهند یافت، این‌طور نیست؟ هم به‌رنگارنگ‌ترین شکل بیندیشید، هم گام‌هایی را بردارید که ارزش پراتیک را دارند. من همچون یک هوادار زن این‌ها را می‌گویم. من زیاد قصد این را ندارم که رهبر رهایی زن باشم. می‌توانید از من به‌عنوان یک طرفدار استفاده کنید. من طرفدار یک حزب

رهایی زن آزاد. حتی می‌توانید برخی مردها را نیز به داخل آن بپذیرید. یعنی سازمان صرف جنسی نیست. می‌توانید مردی را که تمامی شروط زن را می‌پذیرد عضو کنید. مثلا مردی مثل فکری بایگلدی می‌تواند عضو این حزب شود.»

ایدئولوژی رهایی زن و تکوین حزبی زن در آزمون آزادی‌مان دارای چه مفهومی بودند؟ چرا برای رهایی زنان، یک ایدئولوژی و حزب لازم بود؟ پدیده‌هایی که زنان می‌بایستی از آن رهایی یابند چه بودند؟ حل ناهم‌سازه‌ی جنسی چرا مستلزم تکوین حزبی بود؟ جهت معنابخشیدن به این گام انقلاب‌آسا می‌توانیم پرسش‌های بیشتری را مطرح نماییم. تکوین حزبی زن، از این رو که بیش از مدل سازماندهی، جدیت واصل‌گردانیدن اهداف مورد نظرش از راه تئوری، برنامه، اساسنامه و یک گروه ارکان جنگ به پیروزی را بیان می‌کند، حایز اهمیت است. جوهرش این است. جلوه‌گر سطح مطرح کردن مساله‌ی آزادی زن، اصرار بر جستجوی راه‌حل و تصمیم‌گیری جوهری زنان در باب مبادی، استراتژی، تاکتیک و مبارزه‌ی آن می‌باشد. زنان اگر بخواهند کدام مشکل را در زندگی حل کنند، به‌شکلی نظم‌یافته با آن برخورد کرده، به گفتگو گذاشته و حل خواهند کرد. تکوین حزبی زن، موضعی در برابر مفهوم حاکمیت‌گرای مردانه‌یی است که زنان را هم با ازم‌پاشیدگی شخصیتی و هم با ازم‌گسیختگی به‌لحاظ جنسی روبه‌رو ساخته است. البته هر زنی یک خودویژگی، ایستار، آزادی فردی و و یک کاراکنتر خاص خود می‌باشد که آن را رشد می‌دهد. اما وقتی که مسایل آزادی، زندگی و مبارزه‌ی مشترک زنان مطرح هستند، این خرد، تصمیم‌گیری و حرکت مشترک را الزامی می‌گرداند. حزب زنان در این مفهوم، خرد مساله‌ی زنان است، ارگان تصمیم‌گیری و اجرایی است. از سویی دیگر، هیچ‌یک از مشکلات فردی زنان از اپراسیون‌های برده‌سازی مشترکی که خرد حاکم مرد بر زنان تحمیل می‌کند، گسسته نیست. به‌همین دلیل، هنگامی که ایدئولوژی رهایی زن، علل اصلی بردگی زنان و در مقابل این‌ها، ساختارهای فکری جایگزین را مشخص می‌سازد، حزب زن نیز آموزش، مبارزه‌ی مشترک، ایستارها و عملکردهای آلترناتیو آنها را رشد می‌دهد. برای این راه، هر زنی با تحقق آزمون آزادشدنش نیز حوزه‌های فردی و آزادی اجتماعی را وسعت می‌بخشد.

متاسفانه در برابر این گام انقلابی، در نقشه‌یی که نیروهای هژمونیک بین‌المللی که آمریکا در رأس آن قرار داشت و خود انگلیس آن را برنامه‌ریزی کرده بود، همراه

با ترکیه، اسرائیل و نیروهای منطقه‌یی و بومی، و دولت‌هایی مثل یونان و روسیه در آن جای گرفته بودند، خیانت و توطئه‌یی تاریخی علیه خلق کورد و زنان که در شخص رهبر عبدالله اوجالان تبلور می‌یافتند انجام گرفت. به دنبال آن بودند که انقلاب آزادی‌مان تصفیه گردد. رهبر عبدالله اوجالان از سال ۱۹۹۹ به بعد، در محیط تجریدشده‌ی تک‌سلولی زندان جزیره‌ی امرالی در ترکیه می‌ماند. در دوره‌ی توطئه، عملکرد شایان در خفقان مشکلات حاد سازمانی آن زمان، ممکن بود با چند سال تاخیر انجام گیرد. اما حتی اندیشه و گفتگویی که آغاز نمود، زنان را به حرکتی شکوهمندانه واداشت، و به تامل و مطالعه سوق داد. سازماندهی حزبی که با نام حزب زنان کارگر کوردستان PJKK در سال ۱۹۹۹، حزب زنان آزاد PJA در سال ۲۰۰۰ و حزب آزادی زنان کوردستان PAJK در سال ۲۰۰۴ صورت گرفت، راه را بر جهشی اعلا در آزمون آزادی زن هموار ساخت. تئوری و عملکرد مربوط به شکل‌گیری زن و مردی که نظام پدرسالاری پدید آورد و چگونگی مبارزه با این‌ها، اندوخته‌ی بسیار عظیمی به‌وجود آمد. به‌واسطه‌ی تشکل‌هایی زیوروروشده و مبارزه‌یی درونی، تغییری چشمگیری در اشخاص روی دادند.

در سال ۲۰۰۱ رهبر عبدالله اوجالان انجام فعالیتی تحت نام قرارداد اجتماعی زن را پیشنهاد نمود. همچون حزب زن، این قرارداد را در برنامه‌ی کار قرار دادیم. این فعالیت را هم در داخل و هم از طریق گفتگوهای مشترک و ردوبدل نظرات با زنان کشورهای مختلف دنیا انجام دادیم. حتی چنین شناختی، همه‌ی زنان را به شور و شوق انداخت. فعالیت‌های مربوط به قرارداد اجتماعی که به سطح شایان توجهی رسیده، هنوز ادامه دارد. همچنین مباحث ازدواج نوه‌ها-طالب-زرتشت‌ایزدبانوان در سال ۲۰۰۲ و الهه‌شدن-آفرودیت‌شدن-ملک‌شدن در سال ۲۰۰۴، به‌رغم تاثیرات سنگین توطئه، موجب گشودن افق‌های تازه‌یی در گذار از مشکلات حادی شد که زنان در انجام مبارزه‌ی آزادی با آنها روبه‌رو می‌شدند. این‌ها گام‌هایی بودند در تلاش برای تغییرپذیرکردن دنیای ذهنیتی‌ای که تحت تاثیر پارادایم قدیمی شکل گرفته است. لذا امکان نگرستن از وجوه متفاوت، ادراک مفهوم رابطه‌ی آزادی-انعطاف، و اشکافی شکل‌گیری جامعه‌شناختی-روان‌شناختی‌ای که واقعیت درازمدت انقلاب پدید آورده و چاره‌یابی آنها، در بسیاری موضوعات دیگر، یک دینامیسم مهم را با گفتگوکردن بر روی این جستارها به‌وجود آورد.

در این مرحله، یکی از عرصه‌های مهمی که در آن، آموزه‌ها و تجارب غنی‌ای اندوخته بود نیز حوزه‌ی فعالیت سیاسی بود. هر چند این آزمون با ویژگی‌های خاص خود در هر چهار بخش کوردستان ایجاد می‌شود نیز نقطه‌ی مشترک آن، بازتاب رنگ و هویت زن بر سیاست و در نقطه‌ی جهت‌دهی بدان، دارای شروع‌های مهمی می‌باشد. سازماندهی‌هایی خودویژه در عرصه‌های آموزش، اقتصاد، فرهنگ، هنر، ادبیات، دیپلماسی و رسانه به‌وجود آمدند. در پاسخ به نیاز و مسایل زنان در عرصه‌ی اجتماعی، سازماندهی‌های مختلفی تشکیل شدند. در سال ۲۰۰۵ تاسیس جمعیت زنان والا KJB که آزمون سیستم کنفدرال زن می‌باشد همراه با حزب زن، یکی دیگر از گام‌های انقلابی بود. سیستم سازمانی چترآسای KJB، با شامل شدن PAJK به‌عنوان حزب ارکان پیشاهنگ ایدئولوژیکی زن، YJA Star به‌عنوان نیروی دفاع مشروع زن، YJA به‌عنوان سازمان حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی زن، بر روی نهادهای جمعیت زنان جوان که دینامیسم‌های اساسی مبارزه را تشکیل می‌دهند، بنا نهاده شده است. تحولاتی که بحث نمودیم، از سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۱۳ با KJB و از آن به بعد زیر چتر کنفدرالیسم زنان کوردستان KJK مدیریت شد.

جنبه‌ی خاص همه‌ی آزمون‌های مان در این سال‌ها، قراردادن رهبر عبدالله اوجالان در شرایط اسارت بود. سال‌ها با مساعدت و رهنمود روزانه‌ی وی فعالیت می‌نمودیم. ما رهنمود و پیشنهاداتش را که سال‌ها پیش برای چنین زمان‌هایی آماده کرده بود، در زمان خود درک نکرده بودیم. دوستی و رفاقتی که با زنان تجربه کرده و لحظه به لحظه آن را آفریده بود، کمبود آن را در دوره‌ی توطئه تا مغز استخوان مان حس نمودیم. اما از مبارزه‌ی آزادی زن نیز که بدان "پروژه نیمه‌تمام من" می‌گفت هرگز رویگردان نشدیم. آزمون‌هایی که در این مرحله برای زنان صورت می‌گرفتند نخستین بودند. هر چند سرمایه‌گذاری که رهبر عبدالله اوجالان بر روی نیروی بنیادین آزادی انجام داد و رنج بزرگی که برای آن صرف نمود، دارای کم‌وکاستی‌هایی هم بوده باشند، اما اثبات نمود که نقش برآب نشده است. رهبر عبدالله اوجالان در شرایط امرالی نیز به‌طور مداوم پروژه و پیشنهاداتی توان‌بخشی را ارائه نمود. این‌ها به‌طور مداوم دینامیسم‌گشایش، تغییر و تحول، وسعت‌یابی، ژرف‌یابی و عملی شدن را به‌وجود آوردند.

یکی دیگر از موارد مهمی که با گام‌های برداشته شده در مرحله‌ی آزمون‌های مان در باب تکوین ارتش زن، YAJK، تکوین حزبی، پروژه‌ی متحول کردن مرد و زندگی آزاد، قرارداد اجتماعی و کنفدرالیسم زن بدان واقف گشتیم، واقعیت مرد بود. رفقای مرد بسیار دلآوری به میدان آمدند که با پایندماندن به ارزش‌های بنیادین زندگی و آزادی جنگیدند؛ آنهایی که در مقابل زن سازمان یافته و آزادی خواه، محترم و پشتیبان بودند نیز همین طور. در درون آزمون مبارزه مان، مردانی هم وجود داشتند که آزادی زن را خطرناک دیده، با واپس گرایی مرد آن را با سختی مواجه کرده و از زنان توانمند می ترسیدند. اما مهم ترین نتیجه‌ی که بدان دست یافتیم، زن سازمان یافته و اراده مند و زنی که می تواند در همه‌ی عرصه‌های زندگی منعطف بوده و زیبایی شناسانه برخورد کرده، خود را آموزش داده و به کسب نیروی فکری پردازد، به طور یقین می تواند در متحول کردن مرد نیز تعیین کننده باشد. هر چند در رویکرد تغییر و تحول مرد، برخی آموزه‌ها وجود داشته باشند نیز در کل، عصیان و ردگرایی محض را زیاد پشت سر نگذاشتیم. بایستگی بررسی این حوزه به مثابه‌ی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی در درون تحولی جداگانه و تاریخی، مقوله‌ی است که هنوز ضرورتش را حفظ می کند. در درون انقلاب، مردها آموزه‌های بسیار مهمی را تجربه نموده و دچار تغییر و تحولاتی گشتند. دیگر در مردها نیز مساله‌ی زن همچون مساله‌ی آزادی اجتماعی دیده شد و در این معنا، این درک به وجود آمد که مرد نیز دارای مشکل آزادی است.

در این حوزه، در سال ۱۹۹۸ رهبر عبدالله اوجالان به موازات YAJK، خواست که YAZK (اتحادیه آزادی مردان کوردستان) را هم ایجاد نماید: «مشکل تنها هدایت شما به حرکت و پیکار در نمونه‌ی مشخص YAJK، هدف و همبستگی آن نیست. ما در این باره، یک اصطلاح دیگر درست مشابه YAJK را ایجاد نمودیم، آن را نیز YAZK نامیدیم. همان طور که می‌گوییم اتحادیه‌ی آزادی زنان کوردستان، در واقع، اتحادیه‌ی آزادی مردان کوردستان نیز یک اصطلاح می‌باشد. شاید هم مردان بیشتر از زنان به آزاد شدن نیاز دارند. میزان آزاد شدن مرد، بلکه از آزاد شدن زن مشکل تر است. اهمیت این را حال ما به شکلی عمیق تر درمی‌یابیم. در هنگام گذار از بردگی زن، برده کردن و بردگی در مرد با عناد بزرگی تداوم می‌یابد و بسیار محافظه کار رفتار می‌شود. در حالی که فروپاشی در زن به آسانی به وقوع پیوسته، خواسته و آرزوی

حرکت به سوی آزادی برجسته بوده، مرد نیز از این حاکمیت دست برنداشته و محافظه کاری اش را همیشه به زعم خود مصرانه تحمیل می کند... مرد آماده و یا زن آماده وجود ندارد، این ها با انقلاب پدید می آیند. در انقلاب نیز، این با شیوه ی پیروزی تحقق می یابد.»<sup>(۹۷)</sup> ولی این گام که تا حد آخر مهم بود، زیر سایه ی توطئه قرار گرفت. پروژه ی تحول مرد که در همان سال مطرح گشت، بعد از عملکردهای ردگرایانه ی محضی که صورت گرفتند، از سوی رهبر عبدالله اوجالان در برنامه ی کار قرار گرفت. در این چارچوب، مابین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ آموزش مردها در دوره های خودویژه در بنیه ی PJA آغاز گشت. این نیز امتحان متفاوت و مهمی بود. مرحله یی بود که شایان تحلیلی گسترده تر همراه با تمامی جوانبی که هویدا ساخته، می باشد. بررسی مقوله ی زندگی آزاد و مشترک که رهبر عبدالله اوجالان در آخرین دفاعیاتش انجام داده بود، نشانگر این است که رهبری تا چه اندازه سرشت زن و مرد و مسایل آزادشدن را به طور دیالکتیکی بررسی نموده و با حساسیت و عزمی راسخ از رنجی که تا به امروز در این حوزه کشیده، صیانت می نماید. مبادی که در نظریه ی زندگی آزاد مشترک بیان می دارد، نمود بایستگی و باوری به پدیدآوردن زن آزاد و مرد آزاد است. این عرصه نیز یکی از بخش های مهم جنبش های آزادی زن بوده و مسوولیتی است که هنوز بایستی با اهمیت بر روی آن تأمل نمود. می توانیم وضعیت موجود امروز را با واشکافی صحیح آنچه روی داده، به طور سالم تری تحلیل نماییم. یکی از مواردی که ژنولوژی را بایسته می گرداند نیز، نیاز به بازبینی و گفتگوی جامعه شناسانه ی اندوخته یی است که آزمون مان در این باره آشکار ساخته. هم زمان بررسی و گذار از نقاطی است که مسایل و تحولات موجود امروز در آنها به بن بست رسیده. آگاهی ای که در مورد رابطه ی ایدئولوژی و احزاب ایدئولوژیک با علوم اجتماعی به دست آورده ایم، در صدر حوزه هایی می آیند که بیش از هر عرصه ی دیگری بازتاب خواهیم داد.

آزمون مبارزه ی آزادی زنان کوردستان و کل تجربیات انقلاب کوردستان، بر علوم اجتماعی و فرهنگ و ادبیات انقلابی و سوسیالیستی، اثرات بسیار مهمی برجای گذاشت. تداوم آزمون مبارزه یی به درازای چهل سال که در آن، زنان به طور فعال و موثری در یک جغرافیا جهت نیست کردن آزادی های اجتماعی و فردی در درون یک سازش ژرف ذهنیت فئودالی و کاپیتالیستی پیکار کرده اند، خود ماتریالی را تشکیل

می‌دهد که سال‌ها شایان بررسی و کندوکاو علوم اجتماعی است. حتی آزمون‌مان مداخله‌ی شد برای مغزهایی که حفظیات هم علوم اجتماعی و هم چپ، سوسیالیستی و انقلابی‌شان یخ زده بود. به‌عنوان زنان خلق‌ها و فرهنگ‌های متفاوت جای‌گرفته در مبارزه‌ی آزادی کوردستان اثبات نمودیم که حیات مطابق با حفظیات روبه‌پیش‌نرفته و هرگز نخواهند توانست به رغبت آزادی لجام بزنند. در درون انقلاب، حفظیاتی را که قادر به حل مسالهی زن نیستند برهم زدیم. در این معنا، از حیث هویت‌های هم‌مرد و هم‌زن که بایستی آزاد گردند، آزمون‌مان در تسویه‌کردن نیز دارای ویژگی‌های بسیار جداگانه‌ی می‌باشد. امتحان ما مبارزه با زن سنتی و مرد فرادست را به‌مثابه‌ی یک ناگزیری آزادی تنها بر زنان بار نکرد. به مردها نیز مسوولیت خودآموزی، خودسازی و آزادکردن خود علیه هم‌واپس‌گرایی زن و هم‌حاکمیت مرد را داد. و دیگر نسلی از مردان پدیدار شدند که ایستارشان در قبال آزادی و مبارزه‌ی زن به‌مثابه‌ی یکی از سنگ‌بناهای فلسفی یک زندگی آزاد و معنادار در نظر گرفته شده و به بازخواست درونی پرداختند. هم‌زمان، زنان همان‌طور که جدال با عادات بردگی زن موجود در شخصیت خویش را همچون یک رنج آزادی ارزیابی می‌نمایند، در مردان نیز در این باره، مرحله‌ی شناخت و انجام مبارزه‌ی درونی خویش، با رهنمود کشتن مرد در ذهنیت، عادات زندگی، رفتار و اسلوب‌شان آغاز گشت. این‌ها یکی از چندین تأثیرات بنیادینی است که آزمون‌مان به جامعه‌شناسی و به سنت مبارزه‌ی اجتماعی افزوده. نام شیوه‌ی مبارزه‌ی جنسی‌ای که با مردان تنها به‌عنوان یک ضد، جنگیدن و قطب‌شدگی را تجربه کرده و موجب آنها می‌گردد، در مبارزه‌ی ما ردگرایی محض است. این نیز اسمی است که به ادبیات افزوده‌ایم اما در همان حال، حاکی از تفاوت ذهنیتی ماست که در مبارزه‌ی جنسی جای انداخته‌ایم. رهنمود "هر‌طور که شده مبارزه‌ی جنسی را انجام دهیم" اگر چه در عمل همین‌طوری صورت می‌گیرد نیز گاهگاهی، رهنمود ایدئولوژیکی‌مان همیشه به چگونگی، سازوکار و روش‌های این مبارزه پرداخته است. یکی از اهداف این متمرکزشدن نیز تحقق تغییر و تحول و آزادشدن مرد است که به موازات آزادشدن زن بوده و می‌تواند به‌طور مداوم از آن پشتیبانی نماید. مبارزه‌ی بی‌امانی که در این حوزه انجام می‌گیرد نیز یکی از مقولاتی خواهد بود که ژنولوژی با رهنمود تاریخ بررسی نماید. ولی بازتاب نتایجی که آشکار ساخته، نشان می‌دهد که یک تأثیر



انقلابی را بر آزمون‌های مبارزه‌ی اجتماعی و فرهنگ سوسیالیستی نهاده است. یکی از موضوعاتی بنیادینی که ژنولوژی مورد پژوهش و کاوش قرار می‌دهد نیز هم فرجام‌های بدست‌آمده در مبارزه‌ی آزادی زنان کوردستان و هم نتایج به‌میان‌آمده‌ی حاصل از آزمون‌های مبارزاتی زنان در کشورهای مختلف، و تاثیرات آنها بر علوم اجتماعی و مبارزات اجتماعی خواهد بود.

ژنولوژی یک گام نو انقلابی است که سرعتی تازه را به آزمون‌مان که سعی نمودیم خطوط کلی مقاطعی را که تا به امروز بدان رسیده بیان نماییم می‌بخشد و موجب گشایش خواهد گشت. ژنولوژی هفت سال است که در جستار و برنامه‌ی کاری ما قرار دارد. پس از سه سال اولی که می‌توانیم بدان مرحله‌ی پژوهش و تشکیل اندوخته‌ی مشخص بگوییم، ژنولوژی که در چهار سال اخیر یک بنیان موثر را بنا ساخت، چرا همچون یک نیاز پدید آمد؟ در آزمونی که این‌همه تجربه نمودیم به کجا تقابل می‌نماید؟ با آزمون ده‌ها ساله‌مان چگونه به ژنولوژی معنا خواهیم بخشید؟ ژنولوژی به آزمون ده‌ها ساله‌مان چه مفهومی را خواهد افزود؟ بر این اساس، جنبش‌مان به بازساخت رهنمودی که خلاهای بزرگ موجود را برطرف نماید نیاز دارد. می‌توانیم این احتیاج را از انتقاد و یادآوری‌های رهبر عبدالله اوجالان نیز دریابیم: «زن در جامعه مدام آسیب می‌بیند. اگر می‌خواهند صحیح بنگرند، ناچارند بر زیان دیدن مداوم زن در جامعه و بایستگی هویدانمودن تحول تاریخی آن آگاه باشند. به فعالیت‌هایی که شالوده‌های آزادشدن زن را بر گفتگو می‌گشایند روی آورند. مبارزه‌کردن برای زنان و ژرف‌کردن اندیشه‌ی آزادی زن را مبنا قرار دهند. شیوه‌ی عصیانکارانه را ترک کرده و چاره‌ساز باشند. در موضوعات محیط زیست، اکولوژی، فمینیسم، اقتصاد و... خلأ وجود دارد، آنها را پر کنند.»

دلیل پدیدآوردن ژنولوژی نیز، درست با ادعای ایجاد حل برای این مشکلات پیوسته می‌باشد. ژنولوژی که در سال ۲۰۰۸ به‌مثابه‌ی رهنمودی رهبری سازمان یافت، از آزمونی که مبارزه‌ی سی ساله‌مان آفریده پالاییده می‌شود. به‌مثابه‌ی یک علم اجتماعی زن‌محور که تکیه‌گاه شکل‌یابی زن گردد، پی‌ریزی خواهد شد. با آزمون مبارزه‌ی خود به آگاهی دست می‌یابیم و آزمون، معلومات، عواطف و نیروی فکری امتحان‌های خیلی سخت را پدید می‌آوریم. ژنولوژی نیز ادعای پیشرفت بر روی این نیرو می‌باشد. معلوماتی که در مبارزه‌ی آزادی‌مان امتحان شده و حاصل عملکرد

آزمودن، آزمایش و امتحان به واسطه‌ی یک رهنمود مشخص ایدئولوژیک است، روش تحلیل کردن و درمیان گذاشتن فردی و جمعی، و رویاروگردانی دوباره با زندگی آن در عرصه‌ی جامعه‌شناختی، ایدئولوژیکی و روان‌شناختی از راه آگاهی تاریخی، حاکم گشت. ژنولوژی، نتایج، مقطعی که بدان رسیده‌ایم و یا به بن‌بست رسانده‌ایم، جوانبی را که در آن دچار تکرار، پیش‌روی و پس‌روی شده‌ایم، نمایان خواهد ساخت. در همان حال، در مورد اینکه راه و راهکارهای تازه‌ی همخوان با خودویژگی‌های زمان و مکان ممکن است چه باشند نیز راهگشا بودن را هدف خواهد نمود. «فعالیت‌های افزودن پتانسیل بزرگ آزادی و برابری که در جبهه‌ی زن اندوخته شده با ارزش‌های نوین اتیک و استاتیک بر تحولات دموکراتیک اجتماعی، بیانگر مفهوم بزرگی است. زیرا بن‌بستی در این بُعد وجود دارد. رهیافت و عملی شدن آن حایز اهمیت فراوانی است. هم جهت جامعه‌ی ملی و هم پیشاهنگی منطقه‌ی این بایسته می‌باشد.» این رهنمود رهبر عبدالله اوجالان، هم حوزه‌هایی را که ژنولوژی بایستی در آنها گام‌هایی جهش‌آسا بردارد و هم حوزه‌هایی که در آنها مشارکتی مبتکرانه داشته باشد روشن ساخته است.

علوم اجتماعی‌ای را که تا به امروز به یک علم زن‌نپندشیده و با خرد مرد شکل گرفته مورد انتقاد قرار داده و به افق ژنولوژی معطوف می‌گردیم. به‌مثابه‌ی متوجه بودن به شدت این انتقادمان، بایستی رویکردمان را به‌وجود آوریم. این تشخیص که «درک صحیح و نشان دادن مشارکت، فردی نبوده، بلکه مساله‌ی اجتماعی است» شاید هم برای ژنولوژی بایستی به ژرف‌ترین شکل آن را حس نموده و معنا ببخشیم. زیرا بیش از پنداره‌ی دریافتن ژنولوژی به‌مثابه‌ی علم زندگی اجتماعی و یا عدم درک آن، و گام برداشتن و یا برنداشتن مطابق با آن، یک مساله‌ی گسترده و وجهه‌دار اجتماعی است. علم زن، آن است که جسور، عادل و نوآور باشد. اگر گشایش و آلترناتیو بودن در ابتدای کار مفهومی هستند که بر علم زن بار می‌شوند، این الفبای تشخیص دادن صحیح این مهم است که چه چیز وضعیت موجود و در کجا به بن‌بست رسیده.

در زمان‌هایی که حتی برگ نمی‌توانست تکان بخورد، امروز هر جایی از کوردستان با دینامیسم‌های بسیار گوناگون و غنی به موج درآمده است. تلاطم در هر لحظه‌ی زندگی به رنگ زن و با روح زن همراه است. در جنگ، نهادهای اجتماعی،

آکادمی‌ها، حوزه‌ی فرهنگی و هنری، ادبیات، مطبوعات و رسانه و در بازآفرینی هر لحظه‌ی زندگی با رنج، آن "سرشت پرشور" زن بر سر کار است. در جغرافیایی که خدا متولدشدن به‌عنوان زن را لعنتی دیده و زن بودن را پست می‌شمارد، رهبر عبدالله اوجالان و جنبش آزادی زنان کوردستان، زنانی را که پرورش داده، زاده‌شدن به‌عنوان زن و زن بودن را همچون سعادت و شرف می‌بیند. ژنولوژی در مقطعی در برنامه‌ی کار ما قرار گرفت که رساندن این تغییر و تحولی که هر لحظه‌ی آن مملو از رنج، بدل، قهرمانی، مقاومت و روشنگری بود به یک ساختار سالم فکری و سیستم اجتماعی، از اهمیتی حیاتی برخوردار بود.

خلق‌ها، پیشاهنگان و رهبران آن در کوردستان و بسیاری از کشورهای دنیا نمونه‌های مقاومت بزرگی را به نمایش گذاشته و مبارزه‌ی پرهیبتی را انجام دادند. ولی چون از تمدن دولت‌گرا-قدرت‌گرا و ساختار ذهیتی آن گذار نکرده بودند، این رنج‌های بزرگ سزاوارانه به‌صورت سیستم درنیامده و نتوانست از دیدگاه پدرسالاری رهایی یابد. آنچه که پس از انقلاب به‌دست آمد، تنها تکرار، کپی و گاهی هم به‌شکل تقلید بدی از سیستم درآمد. به‌عنوان جنبش آزادی کوردستان جهت دچارنشدن به چنین عاقبتی، کاراکتر زن در انقلاب‌مان از آغاز تاکنون همیشه در حال تکوین بود. ولی در مقطعی که بدان رسیده، بایستی این کاراکتر را بر شالوده‌های محکم‌تری تکیه دهیم. بایستی رویکردی معقول‌تر و جاافتاده‌تر و با مبادی شکل‌گرفته، در قبال آگاهی علمی، فلسفه، متافیزیک، متولوژی، هر عرصه‌ی زندگی و هر پدیده‌ی آن بوجود آید. جهت همه‌ی ارزش‌های واقعی‌ای که از مراحل سخت تا به امروز آفریده‌ایم، در لیبرالیسم کاپیتالیسم غرق نشود، بایستی خودمان را از لحاظ ذهنی نیز با کاراکتر زن ادا نماییم. لازم است همه‌ی ویژگی‌های ذهن با کاراکتر زن را به‌دست آوریم. در هر لحظه‌ی زندگی یک واقعیت پاره‌پاره‌ی "در حرف، مادینه و در عمل، نرینه" در اشکال گوناگون وجود دارد. هر زمان که حرف و عمل، کاراکتر مادینه داشت، فعالیت نیز وجود دارد. ولی در مقطعی که بدان رسیده‌ایم، بایستی هر لحظه‌مان را این‌طور بسر ببریم. زیرا مدرنیته‌ی کاپیتالیسم با همه‌ی سازماندهی‌هایش در هر لحظه‌ی زندگی، در موقعیت حمله به خلق کورد و تمامی خلق‌های مقاومت‌گر است. گاهی یک آن، یک عمل و یا گام، می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد. اهمیت ژنولوژی نیز در چنین مقطعی هویدا می‌گردد. با انجام واشکافی

جامعه‌شناختی آزمون‌هایی که تا به امروز تجربه نموده‌ایم، دیدگاه زن را باز آفریده و هر لحظه‌ی زندگی را با این نگرش بسر خواهیم برد؛ بدون اینکه از پرتگاه تئوری-زندگی و علم-جامعه سقوط کنیم. ارتقا، گشایش و ژرف‌یابی در سطح آگاهی‌مان هر چقدر که هست، با افزودن آن به هر لحظه‌مان خواهیم زیست. همچنانکه رهبر عبدالله اوجالان می‌گوید: «... فاصله‌ی میان جامعه‌شناسی با ایدئولوژی کوتاه شده است. فرق میان سوسیالیسم علمی با جامعه‌شناسی نیز کم شده است. ردوبدل فکری میان افکار ایدئولوژیک، جامعه‌شناختی و سوسیالیسم علمی به کلیت دست یافته و رفته‌رفته به سوی یک علم اجتماعی منسجم تغییر می‌یابد. PKK در راس احزابی می‌آید که در این باره دارای ادعاست. نیروی اصلی یک حزب سوسیالیستی با سازگاری‌اش با علم اجتماعی اندازه‌گیری می‌شود. همچنین نیروی تعیین‌کننده‌اش از ارتباطش با علم اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. بخش عملی بودن در قدرت درک ایدئولوژیک و جامعه‌شناختی‌اش هر اندازه که رشد یابد، در نقش پیشاهنگی‌اش نیز به همان میزان پیشرفت به وجود می‌آید.»

جهت اینکه جنبش زن، نقش پیشاهنگی‌اش در تغییر و تحول اجتماعی را به‌طور موفقیت‌آمیزی ایفا نموده و این مرحله‌ی مبارزه را در درون دموکراسی و تنوعات با برساخت یک جامعه‌ی برابر و آزاد به اوج برساند، ما این "سهام علمی بودن" را با ژنولوژی پدید خواهیم آورد.



## راهنمای عملکرد ژنولوژی

«آزادی، برابری و دموکراسی زن که نه تنها مدرنیته‌ی رسمی بلکه تمامی ادوار هیرارشی و تمدن در تمامی بافت‌های اجتماعی از لحاظ ذهنی و جسمی وی را به اسارت درآورده و به شکل ژرف‌ترین بردگی به کار واداشته‌اند، مستلزم فعالیت‌های تئوریک، مبارزات ایدئولوژیک و فعالیت‌های برنامه‌مند. سازمانی بسیار وسیع و مهم‌تر از همه اقداماتی نیرومند می‌باشد. بدون این‌ها فمینیسم و فعالیت‌های حوزه‌ی زن، فراتر از فعالیت‌های لیبرال زنان که در راستای تسهیل کار نظام صورت می‌گیرند، معنای دیگری نخواهند داشت.»<sup>(۹۸)</sup>

تعیین دموگرافی و سیاست اقتصادی، اتیک-استاتیک، اکولوژی به‌عنوان حوزه‌های ژنولوژی، درست به‌همین دلیل می‌باشد. یعنی جهت آزادی و برابری زن و دموکراسی.

زمانی که رهبر عبدالله اوجالان در سال ۱۹۹۳ فعالیت‌های تکوین ارتش زن را به‌عنوان یک سازماندهی زن انجام می‌داد، گفته بود: «در جایی که برابری هست، ارتش‌ها جایی ندارند.» امروز هنوز در سیاره‌ی زندگی می‌کنیم که ارتش‌های اکثراً مرد به تارومار می‌پردازند. علاوه بر این، این ارتش‌ها تنها در عرصه‌ی نظامی نیستند. علم اقتصادی از طرف یک ارتش مردان تحت اشغال است. تصمیم‌های اقتصادی را می‌گیرند که حیات‌مان را مثل پول مخدوش تباه می‌سازند. کارخانجات، تاسیسات هسته‌یی و کارگاه‌های ارتش مردها به اکولوژی‌مان تف انداخته و تمامی آلودگی‌های‌شان را در آن قی می‌کنند. یک ارتش مردان که خشن بودن را معرفت می‌داند، جهت تعیین‌کردن مفهوم و زیبایی‌شناختی اخلاق‌مان جان می‌کند. همچنین به تولید مد پرداخته، فرآورده‌های آرایشی دارد و حتی اشکال حرف‌زدن، خندیدن و رفتار را تولید می‌کند. یک ارتش مردان برای کل دنیا و هر کشوری، به‌نام سیاست، تصمیم‌های کشتار، جنگ و ویرانی می‌گیرد. یک ارتش مردان، تلاش

می‌کند مشخص سازد چه زمان و چند بچه متولد شوند. اگر نتواند این را مشخص کند از زبان زن می‌گوید: «هم بچه درست می‌کنم، هم پیشه!»

اگر در هر آن زندگی مان و در هر حوزه‌ی آن، یک ارتش مردان نفوذ کرده باشد، آزادی، برابری و دموکراسی زن چگونه پدیدار خواهد گشت؟ ژنولوژی جهت اینکه بتواند پاسخی حیاتی به این مشکل بدهد، در وهله‌ی نخست در پنج عرصه به سازماندهی خواهد پرداخت: اقتصاد، اکولوژی، اتیک—استاتیک، دموگرافی و سیاست. البته می‌توانیم به این‌ها حوزه‌های آموزش، پزشکی، تاریخ، فلسفه و خداشناسی را نیز بیفزاییم. علم زنانه‌یی که با این فعالیت‌ها که عرصه‌های بنیادین زندگی هستند رابطه برقرار نکند، قادر به سازماندهی زن نخواهد بود. پیشرفت علم زن، بایستی به معنای حل مشکلات باشد. اگر بتواند مشکلات اساسی زندگی اجتماعی را حل نماید، علم زن در مسیر صحیحی پیش می‌رود. به همین سبب، ژنولوژی بایستی برای حوزه‌هایی که شامل می‌شود، بتواند رهنمودهای ایدئولوژیک، سازمانی و عملی تولید کند که کاراکنر دموکراتیک زندگی اجتماعی را رشد دهد. همچنین ارتش مردانی را که زندگی را به تصرف درآورده‌اند، وادار به عقب‌نشینی نماید.

عرصه‌هایی که همچون حوزه‌های ژنولوژی بیان نمودیم، همگی عرصه‌هایی حیاتی هستند. دیگر تمامی بازی‌های قدرت در دنیا و سرنوشت جوامع، از روی این حوزه‌ها تعیین خواهند گشت. ژنولوژی نیز به عنوان علم زن و زندگی، این عرصه‌ها را با چشم‌انداز زن بررسی نموده و مشارکت سرشت زن و جنبش آزادی به مرحله‌ی مدرنیته‌ی دموکراتیک را فراهم خواهد آورد. یک علم زن که بتواند آلترناتیو گردد، هر قشری را که طرفدار دموکراتیک‌شدن و آزادشدن جامعه است و بتواند این مشارکت‌ها را به اراده و عملکرد دموکراتیک متحول نماید، در لحظات و عرصه‌هایی که نیازهای زندگی اجتماعی را ملزوم می‌گرداند بتواند نو نماید، می‌تواند فشار و استثمار بر جامعه را کاهش داده و متوقف نماید. بدون بریدن از علم‌گرایی، می‌تواند علم را به عنوان خرد، وجدان و عمل مشترک جامعه رشد داد.

یک دلیل جای‌گرفتن عرصه‌هایی که اشاره نمودیم در گستره‌ی ژنولوژی نیز، ازهم‌گسیختگی‌ای است که علم‌گرایی در نظم میان علوم ایجاد کرده است. ژنولوژی به واسطه‌ی علم، پیوند میان زندگی و جامعه را آشکار می‌سازد. علم در شکل

نخست، اجتماعی است؛ آفریده‌ی زن بوده و جنسیت‌گرا نیست؛ هرگز بی‌روح نیست. مملو از یافته‌های و آفریده‌هایی است که به نفع زندگی اجتماعی می‌باشد. در میان علم با جامعه، دارای کوه‌های یخی‌ای نیست که همانند امروز از انتزاعیات ایجاد شده باشد. ژنولوژی با هدف قراردادن این وصال علم با جوهر آغازینش، علم را در درون رابطه و تاثیرپذیری با زندگی و جامعه مورد بررسی قرار خواهد داد.

مثلا متوجه این است که علم اقتصادی که حسابی برای اکولوژی نکرده و از آن گسسته است، در برون از زندگی قرار دارد. به همین سبب نیز تمامی پروژه‌های اقتصادی را همراه با تاثیرات آن بر اکولوژی مورد گفتگو قرار خواهد داد. همچنین یک علم دموگرافی که گسسته از اقتصاد و اکولوژی باشد، در تضاد با زندگی است. به نام تولید، مصرف‌گرایی صورت می‌گیرد. با گسستن این‌ها از یکدیگر، علم‌گرایی بررسی می‌شود. ولی ژنولوژی رابطه‌ی حیاتی میان همگی و تاثیرات اجتماعی آن را پالوده، ارزیابی نموده و این علوم را در زمینه‌هایی که مشترک شوند به هم می‌رساند. ژنولوژی با جای‌انداختن مداوم رابطه همه‌ی عرصه‌های نامبرده با یکدیگر بر ذهنیت‌ها پیش می‌رود.

ژنولوژی به نوعی، بستر مفهوم علم نوینی است برای تمامیت و اشتراکیابی میان علوم. در حالی این مشترک‌شدن و یا فعالیت در عرصه‌های خودویژه صورت می‌گیرند، بهایی که همگی را در جایی نگه می‌دارد، اتیک-استاتیک است. بدون وجود اتیک-استاتیک، ژنولوژی دست به هیچ‌گونه پروژه‌ی مبارزاتی و اجتماعی نمی‌زند. اصلی‌ترین تفاوتی که ژنولوژی را از علم‌گرایی و مفهوم علم اجتماعی حاکم مجزا می‌سازد، همین است. اگر این تفاوت مهم، در هر عرصه‌ی زندگی عملی گردد، کوردستان و خاورمیانه می‌تواند جای دیگرگونه‌یی شود؛ زندگی اجتماعی می‌توانست در حال و هوای جشن و عید، سازماندهی شده و برقرار گردد.

مفهوم حاکم مرد به هر عرصه‌یی که برخورد، زندگی رنگ باخت. آنگاه ما نیز همراه با ژنولوژی، اندیشه‌ی زن را برای هر عرصه‌ی زندگی پالوده، و با سازماندهی آن، زندگی را در این جغرافیا رشد خواهیم داد.

در زمان بررسی و پژوهش عرصه‌های ژنولوژی، تشخیصی که بایستی مد نظر قرار داد این است: «رابطه‌ی در زندگی مشترک، از ویژگی‌هایی برخوردار است که بر کیهان بودن و بر شالوده‌ی تمامی روابط اجتماعی تاثیرگذار می‌باشد. هیچ عرصه‌یی از



زندگی به اندازه‌ی عرصه‌ی زندگی مشترک، دارای خصلت بنیادین و تعیین‌کننده نیست. شهردن اقتصاد و دولت همچون رابطه‌ی بنیادین، یک اوهام جامعه‌شناسی مدرنیته است. در نتیجه، اقتصاد نیز، دولت نیز، در موقعیت ابزار زندگی مشترک هستند. زندگی‌های مشترک نمی‌توانند در خدمت اقتصاد، دولت و دین باشند. بالعکس، دولت، دین و اقتصاد باید در خدمت زندگی مشترک باشند. «این اظهار در گستره‌ی نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد رهبر عبدالله اوجالان، در هنگام کندوکاو همه‌ی عرصه‌های حیاتی، به ژنولوژی، اقتصاد، دموگرافی، سیاست و اکولوژی جهت خواهد داد. این تشخیص بایستی همیشه در حافظه نگه داشته شود. چونکه گره کور اصلی وارونگی علوم اجتماعی موجود است.

جهت اینکه بتوان زبان دیدگی مداوم زن در جامعه و تحول تاریخی آن را نمایان ساخت، بایستی در چارچوب عرصه‌های ژنولوژی، تحولات تاریخی و اوضاع روزآمد آن به درستی مورد کاوش قرار گیرد. در افت و زیان دیدگی زن، محوکردن زن از این عرصه‌ها تا چه اندازه نقش دارد؟ زمانی که با پژوهش‌ها و فعالیت‌های ایدئولوژیک و علمی این مقوله روشن گشت، ژنولوژی به هدف دیگرش روی می‌آورد. یعنی در تحقیق‌یابی آزادشدن زن، تاثیرات سازماندهی این عرصه‌ها با دست، اتیک و استاتیک زن چگونه خواهد شد؟ پاسخ این مشکل در همان حال، عمل‌هایی هستند که بایستی جهت آزاد نمودن زن انجام داد. هر یک از نظام‌های علوم اجتماعی که در گستره‌ی ژنولوژی قرار می‌گیرند، در همان حال، یک به یک عرصه‌های بزرگ عمل هستند. هنگامی که این عرصه‌ها با رهنمود آزادی زن گسترش یافتند، مبارزه‌ی دموکراسی و برابری نیز ژرفا خواهد یافت. مهم‌ترین آن نیز سازماندهی‌های دموکراتیک جامعه به شیوه‌ی کمون‌ها و سیستم کنفدرال-دموکراتیک موفق خواهند شد. به همین دلیل، تنها عصیان کردن علیه دنیای حاکم مرد کفایت نمی‌کند. شکایت کردن هم که لایق آزادی نیست. بنابراین، آنچه بر عهده‌ی ما می‌افتد این است که از راه ژنولوژی چاره‌یاب بوده و خلأهای فراوان عرصه‌های زندگی را پر نماییم.

عرصه‌های ژنولوژی نیز عرصه‌ی علوم اجتماعی‌اند که این خلأها و در همان حال، باژگونگی‌ها و کژروی‌ها را در سطحی بالاتر تجربه کرده‌اند؛ امور زندگی اجتماعی هستند؛ فعالیت‌هایی بنیادینی هستند که در ماهیت خود جامعه را جامعه

می‌سازند. عرصه‌های هستی سرشت اجتماعی‌اند. به همین سبب، ژنولوژی که مدعی ایجاد علم زندگی اجتماعی است، فعالیت‌هایش را در این عرصه‌ها متمرکز خواهد نمود. ارزیابی رهبر عبدالله اوجالان در این باره، عرصه‌های پژوهشی ژنولوژی را بسیار وسیع‌تر بیان می‌نماید: «ژنولوژی، بسیار فراتر از ابژه‌ی جنسی بودن زن، فرصت‌های روشنگری و آزاد نمودن جامعه را هم به مثابه‌ی ماهیت و هم به عنوان دُردبودن<sup>۱</sup> زن، مورد تحقیق قرار می‌دهد. البته همان پژوهش را نه تنها در عرصه‌های علم پوزیتیوی که با پارادایم مرد پدید آمده، بلکه در حوزه‌ی دینی، هنری و فلسفی‌ای که با همان پارادایم ترسیم شده نیز انجام می‌دهد.» مساله‌ی مهم، این است که درک شود زن چگونه توانسته هم در هر عرصه‌ی هم به حالت ته‌مانده‌ی جامعه درآید و هم به مثابه‌ی جوهر جامعه بماند. مقوله‌ی مهم، لمس کردن وضعیت مان است که به حالت ته‌نشست درآورده شده، همراه با وضعیتی که همچون ماهیت جامعه مانده‌ایم. به‌رغم لعنت، تحقیر، سیاه‌نمایی و کوچک‌انگاری که هزاران سال بر ما بارانده شد، در هر لحظه و هر عرصه‌ی زندگی، مبارزه‌ی هستی‌یابی را انجام خواهیم داد؛ با آگاهی بر اینکه این در همان حال، هستی‌یابی اجتماعی بودن مان است.

## اتیک - استاتیک

فیلسوف، شهاب‌الدین سهروردی که عشق حقیقت را با زندگی‌اش ادا می‌کند، هنگامی می‌گوید: «نشان دادن زیبایی به کسی که اهل آن نیست، بیداد است» فلسفه‌اش را که زیبایی را به‌عنوان نیرویی می‌بیند که تنها می‌توان با علم و آگاهی‌یابی ارتقا بخشیده و درک نمود، بر زبان آورده است. سهروردی که در جوهر، رابطه‌ی زیبایی با علم و آگاهی را شرح می‌دهد، در حالی که بیان می‌دارد که بایستی زیبایی آفریده‌شده با آگاهی‌یابی را با چه کسی و چگونه قسمت نمود، هم‌زمان به اتیک اشاره نموده است. لذا رابطه‌ی اتیک - استاتیک را بسیار زیبا خلاصه می‌کند. این سخن فرزانه‌وار که نزدیک به هزار سال پیش از امروز گفته شده، برای ما شرح داده هر کسی نمی‌تواند زیبایی به خرج دهد و کار هر کسی نیست. انسان‌ها برای

---

<sup>۱</sup> درد (dord) (به انگلیسی: Dregs) باقی‌مانده، چیز پست و بی‌ارزش

اینکه بتوانند زیبایی را والایی ببخشند، بایستی آگاهی یابند. انسانی که آگاهی یافته و به مبدا "خود را بشناس" رسیده، انسانی است که دگماها و حکم پیش داوری‌های موجود در ذهنیتش را فرو ریخته و زیبا گشته است. آنکه آزاد می‌باشد در حقیقت زیباست.

رهبر عبدالله اوجالان نیز در تحلیلاتی شخصیتی‌ای که در طول تاریخ مبارزه‌مان انجام داده، واژه‌های استاتیک، زیبایی و زشتی، و زیبا و زشت را مداوم به کار آورده است. زیبایی‌شناسی را همیشه با سطح آزادی زندگی و روابط مد نظر قرار داد. حتی در لحظاتی که زیر بی‌رحمانه‌ترین هجوم‌های دشمن بودیم، این فلسفه را به خلق کورد و ملت‌هایش درونی گردانید: «بزرگ‌ترین فضیلت این است که بتوان در حال جنگیدن، در زیبا ماندن موفق گشت.» نابلویی که جنگ چهل ساله با ترکیه آشکار نمود، روشن است که در مقایسه با کشورهای که جنگ‌های مشابهی در آنها روی دادند، تراژدی، مرگ و ویرانی کمتری را در خود گرفته است. این حتی برای شدیدترین مناطق جنگی که رهبر عبدالله اوجالان رهبری آن را می‌کرد، می‌توان بدون دادن امتیاز از مبادی اتیک- استاتیک، به گفته‌ی خودش، "در حال جنگیدن، کسب موفقیت در زیبا ماندن" ممکن است.

رهبر عبدالله اوجالان از آغاز مبارزه تا به امروز، جنگ، سیاست و سازماندهی را که هدف همگی آفریدن فرد و جامعه‌ی آزاد است، بر مبادی مهم اتیک- استاتیک متکی ساخت. هم‌زمان، آن را همچون بایستگی سوسیالیست بودن در نظر گرفت. «زیبایی یک هنر است. شرط است که یک سوسیالیست این جنبه را نیز شکوفایی بخشد. در غیر این صورت، به سوی شیوه‌ی طبقات حاکم و استعمارگر می‌غلطد. اگر فردی قادر به تحقق این نباشد، به شخصیتی سوسیالیستی دست نیابد، و بدتر از آن، اگر زنی را که به اطاعت کردن عادت داده شده بپذیرد، این او را تهدید می‌کند.» در این گفتار عبدالله اوجالان، امکان عملی کردن هنر زیبایی و نقش آن در ایستادگی در برابر سیستم و شبیه‌نشدن بدان بیان می‌شود. تنها شمار اندکی از قیام‌های بسیاری که به درازای تاریخ اجتماعی روی دادند - به‌رغم تمامی هیبت‌شان - توانسته‌اند بدون پوسانیدن این هیبت، به روزگار امروزمان برسند. زیرا اکثرشان از مبدا اتیک- استاتیک تنزل کرده و شبیه دشمنی شده‌اند که در مقابلش جنگیده‌اند. آنکه سرشت، جوهر و تفاوت‌مندی‌اش را از دست بدهد زشت است. این قیام‌های

تاریخ انسانیت نیز با شبیه‌گشتگی، همه‌ی شکوه‌شان را از دست دادند. رهبر عبدالله اوجالان در شخص خود، ملت‌هایش و خلق کورد، این باورداشت را که بایستی جهت غلبه کردن بر زشتی زندگی، جنگ زیبایی را انجام داد، با درس گرفتن از این آزمون‌های تاریخی آفریده است. در هنگام آغاز مبارزه، تمامی ویژگی‌های زشت خلق کورد را با تحلیلات جامعه‌شناختی بررسی نموده و اظهار داشته است که این فرجام گسلانیدن این خلق از جریان طبیعی و اتمسفر فرهنگی‌اش می‌باشد. این فلسفه را پدید آورد که از بین بردن این همه خصلت زشت تنها با نبرد آزادی میسر خواهد بود. «آزاد شدن، زیبا شدن است، زیبایی تنها در درون مبارزه‌ی بی‌امان علیه زشتی به دست می‌آید.» این فرمول در همان حال، رمز مبارزه‌ی چهل‌ساله‌مان است. و در کانون این رمز، مبارزه‌ی آزادی زن که علیه زشتی بردگی زن آغاز گشته وجود دارد. زیرا در تاریخ خاورمیانه، هم زیبایی و هم زشتی به مرکزیت زن پدید آمده است.

جامعه‌ی مردی که در برابر زنان برخوردی این قدر بی‌اهمیت، محروم از زیبایی‌شناسی و بی‌ارزش‌نشان داده و زن را همچون دردی می‌داند که بایستی از خانه و حتی از سر خود دور انداخت، آشکار است که اصلاح نگشته، عاری از صلح بوده و زشت خواهد زیست. چنین جوامع مردی قادر به آفریدن قداست زندگی، والایی مام میهن، فضیلت واقعی و یک برخورد زنده‌ی معنادار با طبیعت نیستند.<sup>(۹۹)</sup> در حقیقت نمی‌توانند به وجود آورند هم. سرشت زندگی بر روی یکسانی و یکپارچگی دیالکتیک زن-مرد برپا شده است. این زندگی گسسته از دیالکتیک، زشت می‌باشد. و در خاورمیانه هزاران سال است که زن از زندگی پاک شده. در هر جایی از دنیای مان که هژمونی کاپیتالیستی در آن حاکم گشته، زن به وضعیت "ته‌مانده‌ی زندگی"<sup>(۱۰۰)</sup> درآورده شده است. مردانگی‌ای که زندگی با این ته‌مانده‌ی زندگی را پذیرفته نیز زشتی را به قهرترین نقطه‌ی آن رسانیده است. به همین علت، بامعناترین جنگ، دیدن این زشتی، حس کردن آن، شناخت آن و مبارزه کردن در برابرش می‌باشد. این نیز موضوع علم زیبایی‌شناسی یعنی زیبایی است. زیبایی، بهایی نیست که با آرایش، عمل زیبایی‌شناختی، پوشش، ظاهر و آراستن کسب شود. بلکه با ادا شدن بزرگ‌ترین بدل‌ها به دست می‌آید. یکی از اصلی‌ترین ادعاهای ژنولوژی که به‌مثابه‌ی علم زندگی تشکیل شده، آفریدن زن و زندگی زیبا از راه پدیدآوردن آگاهی و

اندوخته‌ی زیبایی، شناختن زشتی و نبرد با آن است؛ نیرومندکردن اصطلاحات تئوریک، ایدئولوژیک و علمی‌ای است که مبارزه‌ی این کار را انجام می‌دهد. به‌همین علت، همراه با اتیک و استاتیک، یکی از عرصه‌های ژنولوژی است. زیرا اگر ژنولوژی سطح زشتی‌شدگی زندگی را بگذرانند، ژنولوژی تحقق خواهد یافت.

ژنولوژی با بارنهادن علم زیبایی‌شناسی بر تغییر و تحول ذهنیتی، می‌تواند به واقعیت پیوندد. آگاه‌بودن بر اینکه بردگی از یک وضعیت ذهنی و تسلیمیت ایدئولوژیک نشأت می‌گیرد، نخستین گامی خواهد بود که برای آزادی برداشته خواهد شد. اگر قادر به واشکافی قوی عواطف و غرایز زشت‌گشته در عموم جامعه، به‌خصوص در زنانی که بردگی زن نهادینه گشته و در مردهایی که حاکمیت مرد درونی گشته و زن را همچون ملک می‌بیند شویم، می‌توانیم هم سطح آزادی و هم سطح زیبایی‌شناختی زندگی را رشد دهیم. رهبر عبدالله اوجالان می‌گوید: «چون اساطیر، دین، فلسفه، علم و هنر برای زندگی بوده و نقش سرآمدش، متحقق‌ساختن شریک‌شدن آزاد و برساخت آن می‌باشد، بایستی با اهمیت مورد فهم قرار گرفته، اخلاقی و زیبایی‌شناختی گردد. در این معنا، ژنولوژی پدیدآوردن نظریه‌ی "زندگی مشترک آزاد، یکمین عرصه‌ی است که بایستی به‌طور علمی ایجاد گردد" را هم‌زمان نظریه‌ی پدیدآوردن زیبایی‌شناسی برمی‌شمرد. همچنین ژنولوژی، با برآوردن بانگ برای روح ظریف مانی که می‌گوید «خاک را نیازارید» با گذار از جهالت که ویرانی اکولوژی را به‌همراه دارد و واقف‌بودن بر اینکه «عرصه‌ی دموکراتیک واقعی جامعه‌ی اقتصادی، اخلاقی و سیاسی است. بنیادی‌ترین کردار دموکراتیک جامعه می‌باشد.»<sup>(۱۰۱)</sup> و آگاه‌بودن بر اینکه جامعه‌ی بی‌که از مفهوم فلسفی تکرر گسسته باشد، نمی‌تواند نصیبی از زیبایی ببرد، حرکت می‌نماید. در این معنا، اتیک، اکولوژی، اقتصاد و دموگرافی را همراه با زیبایی‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهد.

بسیاری جریان فلسفی به تعریف تئوری زیبایی‌شناسی یعنی زیبایی پرداخته‌اند. اما در همه‌ی تعاریف فلسفی، استاتیک همیشه همراه با اتیک، مرتبط با هم و به‌عنوان دوگانه‌ی ناگسستنی از هم مورد بررسی قرار گرفته است. این در واقع، نشان می‌دهد که به‌رغم تمامی اپراسیون‌های کاپیتالایسم جهت تهی‌مایه‌کردن و گمراه‌سازی اندیشه‌ی انسان، رابطه‌ی نیک-صحیح-زیبایی که در حافظه‌ی ژرف انسانیت جایگاهی را به‌دست آورده، محو نشده است. مبارزه‌ی آزادی کوردستان نیز

با بنانهادن قوی بندهای نیک- صحیح- زیبایی در مبارزه‌یی که انجام داد، نشان داده که یک عضو از این مقاومت معنادار انسانیت است. پدیده‌یی برای اینکه بتواند نیک و صحیح باشد، باید که زیبا باشد. بایستی زیبا و نیک باشد که صحیح باشد. ایزدبانوی مادر چون نیک- صحیح- زیبایی را در خویش پروراند، ده هزاران سال جامعه‌ی اخلاقی- سیاسی را در پیرامون زن سازماندهی کرد، سیر نمود، بنا نهاد، زنده نگه داشت و به این روزها رساند. همراه با آزمون اجتماعی کردن انسانیت، آن را زیبا و اخلاقی نمود. اگر این چنین نمی‌بود، انسانیت در برابر نیروی طبیعت یا نیست می‌گشت و یا در مرز پریمات وامی‌ماند.

هنگامی که با مفهوم زیبایی‌ای که در روزگار امروزمان به جوامع القا گشته نگریم می‌شود، ایزدبانوانی که تا به امروز با هیکل‌شان باقی مانده‌اند، ممکن است به مثابه‌ی زنان زشتی که دارای بدن چاق و نامتناسب هستند، ارزیابی شوند. اما آن زنان چاق که هیکل‌ها را درست کرده‌اند، امور مفید برای جامعه و در راستای رشد و تداوم آن را یافته، سازماندهی نموده و به زیرساختی بسیار قوی و نهادی فکری رسانیده‌اند. آنها فرم اجتماعی زندگی را بنا نهاده‌اند. اتیک هستند، از این رو استاتیک‌اند. آن زنان، یک سمبل بزرگ زیبایی زن هستند. پس از فروپاشی باورداشت ایزدبانوی مادر نیز صدها سال با خرد حسی و عاطفی، همیشه بر این جنبه‌ی آنها واقف بوده و به‌رغم حملات بسیار بزرگ، مقاومت در باورداشت ایزدبانوی مادر را انتخاب کرده‌اند. اگر زن این نقش را که در مرحله‌ی بسیار طولانی تاریخ اجتماعی ایفا نمود، روزآمد نماید، آزادی اجتماعی و دموکراتیک شدن برقرار خواهد گشت. درست نیز به‌خاطر این نقش استراتژیک، اتیک یکی از عرصه‌های اصلی علم زن است، البته در درون یک رابطه‌ی تنگاتنگ با زیبایی‌شناسی.

آزمون‌های تاریخی زنان در مبارزات رهایی سرشت اجتماعی که هرگونه درهم‌شکستگی بر سرش آمده و انرژی جاری و آفریننده‌ی آن که به‌مثابه‌ی اندریافت، هوش عاطفی و احساس فرم‌بندی‌های موجود در حافظه‌ی اجتماعی در زندگی جریان یافته، می‌تواند موجب گشودن افق‌های نوینی گردد. طبق گفتاره‌ی رهبر عبدالله اوجالان، جهت پدیدآوردن سطحی از مسوولیت بنا به واقعیت، رشد اتیک زنان گریزناپذیر است: «رفتاری واقع‌بینانه‌تر و مسوولیت‌پذیرانه‌تر در ارزیابی، تعیین کردن و تصمیم‌گیری در مورد وجوه خوب و بد آموزش انسان، اهمیت زندگی و

صلح، ناگواری و دهشت جنگ، و معیارهای برحق بودن و عدالت، از حیث جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی، اقتضای سرشت زن است.»

در هنگام ایجاد اتیک، بایستی برخی مبادی اساسی همخوان با مبادی زیبایی‌شناختی را پدید آورد. سهروردی با مثالی شرح می‌دهد، مریدی که با علم آشنا گشته، دارای توانایی تصمیم‌گیری درباره‌ی ازدواج و بکارت خواهد بود: «یک مرید در پاسخ به پرسش چرا ازدواج نکردی، گفته یک زن برای یک مرد است. من به راستی نتوانستم مرد شوم. چگونه ازدواج کنم؟» با توجه به این نمونه‌ی جالب، می‌توانیم اتیک را به‌عنوان یکی از باشوکت‌ترین توانایی‌های انسان، آگاهی، نیرو و زیبایی‌شناسی به‌کارگیری توانایی انجام انتخاب و ترجیح تعریف نماییم. بزرگی مرید در این مثال، در حدی است که مستقل از فشار اجتماعی و عادات و نیازهای زندگی، تصمیم خود را مبنی بر ازدواج و یا مجردماندن می‌گیرد، و دلیل نهفته در این ترجیح، پایبندی به نیروی زندگی با زن، تمام‌کنندگی و توانایی خویشتن‌بودن بوده و نشان‌دادن جسارت اعلام این است که هنوز این نیرو را نتوانسته ایجاد نماید. بنابراین، اتیک به اندازه‌ی انجام صحیح کاری، با هنر توانایی شرح زیبای آن نیز مرتبط است. این مبدا یکی از مبادی اساسی اتیک ژنولوژی خواهد بود.

مبدا مهم دیگر در علم اتیک، پی‌بردن به این واقعیت است که: «معرفت عاری از وجدان، روح را می‌کشد.» هر معرفتی در جامعه‌ی طبیعی، دارای منشا، کارکرد و هدف می‌باشد و به‌طور اجتماعی جریان می‌یافت. این یک واقعیت بود که دانایی به اندازه‌ی استاتیک‌بودن زندگی، جنبه‌ی اتیک را می‌آفرید. خرد، هوش و مغز انسان، امروزه زیر هجوم لحظه‌به‌لحظه‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی شکل می‌گیرد. این تهاجمات که از راه آموزش، مدارس، اینترنت و والدینی که در سیستم کاپیتالیستی شکل گرفته‌اند، انجام می‌گیرند، دانایی بی‌وجدان تحمیل کرده و روح از پای درمی‌آورد. نسل‌های بی‌روح و بی‌وجدان گشته‌یی رشد می‌یابند که نمی‌دانند چه معرفتی را و برای چه کسب کرده‌اند. این، اصلی‌ترین علت فروپاشی اخلاقی زندگی جامعه بوده که عملکرد و جرم سیصد ساله‌ی سیستم کاپیتالیستی است. افشاسازی و جلوگیری از این جرم و کشتار مغزهای جوانان، کار عرصه‌ی اتیک می‌باشد. و بزرگ‌ترین وظیفه‌ی اخلاقی است. ژنولوژی، در حین مبارزه‌کردن با این جرم، فرهنگ مقاومت‌گر خلق را جهت پایبندماندن به خرد جامعه‌ی طبیعی، مبنا قرار می‌دهد. در

این معنا جهت توصیف "زبانی که بیانگر حقیقت است" سخن عامیانه‌ی ماهیگیران سواحل کلمبیا که می‌گویند "سنتی‌پنسانت" یعنی احساس نمودن در حین اندیشیدن، بسیار بااهمیت است. یک اخلاق دعای سرخ‌پوستان مبنی بر اینکه "ای روح کبیر! مرا از قضاوت در مورد هر آنکه دو هفته با کفش‌هایش نگشته باشم، باز دار" بسیار مهم است. اساطیر، اسناد تصوفی، سنت شفاهی و شخصیات کبیر خاورمیانه نیز منابع مردمی مهمی‌اند که مفهوم اتیک‌مان، می‌تواند از آن بهره بگیرد. ژنولوژی که "معرفت مبنی بر جامعه‌ی فارغ از اتیک هستی نخواهد یافت" را مبنا قرار می‌دهد، طلاق ابدی از زندگی و عادات فکری نظام کاپیتالیستی را که در تلاش برای برهم‌زدن این واقعیت‌اند، به‌مثابه‌ی یک مبدا بنیادین زندگی آزاد انجام خواهد داد.

جهت مشارکت مسوولیت‌پذیر و داوطلبانه در ساختن یک سیستم اجتماعی آزاد-دموکراتیک و در درون تفاوت‌مندی‌ها، تلاش برای حفظ جامعه‌مان از بی‌رومی عصری که در آن بسر می‌بریم، آفریدن زن و مرد آزاد به‌مثابه‌ی اخلاق انتقام‌گیری از کاپیتالیسم که روابط زن و مرد در فضای بهشتی را به دوگانه‌ی قاتل-قربانی تبدیل ساخته و مبارزه در راستای پیشگیری از برهم‌زدن اکولوژی، دربایست جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است. با احساس نمودن برای مبارزه، تولید اندیشیدن، درک متقابل، دانایی و تئوری باوجدان، و ایدئولوژی نیز کار نظریه‌ی اخلاقی نوین اتیکی است که با نگرش ژنولوژیک به‌وجود خواهد آمد.

رهبر عبدالله اوجالان که می‌گوید: «وضعیت کنونی زن نه با اتیک می‌گنجد و نه با استاتیک»، توجه‌مان را به این موضوع جلب می‌کند که نخستین مبدا پدیدآوردن اتیک و استاتیک، تغییر واقعیت زن کنونی در شخصیت خود آنها و گذار از آن، و آفریدن هویت زن آزاد است. بدون تحقق این کار، هر نظریه و علم اتیک و استاتیکی که ارایه دهیم، در زیبا‌ساختن زندگی بی‌فرجام خواهد ماند. راز اصطلاح و نظریاتی که دوران ایزدبانوی مادر آفریده، در زندگی آزاد و طبیعی هویت زن می‌باشد. جهت کسب دوباره‌ی این راز، ژنولوژی اتیک و استاتیک را شکوفا خواهد ساخت.

یکی دلیل دیگر اسرارآمیز بودن دوران ایزدبانوی مادر، زبان شعروارش بود؛ یعنی ادبیات بود. شعر و داستان ادبیات و گونه‌ی افسانه نیز از یکمین محصولات این عصر بود. این تصادفی نیست. زن و واقعیت جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی بناشده



در پیرامونش که آزاد و طبیعی زیسته و عاری از دروغ و حيله بوده، با نیروی دنیای عاطفی او مرتبط است. نیروی جریان یافته در عاطفه و احساس او، توان سخن و شرح وی را تعیین می‌نماید. سخنش، حقیقت آنچه را که روی داده آشکار می‌سازد. از این رو نیز سخن گرانبهاست. نیروی به وجود آمده از حقیقت سخن، آفریننده، مرمت‌یاب و احساس برانگیز است. چرخه‌ی طبیعی زندگی - سخن - زندگی، کارکردی جاری است. یعنی چرخ مولدی است که اتفاقات را به صورت سخن درمی‌آورد، آنچه که در زندگی بر زبان می‌آیند، یک بار دیگر تبدیل به سخن می‌کند و بدین شکل ادامه می‌دهد. یکی از دلایل برآمدن ژنولوژی نیز پس گرفتن سخن ورزی مان است که تا حد بریدن صدای مان، آن را ساکت گردانده‌اند. یعنی کسب دوباره‌ی ادبیات مان که در عصر زبان شعر وجود داشته و آفریننده‌ی آن هستیم. یعنی کسب توانایی مان در جاری ساختن زندگی مان در سخن، و سخن مان در زندگی. به همین سبب، رابطه‌ی ادبیات و زبان با زن، در صدر پدیده‌هایی می‌آید که در گستره‌ی اتیک - استاتیک ژنولوژی و در جای لازم در درون عرصه‌های متفاوت و یا با توجه، کاوش و پژوهشی جداگانه به وجود خواهد آمد. بسیاری دانش که در ابتدای اجتماعی شدن زنان پدیدار گشت و مهم‌ترین آن نیز اگر زبان فرزانی، شعر باشد، البته که این دارای حکمتی است. و این حکمت، با در نظر گرفتن هدف اخلاقی نمودن و استانیزه کردن زندگی مرتبط است.

آشکار است که امروزه بیشتر از هر دوران دیگری به این نیاز داریم. به اندازه‌ی برطرف کردن این نیاز با اتیک و استاتیک، بررسی و تقابل کردن آن با ادبیات نیز بسیار مهم می‌باشد. ادبیات در بسیاری مقاطع تاریخی جوامع، به مثابه‌ی گونه‌ی نمود جامعه نوین رشد یافته است. در حالی که علم زن نیز با هدف برساخت یک زندگی اجتماعی در پیرامون زن ایجاد می‌گردد، البته که همراه با ادبیات و زبان زن به وجود خواهد آمد. ادبیات و زبان زن، همه‌ی ارزش‌های مان را که فرهنگ پدرسالاری صنعتی کرده، دنیای پوزیتیویست علم - دانش منجمد و بی‌وجدان ساخته و از این رو از معنایابی اجتماعی مجرد گردانیده است، به نمایش خواهد گذاشت. در همان حال، این ارزش‌های مان را همراه با نیروی ادبیات و سحر زبان زن زنده نموده و بر دنیای اجتماعی شدن و ارزش‌های زن بودن خواهد افزود.

ادبیات چنین نیرویی دارد. رابطه‌ی میان ادبیات با زن، صاحب ویژگی‌هایی است که این نیرو را بیشتر قوی گرداند. اگر این‌طور نمی‌بود، صدها سال پیش در دوره‌هایی که حق خواندن و نوشتن از زنان سلب شده و نوشتن و چاپ کتاب با نام خود آنها ممنوع بوده، زنان این همه بی‌باک نمی‌بودند تا جایی که کتاب نوشته و با نام یک مرد پخش کنند. اگر این‌طور نمی‌بود به‌رغم واپس‌گرایی دینی که صدا و سخن زن را ممنوع کرده، زنان نمی‌توانستند اشعار، صدهای دنگ‌بیژی<sup>۲</sup> و افسانه‌ها را که فرهنگ خلق‌ها زنده نگه داشته، به‌عنوان بزرگ‌ترین گنجینه‌ها حفظ نمایند. در روزگار امروزمان که خواسته می‌شود تمامی فرهنگ‌های اجتماعی با هنر عامه‌پسند و صنعتی‌گشته استحاله شوند، ادبیات و زبان زن امکان نداشت به‌عنوان یک عرصه‌ی آلت‌رناتیو که بتواند همه‌ی اقشار مختلف اجتماعی را خطاب قرار دهد، شکوفا گردد.

ژنولوژی نیز، با ادبیات زن که نو، آلت‌رناتیو و آزاد خواهد رست، رنگش را به‌دست خواهد آورد. ادبیات و زبان زن که روح، زبان، اتیک و استاتیک آن را زنده نموده و بازتاب خواهد داد، موانع فراوی پیشرفت را با مبارزه در عرصه‌ی فکری انجام خواهد داد. در برابر شرایط دشوار زندگی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، ادبیات می‌تواند به بهترین شکل، بی‌رحمی‌ای را که انسان را از انسان و جامعه گسلانیده و به فردگرایی محکوم ساخته، شرح داده و قابل درک نماید. باز ادبیات می‌تواند روح ظالم لیبرالیسم را که نابودگر ویژگی‌هایی است که زیبایی‌های زندگی را جمع‌ی آفریده و قسمت می‌نماید، برای ما محسوس گرداند. می‌توانیم با ادبیات، قوی‌ترین نبرد را علیه روح تاریک عصر که وجدانش را از دست داده و به انسان، درخت، پرنده، آب و هوا دست‌درازی می‌کند انجام دهیم. با ادبیات می‌توانیم زبان نامفهومی را که سیستم جهت‌تفهیم‌نشدن، به اشتباه‌انداختن و دورشدن از جستجوی آزادی به‌کار می‌گیرد، به حرف آوریم. قادریم ادراک انسان را که ابله، مسدود و یا غریزه‌ی گشته‌اند فراخ نماییم. به‌رغم گذشت ده هزاران سال از آن، می‌توانیم نیروی قوی جامعه‌ی طبیعی و خیال‌غنی زبان ایزدبانوی مادر را همانند آنچه که آنها انجام دادند با آفریدن زمان‌های شعراگین به‌دست آوریم، تا جایی که شانس احیای زندگی و خودشان را در فکرمان جای دهند. ژنولوژی، ادبیات را همچون عرصه‌ی چشم‌پوشی ناپذیر

---

<sup>۲</sup> نوعی خوانندگی فولکلور کوردی که سینه به سینه نقل شده است.

می بیند جهت اینکه تمامی دنیای علم و به خصوص علوم اجتماعی که پوزیتیویسم معیوب گردانیده، بتوانند دوباره اخلاق و وجدان را حس نموده و به دست آورند. به همین علت، برای بالابردن شأنس هر انسانی جهت اینکه بتواند با زبان مادری خود به ادبیات بپردازد نیز زبان و ادبیات را با نگرشی زنانه مورد بررسی قرار داده و در راستای پیشبرد آن مبارزه می کند. حوزه ادبیات را که در روزگار امروزمان تا حد زیادی محدود گردانیده و هزار و یک مانع، جلوی پیشرفت آن قرار داده شده است، همراه با هدف نیرومندکردن ادبیات زن، جهت هویداساختن و پیشبرد ادبیات زن که در تاریخمان نهان مانده، به پژوهش و کاوش می پردازد.

## اقتصاد

یکی از چیزهایی که "نانشه"، ایزدبانوی سومری عدالت نپسندیده، این بود که کسی آنچه را که عاید خودش نبوده خورده و نگوید "خوردم"، نوشیده و نگوید "نوشیدم". به رغم اینکه این ایزدبانو به فرهنگ سومر تعلق داشته و منشا دولت، پرستشگاه و بسیاری نخستین های قدرت گرا بوده، دادگری از سوی یک ایزدبانو برقرار می گشت. او انسان ها را در دوره های مشخصی از سال به خاطر جرم شان مورد دادرسی قرار می داد. مهم ترین کارش نیز این بود که یکی از معیارهای دادگری این ایزدبانو، مربوط به رویکردش در مورد فعالیت اقتصادی بود. ایزدبانو خوردن و واژدن آنچه را که یک انسان با رنج خود تولید نکرده نمی پسندد و هر سال در جای خود دادگاهی می نمود. دوره ی سومری ها مصادف است با دوره هایی که خدایان با ایزدبانوان مادر در موازنه هستند. این به پنداشتن مان از مراحل پیشین کمک می کند، یعنی دادگری مراحمی را که اقتصاد، برای نخستین بار با دست و دل زن آفریده شده.

البته اساطیر یکی از روش های بی شماری است که می توانیم در جستجوی حقیقت از آن بهره ببریم. اما تنها اساطیر شرح نمی دهند، بلکه فعالیت اقتصادی ایزدبانوان یکی از معیارهای بنیادین اخلاق و دادگری جامعه شمرده می شود. ایزدبانوان، آفریده های شان را مقدس دیده و حفظ می کنند، مثل نانسه. در واقع، این یک مجردسازی است که جامعه، خودش ایجاد نموده. جوامع آن دوران هر اندازه

فکری بوده‌اند مهلوند از سرنخ مربوط به عرصه‌های اقتصادی، دینی، هنری و بسیاری عرصه‌ی دیگر. واقعیت اصلی‌ای که بقایای باستان‌شناسی نیز آشکار ساخته‌اند، نشان می‌دهد که فعالیت‌های اساسی تولیدی زنان در جوامع مادرسالاری، به مدتی دراز گردآوری بوده است. یعنی زن، اجتماعی شدن را با این شیوه‌ی تولید سر پا و زنده نگه داشته است. در همان حال، در میانه‌ی این فعالیت، معلومات جدیدی در مورد گیاهان و خاک یافته شده است.

زنان که "عصر تولید" را آغاز نمودند، هزاران سال با تغذیه کردن انسانیت، صنعت تکنیک، کشاورزی، دامداری، خوراک و پوشاک، ریاضی و بسیاری عرصه‌ی دیگر را بنیان نهادند. در کتاب فرهنگ اتیمولوژی "رمضان چاپر"، اتیمولوژی واژه‌ی "ژیمار" (شمار) را این چنین بیان می‌کند: «ژی+مار/هژمار/ئه ژمار/هوماره/ژمار. مازه در لهجه‌ی دملکی (زازاکی) به معنای مادر می‌باشد. ژی+مار، مال مادر و عاید اوست، کار مادر است. ریشه‌ی واژه‌ی ماره نیز به "ماریا" در [زبان] هوری برمی‌گردد. در میان هوری‌ها به زن، ماریا گفته می‌شود. ژیمارکردن، به معنای کار حساب و ریاضی است. هر چند در میان سومری‌ها اعداد همچون کار کاهنان دانسته می‌شود نیز، پیش از سومری‌ها در دوره‌ی نوسنگی، چون گذران، اقتصاد و تقسیم از سوی زنان انجام می‌گرفت، با حساب و ارقام نیز آنها مشغول بوده‌اند.» این شرح، اثبات دیگری است بر اینکه حساب و کارهای مربوط به ریاضی، کار مادر و زن بوده. همچنین داده‌های علمی بسیاری وجود دارند که اثبات می‌کنند کشاورزی نیز آفریده‌ی زن بوده است.

واقعیتی که از نانشه آموختیم، زندگی بدون او میسر نبوده و فعالیت‌های اقتصادی در سایه‌ی پشاهنگی و فرزانیگی زنان پیشرفت نموده است. فراگیری این آگاهی، ما را بلافاصله به دنیای امروزمان می‌آورد. در پیشگاه امروزمان، تمامی تابلوهای دلخراش پشت سر هم قرار می‌گیرند. فقر، بیکاری، گرسنگی و بی‌خانمانی، انواع ستم‌هایی‌اند که بیشترین ضربه را به زنان وارد می‌سازد. دردناک‌تر از همه این است که، آفریننده‌ی غنا اوست، یابنده‌ی کارهای پیشبرنده‌ی جامعه، اوست، کسی که تاریخ را یافته و با رنجش آن را پخت اوست، آنکه خانه را ساخت اوست. پس چه شد که تابلوی در آغاز به حال امروز برگردانده شد؟ خدایان حیل‌باز همیشه دزدیدند و فروختند. به تمامی موجب خسران زن گشتند. هنگامی که زن را دچار

خسران کردند، نخستین محروم‌گشتگی بزرگ جامعه همانند یک سرنوشت، آغاز به اجرا کردن نمود.»<sup>(۱۰۲)</sup> این حکم سرنوشت‌آسا هنوز در جریان بوده و موجب تداوم ناگواری‌های بزرگ برای خلق‌ها شده است. تمامی این‌ها با تصمیم‌گیری ویرانگر مردان ارتباط دارد که هیچ‌کس از این اقتصاد که شاه‌رگ جامعه است سر در نمی‌آورند. در بسیاری از کشورهای دنیا کشاورزی به نقطه‌ی اتمام‌پسروی کرد، کشورها در این باره به وابستگی و خلق‌ها به تنبلی عادت داده شدند. در شروع این بیداد که هر دفعه بر جامعه بار شده و می‌چرخد، در بیرون‌راندن زن از اقتصاد نهفته است؛ زن که خود پدیدآورنده‌ی اقتصاد است.

ژنولوژی با مبنا قراردادن این زن-مادر آغازین، اقتصاد را به‌عنوان یکی از عرصه‌های خود مورد کاوش و پژوهش قرار داده و به صورت پروژه درمی‌آورد. مبدا اصلی‌اش در این باره، سازماندهی فعالیت‌های مشترک اقتصادی همراه با جامعه است. گسلاندن جوامع از اقتصاد و چگونگی تسلیم‌گیری آنها و فشارها و سیاست‌هایی که در این باره بر خلق‌ها اعمال می‌گردد، به تنهایی، موضوع یک پژوهش تاریخی است. برای جامعه‌یی که از اقتصاد گسیخته شده باشد، ویرانی است.

اقتصاد که در کوردی با واژه‌ی "ئابوری" بیان می‌شود، به معنای "تامین‌کننده‌ی گذران" است. یعنی هر چیزی که انسان‌ها در رفع نیازهای طبیعی زندگی به کار می‌گیرند اقتصاد است. اگر جامعه‌یی از این بگسلد، قادر به زیستن نخواهد بود. آنچه که امروز سیستم کاپیتالیسم انجام داده، گسستن جامعه از اقتصاد است. سپس نیز مجبورساختن آن به گذران از زباله‌دان خود می‌باشد. عرصه‌ی اقتصادی، حوزه‌یی است که انسانیت را در تمام دنیا با بیشترین جور و بیچارگی روبه‌رو ساخته. ژنولوژی بر این باور است که این ستم و بیچارگی، تقدیر نبوده و همراه با سازماندهی مشترک اقشار اجتماعی به پایان خواهد رسید. جهت ایجاد این باوری در جامعه نیز این عرصه را تئوریک، سازمانی و عملی ارزیابی می‌نماید.

حوزه‌ی اقتصادی، بستر بنیادینی است که کشتار اجتماعی بدان تکیه می‌کند. تلاش می‌شود که جامعه از این راه به تسلیم درآورده شود. در این باره، سهم بیچارگی جوامع و افراد که بدان عادت داده شده‌اند، بسیار بااهمیت است. "بیچارگی فراگرفته‌شده" به تغییر، عمل‌گرایی و پدیدارگشتن اراده در این عرصه باور

ندارد. انقلاب بنیادینی که ژنولوژی باید انجام دهد، درهم شکستن این بیچارگی فراگرفته شده است. به همین دلیل، به پیشاهنگی زن، به جامعه و افراد می آموزاند که به چشم منابع به آب و خاکی که در کنارشان جاری بوده، همچنین به دسترنج انسان که از آن محصول و برکت می بارد، بنگرند. هنگامی که زندگی فقیرانه در درون غنی بودن و به عادت درآوردن آن تغییر نیابد، فعالیت های اقتصادی مان نمی تواند به جوهر کمونال-دموکراتیک واصل شود. زنان که در شروع تاریخ اجتماعی، اقتصاد را ایجاد نمودند، امروز نیز این جوهر را یافته و با تحقق مشارکت دهی همه ی جامعه در فعالیت اقتصادی، می توانند اقتصاد را به عنوان "ساختار بنیادین هستی یابی" تشکیل دهند.

ژنولوژی، حوزه ی اقتصادی را با برخی مبادی اساسی مورد بررسی قرار خواهد داد. پیش از هر چیز، به پدیده ی رنج از دید رهنمود تئوری مادر-رنج که رهبر عبدالله اوجالان ارایه نموده، خواهد نگریست. فعالیت هایی را در جامعه نهادینه خواهد کرد که به رنج درون خانه ی زن که جنبش زن سال هاست همراه با این رهنمود مبارزه می نماید، معنا و ارزش بخشیده و رنج مادر را منبع اصلی فعالیت های اقتصادی بدانند. ارایه ی یک رهنمود اقتصادی بر مبنای نظریه ی نو رنج-ارزش را که بر روی رنج مادرانه ی زن تشکیل داده ایم در هدف قرار خواهد داد. پروژه های مدیریت اقتصادی را همچون دوران ایزدبانوی مادر همراه با آنالیزهای اقتصادی مشوق آغاز خواهد کرد. احیای دوباره ی فرهنگ اقتصاد جمعی ای که هر جامعه و اجتماعی بتواند خودکفا بوده و کمک رسانی و تمام کنندگی با همسایه هایش را مبنا قرار می دهد، جزو اهداف خود قرار خواهد داد. گفتار «اقتصاد بدون سرمایه میسر است، اما سرمایه ی بدون اقتصاد ممکن نیست.»<sup>(۱۰۳)</sup> نقطه ی خاستگاه فعالیت های اقتصادی را که بایستی سازماندهی نماییم روشن می سازد. یعنی کسب نیروی مولد و پی بردن به جایگاه آن در زندگی. این خودباوری، ما را در برابر کاپیتالیسم که با فعالیت های غیراقتصادی که به نام اقتصاد انجام داده و تمامی ساختارهای دموکراتیک خلق ها را دچار فرو می پاشد، نیرومند خواهد ساخت. اقتصادی را که اقتصاد نیست در دست کاپیتالیسم نخواهیم گذاشت.

«بایستی سازماندهی اقتصاد به تمامی اجتماع محور و پایبند به مبانی اکولوژیک و بهره، شرط اساسی هستی یابی جامعه باشد. هیچ کس دیگری قادر به برخورداری و

یا از بین بردن این حق هستی‌یابی از جامعه و اجتماع نیست.» یک فعالیت اقتصادی متکی بر این مبانی که رهبر عبدالله اوجالان بیان می‌نماید، بایستی با خاک و کشاورزی مناسبت داشته باشد. برای این نیز مناسب‌ترین زمین‌ها روستاها هستند. جهت گسترش کمون‌ها نیز فعالیت‌های کشاورزی که در روستاها انجام گیرند بسترهای مناسبی می‌باشند. کشاورزی، یک فرهنگ و شیوهی زندگی را در پیرامون خود می‌آفریند. به همین سبب، رهبر عبدالله اوجالان اظهار می‌دارد که خاورمیانه به "دومین انقلاب کشاورزی- روستا" نیاز دارد. همچنانکه داده‌های علمی نیز آشکار کرده‌اند، آفرینندگان یکمین انقلاب کشاورزی- روستا زن- مادرها هستند. امروز شانس انجام متداخل دومین انقلاب زن با دومین انقلاب کشاورزی- روستا که خاورمیانه نیازمند آن می‌باشد بالاست. شرط اصلی هر دو نیز تحقق طلاق ابدی از عادات زندگی کاپیتالیستی و بیچارگی‌ای است که ما را بدان عادت داده. زنان به‌عنوان نیروی پیشاهنگ این امر، می‌توانند سازماندهی و عملکردی اقتصادی درخور نقش‌شان در تاریخ را آغاز نمایند.

بدون آگاهی تاریخی، تاریخ انجام کشتار اجتماعی با اقتصاد، بدون آگاهی اکولوژی، ارتباط طبیعت با اقتصاد، و بدون اتیک- استاتیک قادر به مشخص کردن مبادی برنامه‌ی اقتصادی آلترناتیویمان نخواهیم بود. از این رو، بررسی و مطالعه‌ی رهنمودهای اقتصادی با ژنولوژی و درآوردن آنها به‌صورت پروژه و برنامه‌ریزی‌های مشخص، و مهم‌ترین آن نیز و رسیدن به این معرفت که "اقتصاد اساسی‌ترین کنش دموکراتیک جامعه است" (۱۰۴) به‌معنای عملی کردن تشکیل علوم اجتماعی نوین می‌باشد. بررسی و ارزیابی این عرصه‌ها باهم بدون ازهم‌گسیختن، در برابر هم قراردادن و رقابت آنها و به‌شیوهی هماهنگ و تمام‌کننده‌ی یکدیگر به نفع هر کسی خواهد بود. رهبر عبدالله اوجالان در مورد اینکه به‌ویژه این کار تا چه اندازه در جغرافیای خاورمیانه نیازی فوری بوده و لزوم بسترشدن آن برای دومین انقلاب کشاورزی- روستا می‌گوید: «تحلیل کل به‌واسطه‌ی تجزیه و شکافتن که یک بیماری علوم اجتماعی است، انگار خط‌آمیزترین نتایج را در امور تمدن خاورمیانه نشان می‌دهد. اقتصاد در صدر این فعالیت‌ها قرار دارد. بدون جای گرفتن در درهم‌تنیدگی جنگ- قدرت و ذهنیت- اجتماعی بودن، رهیافت‌های اقتصادی تنها به ژرف‌ترشدن ناآگاهی خواهد انجامید.»

در ایجاد رهنمود، رویه، زیرساخت علمی و اجرای آگاهانه‌ی اقتصاد، پیشرفت ژنولوژی نقش بسیار مهمی را ارایه خواهد داد. زمانی که عرصه‌ی اقتصادی به رهنمود ژنولوژیک واصل گردد، بایستی گرسنگی، فقر و بیکاری به تاریخ پیوندند. با این هدف و عزم راسخ می‌توان حوزه‌ی اقتصادی را که ستون زندگی اجتماعی است ساختاربندی نمود. این تشخیص که «مشکل اقتصادی در اصل، با طردکردن زن از اقتصاد آغاز می‌گردد.»<sup>(۱۰۵)</sup> جهت از بین بردن مشکل اقتصادی موجب ایجاد این باوری می‌شود که بایستی دوباره زن وارد کار اقتصاد شده و فعالیت‌های اقتصادی با خرد، دست و ذهنیت زن برساخت شوند. واقعیت زن-مادر آفریدگار اجتماعی شدن که بزرگ‌ترین رنج می‌باشد، در فعالیت‌های اقتصادی که از شروط اساسی هستی‌یابی اجتماعی بوده و در سازماندهی مشارکت مشترک نیروهای مدرنیت‌ی دموکراتیک نیز موفق خواهد گشت.

### دموگرافی (جمعیت‌شناسی)

زمانی در تمام جهان ما حقوق مادری حاکم بود. مدارا، آموزش و پرورش کودکان از جانب مادر، تنها یکی از این معانی عظیم بود. آن‌ها فرزندان خوش‌شانسی بودند که با آموزش و درونی‌سازی بسیاری از ویژگی‌های نیرومند مادری بزرگ شدند. در تاریخ معاصرمان هنوز فرزندان خوش‌شانسی وجود دارند. قبیله‌ی آبروژین‌ها باور بر این دارند با کودکان پیش از تولد، نوزادانی که احتمال به دنیا آمدن دارند، پیش از آنکه به رحم مادر بیایند، ارتباط برقرار می‌سازند. از نوزاد پرسیده می‌شود که آیا می‌خواهی به دنیا بیایی یا نه، آمادگی داری یا نه. اگر کودک طالب به دنیا آمدن باشد بارداری صورت می‌گرفت، اگر طالب نمی‌بود و یا ابراز عدم آمادگی می‌کرد، زن باردار نمی‌شد. همچنان که آگاهیم قبایل مشخصی از آبروژین‌ها بر این باورند که این جهان، فرسوده گشته و از زندگی در این جهان پشیمان و به درخواست خود تکثیر را متوقف می‌سازند. نمی‌دانیم که چگونه این فرزاندگی ژرف آبروژینی با انرژی که پتانسیل یک "نوزاد" را داراست، پیش از واردشدن به رحم مادر ارتباط برقرار ساخته است. اما حتی فکرکردن و پنداشتن چنین احتمالی، باشکوه است. زیرا فلسفه‌ی ژرف بوده و قابل بحث نیست که یک احترام عظیم به انسان که هنوز



پتانسیل و حتی در انرژی بی کران کائونات در حال جریان است وجود داشته و در مبدا تکثر جوامع، دارای اتیک و استاتیکی بی همتاست. جوهره‌ی این فرزاندگی از حقوق جوامع مادرسالاری پدید آمده که آمیزش جنسی را به تولید مثل و مبانی مشخصی، مشروط گردانده است. آنچه امروزه جهان ما را پایمال می‌سازد، سازمان دهی مشروط بر قواعد و مبانی به کناری، غریزه‌ی جنسی هیولانگشته است که با هر ابزاری تحریک می‌گردد. از این رو، دانش جمعیت‌شناسی را جهت بررسی مجدد آن با فرزاندگی زن مادر، به‌مثابه‌ی یکی از حوزه‌های ژنولوژی درمی‌یابیم.

در هر جاندار کائونات تکثر و تولیدمثل بر اساس خودویژگی آن، داری مفهوم و اتیک- استاتیک است. از طریق غریزه و یا سطح مشخصی از هوش، ماهیت آن تغییر نمی‌یابد. تکثر مدام و تنوع‌پذیری یکی از رازهای پدیده‌های اسرارانگیز زندگی است. در میان انواع نموده‌های کیهان، شوربرانگیزترین آنهاست. لذا طبیعتی را که طی هزاران سال وحشی خوانده و نحیف می‌انگاریم، با ایجاد هنگامه‌های دوره‌ی تولیدمثل جهت تکثر، دارای هوش محدودساز است. برعکس انسان امروزی، انسان‌های جامعه‌ی طبیعی نیز با احترام و تقدیس بزرگی با طبیعت رفتار کرده و خویش را فرزند او می‌دانست. آن انسان‌ها طی هزاران سال در چشم ما بدوی و بربر بودند، اما آنها با مد نظر قراردادن شرایط طبیعت، امکانات خوراک و اسکان‌یابی کلان خویش و روابطشان با دیگر کلان‌های هم‌جوار، تصمیم به بچه‌دار شدن می‌گرفتند. وقتی می‌گویم تصمیم می‌گرفتند، قصد بر آن داریم که مرجعیت تصمیم مادران و زنان در این جوامع را بیان داریم. طی ده هزاران سال از سایه‌ی این مادرزنان خردمند، جوامع انسانی قادر به ایجاد هم‌سنگی هستی‌یابی گشت. تعادل هستی‌یابی، مشخص‌سازی صحیح و خردمندانه‌ی مبانی تکثر جوامع است. یعنی محدودسازی غریزه‌ی جنسی بود. در شرایط آن روزه، عشق و پیوندی به‌مانند پیوند زناشویی میان زن و مرد با یکدیگر و یا با اظهار "فرزند من است" آمیزش جنسی بی‌هدفانه و جهت لذت، وجود نداشت. حقوق مادری همگی را بی‌نهایت به قواعد اتیک- استاتیک یعنی مصلحت جامعه مرتبط ساخته بود. در آن زمان، منفعت جامعه در سطح قابل توجهی منفعت فرد بود، زیرا در کاراکنتر جامعه، نابرابری و بی‌عدالتی وجود نداشت.

متأسفانه این کاراکتر جامعه، پنج هزار سال پیش شروع به فرسودگی نمود. مادرانی که قواعد مادری را آفریدند، هم‌زمان با شهر و روستاهای شان سوزانده شدند و فرزنانگی‌شان که مدام به این جهان عدالت، محبت، شفا، آشتی و آرامی می‌بخشید، طوفان خدایان مرد سعی بر محوگردانیدنش از حافظه‌ی اجتماعی شد. تکثر اسرارانگیز نیز فروپاشید. زن که دارای آگاهی در مورد جسم خویش و جسم مرد بود، نه برای کودکان و برای نه مردان و زنان بی‌عدالتی قابل نبود. رفته‌رفته خرد مرد فرادست، آگاهی در مورد نقش مرد در تولید مثل را با حرص قدرت ترکیب ساخت. این خرد، از این پس، نقش زن در تولید مثل را مخفی ساخت و استدلالاتی ایدئولوژیکی مبنی بر هیچ‌انگاری و تقلیل‌دهی به جسمی که تنها حامل کودک است، آفرید. یک فرهنگ پدرسالاری خلق کرد که پدر را در به‌دنیا آمدن کودک تعیین‌کننده دیده و جهت اینکه آشکارا دانسته شود کودک از آن کیست، زن را در قفسی به قفس دیگری محبوس ساخت. در تعلق‌گیری هویت کودک، بیش از آنکه محبت و مدارا تعیین‌کننده باشد، حرص تداوم اصل و نسب خاندان "نجیب" کارساز بود.

عقیده ثابت یک پسر بچه که اصل و نسب را تداوم ببخشد و در واقع، قدرت را تحویل بگیرد به حالت مبدا و هسته‌ی اجتناب‌ناپذیر فرهنگ خاندان مبدل گشت. این روند، تحت ایجاد تهدید برای قدرت - همراه با نوزادان - قتل هزاران پسر بچه و بی‌ارزشی و هیچ‌انگاری هزاران دختر بچه در نزد قدرت را، به همراه آورد. نه مادرانی که این کودکان را به دنیا آوردند بر کودکان و نه خود کودکان بر زندگی خویش، قدرت تصمیم‌گیری داشتند. در واقع، فرهنگ خاندان هر آنچه استمرار قدرت را الزامی دارد، حکم مرگ - زندگی طبق آن اخذ خواهد شد. این سیاست و یا کنترل تولید مثل نه‌تنها سرنوشت کسانی است که قدرت را به دست دارند، بلکه یک علیل‌یافتگی ذهنیتی است که دقیقاً به‌همان صورت، بر بافت اجتماعی تزریق می‌گردد. جوامع نیز طبق این علیل‌یافتگی به کودکان پسر و دختر خویش نگریستند.

امپراتوری و پادشاه‌هایی که بر روی سر میلیون‌ها انسان بالا رفتند، باید مردان بنیانگذار آن از یک خاندان مقتدر می‌بودند. همراه با توسعه‌ی مینی‌دولت که سه‌گانگی فرمانده نظامی - راهب - مرد حیل‌باز هسته‌ی آن را تشکیل می‌داد، خاندان قدرتمند باید پرشمار می‌بود. یعنی شمار بسیاری پسر بچه که زندگی و قدرتش را تضمین کند و همسری که شمار زیادی دختر بچه به دنیا بیاورد تا در قراردادهای

سیاسی به‌عنوان املاک بازرش بفروشد. از این پس، سرنوشت کودکان و مادران به شکلی ریشه‌یی تغییر می‌کرد، البته تقدیر جهان و انسانیت نیز. آن‌چنان که در مقابل غریزه‌ی جنسی بی‌مهار منابع طبیعی، جهان، نظام زیست‌محیطی، زمین و آسمان فغان سر می‌دادند. و هیچ مبدایی باقی نمی‌ماند که به تکتیری که با دورشدن از عقل سلیم قبایل که انسانیت بدوی می‌دید، پایبند بماند. زن به ابزار تولید کودک متحول می‌گشت. آمیزش جنسی از تمامی معانی اتیک-استاتیک‌اش عریان و به یک غریزه‌ی تداوم ذریت ربط داده می‌شد. آن کودکان، گل‌های نایاب که بامحبت و ظرافت پرورش می‌یافتند، تبدیل به "نطفه" می‌گشتند. اگر قادر به پابرجاماندن و تبدیل شدن به بخش مهمی از قدرت در جهان ظالم می‌گشت، به‌عنوان "انسان" دیده می‌شد. یک فرهنگ و یا بی‌فرهنگی تولیدمثل به‌وجود آمده بود که تنها بنا به بایستگی‌های قدرت شکل می‌گرفت و تمامی روابط را با طبیعت، همسایگان، سرشت زن و مرد و انسان بودن قطع می‌کرد.

از این پس، از هر لحاظ، این بی‌فرهنگی از جانب قدرت تشویق، حمایت و مشروع دیده شد. دیگر سر موضوع ادیان، فلاسفه و علوم که بیش از هر چیزی در باب آن گفتگو و احکام صادر می‌کردند، وضعیت مادری زنان بود. بدین جهت که مادری یک ویژگی زایش و تغذیه‌سازی جوامع طی ده هزار سال است، به هدف تمامی یورش‌های نظام پدرسالار تبدیل شد. نقش مرد در تولیدمثل یک‌طرفه، مبالغه و ایدئولوژیکی شده و او را به ستون قدرت‌شان تبدیل ساختند. آن‌چنان حالتی می‌گیرد که مارتین لوتر به کسانی که به بیماری‌های دوران بارداری توجه می‌کنند، چنین پاسخ می‌دهد: «اگر زنان به جهت زایمان نوزاد بی‌تاب می‌شوند و یا می‌میرند، هیچ زبانی ندارد. بگذارید تا روز مرگ نوزاد، بزایند در واقع، تمامی علت وجودشان نیز از این عبارت است.» از مردی که تمامی علت وجودش بازگشایی مسیحیت بر یهودیت و کاپیتالیسم دشمن انسانیت است نباید تعجب کرد اگر چنین ظالمانه به زن که حامل نیروهای معجزه‌آسای طبیعت است، می‌نگرد. تا مرحله‌ی کاپیتالیسم، جوامع و به‌ویژه زنان که اتیک-استاتیک ایزدبانوی مادر را از دست نداده‌اند تا به این اندازه خطرناک به‌شمار نمی‌آمدند. این‌ها حکیمان طبیعی بودند و در حافظه‌ی جامعه طبیعی که به‌آسانی قابل پاک‌شدن نیست، با آنها مسالمت‌آمیزانه رفتار می‌شد. اما در مراحل ابتدایی کاپیتالیسم، بدین جهت که زنان حکیم بهداشت،

تولید مثل، برنامه‌ی خانواده، فرزندی مسایل جنسی و به خصوص قدرت صلاحیت تعیین به دنیا آمدن و یا نیامدن کودکان را در دست داشتند، به مثابه‌ی اوج خطر دیده شدند و میلیون از آن‌ها در آتش سوزانده شدند. جهت اثبات بازآفرینی خویش از خاکستر آن زنان فرزانه، جمعیت‌شناسی را به مثابه‌ی یک دانش تحت گستره‌ی ژنولوژی تعریف می‌نمایم.

پژوهش تمامی فعالیت‌های جمعیت‌شناسی تا به امروز، اولویت کاری مان خواهد بود. اما نکته‌ای که استراتژیک می‌بینیم، زنده‌گردانیدن مبدا دورانی است که حقوق مادری در آن حاکم بوده، مبدایی که میلیون‌ها زن در راه آن سوزانده شدند و عبارت است از "این جسم من است، در کجا، چه زمان و به چه جهت دومین جسم را حمل و به دنیا بیاورم، من تصمیم خواهم گرفت." مبدایی که قادر به تغییر سرنوشت جهان است.

امروز میلیون‌ها زن از دوره‌ی جامعه‌ی طبیعی تا به سیصد سال اخیر، به‌عنوان ازکف‌داده‌گان فرزندی کسب‌شده در باب جسم، جنسیت و باروری خویش زندگی می‌کنند. نمی‌دانند که این فرزندی در فرجام حملات ایدئولوژیک اساطیر، ادیان، فلاسفه و علوم که از جانب مرد فرادست تولید شده از دست رفته است. دانایی مبتنی بر مقاومت بی‌امان زنان در راستای حفظ این فرزندی، از اذهان‌شان پاک گشته بود. امروزه این ترور بی‌رحمانه‌ی مرد حاکمیت‌گرا بر روی جسم زن، هنوز تداوم دارد. به‌همین علت، در مورد جسم، جنسیت و باروری خویش، دارای آگاهی کافی نیستند. فرزندی زنان که تا به امروز به مثابه‌ی طبابت طبیعی و زنان حکیم، خود را حفظ نموده، به‌نام "زناشویی" حذف می‌گردد. به‌همین دلیل نیز زایمان، جنسیت و جسم زن کاملاً در اختیار انصاف نظام دولت‌گرا- پدرسالار و سیاست‌های آن رها شده است.

البته همچنان که خرد پوزوتیویست و اوریانتالیست کاپیتالیسم مدعاست، وضعیت زنان، علت اصلی سیاست‌های جمعیت‌شناختی نیست. حتی اگر به مثابه‌ی حس شهودی نیز باشد، بر آن واقف است که جسمش توان تولد چند فرزند را داراست. ولی نظام کاپیتالیستی ۲۴ ساعته با تحریک جنسیتی مرد، جسم زن را به ابژه‌ی قابل استفاده‌ی این تحریک جنسیتی مجبور ساخته و هزار و یک نوع تبلیغ خشونت‌آمیز می‌سازد. از دیگر سو، ممنوعیت تمامی روش‌های کنترل جمعیتی سقط

جنین ادیان، حتی حذف لقاح و درآوردن آن وجود دارد. یعنی یک سیاست جمعیتی در جریان است که در آن دول، ادیان، قدرت‌ها، شوهران و پدران صاحب‌نظرند. وضعیتی موجود است که در آن، اراده‌ی آنهايي که بچه را در شکم خود حمل کرد، او را زاییده، شیر داده و بزرگ می‌کنند شکسته می‌شود. در رویکرد ژنولوژی با جمعیت‌شناسی، نخستین مبدا ازمیان برداشتن این شکست اراده خواهد بود.

دیگر مبدا بنیادین، گسترش این ذهنیت است که واقعه‌ی تولید مثل در جامعه، بیش از آنکه فیزیکی باشد، از جنبه‌ی فلسفی برخوردار است. این یعنی بخشیدن فرزندی آبروژین‌ها به جوامع. در واقعیت عصر ما فرهنگ خاندانی با پیوندهای خونی ایجاد نمی‌شود، بلکه با پیوند "پول فرمانده" به میان می‌آید. کودکان روزگار ما از نطفه‌ی هر کسی که لقاح شده باشند و نه ماه در رحم هر مادری که بزرگ یافته باشند، با خطر این روبه‌رویند که کودکان نهیلیسم، لیبرالیسم، بی‌اصالتی و وحشت این عصر هستند. حال که این‌طور است، آیا می‌توان از تداوم تولید مثل بحث به میان آورد یا از نطفه‌ی بی‌اصالت‌گشته؟

اصل دیگری که ژنولوژی در حوزه‌ی جمعیت‌شناسی مبنا قرار می‌دهد، آنالیز مفهوم جمعیتی مالتوسی<sup>۳</sup>، تشریح آن به جامعه و در مقابل، ارتقای یک مبارزه‌ی ایدئولوژیکی و سازمان‌یافته‌ی اجتماعی است. به عبارتی دیگر، سازمان‌دهی فعالیت و عمل مشترک با افراد و جنبش‌هایی است که علیه آن خواستار پیشبرد یک مفهوم جمعیتی آلترناتیو هستند. این، آنتی‌مالتوسیانیسم نیست که به مثابه‌ی یک آموزه، در کشورهایی که کاهش جمعیت را به مثابه‌ی یک خطر دیده پذیرفته شده باشد و مشوق زایمان باشد. ظهوری است در برابر مالتوس که متکی بر لیبرالیسم، نژادپرستی، ضد انسان‌دوستی و مبتنی بر دشمنی با زنان، فقرا و ستم‌دیدگان می‌باشد. ژنولوژی نئومالتوسیانیسم را که با پسندیدن افکار مالتوس در سده‌ی بیستم که نظریه‌ی سیاست جمعیتی مالتوس را به وجود آورد، به خصوص که برای سیاست‌های

---

<sup>۳</sup> مالتوسیانیسم (به انگلیسی: Malthusianism) از نام مالتوس کشیش انگلیسی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می‌زیست گرفته شده است. او می‌گفت که جمعیت بشری بسیار پرشتاب‌تر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد می‌کند و از این مقدمه نتیجه می‌گرفت که که گویا خود توده‌های مردم علت بدبختی و فقط موجود هستند. زیرا زاد و ولد سریع آنهاست که موجب گرسنگی و تنگدستی می‌شود. طرفداران نظریه‌ی مالتوس، نظامی اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده می‌گیرند و به نقش علم و تکنیک و دستاوردهای آن توجهی ندارند.

برنامه‌ریزی جمعیتی در کشورهای جهان سوم و فلاکت‌هایی که تکیه‌گاه تئوریک آن موجبش گشت، در دستور کار خود قرار داده و مورد بررسی ژرف قرار خواهد داد. اصولی را که ژنولوژی یک مفهوم سالم تداوم نسل را بر آنها مبتنی خواهد ساخت، شالوده‌ی مفهوم تداوم تولید مثل سالم را با مد نظر قراردادن چشم‌انداز زنان و کودکان تعیین خواهد نمود. به‌همین جهت، انجام پژوهش و کاوش و آمارگیری که داده‌های موثقی را از جامعه جمع‌آوری نماید، آنالیز این داده‌ها و ارایه‌ی نظریه‌هایی که ارزش جامعه‌شناختی داشته باشد و از این طریق، درهم‌شکستن قالب‌های واپسگرایی دموگرافیکی و بررسی آن با ذهنیتی تازه، بنیان‌های ژنولوژی در رویکرد با جمعیت‌شناسی خواهند بود.

جمعیت‌شناسی نیز همچون دیگر حوزه‌های ژنولوژی در ارتباط با دیگر حوزه‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت. فلسفه‌ی اشتباه‌آمیز تداوم نسل و نتایج آن، ارتباط تنگاتنگی با اقتصاد، اکولوژی و تمامی بافت‌های اجتماعی، بهداشت و حوزه‌های آموزش و سیاست دارد. دموگرافی با این علوم تغذیه شده و با ارایه‌ی داده به این علوم، آنها را تغذیه خواهد نمود.

### اکولوژی (زیست‌بوم‌شناسی)

در مثلث زندگی- مرگ- زندگی و در طبیعت که مدام خود را احیا می‌سازد، هر چیزی دارای معناست. آب جاری، شکفتن گل، مورچه‌های کارگر، درختانی که ریشه‌های‌شان به هزاران سال بازمی‌گردد، ساقه‌ی محصول، ابر آسمان، پرتو خورشید، چرخش مهتاب، انسانی که خاک را می‌کارد، هر چیزی به‌راستی دارای یک معناست. این معنا بیش از هر جایی، در مفهوم طبیعت جاندار جامعه‌ی طبیعی، پاسخ یافته است. اینجا جامعه در جستجوی همتابودن با روح طبیعت است. این معنا و جستجو در همان حال، دقیقاً خود زندگی است. این نیز، مبدا اساسی بوم‌شناسی است که روابط جامعه با محیط را مورد پژوهش قرار می‌دهد.

زیست‌بوم‌شناسی دانش نوینی است که ارتباط جامعه با طبیعت و تخریبات به‌وجودآمده از سوی تمدن دولت‌گرا بر مبنای تحکم بر طبیعت را تحقیق می‌کند. در صورتی که رابطه‌ی جامعه با طبیعت در جامعه‌ی طبیعی که در پیرامون زن

ایجاد شد، بر مبنای احترام به او بود، همگام با تمدن دولت‌گرا این رابطه از بین رفت و انسان با طبیعت، خویش، زن و جامعه بیگانه گشت. به همین جهت، بوم‌شناسی، به‌رغم تازگی‌اش، متداخل با تمامی علوم، عهده‌دار وظیفه‌ی برقراری گذار از تضاد طبیعت است. همچنین مکلف به بازگویی حکایت تحول از فرهنگ ایمان‌داری و احترام به طبیعت تا نظامی که به بلای سر طبیعت می‌باشد. در این راستا نیاز به آگاهی نیرومند ایدئولوژیکی و نگرشی علمی وجود دارد.

با این چشم‌انداز علمی- که این ژنولوژی است- باید از حیث اقتصادی، اجتماعی و فلسفی، راه‌های یکپارچه‌شدن با محیط طبیعی را بیابد. زیرا هر نظام فاقد تمامیت با طبیعت، فارغ از اخلاق است. رابطه‌ی میان کائوس نظام کاپیتالیستی و فجایع زیست‌محیطی، در این باب یک مثال است. چرا که گذار از نظام کاپیتالیستی هم‌زمان به معنای گذار از تضادهای ریشه‌ی با طبیعت خواهد بود. در اصل، بر این اساس روابط سمبیوتیک<sup>۴</sup> بوم‌شناسی با ژنولوژی که به مفهوم دوستی با طبیعت می‌باشد، دارای اهمیت است. فراسوی جنبش محیط زیستی مستقل، یک جنبش بوم‌شناختی که تحولی اخلاقی گذار از بیگانگی میان زن- طبیعت، انسان- طبیعت و جامعه- طبیعت را مبنا قرار می‌دهد از دیدگاهی ژنولوژیکی، ضروری است. در این معنا همچنانکه بوم‌شناسی یکی از حوزه‌های بنیادین ژنولوژی است، یکی از راه‌های حرکت به سوی جامعه‌ی اخلاقی- سیاسی نیز می‌باشد.

سازگاری زندگی اجتماعی با نیروهای طبیعت نیز موضوع اساسی بوم‌شناسی است. ایجاد یک اخلاق بر محور سازگاری با طبیعت، هم‌زمان به مفهوم جایگاه‌یابی جریان کلی زندگی طبیعی در جامعه می‌باشد. در حقیقت، هیچ هستنده‌ی وجود ندارد که با طبیعت ناسازگار باشد. انحرافات به‌وجودآمده در این راستا شامل آن‌هایی می‌گردد که با ازکف‌دادن هستی‌شناختی خویش، از اکوسیستم خارج شده‌اند. به‌عنوان مثال، در جامعه‌ی طبیعی هر کس، یک عضو صادق جامعه است. تحکم بر طبیعت، بزرگ‌ترین گناه محسوب می‌گردد. ولی در تمدن دولت‌گرا این مفهوم بنیادین اخلاقی زیورور گشته و یک ساختار اجتماعی ناهم‌ساز با طبیعت ایجاد می‌شود. علت اساسی این، متکی‌بودن بر ادراک جهان ذهنیت برده‌داری، دروغ‌گویی، فریفتن، حاکمیت‌گرایی و غارت است. مسایل بوم‌شناختی نیز بر مبنای

---

<sup>۴</sup> تغذیه‌ی سمبیوتیک همچون تغذیه‌ی مشترک نیز شناخته می‌شود.

این فقدان معنا به میان می‌آیند. طبیعت خلاق با طبیعت مخرب تغییر مکان می‌دهند. آلودگی آب، خاک و هوا، همچنین تخریب زندگی جانداران به یکی از عادات بنیادین جوامع انسانی مبدل می‌گردد. در این معنا یک گفتگو و کنش اکولوژیک و ژنولوژیک، با حل مسایل مفهومی و ساختاری، به دنبال راه‌های برون‌رفت از کائوس خواهد بود. گذار از کالاکستگی تاریخ، فرهنگ و طبیعت و بازسازی رابطه‌ی میان طبیعت با جامعه، یکی از حوزه‌های بنیادین کنش این علوم و وظایف آنها می‌باشد.

همچنین تحت حاکمیت درآوردن زنان و طبیعت در یک مقطع زمانی و از جانب همان قدرت‌ها صورت گرفته است. زندگی‌ای که بر مبنای بردگی زن از جانب تمدن بنا شده، با گذشت زمان، بیشتر طبیعت را تحت فشار قرار می‌دهد. رهبر عبدالله اوجالان در این باره اظهار می‌دارد: «این شیوه‌ی زندگی با زنی که تحت موقعیت موجود است، با گذشت زمان، با شتاب بیشتری طبیعت و محیط زیست را تهدید می‌کند. در وهله‌ی نخست به یک اصطلاح زندگی مشترک و اکولوژیک نیاز هست که بر تداوم مثل و تکثر متکی نبوده، متناسب با ایده‌آل جهانی انسانیت بوده و هستی دیگر جانداران در سیاره را مد نظر قرار دهد. سطح تکوین‌یافتگی جهان‌شمول جامعه، زندگی مشترک با زن را بایسته می‌سازد. سوسیالیسم واقعی فقط بر مبنای زندگی آزاد با زن می‌تواند برساخت گردد.»

بوم‌شناسی که سرشت فیزیکی و بیولوژیکی هستی اجتماعی بر آن متکی است، از خودبیگانگی کنونی گذار به عمل آورده و نیروی نهفته در بنیان مسایل بوم‌شناختی را آشکار خواهد ساخت. تعریف مسایل بوم‌شناختی با ژنولوژی، زمینه‌ی رویکردی علمی را تشکیل خواهد داد. پارادایم ما مبنی بر اکولوژی، دموکراسی و آزادیخواهی زن، همچون مساله‌ی آزادی زن، در راهگشایی مسایل بوم‌شناختی نیز قدرت را که منشا این مسایل است، حل خواهد نمود. در حقیقت هم یک دموکراسی واقعی فقط با آزادی زن و رهایی محیط زیست امکان‌پذیر خواهد بود.

ژنولوژی بر این اساس، با انجام انقلاب علمی و راهکاری، موظف به سازگاردگی طبیعت اول با طبیعت اجتماعی‌ای می‌باشد که به مثابه‌ی طبیعت دوم تعریف می‌گردد، یعنی موظف به تحقق طبیعت آزادشده است. همچنانکه رهبر عبدالله اوجالان نیز بیان می‌دارد: «تحقق طبیعت سوم مستلزم مدت‌زمانی طولانی است.



طبیعت اول و دوم به مثابه‌ی رژیم آزادی و یکسانی در یک مرحله‌ی فوقانی بر مبنای تفاوت‌مندی با رشد ویژگی‌های جامعه‌ی زن‌محور و بوم‌شناختی در نظام دموکراتیک، امکان‌پذیر می‌باشد. سرشت اجتماعی انسان دارای دینامیسم‌های تحقق این مرحله است. برخورد این‌چنینی با مسایل طبیعت‌های جداگانه که بایستی بر روی آنها تامل صورت گیرد، ما را به عملکردهای نظری و کرداری مفهوم‌آموزی سوق خواهد داد.»

رهبر عبدالله اوجالان بوم‌شناسی را به مثابه‌ی "در واقع راهنمای عملکرد دشت و صحرا، جامعه‌ی زراعی- روستایی، مهاجران- اسکان‌یافته و بیکاران و زنان" تعریف نمود. بوم‌شناسی که یکی از عرصه‌های اساسی ژنولوژی و راهنمای عملکردی زنان است، وظیفه دارد ویرانی موجود در طبیعت که فرسودگی کنونی در اجتماعی شدن راه را بر آن گشوده از میان بردارد.

علت بحران موجود بوم‌شناختی را نمی‌توان صرف در فناوری، رشد جمعیتی و مجازات انسانیت از جانب نیروهای ماوراءطبیعی جست. در واقع، این امر نیازمند واکاوی صحیح مفهوم حاکمیت بر طبیعت و جستجوی یک برون‌رفت تازه در برابر مفهوم حاکمیت موجود در بنیان مساله‌ی زن همراه با ژنولوژی می‌باشد. به میزانی که جامعه، چشم‌انداز بوم‌شناختی را کسب نماید و بوم‌شناسی با رویکردی ژنولوژیکی در جستجوی حل مسایل باشد، به تحقق هم‌گرایی هوش تحلیل‌گر و عاطفی و مدرنیته‌ی دموکراتیک جنبه‌ی عملی می‌بخشد. اگر حقیقت بنیادین جامعه خود طبیعت باشد، نمایان‌سازی این با آگاهی نیرومند تاریخی و ایدئولوژیکی و میدل‌کردن آن به نیروی عمل نیز، از حوزه‌های اساسی بوم‌شناسی و ژنولوژی است که با یکدیگر دارای پیوندهای سمیوتیک می‌باشند.

بر این مبنای میزانی که ژنولوژی جامعه‌ی بوم‌شناختی را رشد دهد، قادر به ژنولوژی‌بودن خواهد بود. زیرا سرنوشت انسانیت درست همانند سپیده‌دم اجتماعی بودن، در دست طبیعت است. در سه سده‌ی اخیر تبادلات بوم‌شناسی را متحمل نابودی و بی‌کنترلی گرداندیم که هر روزه به مثابه‌ی آفت طبیعی و فجایع بر سرمان می‌بارد. اگر این روند، به‌صورتی متوقف نگردد، حتی زیباترین اتوپیا‌های اجتماعی نیز فاقد مفهوم می‌شوند. به‌همین علت، نخستین شرط اخلاقی انسان بودن، سوسیالیست بودن و انقلابی بودن، آغاز رویکردی بوم‌شناختی است در

محیطی که در آن زندگی می‌کنیم. این شرطی اساسی است، زیرا «آگاهی اجتماعی ای که عاری از آگاهی اکولوژیک باشد، همانطور که در پدیده سوسیالیسم رئالیستی دیدیم، محکوم به فروپاشی و فساد است. آگاهی اکولوژیک، دانش ایدئولوژیکی بنیادینی می‌باشد. بسان پل ارتباطی میان فلسفه و اخلاق. سیاستی که برای خروج از بحران معاصر منجی باشد تنها در صورتی که ماهیتی اکولوژیک داشته باشد، می‌تواند موجبات بنیان نهادن نظامی اجتماعی را فراهم کند. مفهوم قدرت پدرسالار- دولت‌گرا همانند مشکلات مربوط به آزادی زن، در ایجاد این همه تأخیر و خطا در حل مشکلات زیست‌محیطی نقشی اساسی دارد. در صورت پیشبرد اکولوژی و فمینیسم، تمامی توازنات نظام پدرسالار- دولت‌گرا درهم فرو می‌پاشد. مبارزه‌بی‌راستین در راه دموکراسی و سوسیالیسم زمانی به تمامیت و یکپارچگی دست می‌یابد که دست‌یابی به آزادی زن و رهایی طبیعت را هدف قرار دهد. چنین مبارزه یکپارچه و پیوسته‌بی در جهت تاسیس نظام اجتماعی جدید می‌تواند یکی از اشکال ارزشمند برون‌رفت از کائوس موجود باشد.»<sup>(۱۰۶)</sup>

فناوری از پدیده‌هایی است که بیش‌ازحد زیست‌بوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در رهنمود ژنولوژیکی باید واحدهای بوم‌شناختی- اقتصادی با واحدهای فناوری دارای هنجاری ایدئال باشند. به همین دلیل، در خاورمیانه یک انقلاب فناوری ضد صنعت‌گرایی، یک نیاز ضروری است.

کلیه‌ی این مبانی بوم‌شناختی با اتکا بر این تشخیص که «جهان علمی و معنایی نوین که ناگزیر به سازمان‌دهی خویش به‌مثابه‌ی آلترناتیو جهان آکادمیکی بحران‌زده‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی می‌باشد، از مسایل چشم‌پوشی‌ناپذیر جامعه‌ی بوم‌شناختی و اقتصادی است.»<sup>(۱۰۷)</sup> در آکادمی‌های نام‌برده مورد گفتگو قرار گرفته و به‌صورت پروژه درمی‌آیند. ژنولوژی سازمان‌دهی آکادمی‌های بوم‌شناختی محلی که جوانان، دهقانان، چوپان‌ها، بسیاری از کارگران حوزه‌های تولید و همه‌ی اقشار اجتماعی ساکن مناطق روستایی را که قادر به مشارکت در حوزه‌های خاص خویش باشند، به‌مثابه‌ی یک نمود ادعای خویش در این باره مد نظر قرار می‌دهد.

## تاریخ

یک کندوکاو در منشا زمان، جهت بارکردن معنا بر جریان زندگی در "آن"، اهمیتی حیاتی دارد. زیرا زندگی معنادار، با یک آگاهی نیرومند تاریخی میسر می‌گردد. بیش از هر چیز، تاریخ در راستای یک زندگی بامعنا مورد نیاز است. برای همین، دانستن جامعه‌شناسی و فلسفه، فقط با خوانش این علوم از جنبه‌ی تاریخی اهمیت دارد. آنچه به زندگی اجتماعی نیز معنا می‌بخشد، این شعور تاریخی است. به همین علت، بنانهادن نیرومند پیوندهای تاریخی زندگی اجتماعی، نشان می‌دهد که تا چه اندازه زندگی ارزشمند بوده است.

آغاز چنین کندوکاوی با ژنولوژی، یکی از مهم‌ترین گام‌ها در راستای زندگی آزاد است. زیرا از منظر ژنولوژی، نگرستن به تاریخ و ساماندهی ارزش‌های که زنان تاریخی تعریف نموده‌اند، رابطه‌ی میان تاریخ با زندگی، جامعه و طبیعت را به صورتی نیرومند برقرار خواهد ساخت. همچنین یک دیدگاه ژنولوژیکی، ارزش‌ها، فرهنگ مقاومت، زبان‌ها، اخلاق، فرهنگ، حکایات و چیزهای خوب دیگر را که بخشی از او بوده و تاریخ آنها در حال جریان دارد، شرح می‌دهد که چگونه به امروز راه یافته‌اند. به همین سبب، ژنولوژی تاریخ را بیش از آنکه همچون یک پدیده‌ی فشرده‌ی تعیین‌شده در نظر بگیرد، آن را به‌مثابه‌ی یک زمان، یک مکان، یک حافظه و پیدایشی در "آن"، مورد بررسی قرار می‌دهد.

در عصری زندگی می‌کنیم که تمامیت اجتماعی، زمانی و مکانی تا سلول‌هایش تجزیه شده است. این یکپارچگی که تحت لوای علم ازهم پاشیده شده، تهدیدی است برای تجزیه‌ناپذیری زندگی اجتماعی با زمان و مکان. زندگی گسسته از حقیقت، انگار در حال به‌صداآوردن زنگ خطر است. نه‌تنها در زندگی انسانی، بلکه در حیات طبیعت و تمامی جاندار و بی‌جان، این فغان را می‌شنویم. در منشا همگی این‌ها ذهنیت پوزیتیویستی یافت می‌شود که به‌جای اینکه کائنات و زمان را که جریان آن می‌باشد، به‌مثابه‌ی یک ارگانیزم زنده بررسی نماید، به‌مثابه‌ی پدیده‌ی در نظر می‌گیرد که باید تحت حاکمیت درآمد و با قواعد قطعی کنترل گردد. به‌خصوص این یک واقعیت است که رویکرد مبنی بر آغاز تاریخ از کشف نوشتار و نسبت دادن آن به سومریان و نادیده‌گرفتن ۹۸٪ درصد تاریخ انسانیت که

اجتماعی بودن پیشین آن را نیز پوشش می دهد، بنیاد ذهنیت علم‌گرایی را تشکیل می دهد. اینکه ذهنیت کاهنان سومری در دانشمندان امروزی تداوم می یابد، جای بحث نیست. از این منظر، تاریخ موجود، تاریخی است که تمدن دولت‌گرا به نگارش درآورده و واقف بودن بر اینکه به عنوان تاریخ رسمی بر حافظه‌ها حک شده، یک سرآغاز مهم، جهت خوانش موثر تاریخ است. و به واسطه‌ی ژنولوژی، بررسی زن‌پرد شده از تاریخ رسمی همراه با فرهنگ، نهادها و واحدهای اجتماعی اش به مثابه‌ی سوژه‌های واقعی تاریخ، حایز اهمیت است.

انسان که از اساطیر تا ادیان، از فلسفه تا علوم در هر مرحله‌ی تاریخ با روش‌های گوناگونی جستجوگر حقیقتش بوده، منشا این همه دورشدنش از زندگی آزاد نیز، با بررسی ازهم‌گسیخته‌ی او از واقعیت تاریخی و اجتماعی اش در ارتباط است. با اتکا بر تمایز سوژه- ایزه که در نظام‌مندسازی تمدن دولت‌گرا نقش بزرگی دارد، ژرفابخشیدن به تمامی دوگانگی‌ها و نگرش به زمان همچون تاریخی انتزاعی، به قدرت‌های موجود خدمت می‌رساند. اما ژنولوژی، آن را یک مفهوم کلیت‌مند تاریخی می‌بیند نه بنا به قدرت‌ها، بلکه از درون زندگی بوده و همه‌ی ارزش‌هایی را که فرهنگ و جوامع اندوخته‌اند، بر مبنای تمام‌کنندگی یکدیگر دوآئینه‌ها بررسی نموده و حال نیز در حال جریان است.

آفریدن فرم‌های مؤثر ذهنیتی و ارادی این‌ها نیز با مفهومی از تاریخ میسر می‌گردد که رهبر عبدالله اوجالان به مثابه‌ی "تاریخ آزادی (تاریخ اجتماعی)" بیان می‌دارد. بر این مبنا به جای درک تاریخ به مثابه‌ی آثار افراد فرای جامعه، مبنا قراردادن نگرشی بر اساس واقعیت زمانی و مکانی جوامع و در گستره‌ی همخوان با طبیعت، حایز اهمیت است. رهبر عبدالله اوجالان با اظهار "فرزاند برودل که بسیار به جا می‌گوید: «باید تاریخ، جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی، تاریخی گردد» به یک اشتباه بنیادین علمی و متودیک جلب توجه می‌نماید. (این) از پیش شرط‌های پیشرفت در مفهوم‌شناسی است. یکی دیگر از مزیت‌های این روش، چون به تفسیرکردن تاریخ همچنانکه تکوین یافته، نزدیک‌تر است، به نزدیک‌تر بودن به حقیقت اجتماعی کردن تاریخ جلب توجه می‌کند.

رهبر عبدالله اوجالان می‌گویند: «تاریخ تمدن در همان حال، تاریخ شکست و ناپدیدگشتن زن است. این تاریخ، تاریخ تحکیم‌سازی مرد فرداست، خدا و بندگان،

فرمانروا و پیروانش، اقتصاد، علم و هنرش می باشد. به همین سبب، شکست و ناپدیدارشدن زن به نام جامعه، شکست و محوشدنی بزرگ است. «بر این اساس، ژنولوژی روش گذار از نظام استثماری شکل گرفته در پیرامون زن را ایجاد خواهد نمود. به همین جهت، به اندازه‌ی برجسته‌سازی مقاومت و ایستار زنان در تاریخ علیه قدرت که بر مبنای اندوخته‌ی خود، آن را سازمان دهی و تداوم می‌بخشد، جستجوی خویش را در راستای آشکارسازی تمامی ارزش‌های نیروهای تمدن دموکراتیک ادامه می‌دهد.

«تاریخ بردگی زنان هنوز به نگارش درنیامده است. تاریخ آزادی نیز در انتظار نگارش می‌باشد. البته تاریخ بردگی زن در فرهنگ خاورمیانه نهان است. برای همین، ظهور نیز در همین سرزمین‌ها تحقق خواهد یافت. اما آشکار است به روش مردها نخواهد بود. ژنولوژی می‌تواند یک ظهور بنیادین باشد.» بر محور این نظرات رهبر عبدالله اوجالان، نگارش تاریخ به محوریت زن مبنا قرار داده خواهد شد. این تاریخ، شرح می‌دهد که تاریخ زن یک تاریخ صرف جنس محور نبوده، بلکه تاریخ رنج، تولید، اشتراکات، تکامل اجتماعی، ابراز احترام به گذشته در "آن" و روان شدن به سوی آینده بوده و اینکه معنای حال، ازلی و یا ابدی نیست، بلکه تاریخی می‌باشد.

بر این مبنا دست‌یابی به حقیقت زن که طی تاریخ تمدن دچار شکست مفهومی شده، یکی از اساسی‌ترین وظایف ژنولوژی خواهد بود. این کار در همان حال، جستجوی دست‌یابی به حقیقت از دست‌رفته‌ی جامعه می‌باشد. همچنین آفرینش حال و ساختن آینده از چک‌های ارزش‌های تاریخ زن است که مدام در حال ایستادگی در برابر قدرت‌های تمدن بوده و جریان خویش را در آب تمدن دموکراتیک تداوم بخشیده است. این روش همچنانکه ارزش‌های در تاریکی مانده‌ی زن را نمایان می‌سازد، به جای افزودن زن بر تاریخ موجود، بستر بازسازی تاریخ را با چشم‌انداز زن فراهم خواهد نمود. به میزان ابراز احترام به هستی هر تفاوت‌مندی، ارتباط موجود در میان آنها را به‌طور موثری برقرار خواهد ساخت. علیه مفهوم زمان خرد مرد فرادست که قطعی، از پیش تعیین شده و خطی - مستقیم می‌باشد با مبنا قراردادن یک مفهوم زمان که چرخه‌یی، روان و مبتنی بر حس شهودی، هر آنچه را که مربوط به زندگی، طبیعت و جامعه باشد دربر گرفته و تفاوت‌مندی آن‌ها را حفظ خواهد نمود. بدین ترتیب، جستجوهای آزادی‌اش را حال نیز عملی می‌نماید.

## پزشکی

نخستین حکیم ثبت شده در تاریخ نین خورساگ و نخستین بیمار انکی ست. در واقع نین خورساگ در اسطوره با ناسزا انکی را بیمار و با پادرمیانی خدایان، قانع و بهبود می بخشد. اگر به خاطر آوریم که برخی از صفات نین خورساگ عبارت بود از خانم مناطق وحشی همچون کوه و صحرا، ایزدبانوی درخت که با مارها ارتباط نزدیکی دارد و ایزدبانویی که نیروی شفابخش زایمان- جاودانگی- شفا بوده است که با توجه به اینها، این یک وضعیت کاملاً همخوان می باشد. ارتباط نزدیک نین خورساگ با مارها بسیار جالب است، زیرا آن مار در حالت پیچیده به یک عصا مبدل می گشت که طی هزاران سال نماد حوزه‌ی پزشکی- طب بود، اما افراد بسیار اندکی به خاطر می آورند که نخستین حالت آن عصا نمود درخت دنیای نهانی نین خورساگ و ماری است که در آن زندگی می کرد. همچنین افراد بسیار اندکی به خاطر می آورند که نخستین دستی که آن عصا را ساخته و گرفته، دست یک زن بوده است.

شاید هم این نفرین نین خورساگ است که امروزه جهان دست به گریبان بسیاری بیماری شده و گردانده شده است. برای خرد، وجدان و بدن انسان‌هایی که ایزدبانوان یعنی طبیبان نخستین زن را به فراموش سپرده‌اند، هزار برابر آن به انکی بیماری داده و آن را نفرین کرده است. دست آخر، مجازات انکی بیخود نبود. علت نفرین شدن انکی، دزدیدن و خوردن هشت گیاه نین خورساگ است که با رنج و محبت پرورش داده بود. از آن روز به بعد به پیشتازی انکی، خدای مکار، جهان مرد سلطه جو بسیاری از گل و گیاهان نین خورساگ را به سرقت برد، سپس کل باغش را به غارت برد و به ویرانه تبدیل ساخت. در واقع گل و گیاه باغی را نابود ساخت که شفای انسانیت بود. این باغ، فرزاندگی ایزدبانوی مادر بود که برای هر دردی از آن درمان می ساخت.

بیماری و مداوا یکی از حوزه‌های فرزاندگی ایزدبانوی مادر بود. در اعصار الهگی، بسیاری از ایزدبانوها هم‌زمان حکیم بودند. اینانا، ایشتار، گولا، باوا (نینیسینا)، کیبله، هلن، دمیتر، در مصر اسیس و سخمت، هکاته، پرسننون، مدا، کیرکه. در زرتشتیان آمرتات و هااورواتات. رفته‌رفته این ایزدبانوان حکیم، به جایگاه دختر و یا

همسران خدایان طب نزول می‌یابند. به‌عنوان مثال، در اساطیر یونانی خدای طب آسکلئپوس وجود دارد، دخترانش پانس، ههپگیا و همسرش اپیون نیز حکیم‌اند. با گذشت زمان، حضور زنان در حوزه‌ی طب به‌تمامی حذف می‌گردد. طب به علمی تبدیل شد که بیش از هر کس به انکار موجودیت و رنج زن روی آورد. امروزه نیز در آثار و دروس تاریخی طبابت، نام، رنج و موجودیت زنان آن‌چنان که باید، یادآوری نمی‌شود. به‌خصوص هرگز از موجود بودن آن‌ها در این کار بحثی به‌میان نمی‌آید.

جنبش‌های پزشکی زنان که در سال‌های اخیر برپا شده‌اند، گام‌هایی را جهت افزایش شمار زنان در حوزه‌ی خدمات بهداشتی و کسب آگاهی زن و... در راستای شکافتن این ذهنیت انکارگر برداشته‌اند که حایز اهمیت هستند. ژنولوژی به‌مثابه‌ی علمی که در هر حوزه‌ی با ذهنیت انکار و تحقیر هدایت شده بر موجودیت زنان مبارزه می‌نماید، این رنج جنبش پزشکی زنان را دیده و کار مشترک با آن را جزو اهداف خود قرار خواهد داد. در همان حال، به‌مثابه‌ی یکی از حوزه‌های ژنولوژی، فعالیت جهت رشد علم پزشکی زن را برنامه‌ریزی خواهد نمود. آنچه که ژانن آچتربرگ<sup>۵</sup> در کتاب "زنان حکیم" اظهار داشته، حاکی از آن است که به‌فرزاندگی و نیروی انسان مادینه ایمان دارد: «پس از ظهور انسانیت، بلافاصله انسان مادینه، منش فرزاندگی و نیروی باشکوهی به‌شمار می‌آمد. او قادر به جان‌بخشیدن و نجات جان بود. از آن جهت، شفابخش جسم‌های بیمار و ارواح سرگردان بود. هم‌زمان قادر به جان‌گرفتن و ناکارکردن هم بود. به‌همین دلیل، فراسوی خواب، تخیل و احساسات به‌مثابه‌ی یک روزنه‌ی باز به روی جهان، خدمت می‌نمود. زن، به‌خصوص زن بارور که فرزندانش را از جسم خویش تغذیه می‌نماید، اسرارانگیز و نیرومند بود.» او انکار این فرزاندگی از جانب دیدگاه پوزیتیویستی غرب، سپس نیز تصاحب ارزش‌های ایجادشده از سوی اساطیر یونان را نمی‌پذیرد. نسبت دادن ظهور هر چیزی از نمادهای علم پزشکی گرفته تا اکتشافات آن، به جهان غرب یعنی به اصل یونانی آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد. داده‌های باستان‌شناسی را که اثبات می‌کنند نخستین ایزدبانوان و ایزدان طبیب، نسخه‌های پزشکی، درمان‌ها، درمان گیاهی و حکیم‌گری در خاورمیانه آغاز شده است. به‌همین دلیل، امروزه در خاورمیانه به‌خصوص در حوزه‌ی پزشکی که بیشترین سطح جامعه‌کشی در آن جریان دارد، با پژوهش

---

<sup>۵</sup> Jeanne Achterberg نویسنده‌ی کتاب "زنان حکیم"

فرزانگی و منابع آن در خاورمیانه، در راستای متحول‌سازی آن به دست‌های شفافبخش مبارزه می‌نماید.

بنیادی‌ترین مبدا این مبارزه مبتنی بر این تشخیص است که: «جامعه‌یی که سلامت‌ش را با امکانات ذاتی خویش حفظ ننماید، یا بنیاد هستی و آزادی‌اش تحت تهدید بوده و یا کاملاً آن را از دست داده است.»<sup>(۱۰۸)</sup> اگر امروزه نمی‌توانیم سلامت‌مان را از دست انحصار شرکت‌های کاپیتالیستی که مطابق قانون سود کلان عمل می‌کنند نجات دهیم، موجودیت‌مان تحت تهدید است. اگر خود را از بیماری‌ها و مفهوم بیماری که نظام ما را بدان آلوده ساخته نجات نمی‌بخشیم، بدین معناست که دفاع ذاتی ما درهم شکسته شده است. حوزه‌ی بهداشت امروزه به حوزه‌یی تبدیل شده که جوامع بیشتر نیازمند توسعه‌ی دفاع جوهری در آن هستند. از سویی، آگاهانه بسیاری بیماری به دست نظام تولید و شیوع می‌یابد. سپس درمانی که علاج آن بیماری باشد تولید و سلامت‌مان به کالای بازار تبدیل می‌گردد. بیمار مشتری، خدمه‌های پزشکی را به موقعیت تجار تبدیل می‌سازد. از سویی دیگر، کل خوراک، آب، هوا و خاک آلوده می‌شود و از طریق هورمون و مواد شیمی آلوده، انسان‌ها آلوده می‌گردند. همچنین از دیگر سو، در وهله‌ی نخست، استرس، سروصدا و انبوه جمعیت شهرها بیماری تولید می‌نماید. یعنی نظام مدام ما را بیمار می‌سازد. حوزه‌ی پزشکی نیز به‌طور مداوم، با افزایش قیمت به یک بخش خدمات متحول می‌گردد. در واقع، در چنین حلقه‌یی، دو گزینه در پیش‌روی فقرا می‌گذارند یا مرگ و یا در مقابل سلامتی جسمی، بردگی و فروش روح! در بسیاری از گوشه و کنار جهان، آنها از طریق نظام پزشکی به قدرت‌های دولت‌گرا- قدرت‌گرا وابسته می‌گردند. به‌نوعی انگار دیالکتیک مرگ- شفای ایزدبانوان مادر را خدایان کاپیتالیست بر مبنای ناگواری تحویل گرفته‌اند.

ژنولوژی، بر مبنای نیکی و بهبود این دیالکتیک، حوزه‌ی پزشکی را به‌مثابه‌ی علمی که از نو بنا شود، مطابق سرشت سرآغاز تاریخ اجتماعی بررسی خواهد کرد. هنگامی که نگرش ژنولوژیک در حوزه‌ی پزشکی نمود می‌یابد، فرزانگی مداواری زنان فرزانگی را که در دوران سرمایه‌ی بدوی کاپیتالیسم زنده‌زنده در آتش سوزانده می‌شدند از خود برمی‌شمرد. آن‌ها دختران وفادار نین خورساک بودند و موفق به



نجات یک بخش از باغ شفای او از تصرف "مرد مکار" و خرد مرد فرادست گشته بودند. آنها توسط دستان کاپیتالیست خدای فریبکار، انکی، سوزانده شدند.

ژنولوژی سعی در گردآوری رنج کلیه‌ی انسان‌هایی دارد که به‌دور از منفعت، در طول تاریخ اجتماعی برای انسان‌ها شفافبخش بوده‌اند. این دانش، از فرزاندگی طبیعی که دختران و پسران باورمند به باغچه‌ی نین خورساگ و دست‌های شفافبخش او بوده‌اند بهره می‌گیرد. بالا بردن هوشیاری در درون جامعه نیز جهت از بین نرفتن این فرزاندگی، از مسوولیت‌های ژنولوژی است.

«تشکیل نهاد و متخصصین پزشکی خود، باید به‌مثابه‌ی حق و وظیفه‌ی اصلی جامعه دیده شود. مصادره و انحصار این وظیفه از جانب قدرت و دولت، ضربه بزرگی است که بر سلامت جامعه وارد آمده. مبارزه‌ی حق سلامتی به‌معنای ابراز احترام به خویش و حساسیت در باب آزادی می‌باشد.»<sup>(۱۰۹)</sup>

پیش از هر چیز، ژنولوژی سازمان‌دهی آکادمی‌های پزشکی را که چشم‌انداز ژنولوژی را درونی و حکیمان را پرورش دهد، جزو اهدافش قرار می‌دهد. به میزان تحصیل‌کردگان رشته‌ی طب، یک مفهوم آموزشی را که مردان و زنان طبیب بتوانند تدریس نمایند، ایجاد می‌کند. همچنین آگاهی جامعه درباره‌ی تشکیل نهادها و متخصصین پزشکی را بالا می‌برد. ایجاد مفهوم فعالیت و سازماندهی مشترک با جنبش‌های پزشکی در جاهای مختلف جهان، بایستی یک واکنش بایسته‌ی دفاع ذاتی باشد که باید در حوزه‌ی پزشکی جای بیفتد. ژنولوژی، همزمان که پزشکی را به‌مثابه‌ی حوزه‌ی مهم دیده، آن را گسترش داده و نیاز آموزش جوانان دانشجوی رشته‌ی طب بر مبنای دیدگاه ژنولوژیکی و تاریخ طب را مدام مد نظر قرار می‌دهد، به تهیه‌ی ماتریال در این زمینه پرداخته و به پژوهش‌هایش تداوم می‌بخشد.

## آموزش

اگر آموزش فعالیت انتقال تجارب صورت گرفته و اطلاعات کسب‌شده از جانب جامعه به نسل‌های نو باشد، در این صورت، نخستین آموزگار انسانیت، طبیعت است. در پیشرفت تکاملی کیهان، طبیعت طی میلیون‌ها سال خویش را می‌آفریند. انسان که در مرحله‌ی این آفرینش به‌وجود می‌آید، با شناخت طبیعت و آموختن زبان آن، زمانی که به درس‌ها و هشدارهایش گوش داده و آنها را حس نموده، مسیر

سرگذشت انسان بودن را ترسیم نموده است. قداست بخشیدن و اعتقاد به یافتن پوشاک و غذا، اسکان، گردش دسته جمعی و ازدواج را در شرایط آموزنده‌ی طبیعت فراگرفته و فرم یافته است. زن- مادر بهترین دانش آموز طبیعت است.

همان طور که انسان‌ها فرزندان طبیعت‌اند، زن نیز فرزندان دانش و نقطه‌ی مشترک هر دو مادری بود. زاییدن، بخشایش، حفاظت، تغذیه کردن و دوست داشتن ویژگی‌هایی بودند که آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌ساخت. زن، نخستین دانش آموز طبیعت و نخستین آموزگار انسانیت گشت. هم مرد و هم کودکانش را آموزش داد. زن هرگز فراموش نکرد که در مسیر طولانی و دشوار سرگذشت اجتماعی بودن، دانش آموز طبیعت و مادر- معلم جامعه است. این امر، او را هم به آموزگار و هم آموزنده مبدل می‌ساخت. همان طور که منکر منشا اطلاعات، راه‌های یادگیری و قداست آموزگاری نبود، بر آن نیز نیک واقف بود که به چه کسی، چه وقت و چگونه بیاموزد. دقیقاً به مانند طبیعت مادر که در میان فرزندانش تفاوتی قایل نمی‌شود، زنان نیز کودکانی را که به دنیا می‌آوردند مشترک پرورش داده و یکی، مادر همه بود. نخستین درس در باب نیرو و مفهوم اجتماعی بودن بود. زن طی هزاران سال آموزش داد و آموخت. آموخت، خویش را پرورش داد. بسیاری از علوم حیات بخش به اجتماعی بودن را این گونه یافت و بدین ترتیب، جامعه‌ی اخلاقی- سیاسی را در پیرامون خویش گسترش داد.

شاید هم زنان با اتکا بر حس شهودی‌شان می‌دانستند که نباید آموزش فرزندان‌شان را به هیچ‌کسی بسپارند. به همین علت نیز آموزش در جامعه‌ی طبیعی که ایزدبانوی مادر در آن حکم فرماست، یکی از فعالیت‌های پایه‌ی زنان بود. زن نه تنها کودکان، بلکه کل جامعه را آموزش می‌داد. به ویژه الهگی حوزه‌ی دینی- باورداشت، رمز مرموز زایمان کودک، بهره‌وری، تغذیه نمودن جامعه با گردآوری و بهبودبخشی با دارو، احترامی ژرف را می‌آفرید. لذا جامعه، آموختن از زن را به موضوع غرور مبدل نمی‌ساخت.

جایگاه زن در آموزش کودکان و جامعه تحت فشار و تهاجمات مدام نهادهای پدرسالار اندیش تغییر کرد. جسم و روح زنان در حیات اجتماعی با سنبل‌های ایزدبانوی مادر که با اساطیر در مقابله جنگ صورت گرفته و بدنش به دو قسمت تقسیم می‌شود، به دو بخش تجزیه می‌گشت. از این پس، حق آموزش کودکان نه

از آن زن-مادر، بلکه به نهادهای آموزشی تعلق گرفت. رفته رفته چنین حالتی به خود گرفت که هر آنچه در آموزش رسمی جای نمی گرفت به مثابه‌ی خرافات تعریف می شد. کودکان و در وهله‌ی نخست پسر بچه‌ها، از کنترل مادر و سپس از کنترل جامعه خارج و تحت کنترل قدرت‌های دولت‌گرا- قدرت‌گرا درمی آمدند. «به آسانی می توان اظهار داشت که جامعه طی تاریخ تمدن بیشتر به وسیله‌ی جنگ آموزش که از جانب دولت و قدرت با او انجام شده، ضربه پذیر بوده است. تحقق بخشیدن به حق آموزش جوامع، از دشوارترین حقوق است.»<sup>(۱۱۰)</sup> این دشوارترین حق را دولت به غارت برده است. از سنین آغازین مدرسه‌ی ابتدایی گرفته تا نظام آموزشی، هزاران سال است که دولت به کودکان چگونگی نشست و برخاست را دیکته می کند. در واقع، در عصر کاوه معاصر هستیم. اما روزانه نه تنها دو جوان، بلکه میلیون‌ها جوان به این نظام آموزشی هیولاشده عرضه می شوند. این نظام با واقعیتی که «ذهن را باد کرده، بی روح ساخته و بنا بر این، پیشرفت روح را متوقف کرده و تهی مایه می سازد»<sup>(۱۱۱)</sup> بدن جوانان را له و نورد می کند. از این رو، اذهانی مسلح به دگماها شکل گرفته و تیزهوشی مغز جوان نابود می گردد.

نظام ایجادگشته‌ی آموزش- مدرسه که نظام از طریق تصرف، حق آموزش و آموزگاری را از زنان گرفته، امروزه در آستانه‌ی ورشکستگی و نابودی است. مدارس خصوصی که تحت لوای آلترناتیو شدن علیه آنها ظهور یافتند، حق تدریس را که از مقدس‌ترین حقوق می باشد به وضعیت کالایی که با پول می توان خریداری کرد دچار ساخته و بر این اساس، پیروزی را از نخستین اهداف خویش دانستند. مکاتب و نظام رسمی آموزش با انحصاری که ایجاد کردند، معرفت، آموزش و آموزگاران خارج از آن مدارس را مشروع به شمار نیاوردند. این در حالی است که به خصوص در خاورمیانه طی هزاران سال طریقت، خانقاه، صومعه، تکیه، مدارس و اماکن تدریسی و... موجود بوده اند. این همه هیچ انگاری اندوخته و تجارب آموزشی جامعه، با ایدئولوژی قدرت طلب در ارتباط است. قدرت، نظام آموزشی‌ای را که به او تداوم ببخشد، مشروع دیده و مدیریت می کند. لیکن تا پایان قرن اخیر نیز مکاتب رسمی تدریس با نیاز داخلی جامعه توأمان گسترش یافتند. اما همگام با قرن بیستم «در مقابل قدرت غول پیکر انحصارت اقتصادی دولت- ملت، آرایه‌ی هستی جامعه از طریق آموزش، وارد دشوارترین مرحله‌ی تاریخ شده.»<sup>(۱۱۲)</sup> دقیقاً در این دشوارترین

لحظات، بایستی مفهوم آموزشی زن و اندوخته‌ی غنی موجود در رابطه‌ی دانش‌آموز-آموزگار دست به‌کار شده و حق آموزش را که اصلی‌ترین حق هستی‌یابی جامعه است، دوباره به‌نام جامعه بدان ببخشند.

جامعه به فروتنی، هوش عاطفی و محبت در آموزش زن نیاز دارد. برعهده‌گرفتن مسوولیت آموزش جامعه خواستار قلب و عشقی بزرگ می‌باشد. شاید هم به‌همین علت، در زبان کوردی واژه‌ی آموزش یعنی "پرور" را که ریشه‌ی "پرورده" است هم در زبان کوردی و هم فارسی به مفاهیم "تغذیه، حفاظت و محبت" به‌کار گرفته می‌شود. پر- باسک (پر و بال) به مفهوم شاخه است، پر دادن، به‌معنای به‌زیر پروبال‌درآوردن و یا گذاشتن پر می‌باشد. در واقع، آموزش دادن یک انسان، به‌معنای پربخشیدن به او و از این حیث، پرواز دادن نیز می‌باشد. همچنانکه آگاهیم همه‌ی این ویژگی‌ها از صفات اصلی دوران ایزدبانو-زن- مادرند. زن- مادر طی هزاران سال، کل انسانیت را به‌مانند فرزندان خویش تغذیه نموده، نگهداری کرده، محبت ورزیده و به‌زیر پروبال خود کشاند. به‌مانند پرندگان مادر به جوجه‌هایی که هنوز پر پرواز درنیآورده‌اند، پروازکردن و پرگرفتن را به انسانیت آموزش داد. هدف ژنولوژی، تحقق‌بخشیدن مفهوم واژه‌ی "پرورده" که ماهیت و تاریخ فعالیت آموزشی را بیان می‌دارد، می‌باشد. یعنی حفظ کودکان و جوانان از نظام آموزشی هیولاشده‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، آموزش همراه با محبت، و تغذیه‌کردن آنها از طریق ارزش‌های اجتماعی و فلسفه‌ی آزادی است. هدف، بال‌درآوردن و به‌پروازدرآوردن آنها و تمامی جامعه با آموزش و زیر پروبال سرشت دادگر زن می‌باشد.

در جهان امروزی حداقل به‌اندازه‌ی حوزه‌ی پزشکی، آموزش نیز، انسان را به نظام وابسته می‌سازد. دیگر اولین شرط اینکه صاحب حرفه و احترام شوی و در رقابت کاپیتالیستی جای‌بگیری، دیگر مدرکی دانشگاهی است که عبارت از یک نشانه و آرم می‌باشد. جهت کسب این، کودکان از سن هفت‌سالگی به‌مانند اسب مسابقاتی در کوچه‌های نظام می‌دوند. کسانی که در این نظام آموزشی موفق نباشند تا آخر عمر مهر عقب‌ماندگی و ناموفق‌بودن را خورده و سعی به یافتن منزلت در حیات اجتماعی می‌کنند. هدف اساسی نظام از ایجاد تقلیل‌دهی آموزش دیده یا ندیده به یک تکه کاغذ در ادراک جوامع، گسستن کودکان و جوانان از جامعه است که به اندازه‌ی چشمگیری موفق به آن می‌گردد. هدف دیگرش، بیگانه‌سازی جامعه از نهاد

و سنن آموزشی خود جامعه بوده که امروزه در این کار نیز به میزان زیادی موفق شده است. به تهای این دو علت بسیار مهم که موجب رساندن ضرر و زیان به جامعه شده اند، ژنولوژی را ناگزیر می سازد تا آموزش را به مثابه ی یک حوزه تعریف و توسعه ببخشد.

آموزش یکی از فعالیت اصلی زنان در آفرینش و مدیریت جامعه ی اخلاقی- سیاسی بوده است؛ نیروی تربیت و پرورش آن بود. به همین علت امروزه نیز به مثابه ی بایستگی برساختن جامعه ی اخلاقی- سیاسی، ژنولوژی هرگونه فعالیت را جهت تشکیل نهادهای آموزشی جامعه انجام خواهد داد.

از دیگر سو، ژنولوژی جهت تشکیل دیگر عرصه ها و ایجاد کادرباش نیز ناگزیر به بررسی گسترده ی فعالیت آموزشی می باشد. امروزه حوزه ی آموزش که برای تمامی حوزه های حیات اجتماعی، به یک نیاز و مساله ی مبرم هستی- نیستی مبدل شده، ناگزیر به گسترش از نگرش ژنولوژیکی است. زن که نخستین دانش آموز طبیعت است، تنها با یک نظام آموزشی بسیار وسیع قادر به پدیدآوردن اندوخته ی علمی- تئوریک مدرنیته ی دموکراتیک در اقتصاد، بوم شناسی، جمعیت شناسی، سیاست، اتیک- استاتیک، پزشکی، تاریخ و دیگر حوزه های مورد نیاز در آینده خواهد بود. هنگامی که این نظام آموزشی را همراه با جامعه بنیان نهاد، در اصل مغزهایی را که نظام کاپیتالیستی به قتل رسانده نجات و به آنها افق ذهنی خواهد بخشید. اذهان باز کودکان و جوانان، مساله ی ساختن جامعه ی اخلاقی- سیاسی را به مثابه ی مساله ی هستی معنا خواهند بخشید. «مساله ی آموزش در اصل، همچنانکه نهادهای (بافتها)ی اخلاقی و سیاسی جامعه را الزامی می دارد، وظیفه ی اخلاق و سیاست نیز اساساً تحقق آموزش اجتماعی است. جامعه یی که قادر به آموزش خود نباشد، همچنان که امکان توسعه ی اخلاق ذاتی، نهاد سیاسی و سرپاماندن را از دست می دهد، از زیر تهدید مدام، فرسودگی و تجزیه شدن نجات نخواهد یافت» ژنولوژی، این رهنمود رهبر عبدالله اوجالان را با جامعه به گفتگو گذاشته و بایستگی های آن را در حوزه ی آموزش همچنین همراه با تمامی اقشار اجتماعی سازمان دهی می نماید.

جهت ایجاد این تغییر و تحول، ژنولوژی یک ادراک و شیوه ی آموزشی را به اندازه ی خودویژه بودن هر حوزه یی به شکلی که بتواند با دیگر عرصه ها در ارتباط باشد ایجاد خواهد نمود. «اینجا، هر حوزه ی قدرت، مبارزه ی سیاسی، اقتصاد، زن،

محیط، سیستم، همگی به مانند گوشت و استخوان با یکدیگر در پیوندند. قادر به نادیده گرفتن یکی نخواهید بود. آنچه که سوسیالیست‌ها از درک آن عاجزند، این است. زندگی خصوصی، اقتصاد، مبارزات سیاسی این‌ها، هر یک به صورتی جداگانه در جریان است.» نتایجی را که ژنولوژی از این انتقادات رهبر عبدالله اوجالان کسب نموده بسیار مهم‌اند. به‌عنوان مثال یک تحصیل‌کرده‌ی رشته‌ی اقتصاد ناگزیر به کسب اطلاعات موثر و تاثیرپذیز از اقتصاد بوم‌شناسی، اقتصاد-جمعیت‌شناسی و... می‌باشد. بر این مبنا طراحی برنامه‌های آموزشی و در همان حال، اخذ تدبیر ایدئولوژیک در مقابل بیماری تجزیه‌پذیری پوزیتیویسم وجود خواهد داشت.

یک موضوع مهم نیز که در حوزه‌ی آموزشی‌ای که در گستره‌ی ژنولوژی ایجاد می‌گردد، اماکن آموزشی است. مکان، ادراک یا ذهن انسان را تشویق به بازبودن و یا بسته‌بودن نموده و در موفقیت آموزش، فاکتور مهمی می‌باشد. گاه مکان آموزش، حوزه‌ی علمی آموزش را نیز تعیین می‌سازد. به‌عنوان مثال، در میان آموزش بوم‌شناسی که در یک آپارتمان سرد تدریس شود و آموزش بوم‌شناختی که در محیط یک روستا و یا کنار دریاچه‌ی تدریس گردد، از زمین تا آسمان تفاوت وجود دارد؛ و یا اینکه حوزه‌هایی همچون پزشکی- جمعیت‌شناسی گاه نیازمند تعیین اماکن از حیث خودویژگی‌های این حوزه‌ها هستند. به اندازی مکان، زمان آموزش نیز یک موضوع مهم می‌باشد. آموزشی که در مورد هرگونه موضوعی زیرساخت، ادراک و ذهنیتی را به وجود نیاورد، یک آموزش ناموفق است. آموزش باید مدت‌زمان ایجاد این را در افراد، جوامع و کمون‌ها مبنا قرار دهد.

یکی از موثرترین شیوه‌های گذار از نظام‌های آموزشی موجد انسان غریزه‌ی دولت و هیزارشی که انسان را از حیث ظاهر و باطن از خود، جامعه و محیط بیگانه ساخته، تشکیل نهادهای آموزشی هر جامعه مختص به سرشت خویش و مطابق شرایط و نیازهای آن است. به‌عبارتی دیگر، سازماندهی گسترده‌ی مدارس و آکادمی‌ها بر این مبنا می‌باشد. در تاریخ خاورمیانه نیروهای تمدن دموکراتیک مدام آلترناتیوهای‌شان را ایجاد کرده‌اند. نظام آموزشی پیامبران، مدراس فلاسفه، حوزه‌های تصوفی، درگاه، آتشکده، طریقت، مدارس، مذاهب، صومعه، تکیه، مساجد، کلیسا و پرستشگاه‌ها نهادهای آلترناتیو در جامعه بوده‌اند. ژنولوژی اینان و آزمون‌های مختلف تاریخ زنان را پژوهش خواهد نمود. هم‌زمان، با ایجاد نظام آموزشی مفاهیم-

ارزش، نهادینگی و ذهنیت، راه و روش و ابزارهای پالوده از این تجارب را بر آن خواهد افزود. به جای مبنا قراردادن مدل آموزشی بهره‌ور کنونی، با سودبردن از آزمون‌های تاریخی، ساختارهایی اصیل را ایجاد خواهد نمود. موضوعاتی به‌مانند مشارکت اقشار مختلف جامعه، ضوابط، برنامه، روابط آموزگار- دانش‌آموز را بر اساس مبانی دموکراتیک تشکیل خواهد داد. جهت صرف نظری نبودن نظام آموزشی مان باید فعالیت چندجانبه‌ی عملی صورت گیرند.

گسترش فعالیت آموزشی شایسته با اقشار مختلف جامعه با این احساس رهبر عبدالله اوچالان مبنی بر «زن آزاد گردد، پیشرفت نماید. زن، زندگی می‌آفریند، و آن را زیبا خواهد ساخت» از اهداف بنیادین ژنولوژی می‌باشد.

## سیاست

«اگر کارکرد اخلاق، انجام امور زندگی به بهترین نحو باشد، کارکرد سیاست نیز یافتن بهترین کارهاست. اگر توجه شود سیاست هم داری وجه اخلاقی بوده و هم بیش از آن را شامل می‌گردد. یافتن بهترین کارها، آسان نبوده، بلکه مستلزم شناخت بسیار خوب کارها، یعنی آگاهی- علم بوده، همچنین ملزوم به یافتن یعنی پژوهش می‌باشد. زمانی که واژه‌ی خوب به آن افزون شود، شناخت اخلاق را نیز بایسته می‌سازد. همچنان که دیده می‌شود، سیاست هنر بسیار دشواری است... سیاست واقعی در تعریفش نهان است: هیچ گروه اصطلاحاتی دیگری بجز آزادی، برابری و سیاست، قادر به توجیه منافع حیاتی جامعه نیستند. در این صورت، اساساً سیاست، کنش آزادی، یکسانی و دموکراتیک‌شدنی است که جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی تحت هر شرایطی این کیفیت و یا هستی‌یابی را تحقق بخشد.»<sup>(۱۱۳)</sup> «در سرشت سیاست، آزادی نهان است. جوامع و مللی که سیاسی شوند، جوامع و مللی اند که آزاد می‌گردند.»<sup>(۱۱۴)</sup>

ژنولوژی، در این حوزه‌ی پژوهشی و تحقیقاتی، زن- مادر را نیروی اصلی اجتماعی شدن و به‌مثابه‌ی موجد هنر سیاست دیده و دست به‌کار خواهد شد. در حقیقت، او بود که طی هزاران سال کارهای نیک را جهت استمرار حیات جامعه، یافت و اجرا نمود. در منشا ستیز اجتماعی بودنی که پیرامون زن مادر شکل گرفته با

نخستین تشکل تمدن دولت‌گرا و قدرت‌گرا، به‌مثابه‌ی جوهر، در مقابل یکدیگر یک ضدیت اصالت وجود داشتند. همانگونه که سیاست با آزادی اجتماعی و زندگانی در ارتباط بود، دولت نیز با تولید اصطلاحات ایدئولوژیک، سیاسی و عملی برده‌سازی جامعه ارتباط داشت. جهت اینکه دولت بتواند رشد یابد یعنی گردآوردن سخن-تصمیم-اراده در یک مشت گروه قدرت‌طلب، به‌نام همه‌ی جامعه، باید عرصه‌ی سیاست، تنگ و حوزه‌ی آن محدود می‌گشت. به‌همین جهت نیز باید واحدهای بنیادینی که به جامعه حیات می‌بخشیدند و منابع اصلی آن نابود می‌شدند. اینکه جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی‌ای که بر مبنای فرهنگی الهگی مادر پیرامون زن شکل گرفت، به درازای هزاران سال روبه‌روی هجوم‌های بی‌امان قرار گرفت، از تضاد هستی‌یابی با ساختار دولت‌گرایی که می‌خواست به‌جای آن پدیدار گردد نشأت می‌گیرد. در این مفهوم "پوسیدگی سیاست"<sup>(۱۱۵)</sup> که به‌عنوان یک مساله‌ی اجتماعی پدید می‌آید، به‌مثابه‌ی نیست‌کردن آزادی و بافت‌های اجتماعی، در گستره‌ی ژنولوژی قرار خواهد گرفت.

ژنولوژی که ادعای درآمدن به‌صورت یک علم اجتماعی نوین را که با دربرگرفتن اقتصاد، بوم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، اتیک-استاتیک، بهداشت، آموزش و تاریخ ایجاد می‌گردد دارد، بدون رشد علم سیاست، نمی‌تواند موفق باشد. زیرا ناگزیر به تعیین بهترین کادرها در تمامی این حوزه‌های می‌باشد. یعنی باید در ارتباط با این حوزه‌های علوم اجتماعی، به ایجاد سیاست پردازد. نیازهای اساسی جامعه در حوزه‌ی اقتصاد کدامند؟ چگونه برآورده خواهند شد؟ بهترین کارهایی که باید جهت برآورده‌سازی این‌ها انجام گیرند، کدامند؟ کدام کارهای نیک در حوزه‌ی پزشکی و آموزش، پاسخ‌گوی نیازهای اجتماعی‌اند؟ ژنولوژی، در تمامی حوزه‌های مشابه که در گستره‌ی آن قرار دارند، بایستی این مسایل را، با یک چشم‌انداز آزادیخواهانه و بدون گسست از مبانی بنیادین اخلاقی به صورتی علمی به گفتگو بگذارد. علم سیاست که مبتنی بر علوم اجتماعی است، باید خویش را ساختاربندی سازد.

عدم ابراز علاقه‌ی به سیاست در کل جهان و به‌طور اکثریت نیز در میان زنان و جوانان، حتی ابراز تنفر از آن، با بیگانه‌سازی سیاست از کارکرد و مفهوم آن در ارتباط است. به‌لحاظ ماهوی نیز با گسستن پیوند سیاست با مخاطبین اصلی‌اش یعنی اقشار اجتماعی مرتبط می‌باشد. تا زمانی که زنان و جوانان یعنی پویاترین و



آزادپخواه‌ترین نیروهای جامعه دارای رویکردی فاصله‌دار با سیاست باشند، تصمیمات و مکانیزم‌هایی که سیر حیات اجتماعی را تعیین می‌سازند در انحصار تمدن دولت‌گرا. قدرت‌گرا خواهد ماند.

سیاست که در واقع می‌توان به‌عنوان خودمدیریتی جامعه نیز تعریف نمود، اصطلاحی است که ارتباط تنگاتنگی با آزادی دارد. زیرا خودشناسی، شناخت، تعریف و واردعمل‌شدن جامعه نسبت به خودش می‌باشد. سیاست، جستجوگری روزانه‌ی یک جامعه در باب حل مسایل خویش با مبنای قرارداد اخلاق است. در واقع می‌توان گفت محدودسازی، از میان برداشتن و یا تغییر پدیده‌هایی است که جریان طبیعی آزادیخواه‌ی زندگی را متوقف می‌سازند. سیاست، اراده و کنش آنانی است که این جریان را موثر ساخته و رشد و گسترش می‌دهند.

اگر سیاست را بدین صورت تعریف نمایم، بهتر قادر به درک علت و نیاز برای قرارداد این حوزه در گستره‌ی ژنولوژی خواهیم شد. بدون شک، علم سیاست یک حوزه‌ی بسیار وسیع می‌باشد. این کتاب فقط سعی خواهد نمود خطوط کلی مبانی اساسی رویکرد، نگرش و شیوه‌ی برخورد ژنولوژی با این حوزه را مشخص نماید. ژنولوژی با دیدگاه زن در مورد پدیده‌های بسیاری، به پژوهش در مورد تعاریف صورت‌گرفته در باب سیاست در مراحل مختلف جامعه‌ی تاریخی گرفته تا اجرای استادانه‌ی سیاست در جامعه‌ی طبیعی که از بود و نبود این تعریف بی‌خبر بود، تن خواهد داد. هم در مفهوم کلی، چگونگی حذف‌سازی جوامع از سیاست و کنش ذاتی خویش و هم چگونگی زندگی زنان در این مرحله را پژوهش خواهد کرد. اصطلاحات مبارزه‌ی پارادایمیک و علمی گسترش این آگاهی را که تعریف و ادراک سیاست در جامعه و در درجه‌ی اول در میان زنان و جوانان، جزو واقعیت‌های چشم‌پوشی‌ناپذیر جوامع هستند، به‌وجود خواهد آورد.

در جامعه‌ی تاریخی مفهوم سیاست چه بود؟ چگونه صورت گرفت؟ وجود اخلاق و سیاست در جوهر سرشت اجتماعی به چه معناست؟ ژنولوژی تا زمانی که ادراک سیاست مبنی بر مشارکت کل اقشار با تنوع رنگ‌ها و مشارکت اراده‌ی ذاتی افراد را توسعه بخشد، به پرسش و یافتن بسیاری پاسخ دیگر در سطح علمی—آکادمیک ادامه خواهد داد.

ژنولوژی در حین پژوهش پدیده‌ی سیاست، سعی خواهد نمود تحلیل نماید که در این سطح بیگانه‌سازی موجود میان سیاست و جامعه، چه کسانی و یا چه چیزهایی مسوول می‌باشند. از حیث مبادی آغازین، ژنولوژی با واقف‌بودن بر این امر که شیوه‌ی ایجاد سیاست بدون جامعه امکان‌پذیر نیست، رویکردش را در پیش خواهد گرفت. اگر سیاست برای جامعه، آفریدن نیک، صحیح و زیباست، خود جامعه بهتر قادر به درک آن می‌باشد. در این معنا، آزادی بیان افراد و جوامع در مورد زندگی خویش و نمود اراده‌شان، جهت کسب مفهوم واقعی پدیده‌ی سیاست از شروط اجتناب‌ناپذیر است. تا زمانی که سیاست مبتنی بر مفهوم دولت‌گرایی و عادات استفاده‌ی ابزاری از سیاست به‌مثابه‌ی حیل‌گری و سرکوب درهم شکسته نشود، جامعه مدام از سیاست حذف شده و یک ایزده‌ی سیاست خواهد بود. جهت روی‌ندادن این واقعه، افراد و جامعه باید جهان ذهنیتی خویش را بسیار نیرومند سازند. وظیفه‌ی ژنولوژی نیز اینجا برجسته خواهد شد. یعنی در آماده‌سازی سطح ذهنیتی جامعه و افراد جهت حوزه‌ی سیاست. دست آخر، ژنولوژی علمی است که جهت احقاق هدف زندگی آزاد، جامعه و فرد آزاد ایجاد می‌گردد. بدون واصل کردن آزادی نیز به سیاستی صحیح، آشکار است که نمی‌تواند به‌وجود آید.

علم زن هر میزان سطح علمی و اخلاقی هم کسب نماید و به جامعه ببخشاند، اگر در سطح ذهنیت بر بنیادهای آزادی، یکسانی و دموکراسی، به سیاست‌های اجتماعی نپردازد، عاری از مفهوم خواهد شد. ایجاد ژنولوژی بدون گسیختن پیوند میان اخلاق، علم و سیاست، قادر به یافت راه‌حل‌های مسایل آزادی زنان در حوزه‌ی علوم اجتماعی خواهد بود، اما اگر همگی را از هم گسلانیده و مستقل از یکدیگر در نظر بگیرد، به‌شکل یکی از اقدامات بی‌شماری درخواهد آمد که در محدوده‌ی علوم قدرت ناپدید می‌شود.

ژنولوژی با توجه کردن به این تشخیص که «رهاسازی واقعیات در خاورمیانه وظیفه‌ی مهم آموزش و سیاست می‌باشد. بدون موفق شدن در این کار، هنر قدرت نمی‌تواند اجرا گردد. شکستن طلسم آن از شفاف‌بودن می‌گذرد.»<sup>(۱۱۶)</sup> فعالیت‌هایی را در دستور کار قرار می‌دهد که آگاهی چگونگی به‌کارگیری پدیده‌ی سیاست در برابر جامعه و زنان را بالا خواهد برد. ژنولوژی با اتکا بر علوم اجتماعی ساختار ذهنیتی‌اش را رشد داده و بنیان‌هایی را خواهد ساخت که هنر سیاست بر روی آن توسعه یابد.

به میزانی که ادراک سیاست زنان بر آزمون‌های بسیار گوناگون تکیه دارد، تاثیرات اصطلاح و پدیده‌ی سیاستی را که نظام‌های قدرت‌گرا ایجاد کرده‌اند نیز شامل می‌شود. به همین سبب، روند تکامل ادراک افراد و جنبش‌های مبارز نیز در راستای آزادی زن، ارزش پژوهش را دارد. اما این کاوش و پژوهش برای آزادی و اصطلاح سیاست اجتماعی، به حقیقت بایستگی رشد سیاست در همه‌ی موجودات اجتماعی ارتقا خواهد یافت. زیرا اساسی‌ترین تراژیدی‌های تاریخ زن بودن مان و یا آسیب‌های وارد شده بر ما با محروم‌سازی از نیروی سیاسی که منافع جنس مان، نیکی و فواید آن را مد نظر قرار دهد، در ارتباط می‌باشد. این از آنچه که مربوط به جنسیت مان است آغاز گشته و تا چگونگی زیستن و مرگ مان و اینکه می‌توانیم چند بچه بزاییم، بسط می‌یابد. این یک واقعیت است که به مثابه‌ی زنان طی پنج هزار سال به صورتی سیستمانه از گفتگوها و مکانیزم‌های تصمیم‌گیری بایسته در باب هستی‌یابی ذاتی، نیازهای مادی و معنوی، و تخیلات مان محروم ماندیم. این نیز یک واقعیت است که نیروی اندیشه‌ی گوهری و فعالیت مشترک مان که در سرآغاز زندگی اجتماعی جهت یافت کارهای مفید و حیاتی جامعه به کار می‌گرفتیم، مدام روبه‌روی ممانعت‌های دولت و قدرت قرار گرفته است.

بنابراین، سیاست صحیح برای زنان، یافتن و انجام دوباره‌ی کارهایی است که بر مبنای آزادی و برابری و به نفع همه‌ی جامعه، به این واقعیت خاتمه داده و آن را دگرگون نماید. این در راستای جامعه‌ی سیاسی و اخلاقی که در پیرامون زن توسعه بخشیم، یک شرط است. فراتر از این، زندگی با تاخیراندازی و نادیده‌گرفتن و فردگرایی لیبرال، به مفهوم مشترک‌شدن در جرایم تخریب‌کاری، اتمیزه‌کردن و شکست نیروی مقاومت جامعه در مقابل نیروهای قدرت می‌باشد. آفریدن و اجرای سیاست اجتماعی، پادزهر مدرنیته‌ی کاپیتالیستی‌ای است که این فردگرایی و جامعه‌کشی را به اجرا می‌گذارد. از این حیث، زنان قادر به دگرگون‌ساختن جوانب ناگوار تجارب خویش به آزمون‌های موثر خواهند بود. می‌توانند جوانب مثبت را هم به مثابه‌ی کنش آفرینش جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک بر توسعه‌ی سیاست اجتماعی بیفزایند. به‌عنوان زنان، قادر به خاتمه‌بخشیدن مرحله‌ی ادراک ضد اجتماعی بودن سیاست و یا بی‌ربط‌بودن آن با جامعه به مثابه‌ی یک بازی نظام‌های دولت‌گرا هستیم. هیچ کس بهتر از ما با حل مسایل جامعه‌مان شناخت ندارد.

بنابراین، عملی کردن رابطه‌ی اخلاق با آگاهی، یعنی توسعه‌ی سیاست در راستای آزادی خود، از اقتضای مبادی حضور در مبارزات آزادی زنان نیز می‌باشد. ژنولوژی با هدف گسترش سیاست اجتماعی، به میزان گفتگو، پژوهش و کاوش مداوم بر مبنای داده‌هایی که این فعالیت‌ها به میان آورند، بالابردن آگاهی جامعه و افراد را نیز مبنای قرار می‌دهد. در متوجه‌ساختن جامعه بر نیروی و کار مدیریتی، استعداد حل مسایل خویش و ایفای نقش در واصل‌گردانیدن او به این توان، استعداد و مکانیزم‌های به‌کارگیری آن را به‌عنوان الفبای گسترش علوم اجتماعی همراه با دیدگاه زن می‌پذیرد. زیرا علم فقط در صورتی علم است که قادر به پاسخ‌گویی نیازهای بنیادین اجتماعی موجود باشد. «وجدان تاریخ و جامعه یعنی اخلاق بیش از هر زمان دیگری امر می‌کند که سیاستی مجهز به چنین دانشی را دربر گرفته و تغییر و تحول اجتماعی‌ای را که همراه با آن آرزو و پیش‌بینی می‌گردد تضمین نماییم.»<sup>(۱۱۷)</sup> اگر طالب آزادی هستیم، انگار چاره‌ی جز این نداریم که با نیروی روشنگری‌مان، نخست تمامی ابعاد اخلاق که وجدان جمعی جامعه بوده و سیاست به‌مثابه‌ی خرد مشترک آن را دوباره برپا و کارا سازیم.»<sup>(۱۱۸)</sup>



## فرجام

«حقیقت، در اصل عبارت است از آگاهی یافتن انسان بر بامعنا بودن اجتماعی ای که در طول قرون توسعه یافته است. می‌توانیم کار ابراز وجود خویش از طرق متولوژیک، دینی، فلسفی، هنری و علمی را کار تحقیق در باب حقیقت و برزبان آوردن آن بنامیم. جوامع فقط بافت حقیقت نیستند، در همان حال، نیروی بیان و اظهار نیز می‌باشند. عدم بیان حقیقت نشان‌دهنده‌ی بدترین بردگی، آسیمیلیسیون و نسل‌کشی می‌باشد که این نیز به معنای دچار شدن به وضعیت گسست از هستی و خارج شدن از دایره‌ی واقعیت است. جامعه و حتی فرد فاقد حقیقت به معنای موجودی می‌باشد که بی‌معنا شده، در درون حقیقت سوژه‌های دیگری ذوب گشته و هویتش را از دست داده و یا به عبارت صحیح‌تر به حالت یک موجود بی‌معنا شده درآمده است. در این وضعیت، بین معنا و حقیقت یک رابطه‌ی تنگاتنگ وجود دارد. معنا، به نوعی پتانسیل حقیقت می‌باشد. هرچه این پتانسیل بر زبان رانده شده، آزادانه مورد گفتگو قرار گرفته و ساختار بندی شود، به حالت حقیقت واصل خواهد گشت.»

به این ارزیابی بسیار مهم رهبر عبدالله اوجالان از منظر مبارزای آزادی زن بیندیشیم. علیه جهان مرد فرادست، یک دنیای غنی معانی و اندوخته‌ی ارزش‌ها داریم که طی هزاران سال با مبارزه‌ی بزرگ و متداوم علیه جهان مرد فرادست که هرگز از آن رویگردان نبوده‌ایم، به دست آمده است. جهت حقیقی شدن این جهان مفاهیم، یعنی جهت نمودیابی آن باید با جامعه وصال یافت. ژنولوژی پل وصال آن با جامعه و جنبش زنان جهان خواهد شد. مفاهیمی را که ایجاد نموده‌ایم با علوم که حوزه‌های ژنولوژی‌اند بیان و جاری خواهند گشت. رنج آفریننده‌ی زن همراه با علم اقتصاد، هوش فرایافت و دنیای با احساسش همراه با اتیک-استاتیک، نیروی دوست داشتن، عشق و زندگی آزادش با زندگی مشترک آزاد، فرزاندگی اش همراه با

دموگرافی و اکولوژی، و هوشیاری و مسوولیت‌پذیری‌اش با سیاست جریان خواهد یافت. معانی اندوخته‌شده در این حوزه‌ها به حقیقت خواهند پیوست. ژنولوژی نمود رنج‌های معنادار تاریخ زن بودن است.

این نمودیابی در همان حال، به میزان حل مساله‌ی رهایی زن گسترش خواهد یافت. ژنولوژی با رای‌های نظریه‌هایش، به میزان آزادسازی حیاتی که جهت زنان غیر قابل زیست گردد به حقیقت خواهد پیوست. چگونگی عملی‌سازی این ادعای مان دارای اهمیتی استراتژیک بوده و نیازمند نظریه، برنامه، سازماندهی، عملیاتی‌شدن و کادرسازی بسیار جدی است. تنها واقعیت زنی که «مفاهیم فراتر از جنسیت، وجوه وسیع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را شامل گردد»<sup>(۱۱۹)</sup> به‌مثابه‌ی یک حقیقت پذیرفته خواهد شد.

رهبر عبدالله اوجالان با اظهار اینکه «خرد مرد مدام خواستار بازتاب‌دهی خرد سرشار از عاطفه‌ی زن به‌صورتی "ناقص" و به‌مثابه‌ی کاراکتر واقعی زن می‌باشد. خرد مرد چند عملکرد بزرگ بر روی زن انجام داده و در حال انجام‌دادن است» این عملکردها را چنین دسته‌بندی می‌نماید: "اول، درآوردن به‌عنوان نخستین برده‌ی خانه. دوم، درآمدن به‌مثابه‌ی ابزار سکس. سوم، کارگر بی‌دستمزد و پاداش است. چهارم، درآمدن به‌صورت ظریف‌ترین کالا، ملکه‌ی کالاها می‌باشد».

یکی از واقعیات ظهور ژنولوژی آفریدن پاسخ‌ها از طریق هوش شهود حسی و نیروی عاطفه‌ی زن می‌باشد به عملیات‌های خرد مرد فرادست که بر روی زن انجام می‌دهد. در برابر درآمدن به‌صورت برده‌ی خانه، با رشد دانش جمعیت‌شناسی و خلق نیروی پاسداری زن از بدن خود به‌واسطه‌ی اراده‌ی آزادش مبارزه خواهد نمود. انتقامش را از مبدل‌سازی به آلت سکس، با گسترش نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد خواهد گرفت. پاسخش را به دچارگشتن به کارگر بی‌دستمزد، با توسعه‌ی اقتصاد که زمانی فعالیت جوهری زنان بود و آفریدن علم اقتصاد با دست زن خواهد داد. با رشد علم اتیک- استاتیک و تبدیل زیبایی زن به تاج سر جامعه، علیه ملکه‌ی کالاکردنش پاسخگو خواهد شد. با گسترش ژنولوژی به‌تمامی با ذهنیت جنسیت‌گرایی اجتماعی تسویه حساب خواهد کرد.

ژنولوژی به‌مثابه‌ی علم حیات اجتماعی، همراه با جامعه پدید خواهد آمد. دوک در حال چرخش زنان طی هزاران سال، این بار جهت بافتن ژنولوژی خواهد چرخید.

بساطشان که هرگز خراب نشده و از ریشه در نمی‌آید، این بار در مجالس خلق، کمون‌ها، فرهنگ‌هنر، اقتصاد، بوم‌شناسی، سیاست، بهداشت، آکادمی‌های ادبی، در محلات، روستاها و دانشگاه‌ها از نو مستحکم‌تر ساخته خواهند شد. زندگی اجتماعی به هر چه نیاز داشته باشد، این بساط آن را خواهند بافت. اینکه علم زن را چگونه، با کدام خرده‌ها و هوش‌های با احساس و دارای شهود حسی، و با کدام دست‌ان ماهر و هنرمند خواهیم بافت، به‌طور جمعی گفتگو کرده و تسهیل خواهیم بخشید. جهت انجام آزادانه‌ی این گفتگو در شهرها و مناطق روستایی به ساختن آکادمی‌ها خواهیم پرداخت.

با کندن تارهای تقدیر حک شده بر پیشانی‌مان، دنیا و آینده‌ی زن را به‌مثابه‌ی جهان زیبا و آزاد کودکان، مظلومان و همه‌ی انسان نقش‌بندی کرده و خواهیم نگاشت. با تهی‌مایه کردن تمامی "مسقطین‌ها"<sup>۱</sup> و نهادهای دام‌آسای معاصر و سنتی شاه‌مردان، مردوک‌ها و انکی‌ها که بالای سرمان هستند، پرستشگاه، خانه و مدارس، تکیه، باغ‌های آزادی خویش را تاسیس خواهیم نمود. به‌مثابه‌ی سرشت زن و نیروی اصلی جنبش آزادی زن در مدرنیته‌ی دموکراتیک، اصطلاحات مدفون‌مان را جهت انگیزه‌ی نیرومندتر، از زیر ظلمت و ویرانی‌ها بیرون خواهیم کشید.

همان‌گونه که هزاران سال پیش جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی در پیرامون زن سازماندهی یافت، در قرن ۲۱ نیز تمدن دموکراتیک در پیرامون زن که روشن و سازماندهی گشته و برای آزادی، مبارزه‌ی باشکوه انجام می‌دهد، سازماندهی خواهد شد. زن اجتماعی شدنش را با پیمان مشترک نیروی‌های اصلی در مدرنیته‌ی دموکراتیک باز خواهد آفرید. جهت این آفرینش، در خاورمیانه که بسیاری از مبادی حقوق زندگی اجتماعی زن-مادر در آن برقرار بوده، دوک زن این بار جهت بافت ژنولوژی در حال چرخش خواهد بود.

---

<sup>۱</sup> مسقطین، نام فاحشه‌خانه‌ی عمومی در زمان سومری‌ها



## مأخذها و دیگر پانوشتها

- (۱) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۲) تمدن کاپیتالیستی / عصر خدایان بدون نقاب و شاهان عریان (عبدالله اوجالان)
- (۳) ابتدا زن‌ها را بزنید (ا. اهرنبرگ)
- (۴) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۵) هزار خورشید باشوکت (ک. حسین)
- (۶) یادداشت‌های دیدار با عبدالله اوجالان - هفتم دسامبر ۲۰۱۳
- (۷) مدرنیته‌ی دموکراتیک و مشکلات گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (عبدالله اوجالان)
- (۸) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۹) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۱۰) ازمدافقده و از رده خارج، دور انداخته شده و...
- (۱۱) اجتماع Mosuo موجود در منطقه‌ی یونان در مرز چین - تبت
- (۱۲) Poliandri
- (۱۳) سوره بقره، آیه ۲۲۳
- (۱۴) دفاعیات مساله‌ی کورد و رهیافت ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۱۵) دفاعیات مساله‌ی کورد و رهیافت ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۱۶) تاریخ ممنوعه‌ی ادبیات قزلباش (م. بایراک)
- (۱۷) خداوندی زن (ریکاردو گولر)
- (۱۸) ویکی‌پدیا
- (۱۹) جنبشی که در سده‌ی اول و دوم به وجود آمده و نخستین هسته‌ی تصوف است.
- (۲۰) دراویش زن علوی - بکتاشی (ابراهیم بهادر)
- (۲۱) دفاعیات مساله‌ی کورد و رهیافت ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۲۲) فرهنگ لغت فلسفه (آ. جویزجی)
- (۲۳) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۲۴) دفاعیات مساله‌ی کورد و رهیافت ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۲۵) مدرنیته‌ی دموکراتیک و مشکلات گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (عبدالله اوجالان)
- (۲۶) مدرنیته‌ی دموکراتیک و مشکلات گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (عبدالله اوجالان)

- (۲۷) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۲۸) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۲۹) تمدن کاپیتالیستی / عصر خدایان بدون نقاب و شاهان عریان (عبدالله اوجالان)
- (۳۰) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۳۱) تمدن کاپیتالیستی / عصر خدایان بدون نقاب و شاهان عریان (عبدالله اوجالان)
- (۳۲) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۳۳) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۳۴) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۳۵) تمدن کاپیتالیستی / عصر خدایان بدون نقاب و شاهان عریان (عبدالله اوجالان)
- (۳۶) مدرنیته‌ی دموکراتیک و مشکلات گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (عبدالله اوجالان)
- (۳۷) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۳۸) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۳۹) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۴۰) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۴۱) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۴۲) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۴۳) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۴۴) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۴۵) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۴۶) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۴۷) مساله‌ی کورد و چاره‌یابی ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۴۸) مساله‌ی کورد و چاره‌یابی ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۴۹) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۵۰) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۵۱) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۵۲) دفاعیات دادگاه حقوق بشر اروپا/جلد یکم (عبدالله اوجالان)
- (۵۳) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۵۴) تاریخ خدا (کارن آمسترونک)
- (۵۵) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)

- (۵۶) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۵۷) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۵۸) دفاعیات دادگاه حقوق بشر اروپا/ جلد دوم (عبدالله اوجالان)
- (۵۹) دفاعیات دادگاه حقوق بشر اروپا/ جلد اول (عبدالله اوجالان)
- (۶۰) زن در برابر ادیان یکتاپرستی (فاطمه گول برکتای)
- (۶۱) امروزه هنوز در مناطق آمد، بینگول و الازغ، در لهجه‌ی زازایی "آفریدگار هما" به مفهوم خدا مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- (۶۲) زمانی که زنان خدا بودند (مرلین ستون)
- (۶۳) زمانی که زنان خدا بودند (مرلین ستون)
- (۶۴) دفاعیات دادگاه حقوق بشر اروپا/ جلد دوم (عبدالله اوجالان)
- (۶۵) زمانی که زنان خدا بودند (مرلین ستون)
- (۶۶) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۶۷) مدرنیته‌ی دموکراتیک و مشکلات گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (عبدالله اوجالان)
- (۶۸) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۶۹) ۷۲ ادیان هند (Edyanu'l Hind ۷۲)
- (۷۰) دفاعیات دادگاه حقوق بشر اروپا/ جلد اول (عبدالله اوجالان)
- (۷۱) نفرتی‌تی در سده‌ی ۱۴ ق.م. ملکه‌ی مصر بوده است. با همسرش فرعون چهارم اخناتون، به تخت می‌نشیند. نخستین فرعون تاریخ مصر می‌باشد. در مورد فرعون شدن دخترانش قانون صادر می‌نماید. همراه با همسرش اخناتون، جایگزین کردن آتون (خدای خورشید) به جای خدایان مصر به‌عنوان تلاشی در راستای تبلیغ ادیان یکتاپرستی تفهیم و موجب واکنش بسیاری می‌گردد. همچنین پژوهش‌های صورت گرفته بر روی جسد نفرتی‌تی نشان داده که با ضربه‌ی مغزی کشته شده.
- (۷۲) ملکه‌ی مصر که مابین سال‌های ۶۹-۳۰ ق.م. زندگی کرده، جهت حفاظت و مدیریت سرزمینش با سزار، امپراتور روم، تن به همکاری می‌دهد و سپس با فرمانده رومی آنتونیوس (Antoniuos). کلئوپاترا که با نه زبان تکلم می‌کرد، بسیار باهوش بوده است. پس از شکست در جنگی که با روم در راه سرزمینش انجام می‌دهد، با زهر مار کبرا خود را مسموم می‌سازد.

(۷۳) الی سا، ملکه‌ی شهر سور پایتخت فنیقی‌هاست. تاریخ‌شناسان لاتینی نام "دی دو" به مفهوم گردشگر را به او نسبت داده‌اند. در سال نه ق.م محافظ شهر کارتا‌جا در افریقای شمالی بوده است.

(۷۴) ملتی است که از جنگجویان زن که به احتمال بزرگی، در سارماتیا زیسته‌اند تشکیل شده است. در میان ملکه‌ها مشهورترین آن‌ها که در جنگ تروا مشارکت می‌کند "پنته‌یسلا" (Penthesilea) و برادرش هیپولاتا (Hippolyta) است. اگر چه در مورد موجودیت، جغرافیایی که در آن زندگی کرده و زندگی‌شان، معلومات گوناگونی در دست است، اما این یک واقعیت است که جنگجویان زن سارماتیا نیاکان آموزان‌ها می‌باشند. اساسی‌ترین سندی که اثباتگر این می‌باشد حفاری‌های باستان‌شناختی به‌خصوص در ۷۵ درصد گور زنان سارماتیا اسلحه استخراج شده است. نظریه‌ی هم در مورد اسکیت‌ها وجود دارد مبنی بر اینکه از آموزان‌ها آمده باشند.

(۷۵) تخت‌نشین (Tavananna) یعنی "ملکه‌ی حاکم"

(۷۶) در نزد هوری‌ها ساوشگا، الهه‌ی جنگ که با تبر و نیزه نیز توصیف شده است. در اصل نسخه‌ی ستار از نخستین الهه‌های آری‌ها، نزد هوری‌های می‌باشد.

(۷۷) به‌عنوان سال ۱۰ ق.م مشخص می‌شود. طبق کبرا نگاست ملکه‌ی است که نامش ماکدا (Makeda) بوده و در سال ۱۰۲۰ ق.م به دنیا آمده.

(۷۸) در قرآن سوره‌ی نمل ۴۴:۲۲، در تورات نخستین پادشاهان ۱۰:۱۳ و دومین تاریخ ۹: ۱۲-۱۱، نخستین پادشاهان ۱۰:۱۰، همانند‌های سلیمان، در انجیل ماتا "ملکه‌ی جنوب در روز حکم، همگام با این نسل به‌پا خاسته و او را محکوم خواهد نمود. زیرا او به هدف گوش‌دادن به حکمت سلیمان از آن سوی دنیا آمد و از سلیمان کبیر تراش در اینجا است" ۱۲: ۴۲، انجیل لوکا نیز چنین بیان می‌دارد که هم‌عصرانش که او را نمی‌پذیرند، الهه‌ی سبا و نینوا آن‌ها را کیفرخواست خواهد نمود.

(۷۹) نخستین پادشاهان ۱۰: ۳

(۸۰) الهه‌ی درکتو (Derceto) دختر دریا که در آشکلون (Ashkelon) زندگی می‌کرده و دختر ایشتار است. ایشتار او را به عاشق شدن با یک فانی مجازات می‌کند. از این عشق یک دختر بچه به دنیا می‌آید. درکتو شوهرش را به قتل می‌رساند و دخترش را نیز در صحرا رها می‌کند. ایشتا جهت حفاظت از این دختر، کبوترها را به نزد او می‌فرستد که بعدها این دختر از جانب چوپان‌ها دیده می‌شود.

(۸۱) با هر کشوری که به جنگ رفته، برنده از میدان خارج شده، به جز با هندی‌ها نباشد که با فیل به جنگ می‌آیند دچار مشکل می‌شود. سمیرامیس در مقابل، هزاران گاو را پوست کنده و بر تن شترها می‌پوشاند و بدین صورت گاوها همچون فیل می‌نمایند. همچنین با ساخت قایق، از موانع رودخانه‌ها می‌گذرد. در جنگ با تاکتیک‌های گوناگون و مبتکرانه موفقیت مهمی به دست می‌آورد.

(۸۲) خانواده‌ی پادشاهی امسای عرب

(۸۳) چنان تصور می‌رود که در سده‌ی چهار و یا سوم ق.م در دوران امپراتوری پارس زندگی کرده‌اند که قهرمان یهودیان آن‌ها را از کشتار بزرگی نجات می‌دهند. طبق داده‌های تاریخی در کتاب استار یهودیان، همسر استار که از آن بحث شده از آه‌شوروش (Ahasveros) امپراتوران پارس، در حقیقت آستاسرهاستر (Astaserhastir) اول می‌باشد. حال اینکه گفته می‌شود استار، کنیزک بابلی امپراتوریت و پسر مادر دومین داریوش کوسمارتیدن (Kosmartydene) می‌باشد. در این باب تقاسیر گوناگونی صورت گرفته می‌گیرد. استار زن توانمندی است که با استفاده از تأثیرات خویش بر امپراتور، خلقش را از کشتار نجات می‌دهد.

(۸۴) طبق اسطوره‌یی که در تورات از آن بحث شده، یک اسرائیلی هرگز بچه‌دار نمی‌شده. خداوندگار به او شیمشون (Šimšon) را می‌بخشد که سپس فرمانروای اسرائیلی‌ها شده و به او نقش جنگ با پلیشتیلی‌ها را می‌دهد، مشروط بر آنکه هرگز گیشش را کوتاه نکند. لذا قدرت او از گیش‌هایش می‌باشد. دلیلا نیز معشوق شیمشون است. او از جانب پلیشتیلی‌ها خریداری می‌شود، اسرار قدرت شیمشون را می‌آموزد و موجب برنده‌شدن آن‌ها بر اسرائیلی‌ها می‌گردد. اگرچه حکایت چنین بیان نیز شود، باید هوش نظام‌های دولت‌گرا را برعکس بخوانیم.

(۸۵) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)

(۸۶) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)

(۸۷) دفاعیه‌ی دادگاه حقوق بشر اروپا / جلد اول (عبدالله اوجالان)

(۸۸) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)

(۸۹) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)

(۹۰) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)

(۹۱) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)

(۹۲) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)

- (۹۳) مسالهی کورد و رهیافت ملت دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۹۴) بیان‌نامه‌ی ژنولوژی. سال ۲۰۱۱ (عبدالله اوجالان)
- (۹۵) زهرا ۱: ۳۴ ب, زهرا از آثار اصلی کابالا به‌شمار می‌آید و کتابی است که در سده‌ی ۱۳ میلادی نوشته شده.
- (۹۶) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۹۷) رهنمود ارایه شده‌ی عبدالله اوجالان به کنفرانس جبهه‌ی حزب در اروپا در ۲۸ آوریل ۱۹۹۸
- (۹۸) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۹۹) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۰) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۱) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۲) دفاعیات دادگاه حقوق بشر اروپا / جلد اول (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۳) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۴) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۵) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۶) دفاع از یک خلق - عبدالله اوجالان
- (۱۰۷) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۸) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۰۹) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۰) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۱) دفاعیه‌ی دادگاه حقوق بشر اروپا (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۲) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۳) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۴) بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۵) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۶) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۷) دفاع از یک خلق (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۸) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)
- (۱۱۹) جامعه‌شناسی آزادی (عبدالله اوجالان)

## منابع:

۱. مدرنیته‌ی دموکراتیک و مسایل گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی
  ۲. مدرنیته‌ی دموکراتیک و مسایل گذار از مدرنیته‌ی کاپیتالیستی
  ۳. آزمون‌ی در باب جامعه‌شناسی آزادی
  ۴. بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک
  ۵. مساله‌ی کورد و رهیافت ملت دموکراتیک — دفاع از کوردهای زیر پنجه‌ی نسل‌کشی فرهنگی
  ۶. دفاعیات ارایه‌شده به دادگاه حقوق بشر اروپا
  ۷. زنان بزرگ در طی اعصار. کارول پرونهاور، لاین فورثا
- Carol Prunhuber, Lynn Thorea*
۸. درآمدی بر اپیستمولوژی فمینیسم. الکساندر تانسینی [Alessandra Tanesini]
  - ۹- ویکیدیا
  ۱۰. زنان در اویش علوی و بکتاشی. ابراهیم بهادر
  ۱۱. فرهنگ لغت فلسفه. احمد جویری
  ۱۲. زمانی که زنان خدا بودند. مرلین ستونه [Merlin Stone]
  ۱۳. نقطه‌عطفی در اندیشه‌ی غرب. فریتوف کاپرا [Fritjof Capra]
  ۱۴. تاریخ اندیشه و عقاید دینی. مریکا الیادا [Mircea Eliada]
  ۱۵. نظریه‌ی فمینیستی. ژوزفین دونوان [Josephine Donovan]
  ۱۶. قرآن کریم
  ۱۷. انجیل
  ۱۸. تورات
  ۱۹. فرهنگ لغت زبان‌شناسی کورد. رمضان چپر
  ۲۰. کمسیون گولبنکیان (به علوم اجتماعی مراجعه فرمایید)
  ۲۱. دیرینه‌شناسی آگاهی. میشل فکو
  ۲۲. سی گفتگو در باب آگاهی. پاول فییرمبگ [Paul Feyereband]
  ۲۳. جنس دوم. سیمون دوبووار
  ۲۴. یادداشت‌نامه‌ی تاریخ ادبیات سرخ‌جامگان کورد. محمد بایراک
  ۲۵. مناقشات فمینیسم‌های آمارگی استانبول. سال ۲۰۱۲
  ۲۶. انکی خدای مکار سومریان. ساموئل ن. کرامر [Samuel N. Kramer]

ژنولوژی با آشکار ساختن دینامیسم‌های اجتماعی، ادعای ایفای نقشی کارساز برای روح زمانه را دارد. هر علم و اندیشه‌یی که تازه ایجاد می‌گردد، بازتاب‌دهنده‌ی روح زمانه‌اش است. ژنولوژی همچون علمی که در سده‌ی ۲۱ ظاهر می‌گردد، روح انقلاب زن را انعکاس می‌دهد. هم انقلاب زن را جهت‌دهی و تقویت خواهد کرد، و هم از آن متأثر شده و بهره می‌گیرد. کاپیتالیزم که با امر "ابتدا زن‌ها را بکشید" خواست قرن ۲۱ را با مرگ زن یکی سازد، رهبر عبدالله اوجالان با بانگ "ابتدا زن‌ها را رهایی بخشید" سربرآوردن وجدان را با زندگی زن همسو نمود. ژنولوژی با این وجدان پدیدار خواهد شد.